




سفید





مدیریت منازعات قومی در ایران  
نقد و بررسی الگوهای موجود و  
ارائه الگوی مطلوب

نویسنده: سیدرضا صالحی امیری

مقدمه: اندیشمند فرهیخته جناب آقای خاتمی





### تقدیم به:

ارواح پدر و مادر عزیزم که حق بزرگی بر گردن  
حقیر در مسیر تربیت و هدایت صحیح به اسلام و  
انقلاب و امام (ره) داشته‌اند.  
همسر عزیزم که در تمامی مسیرهای سخت و دشوار  
زندگی صبورانه همراه و حامی من بود.  
فرزندان عزیزم که همیشه مشوق اینجانب در کسب  
علم و دانش بودند.





## فهرست مطالب

۱۱	مقدمه حجت‌الاسلام خاتمی
۱۵	مقدمه مؤلف
۲۱	فصل اول کلیات؛ مفاهیم، نظریه، روش
۲۳	۱- مفاهیم بنیادین
۲۵	مدیریت منازعات قومی؛ اجزاء و لوازم آن
۲۵	الف) مدیریت
۳۰	ب) رهبری
۳۶	ج) سازمان
۴۳	تنوع قومی، ملت و چالش‌های آن
۴۹	مدیریت تنوع قومی
۵۳	استراتژی مدیریت تنوع قومی
۵۵	طراحی استراتژی
۵۷	الگوهای سیاست قومی
۵۸	همانندسازی
۶۷	تکثرگرایی
۷۷	مدل وحدت در کثرت
۸۸	تئوری‌های بحران‌ها و چالش‌های قومی
۹۰	نظریه‌های جامعه‌شناختی بحران‌های قومی
۱۰۴	نظریه‌های سیاسی بحران‌های قومی
۱۲۰	۲- مدل‌های تبیینی پژوهش
۱۳۱	۳- روش پژوهش



۱۳۱	روش‌های تبیین مسئله قومی در ایران.....
۱۳۳	روش طراحی مدل مطلوب پژوهش؛ الگوی مدیریت تنوع قومی در ایران.....
۱۳۵	<b>فصل دوم تبیین مسائل قومی در ایران.....</b>
۱۳۸	۱- مسائل قومی در سیستان و بلوچستان.....
۱۵۵	۲- مسائل قومی در خوزستان.....
۱۶۵	۳- مسائل قومی در ترکمن صحرا.....
۱۸۰	۴- مسائل قومی در کردستان.....
۱۹۵	۵- مسائل قومی در آذربایجان.....
	سنجش نسبت توسعه‌یافتگی استان‌های قومی در نسبت با دیگر استان‌ها
۲۱۳	در فاصله سال‌های ۶۵-۷۵.....
۲۴۳	<b>فصل سوم سیاست‌های قومی در ایران معاصر.....</b>
۲۴۶	۱- مدل‌های سیاست قومی در تاریخ معاصر ایران.....
۲۴۹	۱-۱- سیاست‌های قومی قبل از انقلاب.....
۲۵۲	سیاست‌های قومی در دوره فاجار.....
۲۶۸	سیاست‌های قومی در دوره پهلوی.....
۲۶۹	سیاست‌های قومی در دوره پهلوی اول.....
۲۹۵	سیاست‌های قومی در دوره پهلوی دوم.....
۲۹۶	دوره نخست: در فاصله شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲.....
۲۹۷	دوره دوم: از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۴۱.....
۲۹۸	دوره سوم: از سال ۱۳۴۱ تا سقوط حکومت پهلوی.....
۳۰۰	برنامه‌های پهلوی دوم و شیوه‌های اعمال آنها.....
۳۱۸	قوانین مصوب در دوره پهلوی دوم.....
۳۲۸	جمع‌بندی سیاست‌های قومی دوره پهلوی.....
۳۲۹	۱-۲- سیاست‌های قومی بعد از انقلاب.....
۳۳۴	روابط (دولت - اقوام) در جمهوری اسلامی.....
۳۶۰	روابط «دولت - اقوام» از بعد اجرایی.....
۳۶۱	دوره انتقالی.....

۳۶۹	روابط «دولت - اقوام» از بعد فرهنگی.....
۳۷۱	روابط «دولت - اقوام» از بعد اقتصادی.....
۳۷۲	دوران سیاست جنگی.....
۳۸۵	دوره سازندگی.....
۴۱۵	جمع بندی اقدامات و نقد دوره سازندگی.....
۴۱۹	دوره اصلاحات.....
۴۳۵	فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران (الگوی وحدت در کثرت).....
۴۳۸	ارزیابی وضعیت مدیریت کلان کشور در حوزه اقوام.....
۴۴۴	فرصت‌ها در حوزه اقوام.....
۴۴۷	راهبردها و راهکارهای مدیریت تنوع قومی در ایران.....
۴۴۷	جهت‌گیری کلی.....
۴۴۸	پیش‌نیازها.....
۴۴۹	راهکارهای اجرایی.....
۴۵۱	۱- توسعه.....
۴۵۲	۲- حوزه فرهنگ.....
۴۵۴	۳- حوزه دین و مذهب.....
۴۵۴	۴- حوزه سیاست.....
۴۵۵	۵- عرصه آموزش و پرورش.....
۴۵۶	۶- زبان و ادبیات.....
۴۵۷	۷- حوزه اقتصاد.....
۴۵۷	۸- حوزه اجتماعی.....
۴۶۱	نتیجه‌گیری.....
۴۶۷	منابع و مآخذ.....
۴۶۷	منابع فارسی.....
۴۷۸	منابع لاتین.....



## مقدمه حجت الاسلام خاتمی

در آسمان سرنوشت ایران، «رنگین کمان» دل‌انگیز قوم‌ها، آیین‌ها و عادت‌های گوناگون زیر چتر بلند و با شکوه ملت، تاریخی مشترک را رقم زده است که آینده ایران عزیز نیز در گرو نگرهبانی از تابندگی این رنگین کمان است که نه به اراده ما پدید آمده است نه با عزم و تصمیم کسی از میان بر خواهد خواست.

ملت ایران واقعی است مرکب از همه این تنوع و تکثرهایی که تاریخ مشترک، منافع مشترک، رنج‌ها و شادی‌های مشترک و آرمان مشترک آنها را به هم پیوند داده است.

هویت اقوام در ایران از هویت ملی جدا نبوده است و همگان در ساختن و شکل‌گیری هویت ایرانی نقش داشته‌اند. تجربه تاریخی ایران نشان‌دهنده این واقعیت بزرگ و شکوهمند است که همه مردمان این مرز و بوم از هر قوم و گروهی، به یک اندازه در حفظ امنیت آن در برابر تهاجمات بیگانه و دفاع از میهن و سربلندی ایران نقش داشته‌اند و این تنوع نه تنها تهدیدی برای امنیت ملی نبوده است، بلکه خصوصیت ایرانی همه اقوام و بخش‌های جامعه می‌توانسته و می‌تواند یکی از مؤلفه‌های افزایش ضریب امنیتی باشد.

در شرایط کنونی هیچ نظام و حکومتی نمی‌تواند با بذل همه توجه خود به مرکز، از آنچه در پیرامون می‌گذرد بی‌تفاوت باشد و مشروعیت خود را صرفاً از قوم و گروه خاصی کسب کند.

حکومت در روزگار ما ناگزیر از مشروعیت بخشیدن و احترام به حقوق همه اقوام، مذاهب و بخش‌های مختلف جامعه و پاسخگویی به مطالبات و انتظارات مشروع آنان و نهایتاً استفاده از ظرفیت و توان آنها در جهت رسیدن به هدف‌های ملی است. و لاجرم باید آستانه تحمل خود را در برابر افزایش آگاهی و مطالبات اقوام به گونه‌ای افزایش دهد که بیان هر مطالبه و انتظاری به مثابه تهدید تلقی نگردد.

توجه به روش‌های نرم‌افزاری نه در جهت حذف مطالبات بلکه برای جهت‌دهی آنها به گونه‌ای که ضامن وحدت و امنیت ملی باشد از مسئولیت‌های اساسی دولت‌ها در عصر جدید است.

دولت‌ها برای حفظ و افزایش مشروعیت خود و انسجام جامعه و وحدت داخل و نهایتاً حفظ امنیت ملی نیازمند بازتولید و تقویت مستمر و عادلانه و فارغ از تبعیض هویت ملی هستند و ماهیت متغیر جهان کنونی ضرورت برخورداری از نظامی منعطف و مبتنی بر مردم‌سالاری را بیش از پیش نمایان ساخته است.

از سوی دیگر، اقوام نیز ناگزیرند برای کاهش آسیب‌پذیری خود در این عرصه شالوده‌شکن، ضمن حفظ مؤلفه‌ها و گزاره‌های هویتی، خود را در ذیل گفتمان هویت ملی تعریف کنند و به جای تقابل با هویت ملی تعامل با آن را مورد اهتمام قرار دهند. از این‌رو پرهیز از هرگونه افراط‌گرایی چه در عرصه مذهب و چه قومیت و احیاناً نژاد امری ضروری است. آنان در بیان مطالبات خود باید اصل کلی وحدت ملی را مد نظر قرار دهند.

در کشورهایی که توازن رفتاری میان حکومت و قومیت‌ها وجود دارد نه فقط شاهد انسجام و وحدت ملی هستیم، بلکه توسعه همه‌جانبه و پایدار این کشورها در اثر استفاده از همه ظرفیت‌های جامعه را می‌توان پیش‌بینی کرد.

دولت جمهوری اسلامی برآمده از خواست و اراده مردم و شامل همه اقوام و مذاهب و طوایف مختلف و لاجرم موظف به حرمت به آنان در چارچوب قانون و ضوابط مشخص و رفع عوامل تبعیض است. ضمن آنکه اقوام و طوایف نیز باید در بیان انتظارات و مطالبات خود مصالح امنیت و وحدت ملی را در نظر بگیرند.

امروز در مرحله حساسی از سرنوشت قرار داریم. ملت ایران عزم خود را جزم کرده است تا خواست مشترک و تاریخی خود یعنی آزادی، استقلال و پیشرفت را در دوران جدید بر پایه هویت تاریخی مشترک خود در صورت جمهوری اسلامی تحقق بخشد. هرچند که در این راه با موانع بزرگی از عادت‌ها، سنت‌ها، کمبودها و کاستی‌ها از درون و توطئه‌ها، فشارها و تهدیدها از بیرون روبه‌رو باشد.

ایران متعلق به همه کسانی است که ایرانی‌اند و سربلندی ایران و عزت خود را در پناه ایران پیشرفته، آزاد، آباد، اخلاقی و معنوی می‌خواهند.

تنوع و تکثر امری طبیعی است اما اینکه این گوناگونی چه نقشی در سرنوشت کشور و ملت ما داشته باشد، بسته به این است که از کدام نظرگاه به آن بنگریم و آن را چگونه بینیم و نحوه برخورد با آن را تنظیم کنیم.

ما نیازمند بررسی‌های علمی و متبعمانه و محققانه تنوع قومی و آیینی و اجتماعی در ایران و جست‌وجوی راه‌های منطقی و سنجیده برای بهره‌گیری از این تنوع در جهت اعتلاء و پیشگیری از تبدیل آن به یک تهدید و مانع و مشکل در مسیر پیشرفت و ثبات و امنیت هستیم.

در اینجا لازم است از تلاش درخور تقدیر برادر دانشمند و دردآشنایم جناب آقای دکتر سیدرضا صالحی یاد کنم که اثری گران‌سنگ، تحقیقی وزین و تبعی‌ارجمند را در اختیار پژوهشگران و عالمان و نیز مسئولان سیاسی و اداری کشور گذاشتند.

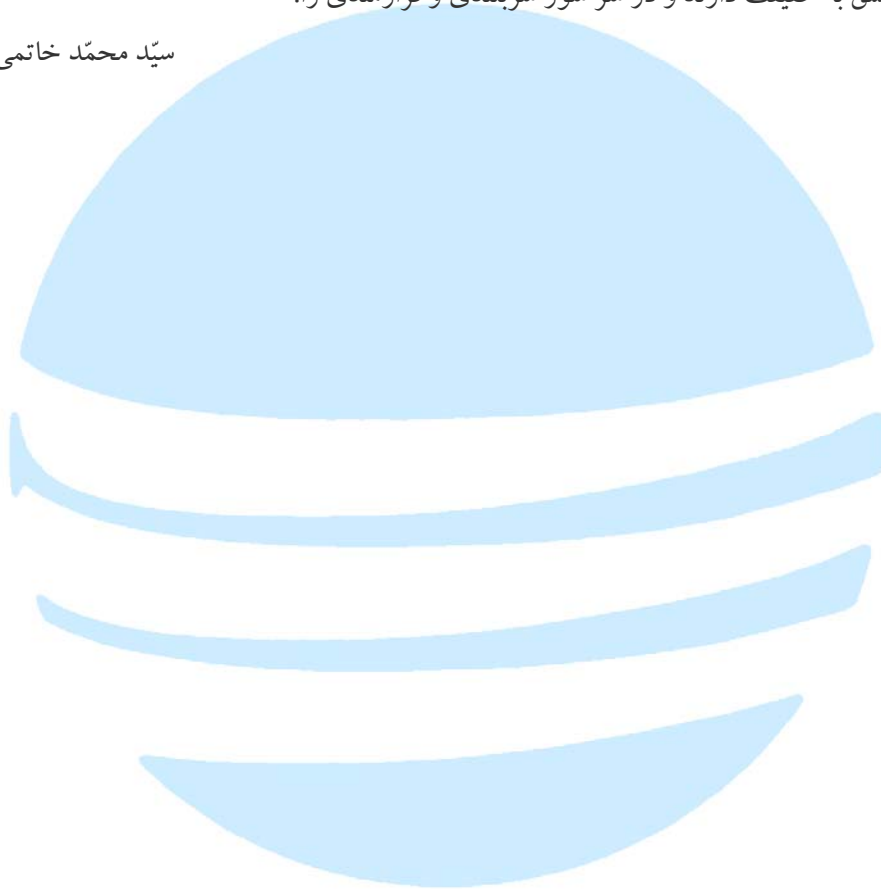
نقطه محوری این اثر «وحدت در عین کثرت» است که وام‌گرفته از نظریه بنیادین وجودشناسی حضرت صدرالمآلهین است که در پرتو اصل اساسی تر اصالت وجود و تشکیک وجود به حل بسیاری از مسائل فلسفی نائل آمد.

استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری نیز با بهره‌گیری از این نظر کوشید تا نسبت خود را با اصالت فرد یا جمع روشن کند.

هرچند که بهره‌گیری از یک نظریه فلسفی وجودشناسی در حوزه علوم اجتماعی باید با احتیاط باشد، ولی به هر حال ابتکار جناب آقای دکتر صالحی برای یافتن یک راهنما در

جهت پرداختن به نسبت میان ملت و وحدت و هویت ملی با قومیت و تنوع اجتماعی جالب است. هرچند که هنوز به بحث‌های زیادی درباره اموری نظیر: ملت، حقوق بشر، آزادی و غیره نیاز داریم تا از آشفتگی فکری و رفتاری رهایی یابیم. امیدوارم این اثر علمی و تحقیقی مورد بهره‌گیری همه کسانی قرار گیرد که در دل عشق به حقیقت دارند و در سر شور سربلندی و فرازمندی را.

سید محمد خاتمی



## مقدمه مؤلف

ایران از قدیم‌الایام کشوری با ملتی متنوع از فرهنگ‌ها، شیوه‌های زیست، مذهب و زبان‌های مختلف بوده است. ملتی که دارای پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی و مذهبی در بین اجزای خود بوده است. اما این کلیت یکپارچه تحت تأثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی با چالش‌هایی مواجه شده، به گونه‌ای که در طول زمان گاه وحدت و همبستگی ملی آن دچار آسیب‌ها و تهدیداتی گردیده است.

بنابراین مسئله حفظ، تداوم و ارتقای همبستگی و وحدت ملی همواره به عنوان یک هدف استراتژیک مورد توجه حکومت‌های ایران بوده است. مسئله‌ای که همچنان اولویت خود را حفظ کرده است. تحولات جدید مسئله مدیریت تنوع را نه تنها در کشورهای با اقوام مختلف بلکه در سازمان‌ها یا مؤسسات که چند ملیتی هستند نیز مطرح ساخته است. کشور ایران به دلیل شرایط آب و هوایی و موقعیت استراتژیک آن همواره در طول تاریخ محل عبور اقوام و ایلات مختلف و شکوفایی فرهنگ‌های متنوع بوده است. تا جایی که «رنه گروسه» از ایران به عنوان پل ارتباطی شرق و غرب یاد کرده است. حاصل این مراودات گرد آمدن مردمانی با خصوصیات فرهنگی و زیستی متنوع بوده است. به همین دلیل است که بسیاری از خاورشناسان ایران را خاستگاه تنوع و چندگونگی دانسته‌اند. اما ویژگی‌های فرهیخته‌سازی و انطباق‌پذیری به عنوان دو عنصر مهم منش ملی ایرانیان به آنان این امکان را داده است که بتوانند فرهنگ‌های مهاجر و مهاجم به این سرزمین را هضم و درونی نموده و آن را به اقتضای شرایط و متناسب با فرهنگ خود در آورده و به آن رنگ‌وبو و ماهیتی ایرانی ببخشند. از همین روی است که نظام فرهنگی و ساختار اجتماعی



کشور در عین وحدت و یگانگی و برخورداری از پیوند ارگانیکی در قالب یک اجتماع فراگیر و پایدار توانسته است تکرر و تنوع درونی خود را حفظ نموده و در طول قرن‌ها با پویایی و بالندگی استمرار یابد. حضور گروه‌های قومی کرد، بلوچ، ترکمن، تالشی، آذری، لر، عرب، لک و معتقدان به ادیان دیگر از جمله زرتشتیان، ارمنی‌ها، کلیمیان، صابی‌ها و صدها ایل و قبیله کوچک و بزرگ از قبیل بختیاری، شاهسون، قشقایی، بویراحمد، باصری و... که همه در زیر چتر عظیم فرهنگ و هویت ملی ایرانی زیستی مسالمت‌جویانه دارند، مویذ وحدت کثرت گونه اجتماع ملی سرزمین ایران است.

هرچند حضور فرهنگی اقوام و ایلات همواره در طول تاریخ ایران منجر به زایش و پویایی فرهنگی کشور شده است؛ اما در عین حال، به دلیل برخی متغیرهای مهم و تأثیرگذار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عرصه‌های داخلی و خارجی، شرایط و بسترهای بروز مشکلات و آسیب، در حوزه‌های قومی مهیا و نمودار شده است. یکی از این متغیرهای مهم و تأثیرگذار بر اجتماعات قومی کشور رویکردها، شیوه‌ها و روش‌های دولت‌ها و حکومت‌ها در تنظیم تعاملات و مناسبات خود با اقوام و مدیریت آنها و سیاست‌ها و رویه‌هایی است که بر این تعاملات حاکم بوده است. اهمیت و جایگاه این متغیر در تبیین و تحلیل مسائل قومی در ایران به حدی است که بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران روابط و مناسبات میان دولت - اقوام و نوع و چگونگی این رابطه را عامل اصلی تقویت و انسجام هویت و همبستگی ملی و یا بالعکس تضعیف آن می‌دانند. در کشورهایی مثل ایران که با پدیده تکرر قومی و فرهنگی مواجه هستند، نوع و چگونگی این مناسبات و پیوندها میان حکومت و اقوام از طریق طراحی و تعریف رویه‌های قانونی و اجرایی مشخص که مجموعه آنها سیاست و مدیریت قومی نامیده می‌شود، تعیین شده است.

نقد و بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی و تحولاتی که در کشور به وقوع پیوسته گویای آن است که مناسبات میان اقوام و حکومت‌ها به ویژه در تاریخ معاصر ایران با نوسان‌ها و فراز و نشیب‌های زیادی مواجه بوده است. در طول این مدت، تلقی و نگاه دولت‌ها متأثر از

مسائل مختلف از جمله پایگاه اجتماعی و ماهیت آنها، نسبت به اقوام سیاست‌ها و الگوهای مدیریتی متفاوتی را به همراه داشته است. در مجموع، رویکرد دولت به این موضوع کمتر تعاملی بوده است. معضلات این نوع از الگوهای مدیریتی در جامعه در برخی مواقع به ایجاد شکاف و گسست‌های هویتی میان هویت‌های قومی و هویت ملی، توزیع نامتوازن فرصت‌ها و امتیازات اقتصادی پیدایش احساس محرومیت نسبی در میان بخش‌هایی از توده‌های اقوام، گسترش فقر و بیکاری و شکل‌گیری بحران‌های مختلف سیاسی و اجتماعی در قلمرو مناطق قومی شده است.

به گواه تاریخ هرچند رابطه میان اقوام و نظام سیاسی در مقاطع خاص تاریخی رابطه‌ای مثبت، همگرا و در جهت حمایت از حاکمیت ملی بوده است؛ اما در عین حال، به لحاظ چالش‌هایی که از ناحیه اجتماعات قومی و ملی فراروی نظام سیاسی و ناسیونالیسم میهنی ایجاد شده، مسئله مدیریت انسجام و همبستگی کشور همچنان دارای اهمیت بوده است.

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴ ه. ش، اعلام موجودیت جمهوری خودمختار مهاباد در سال ۲۵-۱۳۲۴ ه. ش توسط حزب دمکرات کردستان، تعارضات مستمر و متعدد لران بختیاری و بویراحمدی با دولت، حرکت استقلال طلبانه اعراب جنوب به منظور تجزیه خوزستان و تشکیل عربستان مستقل در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۲۴ منازعات نسبتاً طولانی بلوچ‌ها با قاجاریه و بحران‌های قومی در کردستان، ترکمن صحرا و جنوب شرق ایران نمونه‌هایی از چالش‌های قومی - ایلی از یکصد ساله گذشته در قلمرو جامعه ملی کشور می‌باشند.

بسیاری از تحلیلگران و پژوهشگران عقیده دارند روابط متقابل اقوام و نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران از دریچه همزیستی و تعامل دچار مشکلات زیادی بوده است. به استثنای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی که اراده همزیستی، تعامل و مشارکت همه جانبه آحاد ملت و به ویژه اقوام در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و اداره میدان‌های جنگ در عالی‌ترین شکل آن تحقق یافت، در سایر مقاطع و دوران‌ها این تعاملات متأثر از عوامل مختلف داخلی و بین‌المللی همواره دچار مشکل بوده و زمانی که احساس می‌شده

دولت روبه ضعف نهاده و نظام سیاسی قادر به حفظ حضور و اعمال حاکمیت در سراسر قلمرو کشور نیست، حرکت‌ها و خیزش‌های کوچک و بزرگی در قلمرو ایلات و اقوام به وقوع پیوسته است که حاصل آن به مخاطره افتادن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی و تضعیف وفاق هویت و وحدت ملی و بی‌ثباتی سیاسی بوده است.

با توجه به تغییر و تحولات گسترده‌ای که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به ویژه در دهه‌های اخیر در کشور ایران به وقوع پیوسته است، بدون تردید تمامی شئون حیات قومی و عشیره‌ای از آن بی‌تأثیر نبوده و این تحولات و دگرگونی‌ها اثراتی بر روابط میان جامعه قومی و نظام سیاسی کشور داشته است. با توجه به تجربیات گذشته، امروز نیازمند بازبینی سیاست‌ها و الگوهای مدیریتی موجود از یک‌سو و تجربه جهانی از سوی دیگر هستیم تا مطابق با نیازهای زمانه و اوضاع کنونی بین‌المللی و داخلی الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در کشور طراحی شود. الگویی که علاوه بر رفع نقایص الگوهای تجربه شده موجود راهنمای آینده نیز باشد. در نهایت ذکر چند نکته ضروریست:

۱- مقوله قوم و قومیت دارای مفهومی عامل و جهانشمول است و حسب تعاریف پذیرفته شده از آن کلیه اقوام ساکن در ایران را در بر می‌گیرد. اما در عین حال، از مجموع اقوام کرد، آذری، بلوچ، ترکمن، لر، عرب و تالشی، جامعه آماری که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته، شامل پنج قوم کرد، بلوچ، آذری، اعراب و ترکمن می‌باشد. این انتخاب به معنای نادیده گرفتن سایر اقوام نبوده و دلایل متعددی دارد؛ تفاوت‌های مذهبی، گستردگی و وسعت قلمرو سرزمینی این اقوام، شرایط خاص سیاسی اجتماعی حاکم بر اجتماعات آنان، نقش پیچیده و گسترده آنان در تحولات سیاسی اجتماعی ایران در سوگیری‌هایی که از گذشته در مناسبات میان آنها در حکومت‌ها به وجود آمده و وزن امنیتی و سیاسی که امروزه در ساختار امنیت ملی ایفا می‌نمایند از جمله دلایل این انتخاب است.

۲- از نظر زمانی اگرچه در کتاب سابقه و پیشینه موضوع سیاست‌های قومی در ایران

معاصر یا به عبارت دقیق‌تر از دوران قاجاریه تاکنون مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما تمرکز این کتاب در رسیدن به سیاست و الگوی مطلوب مدیریت قومی در ایران بر دوران بعد از انقلاب تأکید دارد. با این حال، برای دقت و تمرکز بیشتر سیاست‌ها و الگوهای مدیریت دولت‌های معاصر ایران در سه دوره عمده که در هر دوره در درون خود به مقاطع کوتاه‌تری تقسیم شده مورد بررسی قرار گرفته است. این تقسیمات و زمان‌بندی این امکان را فراهم ساخته است که سیاست‌ها، تعاملات و برنامه‌های حکومت‌ها در رابطه با جزئیات و دقت بیشتری و به صورت همه‌جانبه مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و همه ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی این سیاست‌ها و پیامدها و آثار مترتب بر آنها بررسی و تحلیل شود.

۳- مطالب در فصل‌های آینده به این ترتیب خواهند بود که فصل اول کتاب، حاوی مطالب نظری، مفهومی، روشی در مورد مدیریت، مدیریت تنوع، مدیریت تنوع قومی، سیاست‌های قومی، نظریه‌های مربوط به بحران‌های قومی و همچنین مدل‌های مربوط به تبیین مسئله قومی خواهد بود. مطالب فصل دوم به تبیین مسئله قومی در ایران، ابعاد و مؤلفه‌های آن همراه با بررسی مورد اقوام کرد، عرب، بلوچ، آذری و ترکمن و ارائه آمارهای مربوط به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر کدام در ادوار مختلف تاریخ ایران تا وضعیت کنونی خواهد بود. در فصل سوم به سیاست‌های قومی دوران قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی اشاره شده و مورد نقد و بررسی قرار خواهند گرفت. در فصل چهارم، الگوی مطلوب مدیریت قومی در ایران به دست داده می‌شود. سرانجام، نتیجه که عبارت است از ضرورت توجه به مسائل قومی با رهیافتی متفاوت و همچنین الگوی سیاست و مدیریت مطلوب که در آن تنوع قومی پذیرفته شده و انسجام ملی از مجرای پذیرش این الگو و اقتضانات آن امکان‌پذیر است. نتایج پژوهش به صورت مشخص تبیین خواهد شد و سرانجام، مدل مرجع تنوع قومی مطلوب مورد ایران ارائه می‌شود.

کتاب حاضر، در تلاش است تا با ارائه تصویری از مسائل قومی در ایران و در پرتو تجربه گذشته و امروز ایران و جهان الگویی مدیریتی به دست دهد که ضامن همبستگی و

انسجام درون قومی، بین قومی و میان اقوام در سطح ملی باشد. بخشی از مسائل قومی کنونی ریشه در سیاست‌های قومی و الگوهای ناقص مدیریت تنوع در گذشته و به ویژه دوران بعد از انقلاب داشته که از عوامل اصلی آن فقدان یک استراتژی منسجم و بدون مدیریت تنوع قومی بوده است. بخشی از علل فقدان این استراتژی، به تعارض دیدگاه‌ها و رویکردهای موجود در جامعه در مورد مدیریت قومی و به تبع آن مدیران کشور و بخشی از آن به فقدان یک الگوی منسجم و بومی مدیریت در ایران مربوط می‌شود. سیاست‌های قومی در گذشته و دوران کنونی با ویژگی‌های جامعه ایران انطباق نداشته است به همین دلیل پس از گذشت صد سال از تاریخ معاصر ایران و اجرای برنامه‌های مختلف توسعه، کماکان وضعیت قومیت‌های کشور از حیث برخورداری‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نامطلوب است. امری که به تصعید تقاضاهای قومی از سطوح اقتصادی به فرهنگی و سیاسی انجامیده است. مسئله‌ای که ضرورت بازبینی در این سیاست‌ها و طراحی یک الگوی نوین مدیریتی را ایجاب می‌نماید.

لازم به ذکر است که نگارنده بدون همکاری، راهنمایی، همدلی و مشورت دوستان، همکاران و اساتید محترمی چون آقایان دکتر ابراهیم متقی، دکتر ناصر میرسپاسی، دکتر هاشم نیکومرام، دکتر نوراله قیصری، دکتر احمد رضایی، دکتر محمدرضا تاجیک و دکتر محمود سریع‌القلم و صاحب‌نظران محترم آقایان داود میرمحمدی، کاوه امیرخانی، اکبر بابایی، کابک خبیری و افشین پیکری‌مه که در غنای این مجموعه نقش فراوانی داشته‌اند، قادر به طی مسیر سخت و طولانی شناسایی منابع تحقیق و پژوهش و به سرانجام رساندن کار نبود.

همچنین تلاش دلسوزانه آقایان اسماعیل طاهری، محمود قره‌داغلی، داود کیانی، سعید شریفی و محسن ریاحی نیز در کلیه مراحل اجرایی چاپ این کتاب، شایسته تقدیر است. در پایان بر خود لازم می‌دانم از سروران معزز و گرامی آقایان سید محمد خاتمی، دکتر حسن روحانی، دکتر علی یونسی و مهندس ملایری که در تدوین این کتاب مشوق اینجانب بوده‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم.



فصل اول

کلیات؛ مفاهیم، نظریه، روش



## ۱- مفاهیم بنیادین

یکی از معضلات معمول در علوم انسانی - اجتماعی در کنار دیگر مسائلی که با ماهیت و سرشت این شعبه از علوم و معارف بشری مربوط است، فقدان اجماع در میان صاحب نظران بر سر تعریف مفاهیم است. این معضل زمانی دوچندان می شود که مفاهیم مورد نظر، ماهیتی دوگانه یا ترکیبی داشته باشند. به عبارتی، بخشی از آن برگرفته از شاخه‌ای از علوم و بخشی دیگر آن مربوط و معطوف به شاخه‌ای دیگر باشد. بدون شک، مفاهیم مورد بحث در این کتاب، به خصوص اصطلاح اصلی آن یعنی «مدیریت تنوع قومی» از چنین ماهیت و سرشتی برخوردار است.

این اصطلاح علاوه بر اینکه ترکیبی است، ناظر بر همگرایی چند رشته از علوم انسانی است که می تواند نظم و معرفتی نوین را پایه گذاری کند. دانشی که موضوع آن، چگونگی مدیریت اقوام با ویژگی های متنوع همچون زبان، فرهنگ، شیوه های زیست، مذهب و نظام اعتقادات توسط دولت در چارچوب مرزهای یک کشور باشد. چنین دانشی همان گونه که از ظاهر ترکیبی اصطلاح بنیادین آن یعنی «مدیریت تنوع قومی» برمی آید ماهیتاً بین رشته‌ای خواهد بود.

گسترده‌گی و پیچیدگی موضوع «مدیریت قومی» در کشوری همانند ایران که جمعیت آن ترکیبی از اقوام با خرده فرهنگ‌های مختلف است، در چارچوب و ساختار یک مؤسسه و سازمان کوچک نمی گنجد، بلکه به عنوان یکی از وظایف اساسی و بنیادین سازمان



کلانی به نام «دولت» و مؤلفه‌ها و اجزای آن مطرح می‌شود که پرداختن به تشریح هر یک از ابعاد آن نیازمند دانشی مستقل است. بنابراین، علاوه بر علم سیاست، که موضوع کلی آن اداره کشور و امور عمومی است، شعبه‌های مختلفی از علم حقوق همچون حقوق اساسی که از سازمان عمومی دولت، رژیم سیاسی، ساخت حکومت، روابط قوا، حد و مرز نهادها، انتخابات، پارلمان، وزراء و حقوق و آزادی‌های فردی و عمومی (قاضی، ۱۳۶۱: ۵۷) بحث می‌کند و حقوق اداری که موضوع آن روابط حقوقی بین افراد و دولت و حفاظت از منافع و مصالح عمومی و همچنین مطالعه سازمان که موضوع آن وظایف و فعالیت دستگاه اداری است؛ یعنی مجموع سازمان‌ها، ادارات، مقامات و مأمورانی که زیر نظر هیأت حاکم و مقامات سیاسی به حفظ نظم عمومی در جامعه و تأمین نیازها و خدمات همگانی می‌پردازند است (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۴: ۳-۴).

از سوی دیگر، برنامه‌ریزی بهینه در جهت اداره بهینه امور اقوام به دانشی دیگر چون «سیاست‌گذاری عمومی» نیازمند است که در طراحی سیاست‌ها و راهبردهای کلان کشور الزامات و اقتضائات و مسائل اقوام لحاظ گردد.

به هر صورت، آنچه از بررسی ادبیات این حوزه برمی‌آید، وجود چنین رشته‌ای نه تنها در حوزه مطالعات و نظم علمی «مدیریت» ناشناخته است، بلکه در حوزه «مطالعات قومی» و حتی علوم سیاسی نیز تا حدودی غریب و ناآشنا است.

به عنوان مثال، در «رشته مطالعات قومی» که در نوع خود نوپا است و در دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌های مختلف آمریکا، اروپا، کانادا و استرالیا گاه زیرمجموعه رشته‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و گاه زیرمجموعه علوم سیاسی است، مباحثی با عنوان «سیاست قومی»<sup>(۱)</sup> وجود دارد، اما به ندرت از «مدیریت قومی»<sup>(۲)</sup> صحبتی در میان است. البته دلایل موضوع تا حدودی روشن است، مسئله «مدیریت بر اقوام» موضوعی است خاص که براساس نوع و ماهیت نظام سیاسی و سازمان دولت و همچنین الگوی دولت‌های ملی از

---

1- Ethnic Politics

2- Ethnic Management

یک کشور به کشور دیگر متفاوت است. از این حیث، علی‌رغم اینکه در دنیا تشابهات زیادی از نظر ترکیب متنوع جمعیت و بافت اجتماعی ملت‌ها و کشورها وجود دارد، مسائل قومی در انطباق با ماهیت و ساختارهای بنیادین سیاسی همچون تعریفی که قوانین اساسی یا عرف و رویه‌های قانونی کشورها از مقوله «ملیت»<sup>(۱)</sup> و ساختار سیاسی کشور و اجزاء و مؤلفه‌های آن به دست می‌دهند، اشکال متفاوتی پیدا می‌کند. از همین روست که نحوه مدیریت اقوام، موضوعاً محلی<sup>(۲)</sup> می‌شود، آنچه در ادبیات مدیریتی به عنوان نگرشی اقتضایی<sup>(۳)</sup> مشهود است (میرسپاسی، ۱۳۸۰: ۳۱). این در حالی است که «سیاست‌های قومی» را در قالب الگوها و نظریه‌های عام و جهان‌شمول می‌توان صورت‌بندی و ارائه کرد. بنابراین، قبل از هر چیز لازم است، مفاهیم بنیادین تعریف شوند تا برای ادامه مباحث نوعی اجماع در محدوده و فضای معنایی اصطلاحات حاصل شود.

کتاب حاضر، بر محور سه مفهوم اساسی «مدیریت»، «تنوع» و «قومی» شکل گرفته است. همان‌گونه که از ظاهر این مفاهیم برمی‌آید، به دو حوزه متفاوت یعنی «مطالعات مدیریت»<sup>(۴)</sup> و «مطالعات قومی»<sup>(۵)</sup> مرتبط هستند. علاوه بر این، مفاهیم چندین اصطلاح دیگر نیز که جزء لوازم مفهومی بحث حاضر هستند، همچون «ملت»، «همبستگی ملی»، «دولت»، «سیاست قومی» که برگرفته از علوم سیاسی هستند، نیز باید تعریف گردند. بنابراین، بحث را ابتدا با تعریف مفاهیم بنیادین و سپس با مفاهیم و اصطلاحات فرعی ادامه می‌دهیم.

## مدیریت تنوع قومی؛ اجزاء و لوازم آن

### الف - مدیریت

اصطلاح مدیریت نیز همانند اکثر مفاهیم، تعاریف زیادی دارد، به گفته یکی از

1- Nationality

2- Local

3- Contingency View

4- Management Studies

5- Ethnic Studies

پژوهشگران این حوزه «تقریباً به تعداد مؤلفان و نویسندگان کتب مدیریت، تعریف مدیریت وجود دارد» (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۳: ۱۳). به هر صورت، ناچار از گزینش تعریفی هستیم. در اینجا تعریفی را که هرسی و بلانچارد در اثر معروف خود *مدیریت رفتار سازمانی؛ کاربرد منابع انسانی* (۱۳۸۲) به دست داده‌اند، مبنا قرار می‌دهیم. برطبق این تعریف، مدیریت عبارتست از: «کار کردن با افراد و به وسیله افراد و گروه‌ها برای تحقق هدف‌های سازمانی» (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۲: ۴).

همان‌گونه که از ظاهر این تعریف برمی‌آید، مدیریت فراگردی است که در نتیجه کار کردن فردی به نام «مدیر» به وسیله افراد و گروه‌هایی در درون ساختاری به نام سازمان و برای تحقق اهدافی که این ساختار دارد، پدیدار می‌شود. بنابراین، مدیریت بدون وجود افراد و سازمانی با اهداف مشخص نمود عینی نمی‌یابد.

به هر صورت، این فرآیند نیازمند لوازمی است که از جمله آنها وجود سازمانی با هدف مشخص، افراد یا گروه‌هایی که در خدمت افراد سازمانند و اشخاصی به نام مدیر که در جهت همگرا کردن اقدامات و وظایف کارکنان در راستای اهداف سازمانی فعالیت دارند. البته همه گونه‌های هدایت امور در چارچوب ساختارهای معینی به نام سازمان و به خصوص از نوع رسمی آن انجام نمی‌شود، به همین دلیل میان دو نوع از سرپرستی و هدایت قائل به تفاوت شده‌اند. مدیریتی که در متن نهاد و یا ساختاری به نام سازمان رخ می‌دهد و مدیریتی که دامنه نفوذ و حیطه عملکرد آن فراتر از ساختاری مشخص به نام سازمان است. نوع دوم از مدیریت با عنوان «رهبری» در ادبیات این رشته شناخته شده است. در رهبری دامنه مدیریت از سطح شخصی تا سطح فراسازمانی و حتی فراملی را شامل می‌شود. به عنوان مثال، بسیاری از رهبران مذهبی جهان مدیریت اموری را عهده دارند که ماهیت جهانی و در بسیاری مواقع حتی در چارچوب سازمانی مذهب نمی‌گنجد.

البته باید یادآور شد که در عمل مدیران، تلفیقی از مهارت‌های هر دو الگو را برای اداره سازمان‌ها به کار می‌بندند. این امر به خصوص در مورد سازمان‌های که موضوع فعالیت آنها پیچیدگی بسیار دارد و یا حیطه عملکرد سازمان را موضوعات متنوع در

برمی‌گیرد، به خوبی مشهود است. در این گونه مواقع برخوردار بودن از هنرها و مهارت‌های رهبری از ضروریات اداره امور است.

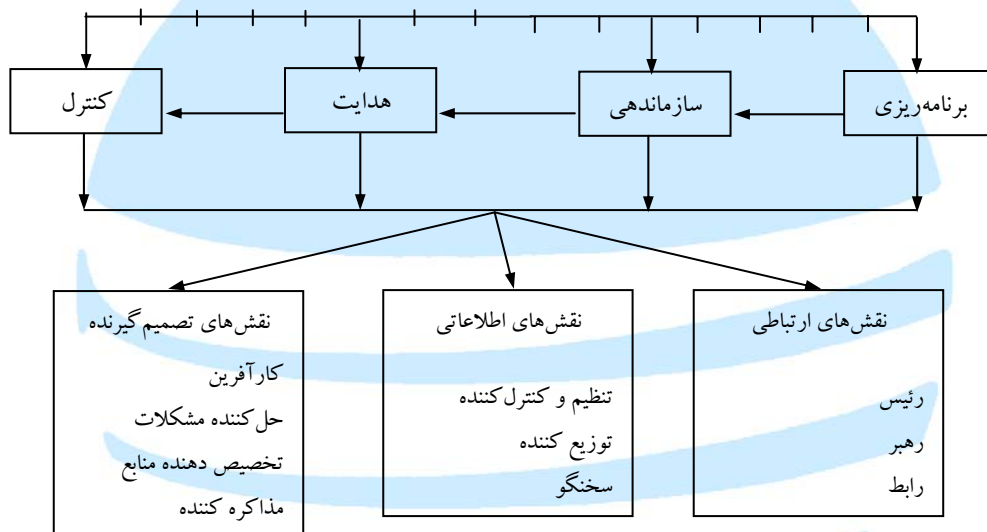
به هر صورت آنچه در اینجا مدنظر است، توجه به هر دو سطح مدیریت است. علت امر هم تا حدودی به ماهیت موضوع «تنوع قومی» برمی‌گردد که مدیریت آن صرفاً از طریق و یا در چارچوب ساختارها و سازمان‌های رسمی نمی‌گنجد و بخشی از آن فراتر از حیطه سازمان‌ها و عملکرد آنها قرار می‌گیرد. به علاوه مدیریت بر اقوامی که از ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... متنوع هستند، نیازمند توانایی‌های بیش از مدیریت مرسوم و معمول و لذا رهبری نیز هست.

بنابراین، مدیرانی که در حوزه مدیریت اقوام فعالیت دارند، علاوه بر دانش‌ها و مهارت‌های فنی و عملی مدیریت، آن گونه که در ادبیات این حوزه مطرح شده است و آنچه اقتضات و واقعیت‌های عینی ایجاب می‌کند، از توانایی‌های «رهبری» نیز باید برخوردار باشند. به عبارتی، در صورت ضرورت علاوه بر نقش مدیر باید بتوانند نقش رهبر را هم عهده‌دار گردند. در تئوری‌های مدیریت رفتار سازمانی نیز الگوهایی وجود دارد که طراحان آن به هر دو بعد مدیریت توجه کرده‌اند.

همان گونه که از موضوع کتاب برمی‌آید، پرداختن مطلق به امر مدیریت و مسائل مربوط به آن در عهده این اثر نیست، بلکه در اینجا هدف بررسی علل منازعات قومی در ایران از منظر رهیافت مدیریتی و ارائه راهبردی برای موضوع از همین منظر است. به عبارت دیگر، واحد تحلیل پژوهش حاضر مطلق امر مدیریت و الزامات آن نبوده، بلکه از میان انواع مدیریت (مدیریت و رهبری) و اجزاء مدیریت (مدیر، سازمان و کارکنان) بر ویژگی‌های مدیران و مهارت‌ها و توانایی‌های آنها در امر مدیریت موضوعی به نام «گوناگونی قومی» در ایران به منظور حفظ، تداوم و ارتقای انسجام و وحدت ملی که از اهداف استراتژیک سازمانی کلان به نام دولت جمهوری اسلامی ایران است، متمرکز است. به علاوه از میان سطوح مدیران عالی، میانه و صف بیشتر بر مهارت‌ها و توانایی‌های مدیران سطوح عالی، که از جمله مهارت‌ها و وظایف آنها برخوردار است از مهارت‌های

رهبری و توانایی در طراحی الگوی مدیریتی و مناسب آن در جهت پیش‌برد اهداف سازمان (دولت) است، معطوف است. از قضا مدلی که مورهدگرینین در مورد وظایف و نقش‌های مدیر به دست می‌دهد با تلقی یا برداشتی از مدیریت که در این پژوهش مورد نظر است، نزدیک است. در این الگو، میان وظایف و نقش‌هایی که مدیر در راستای انجام وظایف خود عهده‌دار می‌شود، تفکیک صورت گرفته و در عین حال «رهبری» به عنوان یکی از نقش‌های «مدیر» در نظر گرفته شده است.

نمودار ۱- الگوی وظایف و نقش‌های اساسی مدیر



منبع: (گرینین، ۱۱: ۳۴)

در اینجا به اختصار و اجمال هریک از وظایف اصلی مدیر تعریف می‌شود:

### ۱. طرح‌ریزی<sup>(۱)</sup>

فرآیند تشخیص موقعیت مطلوب سازمان در آینده و تصمیم‌گیری برای دستیابی به آن به بهترین شکل ممکن را طرح‌ریزی می‌نامند (گرینین: ۳۴). این فرآیند اجزایی چون تصمیم‌گیری در مورد اهداف و انتخاب استراتژی‌های مناسب جهت تحقق این اهداف و تعیین تاکتیک اجرای این استراتژی‌ها را شامل می‌شود.

### ۲. سازماندهی<sup>(۲)</sup>

فرآیند طراحی، گروه‌بندی مشاغل در قالب واحدهای کنترل شده و استقرار الگوهای اختیار در میان مشاغل و گروه‌های شغلی می‌باشد، ساختار اولیه سازمان در این فرآیند طراحی می‌شود. بسته به ماهیت و نوع عمل و حیطه عملکرد سازمان از سازمان‌های کوچک و بسیط تا سازمان‌های بزرگ و گسترده و پیچیده به تناسب اعمال می‌شود (همان: ۳۴).

### ۳. هدایت<sup>(۳)</sup>

همگرا کردن فعالیت‌های سازمان در جهت اهداف آن را هدایت یا رهبری می‌نامیم. به دلیل اهمیتی که این بخش از وظایف مدیران در موضوع مورد نظر این پایان‌نامه دارد، در قسمت پایانی این مبحث با تفصیل بیشتری در این موضوع، ابعاد و مؤلفه‌های آن صحبت خواهد شد.

### ۴. کنترل کردن<sup>(۴)</sup>

فرآیند تنظیم و تصحیح اقدامات سازمان و اعضای آن به منظور حصول اطمینان از تطبیق

---

1- Planning

2- Orgnizing

3- Leading

4- Controlling

آنها با اهداف تعیین شده است (همان: ۳۵).

#### ۵. نقش‌های مدیریتی<sup>(۱)</sup>

نقش وظیفه‌ای است که اشخاص در موقعیت‌های خاص در سازمان ایفا می‌کنند. عمده نقش‌های مدیریتی در سه حوزه ارتباطات، اطلاعات و تصمیم‌گیری مشخص شده‌اند. این نقش‌ها، عمدتاً در راستای تحقق وظایف اصلی مدیر معنا می‌یابد. به عبارتی، مدیران در راستای وظایف بنیادین خود نقش‌های مختلف اطلاعاتی، ارتباطی و تصمیم‌گیرنده را دارند.

۱-۵. نقش‌های ارتباطی: این نقش ماهیتاً اجتماعی است. در اینجا، گاه مدیر نقش رئیس سازمان را دارد، گاه به عنوان رهبر در رفع اختلاف، منازعه و هدایت و آموزش کارکنان اقدام می‌کند و گاه در نقش رابط به تنظیم روابط سازمان با دیگر سازمان‌ها می‌پردازد.

۲-۵. نقش‌های اطلاعاتی: از آنجا که تنظیم و کنترل کردن اطلاعات مورد نیاز اعم از داخلی و خارجی در راستای فعالیت‌ها و اهداف سازمان مهم است، مدیران با گردآوری، تنظیم، توزیع و بیان اطلاعات برای اعضای سازمان و حتی بیرون از سازمان نقش ایفا می‌کنند.

#### ۶. نقش‌های تصمیم‌گیرندگی<sup>(۲)</sup>

مدیران در نقش‌های مختلف از جمله ابداع استراتژی‌های نوین، یافتن راه‌حل‌های مناسب برای معضلات سازمان، اختصاص منابع به فعالیت‌های خاص و همچنین مذاکره با دیگر سازمان‌ها در راستای اهداف و برنامه‌های سازمان خود نقش آفرینی می‌کنند. این نقش‌ها را عمدتاً تصمیم‌گیری خوانده‌اند (گریفین: ۳۶).

#### ب - رهبری

رهبری پویا و مؤثر از جمله مواردی است که همواره در ارزیابی عملکرد سازمان‌ها اعم از

1- Managerial roles

2- Decision-Making Roles

کوچک و بزرگ مورد توجه بوده است. وجود رهبرانی که ارتش یا انقلابی را به پیروزی رسانده‌اند، استقلال سیاسی کشوری را مدیریت کرده‌اند یا کشوری را به توسعه اقتصادی و اجتماعی و... رسانده‌اند، همواره موجب توجه پژوهشگران حوزه‌های مختلف و حتی افراد عادی جامعه بوده است.

اینکه رهبری چیست و در موضوع مورد بررسی ما چه نقشی و اهمیتی دارد، چیزی جدای از اهمیت و نقشی عمومی رهبران یا آن بخشی از وظایف و ویژگی‌های مدیران که خصلتی رهبرانه دارد، نیست. رهبری چیزی نیست که فقط مختص مدیران سطوح ملی و همانند رهبران انقلاب‌ها و کشورها یا رهبران ادیان مذهبی جهانی باشد، بلکه در هر سطحی که مدیریت در جریان است، مشاهده نوعی از رفتاری که صرفاً مدیریتی نیست و خصلتی رهبرانه دارد، امری معمول است.

بنابراین، می‌توان گفت که رهبری سطوح مختلف دارد. حتی در درون یک سازمان نیز رهبری در سطوح خرد و سطح کلان آن وجود دارد، منتهی تفاوت در نوع عمل و حیطة نفوذ و عملکرد است (هال، ۱۳۷۶: ۲۲۸).

به نظر می‌رسد که از میان تعاریف مختلف رهبری، تعریف جرج آر. تری<sup>(۱)</sup> که رهبری را «عمل تأثیرگذاری بر افراد به طوری که از روی میل و علاقه برای هدف‌های گروهی تلاش کنند» می‌داند، از دیگر تعاریف برای منظور ما در این پژوهش رساتر باشد (هرسی و بلانچارد: ۷۱).

بنابراین، فراگرد رهبری تابعی از متغیرهای رهبر<sup>(۲)</sup>، پیرو<sup>(۳)</sup> و سایر متغیرهای وضعیتی<sup>(۴)</sup> خواهد بود. اینکه فراگرد رهبری تابعی از وجود رهبر و پیرو است به این معنی است که رهبری همانند مدیریت در خلاء صورت نمی‌پذیرد، وجود پیرو و اطاعت از فرمان رهبر - هرچند به درجاتی - برای تحقق امر رهبری ضروری است. منظور از متغیرهای وضعیتی این

---

1- George R. Terry

2- Leader

3- Follower

4- Situational Variables



است که فراگرد رهبری تابع اوضاع و احوال و شرایط متفاوت است. به همین دلیل، در سنجش توانایی‌های رهبری به چگونگی رفتار او در موقعیت‌های مختلف توجه می‌شود (محمدعلی حقیقی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

در تمایز میان رهبری و مدیریت تفاوت نظر در دیدگاه‌های سنتی، کلاسیک و مکتب انسان‌گرایی مدیریت وجود دارد. در دیدگاه کلاسیک به وسعت قلمرو این دو و میزان آن توجه می‌شود. در این دیدگاه مدیریت اعم از رهبری است. اما در دیدگاه انسان‌گرایی مدیریت، رهبری اعم از مدیریت است.

در دیدگاه‌های نوین، میان این دو قائل به تفاوتی کیفی هستند. تمایز این دیدگاه با دیدگاه‌های پیشین در تفاوت معنایی میان مفاهیم «قدرت» و «نفوذ» است که در مدیریت بیشتر با قدرت و در رهبری بیشتر با نفوذ سروکار داریم. به عبارت دیگر، رهبری در اجرای دستورات خود، صرفاً به قدرت سازمانی متکی نیست و می‌تواند بدون اعمال قدرت افراد را به انجام امور و یا دستورات خود ترغیب نماید (هال: ۲۳۰).

درباره الگوهای رهبری دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. برخی از دیدگاه‌ها بر ویژگی‌ها و صفات رهبر تأکید گزاردند و برخی دیگر بر نوع و ویژگی‌های رفتاری رهبران. مدل زیر بیانگر دیدگاه‌های موجود در مورد رهبری و انواع آن است.

#### نمودار ۲- دیدگاه‌های مربوط به رهبری

اقتضایی	جهان‌شمول	طرز نگرش	
		تئوری‌ها	منشأ
نوع سوم مدل اقتضایی فیدلر	نوع اول تئوری‌های صفات	صفات رهبری	
نوع چهارم تئوری - مسیر - هدف مدل وروم یتون - جاگو <sup>(۱)</sup>	نوع دوم مطالعات میشیگان مطالعات اوهایو	رفتار رهبر	

منبع: (گرفین: ۳۵۲)

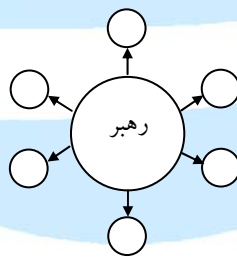
در میان الگوهای کارزماتیک رهبری، که برگرفته از دیدگاه‌های وبر است، به دلیل اهمیت و جایگاهی که دارد مورد توجه است. آنچه در مبحث رهبری دارای اهمیت است، شایستگی‌های رهبر در تشخیص موقعیت، تطبیق رفتار و برقراری ارتباط و همچنین سبکی که در اداره امور برمی‌گزیند.

در میان سبک‌های موجود رهبری، سبک‌های آمرانه، مشارکت‌جویانه و آزادی مطلق نمونه‌ای از صورتبندی‌های ارائه شده است که تا حدودی با آنچه مورد نظر در این پژوهش است سازگاری دارد. به خصوص که در دورانی از تاریخ معاصر ایران مدیریت اقوام به این سبک‌ها نزدیک بوده است.

#### ۱. سبک آمرانه

در این الگو تمام اختیارات و تصمیم‌گیری‌ها در دستان رهبر متمرکز است. پاداش، تشویق، ترس، انتقاد، مجازات و تنبیه همه توسط رهبری اعمال می‌شود و همه کارکنان باید خود را با رهبر سازگار نمایند. وظایف و حدود اختیارات هر یک از کارکنان توسط خود او تعیین می‌شود.

#### نمودار ۳- ارتباط رهبر با پیروان در الگوی آمرانه

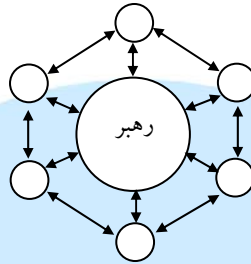


#### ۲. سبک مشارکت‌جویانه

در این گزارش اداره امور سازمان و رسیدن به اهداف آن از مجرای مشارکت اعضای سازمان در تصمیم‌گیری‌ها و نحوه اجرای امور صورت می‌پذیرد. در این الگو، برخلاف

الگوی آمرانه که در ارتباط از بالا به پایین است، رابطه رهبر و پیروان به صورت دوجانبه و گاه چندجانبه درمی آید.

#### نمودار ۴- ارتباط رهبر و پیروان در الگوی مشارکتی



منبع: (حقیقی و دیگران: ۱۳۰)

#### مهارت‌های رهبران و مدیران

مدیران و رهبران برای انجام وظایف و نقش‌های خود به شایستگی‌ها و توانمندی‌های خاصی نیازمندند. در ادبیات مدیریت، این توانایی‌ها با عنوان مهارت‌های چهارگانه مدیریت بیان شده است. مدیران در هر رده سازمانی که باشند، بی‌نیاز از این مهارت‌ها نیستند. به علاوه ضعف در هر یک از این مهارت‌ها می‌تواند آثار منفی بر عملکرد و کارایی سازمان در رسیدن به اهداف خود داشته باشد.

#### ۱. مهارت‌های تکنیکی<sup>(۱)</sup>

این نوع از مهارت‌ها همانند مهارت جراحی برای پزشک جراح است. شامل فراگیری تکنیک‌هایی است که لازمه کار با ابزار و موضوع کار در سازمان می‌باشد. برنامه‌نویسی برای کامپیوتر یک مهارت الزامی برای مدیر بخش کامپیوتر یک سازمان است. مدیران عملیاتی بیشتر نیازمند این نوع از مهارت‌ها هستند.

#### ۲. مهارت‌های انسانی<sup>(۲)</sup>

این نوع از مهارت به روابط متقابل موجود در بین کارکنان و مدیران مربوط می‌شود. ایجاد

1- Technical Skills

2- Human Skills

انگیزش در کارکنان، پدید آوردن روحیه همکاری و مشارکت در کار و رفع تعارضات و تبدیل آنها به همکاری از جمله توانایی‌های انسانی است. مدیران میانی به این نوع از مهارت‌ها بیش از دیگر مدیران نیازمندند.

### ۳. مهارت‌های ادراکی یا مفهومی<sup>(۱)</sup>

این نوع از مهارت به توانایی‌های ذهنی مدیران و از جمله قدرت انتزاعی تفکر آنان مربوط می‌شود. کلان‌نگری و توانایی ساختن سناریوهای احتمالی، طراحی استراتژی‌های عمل سازمان و پیش‌بینی تحولات محیطی و آنچه پیش روی عملکرد سازمان و اهداف آن است در زمره این نوع از مهارت‌ها است. این مهارت خاص مدیران سطوح عالی است.

### ۴. مهارت‌های شناختی<sup>(۲)</sup>

این نوع از مهارت‌ها به مدیران امکان می‌دهد که علل و اثر روابط را بهتر درک کنند و راه‌حل مسائل را تشخیص دهند. این نوع از مهارت‌ها که تابع موضوع فعالیت سازمان‌ها و پیچیدگی عمل آنها است از یک سازمان به سازمان دیگر تفاوت می‌کند. اما در هر صورت، هرچه مدیران عالی از موضوع فعالیت سازمان خود، رقبا، محیط و مسائل تأثیر گذار بر آن و پیچیدگی‌هایی که در این حوزه‌ها است، شناخت بیشتری داشته باشند، در مدیریت بر موضوع و رساندن سازمان به اهداف خود موفقیت بیشتری خواهند داشت (گرنین: ۳۶-۳۷ و حقیقی: ۱۳۷). در نمودار ذیل برخورداری مدیران سطوح (صف) اول، میانه و عالی از این مهارت‌ها نشان داده شده است.

مدیریت عالی	مهارت‌های انسانی	مهارت‌های فنی	مهارت‌های مفهومی - شناختی
مدیریت میانی			
مدیران صف			

منبع: (حقیقی: ۱۳۷)

طرح مهارت‌های مدیران در اینجا به علت ضرورت‌های تبیینی موضوع بررسی بود و فقط تا اندازه مورد نیاز مطرح شد. در این حوزه می‌توان به منابع مربوطه مراجعه کرد. به هر حال، آنجا که به بررسی علل ناکامی مدیران کشور در طراحی استراتژی مناسب برای مدیریت تنوع قومی می‌رسیم، به مقولات مطرح شده در مباحثی که تاکنون در ذیل مفهوم مدیریت و رهبری بیان شده اشاره خواهیم کرد.

### ج - سازمان<sup>(۱)</sup>

یکی از لوازم اصلی مدیریت و حتی رهبری وجود سازمانی با اهداف، ساختار و وظایف مشخص است. بدون وجود نهاد و یا ساختاری منسجم به نام سازمان، مدیریت و حتی رهبری تحقق نمی‌یابد.

سازمان واژه‌ای است که هر روز و همه‌جا توسط اشخاص، رسانه‌ها و... به کار می‌رود. امروزه، سازمان‌ها اهمیت زیادی در زندگی و حیات روزانه انسان‌ها یافته‌اند. به طوری که افراد گاه تمام دوران عمر خود را با سازمان‌ها و یا در درون آنها به سر می‌کنند. به عنوان مثال، سازمانی همانند دولت، تقریباً بر تمام سطوح حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها سایه افکننده است به نحوی که حتی با خروج از مرزهای ملی نیز کماکان حضانت، حضور و سلطه دولت بر سر افراد و گروه‌ها و حتی سازمان‌ها باقی می‌ماند. با این توصیف معنای خود سازمان چیست؟

آنچه مشخص است مشاهده یک سازمان کار چندان ساده‌ای نیست (دفت، ۱۳۸۱: ۱۴). سازمان‌ها معمولاً در غباری از ابهامات پوشیده هستند و هرچه یک سازمان دارای گستردگی بیشتر از حیث اجزاء و عملکرد باشد، ظاهراً این پوشیدگی و ابهام دامنه‌ی زیادتری دارد. به همین دلیل مشاهده یک سازمان بسیار بزرگ به نام «دولت» بسیار سخت‌تر از مشاهده یک شرکت تولید مواد لبنی یا غیره است. سازمان‌ها از آنجا که در متن جوامع به وجود می‌آیند، دارای خصلتی اجتماعی هستند. به همین دلیل است که سازمان را نهادی با ویژگی‌های ذیل تعریف کرده‌اند:

(۱) سازمان یک نهاد اجتماعی است (۲) مبتنی بر هدف می‌باشد. (۳) ساختار آن به صورتی آگاهانه طرح‌ریزی شده است و دارای سیستم‌های فعال و هم‌آهنگ است. (۴) با محیط خارجی ارتباط دارد (دفت، ۱۳۸۱: ۱۵).

آنچه از فحوای این تعریف در مورد ابعاد و مؤلفه‌های تشکیل دهنده نهادی به نام سازمان بر می‌آید، این است که سازمان‌ها ابعادی ساختاری<sup>(۱)</sup> که بیان‌کننده ویژگی‌های درونی سازمان است و متن یا محتوایی که بیانگر و معرف کل سازمان است، دارند.

### ۱. ابعاد ساختاری سازمان

رسمی بودن<sup>(۲)</sup>، تخصصی بودن<sup>(۳)</sup>، داشتن استاندارد<sup>(۴)</sup>، سلسله مراتب اختیارات<sup>(۵)</sup>، پیچیدگی<sup>(۶)</sup>، متمرکز بودن<sup>(۷)</sup>، حرفه‌ای بودن<sup>(۸)</sup> و نسبت‌های پرسنلی<sup>(۹)</sup> را مهم‌ترین مؤلفه‌های بعد ساختاری سازمان‌ها دانسته‌اند (دفت، ۱۳۸۱: ۲۲-۱۸).

1- Stouctural dimensions

2- Formalization

3- Specialization

4- Standarzation

5- Hierarchy of authority

6- Complexity

7- Centralization

8- Professionalism

9- Personnel rations

### رسمی بودن

هر سازمانی برای رسیدن به اهداف خود نیازمند دستورالعملی که شامل روش‌ها، شرح وظایف، مقررات و سیاست‌هایی را که باید رعایت و اجرا شود، است. این مجموعه معمولاً در اسناد و مدارکی مضبوط است و رسمی بودن، به معنای وجود همین اسناد و مدارک است.

### تخصصی بودن

تخصصی بودن یا شدن، بیانی دیگر از تقسیم کار<sup>(۱)</sup> است. به عبارتی، تقسیم وظایف و عملکردهای سازمان میان کارکنان آن به نحوی که هر یک از آنها وظیفه و عملکرد مشخصی داشته باشند، تخصصی شدن می‌نامند. سازمان‌ها براساس نوع و ماهیت و حیطه عمل و گستردگی اهداف به درجات مختلف تخصصی هستند. در برخی از سازمان‌ها، شدت تخصصی شدن بسیار بالا است به این معنی که هر یک از کارکنان فقط در دامنه محدودی از کارها فعالیت می‌کند و در برخی دیگر این دامنه گستردگی بیشتری دارد.

### استاندارد بودن

داشتن استاندارد به معنای انجام کارها در کل سازمان براساس روشی واحد است. در اکثر سازمان‌ها رویه‌ها و شیوه‌های عمل به نحو مفصل و جزء به جزء برای کارکنان تشریح شده است، به طوری که شاهد رویه واحد و یکسانی در کل سازمان هستیم، این پدیده را استاندارد شدن می‌نامند.

### سلسله مراتب اختیارات

اکثر سازمان‌ها نظامی سلسله مراتبی دارند. به این معنا که مشخص است، هر یک از کارکنان گروه‌ها و بخش‌های سازمان وظایف خود را باید تحت نظارت چه کسی و چگونه به انجام رسانند. به همین دلیل اکثر سازمان‌ها نموداری دارند که نشان‌دهنده چگونگی جریان یافتن احکام و فرامین است و منزلت سازمانی هر یک از بخش‌ها و

---

1- Division of labora

کارکنان را مشخص می‌کند.

### پیچیدگی

پیچیدگی ناظر بر تعداد و تنوع کارها و همچنین خرده‌سیستم‌ها یا سیستم‌های فرعی درون سازمان‌ها است. پیچیدگی سازمان‌ها دارای ابعاد «عمودی افقی و فضایی» است. پیچیدگی عمودی تعداد سطوحی را که در سلسله مراتب اختیارات موجود، مدنظر قرار می‌دهد. پیچیدگی افقی به تعداد مشاغل یا دوایری که به صورت افقی در سازمان وجود دارد، ناظر است و سرانجام، پیچیدگی فضایی به محدوده جغرافیایی و پراکندگی اجزاء و یا نهادهای اصلی و تابعه سازمان در نقاط مختلف اطلاق می‌شود.

### متمرکز بودن

تمرکز ناظر بر چگونگی و مشارکت افراد یک سازمان در تصمیم‌گیری‌های سازمانی است. هرچه افراد محدودتری در اتخاذ تصمیمات سازمان مشارکت داشته باشند، سیستم به سمت تمرکز و هرچه تعداد بیشتری در آن مشارکت کنند، به سمت الگوی عدم تمرکز پیش می‌رود. از این حیث سازمان‌ها با هم تفاوت دارند. اما حتی در سازمان‌های غیرمتمرکز نیز درجه‌ای از تمرکز اختیارات وجود دارد و سازمانی که کاملاً غیرمتمرکز باشد عملاً وجود خارجی ندارد.

### حرفه‌ای بودن

نوع عملکرد سازمان و وظایفی که برعهده دارد درجه تخصصی بودن آن را نشان می‌دهد. هرچه وظایف کارکنان پیچیدگی بیشتری داشته به نحوی که دست‌یابی به آن نیازمند آموزش‌ها و فراگرفتن تکنیک‌ها و مهارت‌های خاص باشد، آن سازمان تخصصی‌تر عمل می‌کند.

### نسبت‌های پرسنلی

هر سازمان برای انجام وظایف مختلف، نیازمند استخدام افراد در اجزاء و دوایر مختلف خود است. به همین دلیل سازمان‌ها به نسبت‌های مختلف افرادی را به استخدام درمی‌آورند.



مرسوم‌ترین الگو، نسبت میان مدیریت، اداری و ستادی است.

## ۲. ابعاد محتوایی

اندازه<sup>(۱)</sup>، تکنولوژی سازمانی<sup>(۲)</sup>، محیط<sup>(۳)</sup>، اهداف و استراتژی<sup>(۴)</sup>، فرهنگ<sup>(۵)</sup>، ابعاد محتوایی سازمان را دربرمی‌گیرند.

### اندازه

اندازه سازمان را معمولاً براساس تعداد افرادی یا کارکنان شاغل آن سازمان تعیین می‌کنند. از نظر گستردگی کار نیز برخی از سازمان‌ها دارای واحدهای تابعه فراوان و گسترده هستند. بنابراین، از نظر اندازه هم می‌توان به تعداد سازمان‌های تابعه و تنوع و حجم تولیدات سازمان و هم به تعداد نیروی انسانی شاغل به کار نظر داشت.

### تکنولوژی سازمان

روش‌های عملیاتی و فرآیندی که در آن وظایف سازمانی به ظهور می‌پیوندد، تکنولوژی سازمانی می‌نامند. این فرآیند در یک کارخانه یا شرکت، تبدیل اقلام مصرفی به اقلام تولیدی است و در یک سازمان دیگر تبدیل تقاضاها به تصمیمات قابل اجرا.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که ابعاد ساختاری و محتوایی سازمان جدا از هم نیستند، بلکه نوعی رابطه تعاملی میان آنها برقرار است. نمودار صفحه بعد بیانگر رابطه تعامل ملی میان این ابعاد است.

- 
- 1- Size
  - 2- Organizational technology
  - 3- Environment
  - 4- Goal and Strategy
  - 5- Culture

نمودار ۵- تعامل ابعاد ساختاری و محتوای سازمان



منبع: (دفت، ۱۳۸۱: ۱۹)

محیط

عواملی را که خارج از مرزهای سازمان قرار دارند، شامل می‌گردد. بسته به نوع و ماهیت عملکرد سازمان محیط خارجی آن تفاوت می‌کند. مثلاً برای یک سازمان تولیدی دولت،

مشتریان، بازار و... جزء محیط محسوب می‌شوند. اما برای سازمانی مثل دولت، دولت‌های دیگر و سازمان‌های جهانی و بین‌المللی حکم محیط را دارند (دفت: ۲۳).

### اهداف و استراتژی سازمان

اهداف هر سازمان معمولاً به صورت اسناد نوشته، بیانگر غایت و فلسفه وجودی یک سازمان برای همیشه هستند. استراتژی، به برنامه عملی که با اختصاص منابع و فعالیت‌های سازمان در رابطه با محیط و برای نیل به این اهداف طراحی و اجرا می‌شود، اطلاق می‌گردد. اهداف و استراتژی، نشانگر دامنه فعالیت سازمان و نوع ارتباطی است که با موضوع فعالیت سازمان، رقبا، محیط، مشتریان و... برقرار می‌شود (همان: ۲۳).

### فرهنگ

مجموعه‌ای از ارزش، باورها، هنجارها و الگوهای رفتاری است که سازمان و کارکنان آن در آن وجوه مشترکی دارند. فرهنگ‌های سازمانی معمولاً نانوشته هستند. اما از طریق نمادها، شعارها، پوشش کارکنان و حتی نمای ظاهری سازمان‌ها، قابل مشاهده و درک هستند (همان: ۲۳).

آنچه از موضوع پژوهش برمی‌آید، سازمان موردنظر که مدیریت تنوع قومی یکی از اهداف و وظایف آن است و در عین حال این وظیفه بر ساختار، رویه‌ها و مدیران آن نیز تأثیرگذار است، سازمانی به نام دولت است. در اینجا منظور از دولت ترکیبی از مجموعه نهادهای دولتی است که ویژگی‌های آن تقریباً همان ویژگی‌های نوعی و عمومی سازمان‌ها است، منتهی به دلیل گستردگی و پیچیدگی عمل دولت دامنه و حیطه این ویژگی‌ها از سازمان‌های خرد بیشتر است. از این جهت، می‌توان گفت که این بخش از موضوع مطالعه پژوهش درباره سازمانی است که در سطح ملی می‌توان گفت که سازمان سازمان‌ها است. به این دلیل که تقریباً همه یا اکثر سازمان‌های دولتی و حتی خصوصی چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم در محدوده و چارچوبی که این سازمان کلان یا مادر همه سازمان‌ها تعیین می‌کند فعالیت می‌کنند.

به هر صورت، منظور از دولت در اینجا آنچه با عنوان Nation-State در ادبیات سیاسی شناخته شده است و ناظر بر ویژگی حقوقی نهادی است که اقتدار عالیه را در چارچوب مرزهای کشور در عهده دارد (وینسنت، ۱۳۷۱: ۴۲) نیست. به علاوه به دولت در معنای رایج آن که با اصطلاح Government شناخته شده است و ناظر بر قوه مجریه و حیطة عمل آن است، نیز محدود نمی‌شود، بلکه در اینجا State-government مورد نظر است که «مجموعه نهادهای دولت اعم از قضایی، اجرایی، تقنینی و سیاست‌گذاری را شامل می‌شود که هر کدام دارای پایگانی از مقامات و تقسیم کار رسمی می‌باشند و در تقسیم کار و سلسله مراتب وظایف اجرایی غیرشخصی‌اند و تصمیم‌گیری اجرایی در آنها با مراجعه به آیین‌نامه و قاعده (و نه شخص) صورت می‌پذیرد» (آرکلیگ، ۱۳۷۹: ۴۲۲).

البته تا آنجا که به موضوع بحث در اینجا مربوط می‌شود، همه ارکان و اجزای این سازمان بزرگ مورد بررسی و در کانون توجه نیست، بلکه به بخشی از اجزا و وظایف آن از جمله وظیفه حفظ تمامیت ارضی کشور و همبستگی ملی و مسائل ناشی از آن توجه می‌شود و در مورد ساختار و سازمان آن نیز الگوهای مربوط به تقسیمات کشوری و تمرکز و عدم تمرکز در اداره کشور که با مسئله مدیریت قومی ارتباط دارد، توجه می‌کنیم. بنابراین، آنجا که مدل مطلوب مدیریت تنوع قومی مطرح می‌شود، به بخش‌هایی از ابعاد ساختاری و محتوایی این سازمان که در نسبت با موضوع ضرورت می‌یابد، پرداخته می‌شود. طرح ویژگی‌ها و ابعاد نوعی سازمان در این قسمت به جهت به دست دادن تصویری کلی از سازمان‌ها و وظایف و کارکردهای آنها است.

تا اینجا بخشی از الزامات مفهومی «مدیریت تنوع قومی» روشن شد. به عبارتی، از میان مؤلفه‌های فراگرد مدیریت، به برخی از مهارت‌ها و توانایی‌های مدیران سطوح عالی در چارچوب سازمانی به نام دولت جمهوری اسلامی ایران توجه داریم. درباره سازمان - که بعد از این دولت نامیده می‌شود - به اهداف و وظایف دولت که نیازمند طراحی استراتژی و الگوی مدیریت مناسب در حفظ همبستگی است، نظر داریم. حال می‌رسیم به متغیر مهم دیگر موضوع حاضر که عبارت از «تنوع قومی» و چگونگی مدیریت این تنوع است.

### تنوع قومی<sup>(۱)</sup>، ملت و چالش‌های آن

تنوع مصدر باب تفعّل عربی و از ریشه ن وَعَ به معنای گونه‌گونه شدن و یا بودن است که در فارسی به گوناگونی مشهور است. منظور از قومی، آن چیزی است که «به قوم» نسبت داده می‌شود.

در کاربرد امروزی این واژه به «گروهی از مردم که از درجه‌ای از همبستگی و انسجام برخوردارند و لاقلاً به صورت بالقوه، از منافع و تبار مشترک خود آگاهی دارد» به کار می‌رود. «بنابراین، گروه قومی تجمعی از مردم یا بخشی از یک جمعیت نیست، بلکه مجموعه‌ای خودآگاه از مردمی مرتبط یا شدیداً به هم مرتبط از طریق تجربیات مشترک است» (Cashmore; 2004: 142).

بنابراین، زمانی که از تنوع قومی صحبت به میان می‌آید، خودبه‌خود توجه معطوف به گروه قومی با ویژگی‌های مذکور، معطوف می‌شود. اما همان‌گونه که از تعریف گروه قومی برمی‌آید، گروه قومی ماهیتی منسجم و یکدست دارد. بنابراین، تنوع در درون گروه علی‌الاصول معنا نمی‌یابد. بنابراین، تنوع قومی ناظر بر وضعیتی است که گروه‌های قومی مختلف هر کدام با هویت خاص خود که ریشه در تجربیات، منافع، خودآگاهی‌ها و تبار مشترکشان دارد که در درون یک اجتماع بزرگ‌تر قرار گیرند. بر این مبنا، تنوع قومی ناظر بر اجتماعی است مرکب از اقوام مختلف با هویت‌های مختلف. چنین اجتماعی می‌تواند در درون هر یک از محلات تجمع انسان‌ها از جمله روستا، شهر، کشور، سازمان، شرکت، حزب و گروه پدیدار شود.

امروزه، به دلیل گسترده‌گی روابط اقتصادی و افزایش مهاجرت‌ها تحت تأثیر پدیده جهانی شدن کمتر کشوری را می‌توان یافت که با پدیده تنوع روبه‌رو نباشد. حتی بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی و به خصوص شرکت‌های چندملیتی کارکنانی از اقوام و ملیت‌های مختلف که هر کدام هویتی خاص خود را دارد در استخدام دارند.

به هر صورت آنچه در اینجا مد نظر ما است، اجتماعی کلان است که مرکب از اقوام مختلفی است که محدوده زندگی و حیات آنها مرزهای سیاسی کشورها است. اجتماعی که در ادبیات سیاسی به «ملت» معروف است. با این حال، ملت هویتی متفاوت از گروه‌ها و اجتماعات قومی دارد. گرچه ممکن است ملتهایی باشند که در عمل تک پایه باشند یا به عبارتی، میان ملیت و قومیت آن تفاوتی نباشد. با این حال، بسیاری از ملت‌ها مرکب از اقوام گوناگونی هستند.

بنابراین، میان مفهوم ملت و قوم از جهاتی شباهت وجود دارد، اما در برخی موارد نیز تمایزات محسوسی میانشان وجود دارد. عمده این تفاوت‌ها از نظر آنتونی دی. اسمیت عبارتست از: «اجتماع قومی معمولاً به یک ارجاع سیاسی دلالت ندارد» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۴).

#### جدول ۱- ویژگی‌های اقوام و ملت‌ها

ملت	قوم
نام مناسب	نام مناسب
اساطیر مشترک	اساطیر مشترک از نیاکان و غیره
تاریخ مشترک	خاطرات مشترک
فرهنگ عمومی مشترک	تفاوت فرهنگ
تصرف وطن	ارتباط با وطن
حقوق و تعهدات مشترک، اقتصاد واحد	نوعی همبستگی (نخبگان)

منبع: (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴)

بنابراین، بحث تنوع قومی در میان ملت‌ها یا کشورهایی که میان ملیت و قومیت تفاوتی وجود ندارد، به عبارتی یک قوم در عین حال ملت هم هست، بی‌مورد است. در این صورت، موضوع تنوع قومی در مورد ملت‌هایی مصداق دارد که مرکب از اقوام مختلفی باشند. اقوامی که به دلایل مختلف و از جمله «اسطوره‌های مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ عمومی مشترک، اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه» به شکل

ملت درمی آمده‌اند (همان: ۲۴).

در این صورت، آنچه این اقوام پراکنده و گاه متفاوت را به صورت ملتی یکپارچه درمی آورد و هویتی متفاوت از تک تک اجزا یا همان اقوام تشکیل دهنده می‌دهد، پیوندهایی عمومی است که مولد نوعی همبستگی است.

این پیوندها سبب پدیدار شدن هویتی متفاوت از سطح قومی - محلی می‌شود که لازمه و یا مولد همبستگی در سطحی کلان‌تر است. در نتیجه این هویت، همبستگی ملی پدیدار می‌شود. چنین هویتی را «هویت ملی» و چنان همبستگی را «همبستگی ملی» می‌نامند. بنابراین، در مورد ملت‌هایی که مرکب از اقوام گوناگون هستند، باید به جای «دولت - ملت» از اصطلاح «دولت ملی» استفاده کرد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶۴). در الگوی دولت - ملت جمعیت تشکیل دهنده ملت از یک قوم تشکیل شده است. اما در الگوی دولت ملی، جمعیت تشکیل دهنده دولت عمدتاً به یک گروه قومی - ملی تعلق دارد و در جامعه گروه‌های قومی دیگری نیز وجود دارند که ممکن است در شماره اندک باشند. به هر صورت، اجتماعات ملی کنونی در جهان بیشتر با الگوی دولت ملی مشابهت دارند تا دولت - ملت. اینکه همبستگی و هویت ملی در چنین کشورهایی چگونه پدیدار می‌شود، مباحث پیچیده‌ای دارد که در جای خود قابل توجه و تأمل است، اما تا آنجا که به بحث ما در اینجا مربوط می‌شود، از دو الگوی مصنوعی و طبیعی ملت یا هویت و همبستگی ملی می‌توان صحبت کرد.

الگوی طبیعی ملت ناظر بر پدیدار شدن ملت‌هایی کهن است. بسیاری از ملت‌های کنونی سابقه تاریخی بسیار طولانی دارند. چنین ملت‌هایی قبل از پیدایش مدرنیته و ایدئولوژی‌های مدرن و از جمله ناسیونالیسم که هدف آن ایجاد ملت است، وجود داشته‌اند. بنابراین، در مورد این ملت‌ها هویت‌های ملی و همبستگی ناشی از آن امری طبیعی و خودجوش بوده است. ایران، چین، انگلستان و برخی دیگر از کشورهای انگلوساکسون چنین وضعیتی دارند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۴).

اما برخی از ملت‌ها، ملت‌های مدرن هستند به عبارتی، متأثر از فرآیندهای مدرنیته و از جمله ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی آن پدیدار شده‌اند. اکثر دولت‌های ملی جهان کنونی به خصوص کشورهای تازه استقلال یافته بعد از جنگ جهانی دوم و آنها که در اثر فروپاشی امپراتوری‌های مستعمره‌دار چون انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا و کشورهای بزرگی چون عثمانی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به استقلال دست یافته‌اند، چنین وضعیتی دارند. در چنین دولت‌هایی وظیفه ایجاد هویت و همبستگی ملی بر عهده ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی است که به وسیله گروهی از نخبگان فکری، فرهنگی و سیاسی این جوامع طراحی شده و این ایدئولوژی علاوه بر هویت‌سازی راهنمای عمل نظام‌های سیاسی آنها نیز است.

با این حال، وجود ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و پیوندهای تاریخی - طبیعی همبستگی و هویت‌آفرین در سطح ملی به معنای نبود چالش بر سر راه بقا و تداوم ملت‌ها نبوده و نیست. تجربه تاریخی و فرآیندهای جهانی نشان می‌دهد که موجودیت ملت‌ها و دولت‌های ملی همواره از دو سو به چالش کشیده می‌شود. یکی از ناحیه تهدیدات خارجی کشورها و ملت‌های دیگر و دیگری از ناحیه بیدار شدن هویت‌های خرد و در تعارض قرار گرفتن این هویت‌ها با هویت کلان‌تر ملی همان‌گونه که اسمیت می‌گوید:

«اکثر دولت‌های ملی در سراسر دو قرن گذشته (۱۹ و ۲۰) هرچند به شکلی محدود، با چالش‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای مواجه بوده‌اند.» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶۵)

این مسائل تا آنجا که به عواملی چون فرآیندهای بین‌المللی و ایدئولوژی‌های رقیب ناسیونالیسم ملی همچون جهانی شدن و ایدئولوژی‌های قوم‌گرایانه مربوط می‌شود، فرآیند همبستگی ملی با چالش‌های جدی مواجه شده است. ایدئولوژی‌های قوم‌گرایانه با تأکید بر مفاهیمی همچون تبعیض و ستم ملی از یک سو و بزرگ‌نمایی خطر اضمحلال فرهنگ‌های خرد در فرهنگ کلان‌تر ملی از سوی دیگر در تلاشی برای ایجاد شکاف در همبستگی ملی و عناصر وحدت‌آفرین آن بوده‌اند. غیریت‌سازی میان اقوام و تأکید بر تمایزات از



خصایص این ایدئولوژی‌هاست.

فرآیند جهانی شدن در ابعاد اقتصادی، اطلاعاتی و حتی سیاسی مرزهای ملی را با تهدیداتی مواجه ساخته و سبب آزاد شدن نیروهای پایین به بالا شده است. این نیروها با طرح تقاضاهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدید دولت‌های ملی را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخته‌اند. نتیجه هر دوی اینها آسیب‌پذیر شدن فرهنگ، هویت و همبستگی ملی بوده است (قیصری، ۱۳۸۲: ۳۹۸) و این در جای خود در کارکردها و وظایف سنتی دولت‌های ملی در حفظ همبستگی و تمامیت ارضی کشور تغییراتی را پدید آورده است. جدی‌تر شدن نحوه مدیریت تفاوت‌ها و تمایزات فرهنگی در درون جامعه ملی از پیامدهای آن بوده است. این مسئله آنچنان اهمیت داشته است که ترس از تسری<sup>(۱)</sup> منازعات قومی از یک کشور به کشور دیگر سبب تلاش‌های میانجی‌گرانه بین‌المللی در جهت کاستن از این تعارضات میان طرف‌های درگیر در سطح بین‌المللی شده است (سیسک، ۱۳۷۹: ۱۲).

این مسئله حتی در مدیریت‌های سطوح خرد، همچون مدیریت سازمان‌ها نیز تأثیر خود را گذاشته است. دیوید بیرچال، استاد کالج مدیریت هلنی انگلستان، در این باره می‌گوید: «هر روز که می‌گذرد مدیران در سطوح مختلف باید به مواردی پردازند که فراتر از پیاده کردن برنامه‌هایی است که توسط سطوح بالاتر معین شده است. انتظاری که از آنها می‌رود این است که به شناسایی مشکلات و مسائلی پردازند که سازمان‌ها در دنیایی با تحولات و پیچیدگی‌های روزافزون در سطوح اجرایی با آنها مواجه می‌شوند. جست‌وجو و تفسیر اطلاعات در چنین دنیایی از جمله مهارت‌های کلیدی است» (کرینر، ۱۳۸۱: ۳۰). از همین رو است که «وجود شوراهای مشورتی، گروه‌های مطالعاتی مدیریت تنوع و شبکه‌های گروه‌های اقلیت در داخل سازمان‌ها» به امری طبیعی تبدیل شده است و فراگیری مهارت‌های «مدیریت تنوع فرهنگی» در کنار وظایف و مهارت‌های سنتی مدیران ضروری گردیده است (کرینر: ۳۱ و گریفین: ۵۱). چندفرهنگی شدن و تنوع در نیروی کار به

پیدایش سازمان‌های چندفرهنگی و گاه چندملیتی انجامیده است که مدیریت در آن به توانایی‌ها و مهارت‌های ویژه‌ای نیازمند است. چیزی که در این حوزه با عنوان «مدیریت تفاوت» مطرح شده است. مدیریتی که از جمله لوازم آن، شناخت تفاوت‌های موجود بین کارکنان است که نیازمند مطالعات جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و مردم‌شناختی است. جلوگیری از تفکرهای قالبی<sup>(۱)</sup> و پیشداوری‌های<sup>(۲)</sup> ناشی از آن که در محیط‌های کاری متنوع امری طبیعی است، از ضرورت‌های این الگوی مدیریت است. بنابراین، همان‌گونه که تحت تأثیر نهضت روابط انسانی در حوزه مدیریت‌های سازمانی تلاش در جهت کنترل و هدایت تفاوت‌ها در راستای اهداف سازمان و بهینه‌تر شدن امکانات و افزایش فرصت‌ها آغاز شده است، در سطوح ملی نیز تفاوت‌های میان اقوام گوناگون تشکیل دهنده ملت که می‌تواند برای همبستگی و هویت ملی حادثه‌آفرین باشد، در راستای همبستگی و اهداف و آمال ملی و وظایف سازمانی کلان به نام دولت باید از نو سازماندهی و هدایت شده و از تهدید به فرصت تبدیل گردد، امری که الگوی مدیریت نوینی را در عرصه انسجام‌بخشی ملی ایجاب می‌کند. مباحث این پژوهش می‌کوشد تا پرتوی بر برخی از زوایا، اصول، الزامات و الگوی مطلوب آن بیندازد.

### مدیریت تنوع قومی<sup>(۳)</sup>

مدیریت تنوع قومی، تا آنجا که به علم مدیریت مربوط می‌شود، در حیطه مباحث نوین «مدیریت تفاوت»<sup>(۴)</sup> قرار دارد. اما از آنجا که تنوع قومی موضوعی پردامنه و دارای ابعاد مختلف است. خود نیازمند طیف متنوعی از تخصص‌ها است. بنابراین، همان‌گونه که در مباحث آغازین این فصل یادآوری شد، مدیریت تنوع قومی، استعداد تبدیل شدن به یک رشته یا نظم علمی را دارد. رشته‌ای که ماهیتاً به ترکیبی از دانش‌ها و تخصص‌های مختلف

1- Stereotype

2- Prejudice

3- Management of Diversity

4- Manogement of Diffrence

نیاز خواهد داشت.

به هر حال، تا آنجا که به بحث در اینجا مربوط می‌شود، باید تعریفی از این نوع مدیریت به دست داده شود، اما قبل از ارائه تعریف براساس اجزای تشکیل دهنده فرآیند مدیریت (سازمان، مدیر و کارکنان)، اجزا و اهداف این نوع از مدیریت مشخص می‌گردد:

### ۱. هدف

هدف این نوع و یا رشته مدیریت و هدایت تنوع قومی موجود در کشور در راستای حفظ، تداوم و ارتقای همبستگی و انسجام ملی در کشور است.

### ۲. سازمان

سازمان مورد نظر در این الگو دولت است که می‌توان گفت سازمان، سازمان‌ها است. حفظ و تداوم همبستگی ملی و تمامیت ارضی کشور از وظایف ماهوی و ذاتی آن است. بنابراین، در اینجا نیازی به تأسیس سازمانی جدید نیست و مدیریت بر موضوع باید در چارچوب نهادها و سازمان‌های مستقر دولتی و اهداف کلانی که این سازمان دارد، صورت گیرد.

### ۳. مدیران

برای مدیریت موضوعی با طبیعت موضوع حاضر علاوه بر مدیران عالی، رده‌های میانی و صف در سازمان کلان دولت هر کدام وظایف و محدوده اختیارات خود را باید داشته باشند. به علاوه مدیریت بر این موضوع تنها در عهده یک سازمان، وزارتخانه و یا نهاد سیاسی نمی‌گنجد. از آنجا که همبستگی ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور خود جزء وظایف ذاتی دولت است، مجموع عملکرد سازمان‌ها و نهادهای تشکیل دهنده ساختار دولت باید به طور طبیعی چنین نتیجه‌ای به همراه داشته باشد.

بنابراین، مدیران به خصوص مدیران سطوح عالی وظایف سخت، دشوار و پیچیده‌ای برعهده دارند. چرا که بسیاری از سازمان‌های دولت اهداف، وظایف و حیطه عملکرد مشخصی در قانون دارند، حیطه‌ای که در بسیاری موارد بسیار هم تخصصی است و انتظار

اینکه همه مدیران عالی به صورت مستقیم در این موضوع وارد شوند، دور از واقع و در عمل نشدنی است. اما از آنجا که دولت‌ها نوعی وظایف ماهوی و ذاتی دارند که عملکرد مجموعه نهادهای اجرایی، تصمیم‌گیر، قضایی و تقنینی آن - در عین تفکیک قوا و وظایف و حیطه عملکرد - باید در جهت تحقق آنها سازماندهی شود. در این صورت، مسئله توجه به مدیریت اقوام در جهت انسجام ملی جزء وظایف عام همه مدیران عالی و در تمام سطوح خواهد بود. با این حال، بخشی از سازمان‌های دولتی به دلیل ماهیت و وظایفی که در عهده دارند، در این موضوع عاملیت بیشتری دارند. ارتش و نیروهای مسلح، قوای نظامی - انتظامی، وزارت کشور، مجلس شورای اسلامی و شورای عالی امنیت ملی از این جمله‌اند. بنابراین تا آنجا که به وظایف و مهارت‌های مدیران مربوط می‌شود، در کنار مهارت‌های کلاسیک مدیریت فراگرفتن مهارت‌هایی که لازمه مدیریت بر چنین موضوعی است ضروری است. در این صورت، به دلیل پیچیدگی‌ها و اهمیت موضوع برنامه‌ریزی برای آموزش دادن چنین مهارت‌هایی برای سطوحی از مدیریت‌ها به خصوص در مورد مدیران سازمان‌هایی که به دلیل وظایفی که در عهده دارند، با موضوع ارتباط بیشتری دارد.

#### ۴. مهارت‌های مدیران

همان‌گونه که در مباحث قبلی عنوان شد، موضوع مدیریت قومی به دلیل جایگاه و گستردگی که دارد، به کلیت نهاد دولت و وظایف آن مربوط می‌شود، به همین دلیل تمام کارکنان دولت و به خصوص مدیران آن در این جهت دارای مسئولیتی ذاتی هستند. اما دقیقاً به دلیل اهمیت و گستردگی موضوع تمامی مدیران نمی‌توانند به صورت تخصصی در اداره آن وارد شوند. در این میان، وظایف بخشی از مدیران به خصوص آنها که در سازمان‌های مرتبط با موضوع فعالیت دارند، اهمیت بیشتری می‌یابد. به هر صورت، در اینجا روی سخن بیشتر با چنین مدیرانی است. این مدیران علاوه بر داشتن مهارت‌های سنتی و کلاسیک مدیریت چون سازماندهی، برنامه‌ریزی و... باید مهارت‌های جدیدی را که جزء لوازم مدیریت در موضوع مورد بحث است، فراگیرند. در این میان، توسعه و تعمیق دو

دسته از مهارت‌ها اهمیت بیشتری خواهد داشت.

#### الف - مهارت‌های انسانی

در این حوزه مهم‌ترین مهارت تسلط بر شیوه‌های مدیریت بحران، حل و فصل و پیشگیری از منازعات<sup>(۱)</sup> جمعی است. در این حوزه مباحث تئوریک پیچیده‌ای وجود دارد که آشنایی به آن لازمه مدیریت بر موضوع تنوع قومی است. علاوه بر این، مهارت‌های عملی نیز برای جلوگیری از وقوع بحران و منازعه و در صورت پدیدار شدن، تخفیف و حل بحران نیز باید فراگرفته شود.

اهمیت این نوع مهارت در این است که وقوع سطوحی از منازعه و برخورد در اجتماعات متنوع امری اجتناب‌ناپذیر است و لازمه مدیریت بر موضوع مراقبت از وقوع چنین بحران‌هایی و حل و فصل سریع و بدون هزینه یا کم‌هزینه آن است. علاوه بر پیشگیری و تخفیف منازعات، تبدیل کردن تعارضات به همکاری و همگرا کردن و به فرصت تبدیل کردن تنوعات در راستای اهداف کشور خود نیز مهارت مهمی است که نیازمند شناخت نظریه‌ها، شیوه‌ها و الگوهای عمل موفق در شرایطی است که تنوع و تفاوت قابل حذف و تقلیل نیست.

#### ب - مهارت‌های ادراکی یا مفهومی

این مهارت‌ها به قدرت تفکر مدیران و کلان‌نگری آنها در مورد موضوع فعالیت مربوط می‌شود، در این حوزه دست‌یابی تسلط بر چند موضوع اهمیت خاص دارد:

۱. طراحی استراتژی‌های کلان در مورد چگونگی حفظ، تداوم و ارتقای هویت و انسجام ملی از طریق حفظ تنوع قومی موجود در جامعه.
۲. طراحی الگوی مدیریتی متناسب با موضوع.
۳. پیش‌بینی تحولات بین‌المللی، فرآیندهای جهانی و منطقه‌ای، پویایی‌های داخلی و درونی اقوام و کشف قانونمندی‌های آن در جهت روندشناسی مسائل قومی.

### ج - مهارت‌های شناختی

این مهارت‌ها به مدیران امکان می‌دهد که علل و عوامل تأثیرگذار بر موضوع و ابعاد و پیامدهای نوع برخورد و عمل با آن را مورد بررسی قرار دهند و شناخت بهتری از موضوع به دست آورند، در این رابطه:

۱. شناخت تاریخ، خرده‌فرهنگ‌ها، روابط، نقاط اشتراک و افتراق درون قومی، میان

اقوام و سطح ملی؛

۲. شناخت محیط بین‌المللی و منطقه‌ای و عوامل تأثیرگذار بر موضوع؛

۳. شناخت وضعیت جغرافیایی (ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک) کشور و مناطق مختلف آن؛

۴. شناخت ایدئولوژی‌ها و ادبیات سیاسی قومی؛

۵. جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی جمعی قومی؛

۶. شناخت نیازها، گرایش‌ها و تقاضاهای اقوام؛

۷. آشنایی با شیوه‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و همچنین الگوهای تقسیمات کشوری و مسائل حقوق عمومی، خصوصی مربوط به آن؛ جزء ضروریات است.

نکته قابل ذکر این است که این مهارت‌ها، مجموعه‌ای به هم پیوسته‌ای را شکل می‌دهند و برای یک مدیریت موفق ترکیبی از همه آنها ضروری است. بنابراین، الزامات مربوط به طراحی استراتژی مناسب برای مدیریت تنوع قومی و مهارت‌هایی که به این مقوله ارتباط می‌یابد در کانون توجه قرار خواهد گرفت.

### استراتژی مدیریت تنوع قومی

استراتژی اصطلاحی است که ابتدا در نبردهای نظامی به کار رفته است. فرهنگ لغات آکسفورد آن را هنر جنگ، مدیریت یک ارتش یا ارتش‌ها در نبرد و هنر یک فرمانده کل در طراحی و هدایت عملیات نظامی و مانورهای بزرگ تعریف کرده است. طبیعتاً چنین تعریفی با مقصود ما در اینجا سازگاری چندانی ندارد. اما لاقلاً این مزیت را دارد که

خطوط کلی هر استراتژی را مشخص می‌کند. این خطوط عبارت از این است که اولاً استراتژی هنر است و دوم اینکه این هنر جزء هنرهای عرصه مدیریت است. اما از نظر اصطلاحی تعاریف متعددی از این واژه به دست داده شده است. به عنوان مثال، چندلر در مورد تعریف استراتژی می‌گوید: «استراتژی عبارت است از تعیین اهداف و آرمان‌های بلندمدت و اساسی برای یک شرکت و پذیرش مجموعه‌ای از اقدامات و تخصیص منابع لازم برای حصول به این اهداف و آرمان‌ها» (آرمسترانگ، ۱۳۸۱: ۴۷).

ریچاردسون<sup>(۱)</sup> و تامپسون<sup>(۲)</sup> به دو نکته کلیدی در هر استراتژی اشاره می‌کنند:

«یک استراتژی، چه استراتژی منابع انسانی باشد یا نوع دیگری از استراتژی مدیریت، باید دارای دو عنصر کلیدی باشد: باید اهداف استراتژیک وجود داشته باشد (یعنی، آن چیزهایی که استراتژی قرار است به دست آورد) و باید طرح عملی وجود داشته باشد (یعنی ابزاری که به وسیله آنها می‌توان اهداف مشخص شده را به حساب آورد) (همان: ۴۷).

از دیگر ویژگی‌های استراتژی مسائلی است که تیسون (۱۹۹۷) به آن اشاره می‌کند؛

- استراتژی همیشه پدیده‌ای است خلق‌الساعه و منعطف - استراتژی همیشه درباره بودن است و هرگز در زمان حال وجود ندارد.

- استراتژی تنها از طریق بیانیه‌های رسمی محقق نمی‌شود، بلکه محصول عمل‌ها و عکس‌العمل‌هاست.

- استراتژی به توصیف اقدامات آینده‌نگری می‌پردازد که همیشه بر تغییر تأکید می‌کنند.

- خود فرآیند مدیریت شکل استراتژی‌ها را تعیین می‌کند (همان: ۸۱).

اما استراتژی به خودی خود حاصلی ندارد. به عبارت دیگر، استراتژی آنجا که عملی شد و عینیت یافت، به استراتژی تبدیل می‌شود. استراتژی طراحی شده در تئوری و نظر و بر روی کاغذ دستورالعمل و آیین‌نامه‌ای بیش نیست. بنابراین، کاربست استراتژی نیز خود امر

1- Richardson

2- Thompson

مهمی است و از اینجاست که در مباحث مربوط به مدیریت در مقوله «مدیریت استراتژیک» مطرح می‌شود. مدیریت استراتژیک، استراتژی را به عمل درمی‌آورد. این فرآیند شامل چندین مرحله است که به صورت متوالی و پشت سر هم مطرح می‌شوند. اهم این مراحل عبارتند از:

۱. طراحی استراتژی

۲. برنامه‌ریزی استراتژیک

۳. اجرای استراتژی

۴. مرور و به‌روزرسانی استراتژی

بنابراین، در طراحی و به‌عمل‌درآوردن استراتژی نیازمند نوع دیگری از توانایی‌های مدیریتی هستیم که همان‌گونه که در مباحث قبلی ذکر شد، عموماً جزء مهارت‌های مدیران سطوح عالی است. آن عبارت از مدیریت استراتژیک است که خود دانش و توانایی‌های ویژه‌ای را می‌طلبد. دانشی که از طراحی تا اجرا و روزآوری استراتژی را شامل می‌گردد. تعریف پیرس و رابینسون (۱۹۸۸) به خوبی این مراحل را نشان می‌دهد:

«مدیریت استراتژیک، مجموعه‌ای از تصمیم‌ها و اعمال است که منجر به طراحی و اجرای استراتژی‌هایی می‌شود که برای حصول به اهداف یک سازمان مورد استفاده قرار می‌گیرند» (همان: ۵۷).

بنابراین، مقوله طراحی و اجرای استراتژی مدیریت تنوع قومی خودبه‌خود در حیطه مدیریت‌های استراتژیک قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، مدیران سطوح عالی باید برخوردار از مهارت‌هایی باشند که از لوازم این الگوی مدیریتی است.

### طراحی استراتژی

در طراحی هر استراتژی باید به چند پرسش پاسخ گفت:

۱. اکنون کجا هستیم؟

۲. می‌خواهیم ظرف یک دوره زمانی مشخص مثلاً ۵ یا ۱۰ سال آینده کجا باشیم؟



۳. چگونه به مقصد خود برسیم؟ (همان: ۱۰۵)

البته به رغم ظاهر فریبنده پاسخ به این پرسش‌ها چندان هم آسان نیست. به خصوص آنجا که موضوع از اهمیت، گستردگی، پیچیدگی و ابعاد و مؤلفه‌های متنوعی برخوردار باشد و در مدیریت آن بخش‌ها و سازمان‌های مختلف درگیر باشند. یکی از دلایلی که در حوزه مدیریت تنوع قومی در ایران به خصوص در دوران بعد از انقلاب استراتژی منسجم و پایداری طراح نشده، به نقص در پاسخ‌هایی مربوط می‌شود که لازمه طراحی یک استراتژی مناسب و کارآمد بوده است. از سوی دیگر، استراتژی - که ناظر بر فرآیند عملی شدن اهداف و چگونگی آن است - قبل از هر چیز نیازمند سیاستی است که اصول و اهداف کلی یک سازمان را مشخص کرده باشد.

در مباحث مربوط به مدیریت سازمان‌ها این مقوله به سیاست کلی شرکت یا سازمان در موضوع فعالیت خود مربوط می‌شود و در موضوع مورد بررسی این پژوهش به سیاست‌های کلی نظام سیاسی در مورد انسجام و همبستگی ملی و نقشی که تنوع قومی در آن ایفا می‌کند. این پدیده تقریباً در تمام ادوار تاریخ معاصر ایران از قاجاریه تا پهلوی رواج داشته است. در این ادوار به طور کلی و در عمل شاهد چند استراتژی مدیریت قومی بوده‌ایم؛

۱. استراتژی حفظ همبستگی ملی از طریق ایجاد پیوندهای فامیلی میان رؤسای قبایل، ایلات و منتفذان محلی با شاه و درباریان (دوران قاجاریه).

۲. استراتژی مهار و سرکوب خوانین و رؤسای ایلات و تخته قاپو کردن عشایر (پهلوی اول).

۳. استراتژی مدرن‌سازی توأم با تحقیر فرهنگی و تبعیض اقتصادی مناطق قومی (پهلوی دوم).

در ادوار بعد از انقلاب بنا به دلایل متعدد استراتژی مدون و منسجمی در قبال مدیریت تنوع قومی نداشته‌ایم؛ وقوع انقلاب و آثار و تبعات آن، جنگ تحمیلی و مسائل ناشی از آن که جزء مسائل عمومی تأثیرگذار بر این روند بوده است. بخشی از آن نیز به نقص در مهارت‌های مدیران مربوط بوده که موضوع این کتاب است.

از آنجا که طراحی یک استراتژی منسجم، قابل انطباق و عملی در موضوع مدیریت تنوع قومی علاوه بر شیوه‌ها و الگوهای طراحی استراتژی به دانش و آگاهی کافی از موضوع مدیریت نیاز دارد. بنابراین، مباحث در دو مقوله ادامه خواهد یافت. در قسمت اول، سیاست‌های قومی که می‌تواند راهنمای عمل استراتژی‌های مدیریت قومی باشد و در قسمت دوم، تئوری‌ها و نظریات مربوط به بحران‌ها و منازعات قومی که لازمه و ابزار شناخت و تحلیل شناخت مسائل قومی است، ارائه می‌شود.

### الگوهای سیاست قومی

تکوین «ملت در کشور»ها و گسترش اروپا از قرن پانزدهم میلادی، برای نخستین بار برای جوامعی را به وجود آورد که گروه‌های قومی - نژادی متمایز از ویژگی‌های آنها محسوب می‌شد این گروه‌ها در درون یک نظام سیاسی، اجتماعی بزرگ‌تر اما در عین حال، واحد و مشترک در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی را می‌گذراندند. تشدید و تقویت مهاجرت‌های بین‌المللی و حفظ و بقای هویت‌ها و وفاداری‌های قومی از جمله عوامل مهمی بودند که موجب استمرار اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها و بقای قومیت‌ها و اقلیت‌های نژادی شدند.

با گسترش کشمکش‌های قومی و افزایش اهمیت آن در سیاست بین‌الملل در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی مسئله قومیت<sup>(۱)</sup> و ناسیونالیسم در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی مورد توجه فزاینده قرار گرفت.

با اوج‌گیری مسائل قومی حکومت‌ها و دولت‌ها برای پاسخگویی به مطالبات و نیازهای اقوام خود و تعیین نحوه و چگونگی توزیع منابع و فرصت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سازماندهی گروه‌های قومی در سلسله مراتب اجتماعی، تنظیم، محتوا و گستره تعاملات درون قومی و بین قومی، حل و فصل منازعات و کشمکش‌ها و اداره امور اقوام ناگزیر شدند تا اصول و مبانی مشخصی را تعریف و از آن متابعت نمایند.

بعدها این مبانی توسط نخبگان و متفکران و صاحب نظران در قالب سیاست‌های قومی مفهوم‌سازی و دسته‌بندی گردید.

اگر سیاست‌های قومی را مجموعه استراتژی‌های تنظیم و تغییر روابط قومی در سه سطح درون قومی، بین قومی و بین اقوام و حکومت «دولت - اقوام» بدانیم که براساس آن مجموعه این روابط تحت نظم و قاعده درآمده و بر آن مدیریت می‌شود، می‌توان انواع الگوهای سیاست‌های قومی را طراحی و اجرا نمود.

امروزه، در ادبیات سیاسی و اجتماعی از دو مدل یا الگوی عمده سیاست‌گذاری قومی و فرهنگی بحث به میان آمده است که عبارتند از:

۱. مدل همانندسازی

۲. مدل تکثرگرایی

هریک از این مدل‌ها در درون خود به اجزا و انواع کوچک‌تری تقسیم می‌شوند که در ادامه این فصل به بررسی الگوهای کلی و اجرایی آن و نظریه‌های موجود در این زمینه می‌پردازیم.

### همانندسازی

واژه همانندسازی از ریشه لاتین Assimilation به معنای مشابه ساختن یا مشابه شدن اخذ شده است که در فارسی معادل‌هایی نظیر: تطبیق، همسانی، یکی‌سازی و همانندسازی یافته است. از آغاز این مفهوم در علوم طبیعی و به معنای جذب و هضم مواد در بدن به کار برده می‌شد. ولی بعدها در جامعه‌شناسی به معنای فرآیند پذیرش ارزش‌ها، الگوها و سبک زندگی گروه برتر توسط اقوام و گروه‌های از جامعه به ترتیبی که در بطن گروه برتر جذب و هضم شوند به کار رفته است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۴۴).

«سایمونز» همانندسازی را روند انطباق یا سازگاری که در میان اعضای متعلق به رویکردهای مختلف روی می‌دهد و موجب همگونی و یا هم‌جنسی گروهی می‌شود، تعریف نموده است (صدارت: ۵۱).

در مدل همانندسازی دو گروه وجود دارد که عبارتند از: گروه اول نامزدان همانندسازی یا تازه واردان و گروه دوم جامعه پذیران. گروه نخست باید وسایل جدید را به دست آورند و چگونگی به کارگیری مکانیزم‌های جدید را فرا گیرند. در این فرآیند نظام ارزشی تازه واردان تغییر می‌کند. به همین دلیل سیاست همانندسازی را فرآیند تغییر اجتماعی و فرهنگی نیز نامیده‌اند. فرهنگ پذیری تازه واردان به آنان امکان می‌دهد که نقش‌های تازه خود را بیابند و قواعد، سنت‌ها و رسوم جامعه وسیع‌تر را بپذیرند.

در این الگو، همانندسازی ایده‌آل یا غایتی منسجم ساز تلقی می‌شود که سیاست‌های دولت و ایدئولوژی‌ها براساس آن شکل گرفته و ترکیبی زیست شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی از گروه‌های قومی متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت قومی به وجود می‌آید.

در این صورت، اختلافات فرهنگی - ساختاری کاهش می‌یابد و حاصل آن جامعه‌ای متجانس و همگن خواهد بود که در بین گروه‌ها از جنبه‌های قومی، فرهنگی و نژادی تفاوتی نخواهد بود.

آثار و نتایج سیاست همانندسازی کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های قومی است و در صورت تحقق کامل این سیاست جامعه‌ای متجانس و همگن به وجود خواهد آمد که در بین گروه‌ها از حیث نژاد و فرهنگ تفاوتی وجود نخواهد داشت. قومیت به عنوان ملاکی برای توزیع نابرابر ثروت و قدرت نقش موثری نخواهد داشت و شهروندان نیز فقط به عنوان افراد و نه اعضای دستجات و یا گروه‌های قومی محسوب می‌شوند و نمی‌توانند هیچ‌گونه ادعایی علیه دولت متبوع خود داشته باشند (موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰: ۷).

در مدل همانندسازی هویت و اصالت فرهنگی گروه‌های قومی مورد توجه قرار نمی‌گیرند و مجریان این سیاست، مدیران یا گروه‌های همانند شونده را در مرحله مادون خود می‌پندارند که باید آنها را به سوی تمدن رهنمون سازند و به درجه و رتبه‌ای عالی برسانند.

«میلتون.ام. گوردون» جامعه‌شناس آمریکایی در کتاب *هماندسازی در زندگی آمریکایی* مراحل جذب گروه‌ها و همگون‌سازی آنها را با هسته مرکزی جامعه طی هفت مرحله زیر بیان نموده است.

۱. همانندسازی فرهنگی
۲. همانندسازی ساختاری
۳. همانندسازی مادی
۴. همانندسازی هویتی
۵. همانندسازی ایستاری - بینشی
۶. همانندسازی مدنی
۷. همانندسازی رفتاری (مقصودی: ۱۳۸۰)

هماندسازی توأم با خشونت زمانی ایجاد می‌شود که گروه حاکم با اتخاذ اقدامات خشونت‌آمیز، ایجاد فشارهای اقتصادی مانند جلوگیری از ارتقای افراد گروه اقلیتی به مشاغل خاص، همانندسازی را با خشونت اعمال می‌کنند تا افراد گروه اقلیت تحت این‌گونه فشارها خود را با گروه اکثریت تطبیق دهند.

پاکسازی یا معدوم کردن نوعی همانندسازی توأم با خشونت می‌باشد و فرآیندی است که در آن اعضای یک گروه اقلیت به دست گروه مسلط به عمد به قتل می‌رسند. هنگامی که این فرآیند بر ضد یک گروه اقلیت قومی صورت گیرد، به آن قوم‌کشی می‌گویند (توسلی، ۱۳۷۲: ۳۵۱).

بدیهی است همانندسازی مانع عمده‌ای برای رشد و تکامل فرهنگ گروه‌های قومی و یا اقلیتی می‌باشد. اگر افراد وابسته به گروه در مقابل اقدامات همانندسازی از خود مقاومتی نشان ندهند دچار رفتار متناقضی می‌گردند که حتی در داخل گروه نیز به چشم می‌خورد، تناقضی که ناشی از رفتار تحمیلی گروه حاکم است و یا از خود بیگانگی در آنها به وجود می‌آید که منشاء رفتار تحمیلی گروه حاکم است و یا نوع دیگر از خود بیگانگی در آنها به وجود می‌آید که منشاء آن فراموشی فرهنگ مخصوص به خودشان است.

هماندسازی در اغلب اوقات براساس تشویق گروه حاکم برای ترک ویژگی‌هایشان استوار است. اغلب افراد گروه برحسب اعتلای فرهنگی خود عکس‌العمل نشان می‌دهند. هر قدر فرهنگ گروهی پربرتر باشد، ترک خصوصیات خاص دیرتر صورت می‌گیرد. اگر در بین گروه اقلیت و یا قومی احساس حقارتی وجود داشته باشد، ترک ویژگی‌هایشان آسان‌تر خواهد بود. عکس‌العمل گروه‌ها در برابر همانندسازی اغلب جنبه دفاعی دارد، مانند: مهاجرت‌های دسته‌جمعی، انتشار کتاب و نشریه‌های مختلف به منظور زنده نگه‌داشتن فرهنگ و سنت‌ها و بالاخره مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی.

هماندسازی کامل محو کامل فرهنگی را پیش می‌آورد. به همین جهت، می‌توان آن را نوعی ریشه کن کردن فرهنگی خواند که تمایلات اقلیت مورد توجه قرار نمی‌گیرد. به خصوص که اکثریت اغلب سلطه اقتصادی نیز دارند، ولی همانندسازی کامل و صددرصد تقریباً بی‌سابقه است؛ چرا که گروه‌های اقلیت تمامی هویت فرد را از دست نمی‌دهند و مقداری از فرهنگ خود را در داخل گروه و محیط خود حفظ می‌کنند مانند فولکلورهای محلی که پناهگاه طبیعی ادبیات قومی و محلی می‌باشد.

«اتوبوئر» همانندسازی را تابع عوامل مختلفی می‌داند، از قبیل:

- نسبت عددی بین اقلیت و اکثریت
  - میزان و اهمیت رابطه بین اقلیت و اکثریت
  - اهمیت عددی اقلیت‌ها
  - قدرت و ثروت گروه اکثریت
  - میزان جاذبه تمدن و فرهنگ گروه اکثریت
  - درجه تجانس اقلیت‌ها و همبستگی آنان به گذشته خود
  - مدت و نوع همزیستی بین اقلیت و اکثریت
  - وجود طبقات اجتماعی مشابه در بین اقلیت و اکثریت
  - درجه تجانس بین اقلیت و اکثریت
- هریک از عوامل یاد شده بالا در تضعیف و یا تقویت اقدامات همانندسازی موثر است.

یک رژیم خودکامه ممکن است برای خلق یک جمعیت همگن دست به قلع و قمع یا اخراج اجباری زده باشد، یا ممکن است به زور متوسل شده و گروه‌های قومی را به بخش‌های مختلف کشور فرستاده باشد تا از تشکیل مناطق همگن جلوگیری کند. هر دوی این خط‌مشی‌ها بازگو کننده هدف حفظ کنترل است. سیاست شوروی (سابق) در اسکان روس‌تبارها در جمهوری‌های بالتیک و آسیای مرکزی نمونه‌ای از انهدام کامل و سنجیده است. در حالی که پاکسازی قومی در بوسنی - هرزگوین نمونه‌ای از اخراج اجباری است که به منظور ایجاد مناطق همگن قومی برنامه‌ریزی شد (Brown, 1993: 67).

«آنتویی گیدنز» مدل همانندسازی را به عنوان یکی از مدل‌های محقق‌کننده تحول روابط نوین در جامعه آمریکا بیان نموده است. مطابق مدل همانندگردی مهاجران یا اقلیت‌ها عادات و رسوم اولیه خود را رها نکرده و رفتارهایشان را در قالب ارزش‌ها و هنجارها شکل می‌دهند. نسل‌های مهاجران با فشارهایی در جهت همانند شدن به این شیوه روبه‌رو شده و فرزندانشان به طور کلی آمریکایی شده‌اند. وی مدل دیگری به نام مدل درهم آمیزی برای سیاست‌های قومی ارائه کرده است. مطابق این مدل سنت‌های فرهنگی مهاجران و اقلیت‌های قومی همه با هم در هم آمیخته و الگوی فرهنگی جدید و تکامل یافته‌ای را تشکیل می‌دهند (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۹۰).

«مارتین مارجر» هدف سیاست‌های همانندسازی را کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های قومی مختلف می‌داند. براساس این سیاست، قومیت تأثیری در توزیع ثروت و قدرت در جامعه ندارد و کلیه اعضای جامعه قومی به عنوان «شهروند» از حقوق مساوی برخوردار می‌شوند و عضویت آنها در گروه‌های قومی تأثیری در حقوق شهروندی آنها ندارد. همانندسازی از حیث شکل و درجه دارای انواع متفاوتی بوده و صورت ناب و کامل آن در کمتر جایی امکان حصول دارد. همانندسازی به عنوان یک فرآیند اجتماعی دارای دو بعد است که عبارتند از:

### الف - بعد فرهنگی

این بعد بیانگر تبعیت و پیروی یک گروه قومی از خصایص فرهنگی گروه دیگر در زمینه‌هایی مثل: زبان، مذهب و... است و غایت امر آن این است که از رهگذر اجرای فرآیند همانندسازی فرهنگی، گروه‌های فرهنگی متمایز و منفرد سابق، دیگر از لحاظ رفتارها و ارزش‌هایشان قابل تمییز و تشخیص از یکدیگر نباشند.

### ب - بعد ساختاری

همانندسازی ساختاری سطح بالاتری از تعامل اجتماعی در میان گروه‌های مختلف قومی را مدنظر قرار می‌دهد و از طریق اجرای این سیاست، اعضای گروه‌های مختلف قومی در نهادهای مختلف جامعه، پخش شده و با اعضای گروه قومی حاکم وارد قرارداد اجتماعی می‌شوند. همانندسازی ساختاری ممکن است در دو سطح مجزا از تعامل اجتماعی صورت پذیرد.

#### ۱. سطح ابتدایی یا شخصی

#### ۲. سطح ثانویه یا رسمی

در سطح ابتدایی، همانندسازی ساختاری به تعامل میان اعضای گروه‌های قومی متفاوت در قالب نشست‌هایی اجتماعی دوستانه اشاره دارد و همانندسازی ساختاری در سطح ثانویه یا رسمی، مستلزم مساوات در دست‌یابی به قدرت و مزایا در درون نهادهای عمده جامعه خصوصاً اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش است. اتخاذ سیاست همانندسازی ساختاری در دومین سطح آن، مستلزم اقدامات و تدابیری است که شانس برابری برای کلیه اعضای جامعه قومی جهت دست‌یابی به فرصت‌های اجتماعی فراهم آورد. تمایز بین دو سطح از همانندسازی ساختاری نشان می‌دهد ورود گروه‌های قومی به حوزه روابط رسمی با گروه قومی حاکم، از طریق گردهمایی‌های اجتماعی دوستانه (روابط غیر رسمی) آغاز می‌شود و نقش حکومت (سیاست‌ها و تدابیر دولتی) در دومین سطح همانندسازی ساختاری برجستگی بیشتری می‌یابد. از جمله کشورهایی که روابط قومی در آن نوع همانندی است،



یعنی گروه‌های قومی با قبول الگوهای فرهنگی مشترک با یکدیگر ممزوج و ترکیب شده‌اند، کشور مکزیک است که در آن قومیت‌های اسپانیایی، هندی و سیاهان با یکدیگر در آمیخته‌اند و فرهنگ و هویت مکزیکی را به وجود آورده‌اند به گونه‌ای که سهم هر قومیت در تشکیل چنین فرهنگ و هویتی قابل تشخیص است (چلبی، ۱۳۶۷: ۵-۴).

یکی از جنبه‌های همانندسازی، همانندسازی در بعد نظامی (خشونت‌آمیز) است. در این نوع همانندسازی برای جلوگیری از بهره‌مند شدن آزادانه و برابری گروه‌های اقلیت از مزایای اجتماعی به روش زور و خشونت متوسل می‌شود. این روش تبعیض‌آمیز در نهایت به نسل‌کشی منجر می‌گردد. نسل‌کشی یا اصطلاح ژنوسید از ریشه یونانی Genos و یا Genus لاتین است که هر دو به معنای نژاد می‌باشد. چون تعریف علمی از نژاد وجود ندارد و در ژنوسید فقط نژادکشی مطرح نیست، بلکه از کلمه نسل استفاده شده که هم در محاورات و هم در ادبیات ایران مرادف با نژاد نیز استعمال شده و می‌شود (معین: ۵۲۴).

اصطلاح ژنوسید اولین بار از طرف جرم‌شناس آمریکایی لهستانی الاصل به نام «رفائل لمکین» در سال ۱۹۴۴ م به کار گرفته شد. بعد از جنگ دوم جهانی، در محاکمات نورنبرگ بارها از آن استفاده گردید. منظور لمکین از این اصطلاح محو فیزیکی یک گروه بشری است. همان‌طور که قتل نفس محو فیزیکی یک فرد می‌باشد (اقوام و اقلیت‌ها در ممالک محروسه: ۶۴).

نسل‌کشی در مورد هریک از گروه‌های ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی، به منظور نابودی کامل و یا جزیی آنان شامل اعمال زیر است:

۱. کشتار اعضای گروه
۲. آسیب سخت به تمامیت جسمی و یا روحی اعضای گروه
۳. وارد کردن عمدی گروه به شرایط زندگی که منجر به نابودی جسمی کامل و یا جزیی آنان گردد.
۴. اقداماتی که مانع از زاد و ولد در گروه شود.
۵. جابه‌جایی اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر.

مطابق ماده سوم UNCG، اعمال زیر مستوجب مجازات است:

۱. نسل‌کشی
  ۲. توافق برای ارتکاب نسل‌کشی
  ۳. انگیزش صریح و آشکار برای ارتکاب نسل‌کشی
  ۴. شروع به جرم نسل‌کشی
  ۵. تبانی برای ارتکاب نسل‌کشی (همان: ۷۱-۷۰)
- بنابراین، کلیه اعمالی که منجر به نابودی جسمی یک گروه بشری گردد نسل‌کشی است. وسیله در این مورد نقشی ندارد، همان‌طور که تعداد مطرح نیست. صدمات روحی و جسمی تحت انقیاد و اطاعت در آوردن به طوری که منجر به نابودی کامل گردد و یا اقداماتی که به منظور جلو «گیری از زاد و ولد گروهی به عمل آید و یا انتقال اجباری افراد از گروه خود به گروه یا گروه‌های دیگر از جمله راه‌های ارتکاب جرم نسل‌کشی است.
- در نسل‌کشی و فرهنگ براندازی باید به این امر توجه داشت که در هر دو جنایت، عاملان یک دید مشترک دارند و آن نابودی دیگری است، ولی روش تخریب و نابودی در هر یک از آنها متفاوت است. اساس نسل‌کشی، نفی و طرد دیگران است. آنها را باید از بین برد چون شر مطلق‌اند، در حالی که در فرهنگ براندازی اصل نسبیّت شر قبول می‌شود. بدین معنا که دیگران شرنند، اما می‌توان آنها را اصلاح کرد و مجبورشان نمود که خود را تغییر دهند تا اینکه کاملاً به صورت مدلی که به آنها پیشنهاد و یا به آنها تحمیل می‌شود در آیند.
- یکی دیگر از روش‌های اعمال سیاست همانندسازی، جداسازی است. جداسازی هنگامی رخ می‌دهد که گروه مسلط، گروه‌های نژادی، دینی و قومی دیگر را به زیستن در مناطق مسکونی جدا از محل سکونت گروه مسلط وا می‌دارد. این گروه‌ها همچنین از برخورداری از وسایل و تسهیلات و خدمات خاص گروه مسلط مانند: مدرسه، بیمارستان و... محروم می‌گردند. در بسیاری از موارد، کیفیت خانه‌ها و تسهیلاتی که به گروه اقلیت

فصل اول: کلیات؛ مفاهیم، نظریه، روش ۶۷

اختصاص می‌یابد نازل‌تر از آنهایی است که گروه مسلط بهره‌برداری می‌کند(توسلی:  
۳۵۲).



## نمودار ۶- ابعاد نظریه همانندسازی



اکنون، بسیاری از کشورها از جمله در آفریقای جنوبی، اسرائیل و آمریکا جداسازی و تبعیض انجام می‌شود.

اخراج نیز شکل دیگری از جداسازی به حساب می‌آید و آن هنگامی است که گروه مسلط به زور سرزمین گروه ضعیف‌تر را غصب و گروه اقلیت را مجبور به ترک سرزمین خود می‌کند.

هنگامی که مهاجران سفیدپوست در غرب آمریکا مستقر شدند، همه قبایل سرخپوست را از سرزمینشان بیرون راندند و آنها را وادار به زندگی در زادگاه‌های متفاوتی کردند. هنری هشتم پادشاه انگلیس نیز کولی‌های ساکن این کشور را بیرون راند. یهودیان ساکن فلسطین نیز اکثر اعراب ساکن این سرزمین را بیرون راندند و خود نیز بر این سرزمین سلطه افکندند (همان: ۳۵۱).

### تکثرگرایی

دیدگاه تکثرگرایی، دیدگاهی است که سازمان دهی پیکر سیاسی یک کشور را به نحوی مطلوب می‌داند که در آن هر خانواده فکری - عقیدتی هم امکان و وسایل حراست از ارزش‌های خاص خود را دارا باشند و هم آنکه به احقاق حقوق خود نایل آید و زمینه لازم جهت مشارکت فعالانه در صحنه‌های سیاسی را به دست آورد. تحقق چنین نظامی متضمن پذیرش نوعی بی‌طرفی از جانب قدرت حاکم و مشارکت نهادها و گروه‌های موجود در جهت اعتدالی مصالح عمومی است. به عبارتی، در جامعه کثرت‌گرا تمامی گروه‌های فرهنگی و فکری پذیرفته شده و از طریق مشارکت و همزیستی در عین حفظ ویژگی‌های خود به یک نظام اجتماعی و سیاسی ملحق شده‌اند.

از دیدگاه کلی، تکثرگرایی قومی نقطه مقابل همانندسازی است. تکثرگرایی نیز مانند همانندسازی دارای ابعاد و اشکال متفاوتی است. اما در همه موارد آن حفظ و یا حتی تشدید تفاوت‌های موجود میان گروه‌های قومی مفروض دانسته می‌شود. بنابراین، سیاست‌هایی که به جهت حمایت از تکثرگرایی طراحی شده‌اند. تنوع گروهی و حفظ

مرزهای جداکننده گروه‌های قومی از یکدیگر را تشویق و ترغیب می‌کنند. برخلاف سیاست‌های همانندسازانه، سیاست‌های تکثرگرایانه براساس اصل حقوق جمعی و گروهی و شخصی و فردی بنا شده‌اند. بنابراین، آن‌گونه که «وندنبرگ» متذکر می‌شود: میزان نهادینه شدن حقوق گروهی، مجزا و مضاف بر حقوق فردی، بیانگر مهم‌ترین عامل تمیزدهنده سیاست‌های قومی است.

مفهوم تکثرگرایی «Pluralism» اولین بار توسط «جی.اس. فرنیوال» ابداع شد. وی برای نشان دادن چندگانه از جوامع برمه و اندونزی استفاده کرد.

«ام جی اسمیت» به عنوان یکی دیگر از صاحب‌نظران این گروه فکری پیشنهاد می‌کند که در سطوح جامعه‌شناسان کلان یا تطبیقی باید انواع جوامع را توسط تفاوت‌های اصلی و ساختاری آنها در نهادهای الحاق جمعی شان متمایز ساخت. به عبارتی، او این مفهوم را به سطح وسیع‌تری از گروه‌های اجتماعی بسط داد و وجود کثرت‌گرایی ساختاری را در جوامع فاقد تفاوت‌های نژادی و قومی امکان‌پذیر دانست.

به نظر وی، در مدل تکثرگرایی افراد تابعیت‌شان را نه از طریق هویت‌های محلی یا بخشی بلکه مستقیم و بی‌واسطه حفظ می‌کنند. بدین معنا که در روابط خود با نهادهای عمومی که تمامی کلیت‌های اجتماعی در دولت را شامل می‌شود. هر شهروند بیشتر از آنکه به عنوان عضوی از یک جمعیت درون دولت پنداشته شوند، به عنوان فرد عمل کرده و پنداشته می‌شود.

بنابراین، این دو نوع جامعه توصیف شده است که آنها را جوامع متجانس و نامتجانس می‌نامند، تفاوت‌های آنها به این ترتیب است که در نوع اول در تمامی نهادها مشترکند در حالی که در نوع دوم بدون توجه به عضویت در هر گروه‌بندی یا طبقه، در یک جامعه ترکیب شده‌اند (موسسه مطالعات ملی، ۱۳۷۶: ۲۱-۳).

«مارتین مارجر» تکثرگرایی را نقطه مقابل همانندسازی می‌داند که مفروض اصلی آن حفظ و یا حتی تشدید تفاوت‌های موجود میان گروه‌های قومی است و لذا سیاست‌هایی که بر این مبنا طراحی می‌شوند، تنوع گروهی و حفظ مرزهای جداکننده گروه‌های قومی

را تشدید و ترغیب می‌کنند. در تدوین این سیاست‌ها، به جای حقوق شخصی، حقوق جمعی و گروهی افراد مبنا قرار می‌گیرد. در تکثرگرایی قومی در عین حال که بر تنوع و تفاوت‌های گروهی (قومی) تأکید می‌شود بر وجود یک ساختار مشترک سیاسی اقتصادی که گروه‌های مختلف قومی را به یکدیگر پیوند دهد نیز توجه می‌شود. در واقع، بدون وجود یک ساختار سازمانی مشترک جامعه چند قومی شکل نمی‌گیرد. یعنی با وجود تمایزات فرهنگی اقوام، یک اشتراک سازمانی در بین آنها تدارک دیده می‌شود.

از این جهت، تکثرگرایی نیز دارای دو بعد فرهنگی و ساختاری است. در بعد فرهنگی، تأکید اصلی بر حفظ و صیانت از تفاوت‌های فرهنگی اقوام می‌شود و در بعد ساختاری بر مبنای تفاوت‌های فرهنگی اقوام سازمان‌های مستقلی از قبیل: مدارس، ادارات و... در چارچوب هر قومی مدنظر قرار می‌گیرد. (چلبی: ۵) در کنار این دو بعد می‌توان بعد سیاست‌های ترجیحی قومی را افزود که طی آن دولت در راستای کثرت‌گرایی حمایتی و اعمال سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی برای ارتقای وضعیت آموزشی اقلیت‌های قومی که قبیله قربانی تبعیض بوده‌اند اقداماتی را انجام می‌دهد. ترویج مساوات با هدف فرهنگی به نهادهای عمده فراملی و توزیع مناسب‌تر قدرت از جهت‌گیری‌های عمده این سیاست است. مالزی، سری‌لانکا، هند و نیجریه این نوع سیاست را اعمال می‌کنند.

تکثرگرایی فرهنگی زمانی اتفاق می‌افتد که هر گروه دارای مذهب، عقاید، رسوم، نگرش‌ها و شیوه‌های عمومی زندگی متمایزی است، ولی بدون تغییر باقی می‌مانند. به علاوه برخی سیاست‌ها کثرت فرهنگی را عامل اقلیت قومی قلمداد می‌کنند. حفظ تکثرگرایی قومی به زعم ایشان فقط می‌تواند از تحریک هرچه بیشتر گروه‌های اقلیت قومی در درون نهادهای حاکم بر جامعه ممانعت به عمل آورد و در نتیجه، اختلافات قومی را تداوم بخشد. آنتونی گیدنز تکثرگرایی را مناسب‌ترین مسیر کمک در جهت توسعه در جوامع چند قومی دانسته که طی آن اعتبار مادی خرده فرهنگ‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند (گیدنز: ۲۹۱).

تکثرگرایی ساختاری زمانی است که هر گروه ساختار و نهادهای متمایزی دارد، ولی

دارای مشترکات دیگری با گروه‌های دیگر است. به عنوان مثال، ممکن است گروه‌های متعددی از یک دولت حمایت کنند، یک قانون را به رسمیت بشناسند و از پول واحدی استفاده کنند، ولی به کلیسای خاص خود بروند، زبان دومی را در دورن گروه به کار ببرند، آموزش و حرفه‌های تخصصی خاص خود را داشته باشد و فقط در درون گروه ازدواج کنند. بنابراین، تکثرگرایی ساختاری دلالت بر وجود یک اختلاف فرهنگی ساده ندارد. بلکه علاوه بر آن، وجود اجتماعات قومی و نژادی را مدنظر دارد که تا حدودی منفک و مجزا از یکدیگر بوده. چنین اجتماعات قومی فرعی سازمان‌هایی از قبیل: مدارس، ادارات، کلیساها و از این دست را ایجاد می‌کنند که تا اندازه‌ای از روی سازمان‌های گروهی قومی فرادست نسخه‌برداری می‌شود.

اسمیت معتقد است که در جوامعی که دارای ویژگی‌های کثرت‌گرایی ساختاری هستند، جمعیت‌ها به شکل برابر نیستند، بلکه برعکس یک رابطه مسلط و زیر سلطه وجود دارد که اعضای جمعیت زیر سلطه را در وضع نامساعدی قرار می‌دهد. در تئوری او انکار حقوق سیاسی و قانونی بخشی از جامعه، جوهر کثرت‌گرایی ساختاری را تشکیل می‌دهد. وی بر استیلای سیاسی به عنوان عامل کلیدی تأکید می‌ورزد و اظهار می‌دارد که حالتی از تبعیض و جدایی که مردمان زیر سلطه با آن روبه‌رو هستند، سبب خواهد شد که تفاوت‌ها و تمایزات عمده شوند. علاوه بر این، گروه حاکم تفاوت‌های نهادی را برای حفظ و کنترل خودش افزایش خواهد داد. بدین ترتیب، از این دیدگاه عدم تمرکز یا چندگانگی مستلزم این است که تابعیت توسط تمامی بخش‌های جامعه کسب شده باشد. این مطلب مستلزم نابرابری در قدرت نیست.

در جوامع چند قومی امروزی تکثرگرایی به دو صورت به چشم می‌خورد که هر کدام توسط سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های کاملاً متفاوت حمایت می‌شوند:

#### الف - تکثرگرایی مساوات طلبانه

در این نوع تکثرگرایی در آن گروه‌های قومی مختلف، استقلال فرهنگی و ساختاری خود



را حفظ کرده و تفاوت آنها نیز توسط دولت صیانت شده و ضوابط و تدابیر سازمانی معینی نیز جهت توزیع متناسب پاداش‌های اجتماعی براساس قومیت (مساوات قومی) تدارک دیده می‌شود. به عبارت دیگر، در یک جامعه چند قومی که براساس تکثرگرایی مساوات طلبانه هدایت می‌شود. با وجود تفاوت‌های فرهنگی و ساختاری اقوام، اصل راهنما برابری قومی است. در عین حال که تفاوت‌های قومی از طریق مشارکت گروه‌های مختلف قومی در یک سیستم سیاسی و اقتصادی واحد کاهش می‌یابد. با این حال، منتقدین این سیاست معتقدند که بین اصول تکثرگرایی فرهنگی به لحاظ نظری و عمل به آن فاصله زیادی وجود دارد و در کشورهایی که مدعی چنین سیاستی هستند، تأکید عمده بر حفظ نمادهای سطحی و ظاهری در روابط قومی است و وجه مهم این سیاست که دسترسی یکسان اقوام به فرصت‌های سیاسی و اقتصادی است، در عمل مورد اعتنا قرار نمی‌گیرند. علاوه بر اینکه منتقدین، سیاست تکثرگرایی فرهنگی را عامل تفرقه برای کل جامعه و سبب تداوم اختلافات قومی می‌دانند.

از جمله کشورهایی که روابط قومی آن براساس تکثرگرایی برابر شکل گرفته و هویت‌های متمایز قومی در یک وضعیت کم و بیش برابری با هم در تعامل قرار دارند، مانند: کشورهای سوئیس، کانادا، بلژیک، استرالیا، نیجریه و لبنان اشاره نمود که تکثرگرایی مساوات طلبانه با شدت و ضعف متفاوتی در آنها وجود دارد (چلبی: ۶).

#### ب - سیاست تکثرگرایی نابرابر

شکل دیگر سیاست تکثرگرا، تکثرگرایی غیرمساوات طلبانه است. در حالی که سیاست‌های تساوی طلبانه غالباً در جوامعی رونق دارد که دولت‌ها، کاهش نابرابری‌های قومی را جزء وظایف و تعهدات خود می‌دانند، سیاست تکثرگرایی نابرابر عمدتاً در کشورهایی دنبال می‌شود که ایدئولوژی نژادپرستانه بر آن تسلط دارد. براساس این ایدئولوژی که مبنای فلسفی تکثرگرایی نابرابر را تشکیل می‌دهد، میان گروه‌های قومی و نژادی تفاوتی ذاتی وجود دارد و لذا گروه‌هایی که براساس این ایدئولوژی برتر شمرده می‌شوند بر دیگر

گروه‌ها حق تسلط پیدا می‌کنند. در واقع، نابرابری و عدم تساوی در بین گروه‌های قومی به رسمیت شناخته می‌شود و از این جهت سیاست تکثرگرایی نابرابر، سبب تقویت نابرابری در توزیع قدرت و مزایای اجتماعی در بین اقوام و تفکیک و تمایز آنها از جهت ساختاری می‌شود هرچند که سیستم‌های تکثرگرایی نابرابر امروزه به صورت افراطی وجود ندارد و با از میان رفتن نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، اهمیت خود را نیز از دست داده است. لیکن اشکال ضعیف و ضمنی این سیاست در خیلی از جوامع، خصوصاً جوامعی که تفکیک قومی بر پایه نژاد (خصوصیات ظاهری و زیستی) صورت می‌گیرد، کماکان وجود دارد. از جمله کشورهایی که روابط قومی آن بر اساس الگوی تکثرگرایی نابرابر (سلطه) تنظیم شده و یک گروه قومی به صورت آشکاری دیگر گروه‌های قومی را کنترل کرده و در حوزه تصمیم‌گیری را در انحصار خود دارد، می‌توان به کشورهای اسرائیل و آفریقای جنوبی (قبل از فروپاشی حکومت تبعیض نژادی) اشاره نمود (گزیده، ۱۳۵۷).

پس به طور خلاصه، در شرایطی که جامعه خواهان روابط قومی از نوع همانندسازی است، استراتژی اصلی حکومت تضمین برابری حقوق و اقوام و ایجاد فرصت‌های لازم برای روابط و تعاملات در بین گروه‌های قومی است و تبعاً تعاملات قومی که می‌تواند در سطوح مختلف از جمله در مدارس، محیط‌های شغلی، نیروهای نظامی، میادین ورزشی و امثالهم تحقق یابد و باید از یک سو، سبب تضعیف تعصبات قومی شود و از سوی دیگر، سبب افزایش بردباری قومی گردد.

در شرایطی که جامعه خواهان حفظ تفاوت‌های قومی و فرهنگی است، استراتژی اصلی حکومت این خواهد بود که با حفظ تفاوت‌های قومی، شرایط مساعد را برای حفظ و برابر نمودن گروه‌های قومی بهبود ببخشد. از جمله این اقدامات مقرر داشتن حقوق گروه‌های قومی، قائل شدن به نوعی خودمختاری فرهنگی و محلی اقوام، بسط و گسترش اصل حضور نسبی اقوام در مناصب و منافع مختلف است و در صورتی که کاهش یا حذف روابط قومی مورد نظر باشد، اقداماتی از قبیل: تجزیه یا تقسیم قومی، جابه‌جایی اقوام و راه‌حل افراطی آن اخراج، قتل عام و تسویه قومی (همانند آنچه در بوسنی هرزگوین اتفاق

افتاد) خواهد بود. تبعاً این شیوه در شرایطی قوت می‌گیرد که راه‌های گفتگو و مذاکره برای مدیریت و تنظیم تضادهای قومی نادیده گرفته شود (Kupper; 1989) و گزیده، (۱۳۷۵).

اگرچه الگوهای پیشنهادی در خصوص سیاست‌های تنظیم روابط قومی، وجوه اصلی روابط قومی را در اغلب جوامع چند قومی آشکار می‌سازد، اما هرگز به طور کامل ماهیت آنچه را که در این جوامع می‌گذرد را مشخص نمی‌کند و آنچه در عمل رخ می‌دهد آمیخته‌ای از این الگوهاست. علاوه بر اینکه هیچ یک از این الگوها و سیاست‌های ملازم با آن نباید غیرقابل نقص و نقض تلقی گردد و هر کشوری ممکن است با توجه به مقتضیات درونی و بیرونی خود اهداف و ایدئولوژی خاصی را برگزیده و به تبع آن، سیاست قومی همگن یا ناهمگنی را در زمان‌های مختلف اعلان و یا اجرا نماید. تبعاً در جامعه قومی که انسجام و یکپارچگی آن در سایه همزیستی اقوام مختلف حاصل می‌شود، محتوا و شکل سیاست‌های قومی نمی‌بایست در تعارض با اصل انسجام جامعه‌ای (ملی) قرار بگیرد (چلبی، ۱۳۷۶: ۱-۴).

اما صرف نظر از توانایی سیاسی و مدیریتی حکومت‌ها در تنظیم روابط قومی و اینکه دولت ملی چگونه از نوع و امکاناتی که در اختیار دارد برای غلبه بر محلی‌گرایی استفاده کند، خود اجتماعات قومی و فرهنگی جامعه نیز در تنظیم رابطه دولت - قومیت نقش اساسی دارند و توانایی سیاسی اقوام در تنظیم چنین رابطه‌ای نیز به عوامل متعددی بستگی دارد که اهم این عوامل می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

تعداد جمعیت، مساحت سرزمین، میزان برخورداری از منابع و سهم آنها در ثروت ملی و تعلق داشتن به ملیت بزرگ‌تری که در سرزمین دیگر دولتی تشکیل داده باشند. جایگاه قوم یا اقوام در نظام حقوق اساسی کشور علاوه بر تفاوت یا تشابه فرهنگی میان آنها و اقوام مسلط بر انسجام، سازماندهی و رهبری درونی قوم اشاره می‌کند (بشیری، ۱۳۷۶: ۲۸۱).

هر دو نوع سیاست یعنی همانندسازی و تکثرگرایی مساوات طلبانه در جوامعی، که تا حدودی از شدت و حدت سیاست‌های مبتنی بر قشربندی قومی کاسته شده و کاهش

نابرابری قومی به عنوان یکی از تعهدات و وظایف اولیه دولت درآمده، بسیار آشکار و مشهور هستند. اینها سیاست‌هایی هستند که آشکارا در راستای کاهش سطح نزاع قومی و افزایش مساوات در زمینه توزیع منابع اجتماعی به کار گرفته شده و کارایی آنها به اثبات رسیده است. اما تکثرگرایی نابرابر دلالت بر نتایج و فرآیندهایی دارد که به وضوح برای گروه‌های قومی جامعه نابرابر است. این شکل از تکثرگرایی قومی بیش از همه در جوامع تحت استعمار و رژیم‌های نژادپرست در عصر حاضر متجلی می‌گردد. اما بعضی از خصایص و ویژگی‌های آن را به طور خیلی کمرنگ‌تر می‌توان در جوامع چند قومیتی که همانندسازی و تکثرگرایی مساوات طلبانه بیشتر به عنوان اصل و بنیان سیاست‌های قومی متداول است، مشاهده کرد.

نظام‌های تکثرگرایی نابرابر توسط سیاست‌هایی که گروه‌های قومی را از حیث ساختاری از یکدیگر مجزا و توزیع نابرابر قدرت و امتیازات را تقویت می‌کند، هدایت می‌شوند. در حالی که سیاست‌های تکثرگرایی مساوات طلبانه در درون نظامی قرار دارند که گروه‌های متفاوت از روی رضایت و طیب خاطر نسبت به دولتی مشترک و واحد احساس و ابراز وفاداری می‌کنند. اما سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر بیشتر از طریق اجبار دولت حمایت و تقویت می‌شود. دولتی که ممکن است از سوی تمام گروه‌ها مشروع شناخته نشود. اسمیت شرح می‌دهد که در چنین جامعه تکثری دولت تنها عاملی در دست گروه قومی مسلط است و دیگران هیچ‌گونه حقی ندارند. بخش عمده‌ای از مردم نه شهروند بلکه رعایا هستند. در حالی که در تکثرگرایی مساوات طلبانه ایجاد تساوی فزاینده قدرت سیاسی و اقتصادی در بین گروه‌ها را وجهه همت قرار می‌دهد. تکثرگرایی نابرابر بر فرضی متضاد مبتنی است. حفظ یا گسترش نابرابری، عدم تساوی در بین گروه‌ها و اختصاص یافتن تمامی اقتدار سیاسی و سهم عمده‌ای از ثروت مادی به گروه مسلط از ویژگی‌های اساسی و ذاتی این سیاست قومی است.

ایدئولوژی‌های نژادپرستانه که مروج عقیده مبنی بر تفاوت ذاتی گروه‌ها هستند، شالوده‌های فلسفی سیاست‌های تکثرگرایانه حامی نابرابری را شکل می‌دهند. روابط

اجتماعی بین گروه‌های قومی مسلط و اقلیت را می‌توان با قطعیت شدیدی که با میزان بالایی از تعصب و تبعیض حمایت می‌شود، تصور کرد. فقط در حوزه ارتباطات غیرشخصی نظام‌های اقتصادی و سیاسی است که اعضای گروه مسلط و اقلیت با هم رابطه دارند و به یکدیگر مربوط می‌شوند. البته این ارتباطات هم تنها به تماس‌های ابزاری از قبیل مسائل مربوط به کار و امور اجرایی دولت محدود می‌شود. آن چنان که اسمیت توضیح می‌دهد، تجانس اقتصادی و احتراز دو جانبه تنوع فرهنگی و شکاف اجتماعی بیانگر بنیان‌های اجتماعی یک جامعه متکثر هستند. تکثرگرایی نابرابر در شدیدترین و رادیکالی‌ترین شکل خود به یک نظام کاستی که در آن انفکاک و جدایی طبقات در حد اعلا‌ی خود و در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد، شبیه است.

اگرچه سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر در شکل افراطی خود در جوامع چند قومیتی مدرن امروزی نادر است، اما اشکال مخفی و کم‌رنگ آن در بعضی از جوامع، که انفکاک قومی در آنجا بیشتر بر پایه نژاد صورت می‌گیرد، هویدا و آشکار است. در وضعیت‌های بردگی، کاستی و استعماری قومیت و طبقه با یکدیگر مترادف هستند. یک گروه تمام قدرت و ثروت را در اختیار دارد و در نتیجه، موقعیت‌های شغلی دارای شأن و منزلت بالا را در انحصار خود درمی‌آورد. اما در تحت شرایط روابط رقابتی نژادی - که ویژگی جوامع صنعتی مدرن است - شکاف شغلی بین گروه‌های قومی در جریان انفکاک طبقاتی هرچه بیشتر گروه‌ها کاهش می‌یابد (مارجر، ۱۳۷۷: ۱۶۸-۱۶۷).

## نمودار ۷- ابعاد نظریه کثرت‌گرایی



تجربه تاریخ ایران نشان می‌دهد که در ادوار مختلف سیاست‌های متفاوتی با توجه به ماهیت و نوع رژیم سیاسی در ایجاد همبستگی و وفاق عمومی و ملی به کار بسته شده است. به عنوان مثال، الگوی قاجاری سیاست قومی به الگوهای تکثرگرا و سیاست رژیم پهلوی اول و دوم با اختلاف در شیوه اعمال سیاست همانند سازی و در دوران جمهوری اسلامی به الگوی تکثرگرای قانونی متمایل بوده است. به هر حال، از مجموع مدل‌های فوق‌الذکر با توجه به تجربه تاریخی ناموفق مدل تمرکزگرا و یکسان‌سازی که در طول تاریخ معاصر ایران در مورد اداره جامعه قومی به کار گرفته شده، به نظر می‌رسد، مناسب‌ترین الگو یا مدلی که با واقعیات جاری ایران اعم از اجتماعی و سیاسی مطابقت دارد مدل «وحدت در کثرت» است که بر وحدت ملی و همگرایی قومی در عین حفظ فرهنگ و هویت‌های قومی استوار است. در مباحث ذیل تلاش می‌شود تا اصول، مبانی، اجزا و مؤلفه‌های این مدل و دلایل مناسبت آن با ویژگی‌های قومی، جغرافیایی و تقنینی کشور در مدیریت انسجام و همبستگی ملی از طریق مدیریت تنوع قومی تبیین گردد.

### مدل وحدت در کثرت

پرسش اول درباره این مدل به معنای مفاهیم بنیادین آن یعنی وحدت و کثرت برمی‌گردد. اینکه وحدت و کثرت به چه معنا است؟ و آیا این دو مفهوم متناقض نیستند؟ به عبارتی، کثرت نافی وحدت و وحدت به معنای اضمحلال کثرت در وضعیتی که یکسانی و یکدستی صفت و ویژگی بارز آن است، نمی‌باشد. از این مهم‌تر، آیا در عمل می‌تواند وحدتی خلق کرد که عین کثرت در آن مشهود باشد.

به هر رو، اینها پرسش‌های معنا شناسانه و بنیادین موضوع هستند. تا آنجا که به سیاست‌های قومی برمی‌گردد، این الگو ناظر بر وضعیتی پیچیده از تلفیق دو الگوی همانندساز و کثرت‌گرا است. به دلیل اینکه وحدت را مبنا قرار می‌دهد، به الگوی همانندساز و ضوابط و مبانی آن متمایل می‌شود و آنجا که به کثرت نظر دارد، به الگوی کثرت‌گرا و ویژگی‌های آن متمایل می‌شود. در عین حالی که هیچ کدام از این دو نیز

نمی‌باشد.

اما قبل از هر چیز وحدت و کثرتی که در حوزه اقوام به آن اشاره می‌شود به چه معنا است؟

وحدت قومی ناظر بر وضعیتی است که در درون یک کشور مرزهای جغرافیایی با مرزهای قومی منطبق باشد. به این معنا که کل جمعیت کشور را از یک قوم واحد با ویژگی‌هایی که درباره گروه قومی ذکر شد - همبستگی و آگاهی از منافع و تبار مشترک - تشکیل شده باشد. البته این وضعیت در شرایط عینی بسیار نادر است. به عبارت دیگر، وضعیتی تصویری<sup>(۱)</sup> یا نمونه آرمانی<sup>(۲)</sup> این مقوله است. در شرایط عینی همواره با وضعیتی نسبی مواجه هستیم و وحدت تابع عوامل مختلفی از جمله عوامل تغییرناپذیر چون ویژگی‌های قومی و عوامل تغییرپذیر چون ساختار، شیوه‌های زیست، اهداف، آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها تعریف می‌شود.

کثرت یا تکثر قومی نیز در حد اعلائی مفهومی آن در واقعیت مشاهده نشده است. در عمل حتی ملت‌های تک پایه نیز درجاتی از تنوع و تمایز را در خود دارند. از این حیث، حتی تمایزات و تفاوت‌ها بر شباهت‌ها غلبه دارد. تفاوت‌های فردی و اجتماعی ناشی از عوامل اکتسابی یا وراثتی و تحولات تکنولوژیک، علمی، صنعتی و... در عمل اجتماعات انسانی را متفاوت ساخته است. بنابراین، آنچه در واقعیت مشاهده می‌شود، وضعیتی میان یکدستی و تنوع و میان همگونی و تکثر یا چندگونگی است.

#### مفروضات الگوی وحدت در کثرت

این الگو، مبتنی بر تصورات یا برداشت‌هایی چند در مورد انسان و اجتماع انسانی است، مفروضاتی که بر نوع سیاست و مدیریت و استراتژی مدیریتی و چگونگی کاربست آن در اجتماعات قومی در جهت رسیدن به وحدت و انسجام ملی تأثیر گذار است. اهم این مفروضات عبارتند از:

1- Imagiend

2- Ideal type



۱. وجود عینی اجتماع یا ملتی خالص از نظر ویژگی‌های قومی امکان‌ناپذیر است.
  ۲. تفاوت و تمایز جزء جدایی‌ناپذیر حیات فردی و اجتماعی نوع انسان و بنابراین، سطوح فردی (خرد) و اجتماعی - ملی (کلان) آن است. تفاوت‌ها و تمایزات حذف‌شدنی نیستند.
  ۳. وحدت در سطح اجتماعی آن، همواره امری نسبی است و میان همگونی در خصال فردی تا همگونی در سطوح فرهنگی، زیستی، اعتقادی، آرمانی و ساختاری سیاسی نوسان دارد.
  ۴. تعارضات درون و میان اجتماعات ضرورتاً ناشی از تفاوت‌های درون و میان آنها نیست که تصور شود با حذف و یا تقلیل تفاوت‌ها، تعارضات کاهش می‌یابد.
  ۵. به رغم وجود تفاوت‌های بسیار ساختار و جهت کلی اجتماعات انسانی به سوی وحدت است.
  ۶. سیاست‌های انسجام و وحدت اجتماعی و ملی به جای توجه به یکسان‌سازی صفات و خصال ذاتی و اکتسابی افراد، گروه‌ها و اجتماعات انسانی باید به وحدت به معنای انسجام در کلیت و همسویی در جهت‌گیری آن معطوف گردد.
  ۷. تنوع ویژگی ذاتی هستی یا جهان<sup>(۱)</sup> به طور عام و موجود انسانی<sup>(۲)</sup> به طور خاص است. در پس و ظاهر تنوع نوعی پیوستگی و همبستگی میان اجزای عالم مشاهده می‌شود که این پیوستگی نشانگر نظم عام منتشر در اجزای هستی است.
- در تقابل قرار گرفتن تفاوت‌ها است. تفاوت‌ها به طور معمول جز تفاوت نشانه دیگری ندارد. تعارض ناشی از برجسته‌سازی و استفاده از تفاوت‌ها در جهت خلاف غایت و هدف ذاتی آنها است.
- براین اساس، سیاست مطلوب مدیریت تنوع قومی الگوی وحدت در کثرت خواهد بود. این الگو بنا به دلایل مختلف، مناسب و مطلوب برای ایران است، اهم این دلایل به

1- Universe

2- Human being

شرح ذیل است:

۱. سازگار بودن بنیان‌های انسان‌شناختی<sup>(۱)</sup> و کیهان‌شناختی<sup>(۲)</sup> این الگو با مبادی و بنیان‌های انسان‌شناختی و معتقدات مذهبی جامعه ایران در جهان‌بینی اسلام اصل تنوع پذیرفته شده است. تفاوت‌های ظاهری میان انسانی، در جهت شناسایی افراد انسانی است و نه چیزی بیشتری. انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعل قبائل و شعوباً لتعارفوا.

۲. سازگار بودن این مدل با مبانی تقنینی سازگاری نظام جمهوری اسلامی ایران در ۱۳ اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به طور مشخص اصول مستقیم یا غیرمستقیم به برخورداری‌های حقوقی اقوام و اقلیت‌های کشور اشاره شده است. قانون‌گذار در اصول ۷ و ۱۰۰ الی ۱۰۶ از حق تشکیل شوراها، در اصول ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از حقوق زرتشتیان، کلیمی‌ها، مسیحیان و پیروان مذاهب اسلامی چون حنفی‌ها، شافعی‌ها، مالکی‌ها، حنبلی‌ها و زیدی‌ها در انجام مراسم مذهبی و دینی، تعلیم و تربیت و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و نیز حق اعمال مقررات محلی در حدود وظایف شوراها را در مناطق دارای اکثریت قومی را به رسمیت شناخته است. در اصل ۱۵ آزادی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات محلی در مدارس در کنار زبان فارسی و در اصل از تساوی حقوق همه اقوام و قبایل ایران از هر رنگ، نژاد و زبان تصریح شده است. برپایه اصل ۶۴ زرتشتیان، کلیمی‌ها، مسیحیان آشوری، کلدانی و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال حق انتخاب نماینده در مجلس شورای اسلامی را دارند.

این بخشی از اصول قانون اساسی و محتوای آن نشان از پذیرش نوعی تنوع دارد که برخاسته از واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی، مذهبی و سیاسی کشور ما است. اما در بخشی دیگر از اصول قانون اساسی از «حقوق شهروندی»، که تمام آحاد و اتباع کشور ایران را شامل می‌گردد، سخن به میان آمده است. به عنوان مثال، در اصل ۷ بر حق مشارکت در

1- Anthropological foundations

2- Cosmological foundations

امور سیاسی، اصل ۹ بر برخورداری از حقوق مساوی، اصل ۲۰ برابری همگان در برابر قانون، اصل ۲۲ بر مصونیت جان و مال همگان از تعرض، اصل ۲۳ بر ممنوعیت تقنینی عقاید مردم، اصل ۲۵ برخورداری همگان از امنیت فکری، اصول ۲۴ و ۲۷ بر حق ابراز عقیده به طرز عمومی و در اصول ۳۰ و ۳۱ بر آموزش و پرورش رایگان و برخورداری همگان از مسکن متناسب با نیاز صحبت شده است. محتوای این اصول نیز به نوعی ناظر بر پذیرش تنوع و زمینه‌سازی برای حفظ و بالندگی آن است.

از سوی دیگر، برخی از اصول قانون اساسی و جملات مقدمه قانون اساسی بر گرایش همگرایانه و اراده همزیستی آنها در چارچوب نظام سیاسی جمهوری اسلامی تأکید گذارده است. به عنوان مثال، در مقدمه قانون اساسی آمده است «ملت ایران به طور یکپارچه و با شرکت مراجع تقلید و علمای اسلام و مقام رهبری در همه پرسش‌های جمهوری اسلامی تصمیم‌نهایی و قاطع خود را بر ایجاد نظام نوین جمهوری اسلامی اعلام کرد و با اکثریت ۹۸/۲٪ به نظام جمهوری اسلامی رأی داد» و در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، مورد توافق اکثریت قریب به اتفاق مردم، قرار گرفته و بنا شده است که «اکنون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه باید راهگشای علم پایه‌های حکومت اسلامی و ارائه دهنده طرح نوین نظام حکومتی بر ویرانه‌های نظام طاغوتی قبلی گردد».

بنابراین، در نظام جمهوری اسلامی نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه براساس قانون اساسی به صورت ساختاری واحد و مورد توافق اکثریت جامعه در آمده است و ناظر بر وجه عام وحدت‌گرایانه و نظام سیاسی و قانون اساسی آن است.

به علاوه، در برخی از اصول قانون اساسی مواردی تصریح شده که ناظر بر ابعاد وحدت‌گرایانه در اداره امور کشور است، از جمله: تفکیک‌ناپذیری «آزادی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر» (اصل ۹)، زبان و خط رسمی (اصل ۱۵)، مبدأ تاریخ رسمی کشور و ایام تعطیل رسمی (اصل ۱۷)، پرچم رسمی (اصل ۱۸)، تابعیت ایران)

اصل (۴۱)، تنظیم امور اقتصادی در سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی و تعیین محدوده عمل هریک (اصل ۴۴)، تعیین قوای حاکم (اصل ۵۷)، همه ناظر بر وجوهی از وحدت ساختاری کشورند. علاوه بر اینها، در قوانین عادی از جمله قانون مدنی نیز به صراحت بر این وحدت ساختاری که عبارت از اطاعت عموم ساکنین ایران از قانون کشور است تأکید شده است. ماده ۵ قانون مدنی بیان می‌کند که کلیه سکنه ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

علاوه بر این، از جهت اجرای قوانین و برنامه‌های عمومی توسعه، بهداشت، رفاه و دیگر امور مربوط به اداره کشور گرچه همه براساس قانون واحد اجرا و اعمال می‌شود، اما در اجرا و مدیریت امور نظام اداری کشور کاملاً متمایز نبوده و درجاتی از عدم تمرکز وجود دارد. به این معنی که «قوه مرکزی کشور عهده‌دار تمام امور شهرستان‌ها اعم از محلی و یا ملی نیست» و هم از حیث «اختیار تصمیم‌گیری» و «اختیار اجرایی» درجاتی از تفویض به مقامات و نهادهای محلی داده شده است. به طور کلی، پذیرش عدم تمرکز ناظر بر ویژگی‌های عمومی کشور چون تنوع قومی، آداب و رسوم، فرهنگ، اقلیم و... است. در قانون اساسی ایران نیز ملاک‌های بومی و منطقه‌ای رعایت شده و سیستم عدم تمرکز به صورت استانی درآمده است. در حوزه ریاست جمهوری امور به نهادها تفویض شده و امور قابل تفویضی باقی نمانده است. در حوزه وزارتخانه‌ها نیز امور تفویض شده و به صورت سازمان‌های ملی و صنفی درآمده که تمام این امور در اختیار اداره کل می‌باشد و باید توجه داشت که ادارات کل صنفی و ملی و تمامی تشکیلات وزارتخانه‌ها در استان‌ها به صورت سازمان منطقه‌ای نمود یافته و شکل گرفته است (بهرامی، ۱۳۸۴: ۲۰).

#### سازگار بودن این مدل با ساختار قومی و اقلیمی کشور

جغرافیای طبیعی ایران به گونه‌ای که در آن تنوع آب و هوایی (بیابانی، سرد و خشک، گرم و مرطوب) به چشم می‌خورد. وجود صحراهای وسیع و رشته کوه‌های بلند و دامنه‌دار تأثیرات زیادی بر تنوع زیستی در ایران گذاشته است. به گونه‌ای که شیوه‌های زیست‌ایلی

مبتنی بر دآمداری و روستایی مبتنی بر کشاورزی و شهری مبتنی بر تجارت و صنعت در آن به وجود آمده و در طول تاریخ تداوم یافته است. از سوی دیگر، مهاجرت مداوم اقوام و جمعیت‌ها به فلات ایران، جمعیت ایران را از حیث خرده‌فرهنگ‌های قومی، زبانی، لهجه‌ها، آداب، رسوم و حتی مذهب به انواع مختلفی تقسیم کرده است. با این حال، این اجتماع علی‌رغم تنوعی که در خود داشته و دارد از نظر ساختار سیاسی و مذهبی از نوعی همسانی برخوردار بوده است و به شهادت تاریخ جامعه ایرانی همواره دین‌دار بوده‌اند. سلسله‌های بزرگ پادشاهی همچون هخامنشیان و اشکانیان، که به تنوع مذهبی پایبند بوده‌اند، نوعی مذهب رسمی که خاص شاه و خاندان شاهی بوده داشته‌اند. از زمان ساسانیان تقریباً نوعی مذهب رسمی در ایران همواره، حاکم بوده است. ساختار رسمی مذهبی و ساختار منسجم اداری کشور به چه الگوی متمرکز یا ساتراپی و چه الگوی نیمه‌متمرکز یا الگوی ملوک‌الطوایفی باعث ایجاد پیوستگی جغرافیایی و جمعیتی کشور با شیوه‌های زیست و خرده‌فرهنگ‌های متفاوت می‌شده است. بنابراین، نقش مذهب و ساختار و نهاد سیاست در ایران همواره همبستگی‌آفرین بوده است. در حالی که جغرافیای ایران به گونه‌ای بوده است که در بطن خود تنوع را حفظ کرده و پرورنده است. بنابراین، الگوی وحدت در کثرت با تنوع جمعیتی ایران از یک‌سو و سابقه تاریخی و نقش نهادهای مذهب و سیاسی آن که همبستگی‌آفرین بوده از سوی دیگر، سازگار است.

#### هماهنگ بودن با تجربیات دیگر کشورها

امروزه، در جهان کشورهایی که در عین برخورداری در تنوع فرهنگی، زبانی و قومی ملتی یک‌پارچه و برخوردار از وحدت سرزمینی، سیاسی و هویت ملی هستند، فراوانند. تجربه مدیریت بر تنوع این کشورها، تا آنجا که به ویژگی‌های عام مدیریت تفاوت و تنوع در سطح ملی مربوط می‌شود، برای مدیریت تنوع قومی کشور می‌تواند مفید باشد. به علاوه وجود نظام‌های سیاسی در این کشورها به رغم تفاوت‌های آن با نظام سیاسی ایران - که تجربه موفقی در چنین جوامعی از حیث مدیریت انسجام ملی داشته‌اند، خود پشتوانه‌ای

عینی و عملی در دفاع از این الگو است. به علاوه از این تجربه که عموماً هم با شرایط و تحولات دنیای مدرن سازگاری دارد، می‌توان استفاده کرد. به همین دلیل در فصول آینده تجربه چند کشور که در گذشته و حال مورد توجه سیاست‌گذاران انسجام ملی در ایران بوده و یا می‌توانند باشند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### اجزاء و مؤلفه‌های سیاست وحدت در کثرت

پس از بحث درباره فلسفه وجودی و دلایل پذیرش این الگو، اینک نوبت به معرفی عناصر و مؤلفه‌های تشکیل دهنده این مدل می‌رسد؛

#### ۱. بعد فرهنگی

در اینجا منظور از فرهنگ مجموعه آداب، رسوم، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری است که به زندگی معنا می‌بخشد و تداوم آن را ضمانت می‌کند. فرهنگ به این معنا خود هویت‌ساز است. بنابراین، می‌توان از هویت فرهنگی<sup>(۱)</sup> صحبت به میان آورد. به تعبیر استوارت هال<sup>(۲)</sup> (۱۹۹۰)، هویت فرهنگی، «خود حقیقتی واحد» جمعی<sup>(۳)</sup> است که اجتماع با تاریخ و تبار واحد به صورت مشترک دارد و آن را در فراز و نشیب‌های تاریخ و تغییرات سرنوشت خود، محفوظ نگه داشته است» (cashmores; 95). بنابراین، هویت فرهنگی ناظر بر ابعادی از فرهنگ انسانی است که اجتماعی را به خصوص در طول دورانی از منازعه به صورت یکپارچه و متحد حفظ می‌کند.

از این حیث، اگر جوامع به خصوص جامعه مانند کشور و ملت ما دارای هویت‌های فرهنگی خرد در عین برخوردار بودن از یک فرهنگ عام<sup>(۴)</sup> است. نسبت میان این خرده‌فرهنگ‌ها تابعی از همان قاعده وحدت در کثرت است. به این معنی که اقوام و خرده‌فرهنگ‌های موجود، ضمن برخورداری از هویت‌های فرهنگی در سطح فروملی در

1- Cultural Identity

2- Stuart Hall

3- Collective one trueself

4- General culture

فرهنگ ملی<sup>(۱)</sup> نیز شریک و سهم هستند و مشارکت و سهم داشتن آنها در فرهنگ ملی به معنای نادیده انگاشتن و یا در تزامن بودن هویت‌های فرهنگی آنها با فرهنگ ملی نیست. بنابراین، الگوی وحدت در کثرت، ضمن به رسمیت شناختن هویت‌های فرهنگی اقوام و اجتماعات، قائل به وجود فرهنگ عمومی در سطح ملی است. فرهنگی که عناصر و مؤلفه‌های آن برگرفته از این خرده‌فرهنگ‌ها است و هویت فرهنگی محصول آن تزاومی با هویت‌های فرهنگی فرهنگ‌های قومی ندارد. بنابراین، راه حفظ انسجام و همبستگی ملی در سطح فرهنگی منوط به پذیرش قاعده ذیل در نسبت فرهنگ ملی و خرده‌فرهنگ‌های مادون ملی است:

۱. تنوع فرهنگی موجود در جامعه، در تزامن با فرهنگ عمومی کشور نیست. رابطه ارگانیک میان این دو سطح فرهنگ وجود دارد بقای هر دو به هم بستگی دارد.
۲. هویت‌های فرهنگی سطح خرد با سطح کلان به طور طبیعی در تزامن نیستند. بنابراین، در برنامه‌ریزی فرهنگی باید توازن طبیعی موجود حفظ شده و به نسبت آن توجه گردد. این دو اصل اصول این الگو، در بعد فرهنگی است.

### ۲. بعد سیاسی

از نظر ساختار اداری کشور و چگونگی توزیع قدرت، الگوی قانون اساسی در «تفویض اختیارات» اجرایی به استان‌ها و «اتخاذ تصمیم» در سطوح محلی در قالب شوراهای اسلامی روستا، شهر و استان ملاک عمل است. تا آنجا که برای انتخاب آنها سازوکاری در قانون اساسی پیش‌بینی شده شایسته‌سالاری با ضابطه عدالت مدنظر است.

### ۳. بعد اقتصادی

از بعد اقتصادی محرومیت‌زدایی عدالت‌طلبانه و توسعه مناطق با توجه به مزیت‌های نسبی هر منطقه مورد توجه خواهد بود.

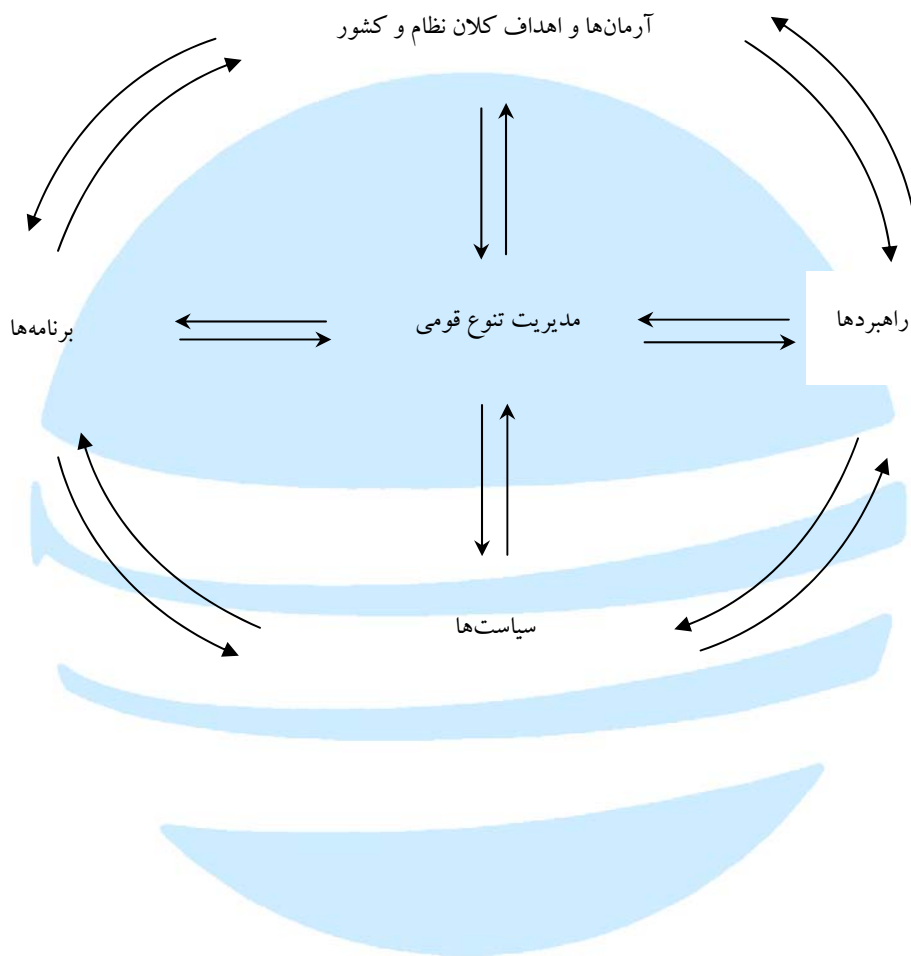
### الگوی مدیریت در مدل وحدت در کثرت

در اینجا، از اجزای فراگرد مدیریت (مدیر، سازمان و کارمند) توجه بیشتر معطوف به دو فاکتور مدیر و سازمان است. در مورد مدیران غیرانتخابی همان گونه که ذکر شد، شایسته‌سالاری به معنی برخوردار بودن از تخصص و مهارت‌های کافی لازمه کار، ملاک و مبنای عمل است، اما در مورد سازمان مدیریت معطوف به چگونگی عملی کردن، وظیفه و هدف ذاتی دولت در انسجام ملی از طریق مدیریت تنوع قومی است. به عبارت دیگر، در این موضوع مدیریت و چگونگی اداره و نحوه مواجهه با آن دارای اهمیت است. براساس اصول راهنمایی که در مدل سیاست وحدت در کثرت بیان شد، جامعه ایران از حیث قومی، متنوع است. این اقوام، در عین تنوع ظاهر دارای پیوستگی‌های عمیق تاریخی، فرهنگی و اعتقادی هستند، پیوستگی‌هایی که فرهنگ و هویت فرهنگی و ملی را در سطح کلان آن خلق کرده است. بنابراین، در این الگو مدیران مطابق ضوابط ذیل با اقوام مواجه می‌شوند:

۱. مدیریت انسجام ملی باید با توجه به تنوع موجود صورت می‌گیرد به نحوی که هویت‌های فرهنگی دچار زوال و نابودی نمی‌شود و تقویت آنها نیز تهدیدی برای فرهنگ ملی به شمار نمی‌آید.
۲. انسجام بخشیدن به هویت و همبستگی ملی از طریق به مشارکت طلبیدن اقوام در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سطح خرد و سطح کلان صورت می‌گیرد. بنابراین، مدیران نباید تنوع موجود در اجتماع ایرانی را به مثابه تهدیدی بر هویت و همبستگی کشور بدانند. در مدل‌های صفحه بعد اجزاء و عناصر این الگوی مدیریت ترسیم شده است.

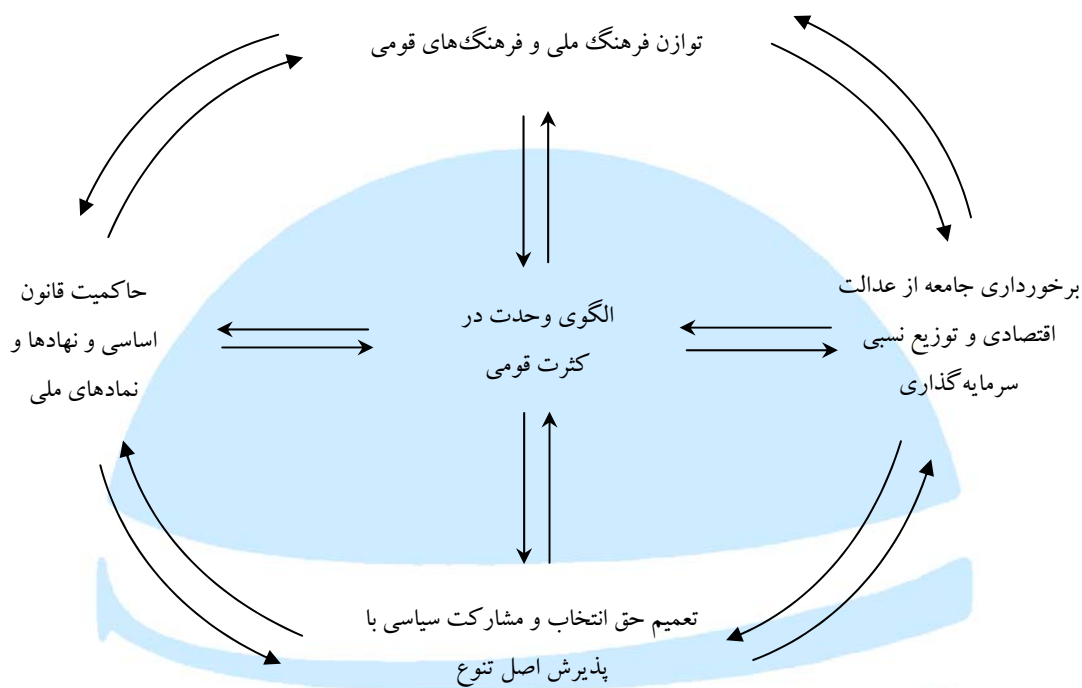


نمودار ۸- مدل مرجع مدیریت تنوع قومی و اجزای آن



نمودار ۹- مدل نظری وحدت در کثرت قومی: مدل مرجع مدیریت تنوع قومی در

ایران



تئوری‌های بحران‌ها و چالش‌های قومی

سنخ‌شناسی و تیپولوژی قومی، به منظور درک ابعاد و پیامدهایشان برای استقرار نظم اجتماعی و مدیریت جامعه در واحدهای سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. درک و شناخت اینکه یک دولت چگونه و براساس چه اصولی می‌تواند مدیریت را در یک جامعه چند قومی در میان ناآرامی‌هایی که خشونت‌ها و درگیری‌های قومی به وجود می‌آورند اعمال نماید، یکی از ضروری‌ترین و اصلی‌ترین مسائل در مدیریت بحران محسوب می‌شود. درگیری‌های قومی از آن جهت که ممکن است ناشی از ناخرسندی قومیت‌ها در جامعه چند قومی باشد، همیشه به معنی به چالش خواندن قدرت دولت و حکومت محسوب می‌شود و دولت به منظور کنترل درگیری‌های قومی و حفظ نظم

اجتماعی و قدرت سیاسی خود ناگزیر از اداره آن می‌باشد. بنابراین، شناخت و دریافت درست از علل و انگیزه‌های خشونت‌های قومی و مذهبی و تیپولوژی آنها براساس نوع، ماهیت، ابعاد و انگیزه‌ها و همچنین یافتن راه‌حل‌های درست در جهت مهار و اداره درگیری‌ها و بحران‌های قومی به عنوان یکی از لوازم هدف مدیریت قومی محسوب می‌شود. امری که در جوامع متنوع غیرطبیعی و دور از انتظار نیست. بنابراین، شناخت بحران‌ها و چالش‌های قومی، علل و عوامل آن جزء مهارت‌های مفهومی - شناختی مدیران این عرصه است. به همین جهت، در این بخش با ارائه نظریه‌ها و تئوری‌هایی که قابلیت تبیین و تحلیل بحران‌ها را دارند، می‌کوشیم تا مدل تئوریک مربوط به تجویز و تبیین مدیریت تنوع قومی در ایران را طراحی و پیشنهاد نماییم. تا قبل از ورود به تئوری‌ها مقدمتاً ذکر این نکته است که از دهه شصت به بعد مفاهیم مثل همبستگی، ناسیونالیسم و بحران‌های قومی در ابعاد و زوایای مختلف و با رویکردهای متفاوتی در حوزه علوم توسط صاحب‌نظران و نویسندگان مورد بررسی و تبیین قرار گرفت. جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی از جمله حوزه‌ها و رشته‌های علمی هستند که در ارتباط با همبستگی، بحران هویت و ناسیونالیسم به بحث و بررسی پرداخته‌اند. هریک از رشته‌های مذکور جنبه‌ای از این مفاهیم را مدنظر قرار داده و از منظر خاص خود آن را تبیین کرده‌اند.

جامعه‌شناسان برای تبیین همبستگی و بحران‌های قومی عمدتاً بر جنبه‌های ساختاری جامعه، انحصار موقعیت‌های عمده اجتماعی توسط اعضای یک گروه، توزیع نابرابر و غیرعادلانه فرصت‌ها و تبعیض اجتماعی تأکید نموده‌اند. علمای علم سیاست و نظریه پردازان حوزه علوم سیاسی بیشتر بر نقش نخبگان، الیت‌ها و رهبران فکری و قومی در ایجاد همبستگی قومی تأکید داشته و میزان مشارکت قومیت‌ها در قدرت و پذیرش مشروعیت سیاسی قوم مسلط و علایق قومی در تشکیل دولت ملی را از جمله متغیرهای عمده موجد همبستگی و مسائل قومی می‌دانند. جغرافی‌گرایان قلمرو جغرافیای سیاسی را که هر قوم در آن به سر می‌برند و میزان امکاناتی که آن قلمرو برای اعلام موجودیت در

اختیار اقوام قرار می‌دهد؛ شکل هندسی کشور، ناهمواری‌ها، ارتفاعات و عوارض طبیعی صعب‌العبور که مانع برقراری ارتباطات میان بخش‌های مختلف کشور می‌گردد و همچنین تفاوت‌های محیطی و تأثیر آنها بر همبستگی ملی را مدنظر قرار می‌دهند.

روانشناسان اجتماعی با متمرکز ساختن توجه خود بر افراد و گروه‌های تعاملی کوچک در پی یافتن شیوه‌هایی هستند که مردم یا گروه‌ها و ملت‌ها مرتبط می‌گردند. تأثیری که احساسات در برانگیختن یا کاهش احساس دلبستگی به گروه دارند اهمیت اصلی این تمرکز است. نگرش‌های اقوام و گروه‌ها به ملت و قومیت خود و دیگران و اینکه احساسات قوم مدارانه با ملی‌گرایانه به چه نحوی در موقعیت‌های مختلف میان فردی و میان‌گروهی بروز می‌کند، نقطه‌عزیمت روان‌شناسان اجتماعی در مطالعه چالش‌ها و ناسیونالیسم قومی است. همچنین در رویکرد روان‌شناسی اجتماعی رابطه فرد با نظام سیاسی و دولت و قومیت خود و مقوله نیاز از جمله مفاهیمی هستند که مورد توجه قرار دارند. در ادامه چارچوب نظری سعی شده است تئوری‌هایی که در قالب آنها بحران‌ها و مسائل قومی قابل بررسی و تبیین است، ارائه گردند. مجموعه این تئوری‌ها در دو حوزه علمی و جامعه‌شناختی و علوم سیاسی بررسی و ارائه شده‌اند.

## نظریه‌های جامعه‌شناختی بحران‌های قومی

### تئوری محرومیت نسبی

تئوری محرومیت نسبی برای تشریح منشأ بحران‌های قومی و جنگ‌های داخلی در مطالعات اجتماعی کاربرد زیادی دارد.

براساس این دیدگاه، شورش و بحران‌های سیاسی هنگامی صورت می‌گیرد که مردم به این نتیجه رسند که کمتر از آنچه حقشان می‌باشد، دریافت می‌کنند. از این رو، گروه‌ها و اقوام برای دست یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین دادن سرخوردگی ناشی از محرومیت به پرخاش‌گری و خشونت سیاسی متوسل می‌شوند.

شرایط مادی یا محرومیت مطلق مستقیماً به شورش منتهی نمی‌شود، بلکه واکنش ذهنی

یا روانی در قبال این شرایط است که عامل تعیین کننده محسوب می شوند.

### نظریه چرخه محرومیت نسبی

براساس این نظریه به طور کلی شکل گیری و تشدید پدیده محرومیت در سطح فرد و جامعه با تأکید بر متغیرهای اقتصادی به دو صورت قابل بیان است.

#### ۱. محرومیت درونزا

#### ۲. محرومیت برونزا

#### ۱. محرومیت درونزا

شرایطی است که در آن فرد یا جامعه به دلیل برخوردار نبودن از استعدادها و منابع و شرایط لازم در دسترسی و بهره‌مندی از برخی مواهب و پیشرفت‌ها دچار محدودیت‌های اساسی است و به واسطه این امر در محرومیت قرار دارد. نکته بارز در این خصوص آن است که در شکل گیری این نوع محرومیت عامل خارجی دخالتی ندارد.

به عنوان مثال، فردی که به واسطه نارسایی‌های فیزیکی و فکری قادر نیست در حد یک فرد معمولی ظاهر شود و یا جامعه‌ای که به علت برخوردار نبودن از شرایط و منابع طبیعی و جغرافیایی خاص از بسیاری از مزیت‌های مطلق یا نسبی در ایجاد و گسترش سطح رفاه و توسعه محروم است و توفیق چندانی به دست نمی آورد.

#### ۲. محرومیت برونزا

شرایطی است که در آن فرد یا جامعه به دلیل برخی اقدامات، سیاست‌ها و تصمیمات از ناحیه عامل خارجی (فرد، گروه، دولت، جامعه، حوادث و...) از دسترسی و بهره‌مندی از مواهب، منابع و عواید ناشی از توسعه محروم است و به این دلیل در محرومیت قرار دارد. به عبارت دیگر، فرد یا جامعه در این حالت، با توجه به ملاحظات خاص از ناحیه عامل خارجی، در شرایط محرومیت قرار می گیرد.

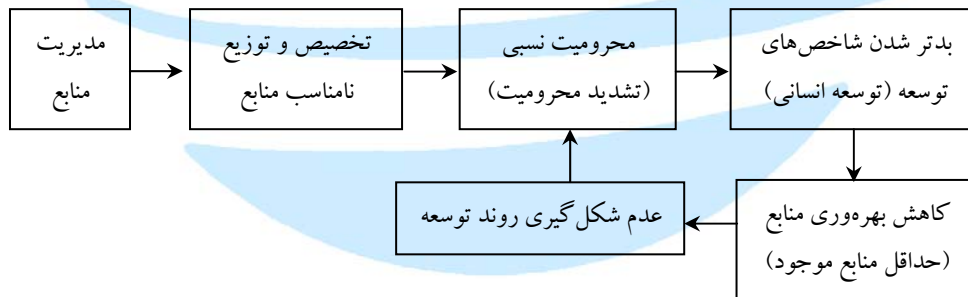
به عنوان مثال، فردی که به واسطه محکومیت‌های ناشی از جرایم اجتماعی اقتصادی و... از سوی عامل خارجی نسبت به برخی دسترسی‌ها محروم است یا بخشی از جامعه به

دلیل برخی گرایش‌ها و ویژگی‌های خاص از ناحیه عامل خارجی نظیر دولت که در سیاست‌ها و تصمیمات به ظهور می‌رسد در دسترسی و بهره‌مندی از منابع و مواهب در محدودیت قرار می‌گیرد.

البته حالت سومی را نیز می‌توان تصور کرد که در آن حالت، فرد یا جامعه به رغم برخورداری از شاخص‌ها و شرایط محرومیت درون‌زا، از ناحیه عامل خارجی نیز تحت تأثیر قرار دارد.

نظریه چرخه محرومیت بر این فرض استوار است که شکل‌گیری چرخه محرومیت برای فرد یا نسبتی از جامعه بیشتر متأثر از عامل خارجی است. به عبارت دیگر، از آنجا که در هر نظام اجتماعی، دولت به عنوان عامل خارجی وظیفه کنترل و راه‌بری نظام اجتماعی (سیاست‌گذاری - تصمیم‌گیری) را بر عهده دارد، می‌باید براساس وظایف معمول با بهره‌گیری از ابزارهای لازم، جنبه‌های محرومیت فردی و اجتماعی را تقلیل دهد و حتی اگر در برخی شرایط، محرومیت درون‌زا در میان اقشار و بخش‌هایی از جامعه شکل گرفته است از راه تخصیص و توزیع منابع و امکانات، این روند را تحت تأثیر مثبت قرار دهد. بنابراین، فرض چرخه محرومیت نسبی را می‌توان به صورت نمودار زیر تعریف نمود:

نمودار ۱۰- چرخه محرومیت نسبی



توضیح اینکه در صورت وجود محرومیت نسبی مهم‌ترین اثر آن به شاخص‌های توسعه انسانی باز می‌گردد که مهم‌ترین متغیرهای آن رفاه، آموزش و بهداشت و... است. به بیان

دیگر، اگر شاخص‌های توسعه انسانی شرایط نامطلوب داشته باشند، شاخص بهره‌وری (کارایی و اثر بخشی) به شدت کاهش می‌یابد که این امر ناشی از دو جریان خواهد بود.

۱. عدم بروز استعدادها و ظرفیت‌های انسانی

۲. مهاجرت افراد مستعد به دلیل محرومیت

که در هر دو حالت فوق، بهره‌وری در جامعه مورد بحث کاهش می‌یابد از آنجا که روند توسعه بیشترین تأثیر را از متغیر نیروی انسانی می‌پذیرد و در این حالت به واسطه عدم توسعه نیروی انسانی شکل‌گیری و تکامل فرآیند توسعه متوقف خواهد شد و یا با اختلال روبه‌رو می‌شود این امر منجر به تشدید محرومیت خواهد شد.

بدیهی است که تداوم این چرخه به صورت تصاعدی رشد خواهد کرد (رشد مارپیچی) و فراگیر خواهد شد. آنچه مسلم است آن است که در این شرایط دولت به عنوان عامل خارجی چرخه محرومیت از طریق مدیریت منابع می‌تواند با تخصیص توزیع هدف‌دار و مؤثر منابع و امکانات، این چرخه را تضعیف و از بین ببرد. به بیان دیگر، نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که سیاست‌ها و تصمیمات در مدیریت منابع بیشترین تأثیر را در روند چرخه محرومیت نسبی ایفا می‌کند.

### چرخه محرومیت نسبی و پدیده اقوام

براساس یافته‌های موجود، پدیده محرومیت در ایران با چند ویژگی خاص همراه است.

۱. تمرکز و شدت محرومیت در مناطق خاص کشور

۲. تطبیق شدت محرومیت با تمرکز جمعیتی قومی

۳. تداوم روند ویژگی‌های ۱ و ۲ طی ۳ دهه گذشته

نکات فوق نشان می‌دهد که پدیده چرخه محرومیت نسبی در کشور علیه منطقه جغرافیایی و گروه‌های جمعیتی قومی خاص شکل گرفته است و تداوم آن نیز این نکته را مطرح می‌سازد که مدیریت تخصیص و توزیع غیربهبینه منابع در شکستن این چرخه موفق نبوده است.

نکته دیگر آنکه با توجه به رانتی بودن دولت و تمرکز پاسخگویی به مطالبات و نیازها در حوزه دولت، جهت‌گیری اصلی تداوم این چرخه را متوجه دولت نموده است که در یک نگاه بدبینانه مدیریت قومیت در کشور را با پدیده چرخه محرومیت نسبی از ناحیه توزیع منابع پیوند می‌زند.

استان‌های سیستان و بلوچستان، ایلام، کرمانشاه، کردستان و لرستان که هر کدام در برگیرنده گروه جمعیتی قومی خاص هستند، در حداقل شرایط توسعه‌یافتگی و حداکثر شرایط محرومیت است و تداوم این روند طی دهه‌های گذشته ۷۵-۵۵ حاکی از آن است که بیشترین سهم این فرآیند از ناحیه مدیریت توزیع بوده است.

اگر سهم عواملی مانند: انقلاب، جنگ تحمیلی و متغیرهای محرومیت درون‌زا را در نظر بگیریم، باز هم شرایط حاکی از تأثیر غیرمستقیم مدیریت اقوام بر شکل‌گیری و تشدید این چرخه بوده است.

بنابراین، می‌توان از بعد اقتصادی و با تأکید بر نظریه چرخه محرومیت نسبی رابطه بین محرومیت و برخی متغیرهای مستقل مورد اشاره در این گزارش را به شرح زیر بیان نمود. از منظر اقتصادی رابطه بین محرومیت و مدیریت اقوام را می‌توان یک رابطه مستقیم و مثبت در نظر گرفت که به صورت زیر نشان داده می‌شود:



در واقع، تطبیق مدیریت منابع با تأکید بر بعد گرایش‌ات توزیع در تخصیص آن و انطباق آن با ویژگی‌های خاص منطقه‌ای و قومی رابطه فوق را تأیید می‌کند. نکته دیگر آنکه اگر بپذیریم تحولات منطقه‌ای و تعریف حاشیه امنیتی استان‌های محروم مرزی در کشورهای همسایه و آسیب‌پذیری بالای آن موجب عدم سرازیر شدن منابع لازم به آن مناطق بوده است باز هم این تحلیل مؤید دو نکته اساسی است:

۱. تخصیص و توزیع منابع با اراده و سیاست از پیش تعیین شده از ناحیه دولت مرکزی بوده است.



۲. این گرایش با توجه به بالا بودن شاخص‌های محرومیت درون‌زا و مناطق مورد نظر موجب تأثیر عامل خارجی دولت در شکل‌گیری و تشدید روند چرخه محرومیت نسبی بوده است.

نتیجه نهایی آنکه فرض مورد بحث در خصوص محرومیت اقوام از بعد اقتصادی و نظریه چرخه محرومیت نسبی مورد تأیید قرار می‌گیرد.

### نظریه «گوبوگلو»<sup>(۱)</sup>

یکی از رویکردهای نظری که به تحلیل و تبیین درگیری‌های قومی پرداخته است و در میان اندیشمندان روسی و اروپایی از جایگاه بالایی برخوردار است، نظریه «گوبوگلو» می‌باشد. براساس این نظریه، خشونت‌ها و درگیری‌های قومی در درون دسته‌بندی‌های اجتماعی و منافع اقتصادی - اجتماعی قابل بررسی است. وی بیشترین توجه خود را به عناصر و عوامل قومی در دسته‌بندی اجتماعی، تقسیمات کاری و طبقه‌بندی اجتماعی معطوف کرده است. پدیده غصب موقعیت‌ها و فرصت‌های ممتاز اجتماعی توسط اعضای یک گروه قومی مسلط و همچنین تأثیر تبعیض اجتماعی براساس ویژگی‌های قومی و نژادی را به عنوان کشف‌های عمده خود در نظر می‌گیرد که این تفاوت‌های اساسی اجتماعی، قومی و طبقاتی قوی‌ترین انگیزه را برای وقوع تنش‌های بین قومی و درگیری‌های آشکار قومی ایجاد می‌کنند (تیشکف، ۱۳۷۶).

این رویکرد به دنبال آن است تا وقوع چالش‌ها و درگیری‌های قومی در آسیا، خاورمیانه و به ویژه اتحاد جماهیر شوروی سابق را در قالب توزیع ناعادلانه فرصت‌ها و تبعیض اجتماعی تبیین نماید. به اعتقاد «گوبوگلو» در بررسی‌های کمی و مطالعات در اتحاد شوروی سابق که به تجزیه و تحلیل توزیع فرصت‌ها پرداخته‌اند موضوع عدم تناسب و عدم ارتباط میان ساختارهای قومی و اجتماعی مورد تأیید قرار گرفته است (Guboglo; 1991).

برای مثال، در مناطق مختلفی مخصوصاً جمهوری‌های شوروی سابق نسبت روس‌ها و اوکراینی‌ها در میان کارکنان بسیار ماهر، بخش مدیریت، متخصصان امور بهداشتی و کارکنان آموزش و پرورش در حد قابل توجهی از ملیت‌ها و قومیت‌های صاحب‌عنوان دیگر بالاتر است. روس‌ها و اوکراینی‌ها در میان متخصصان بخش کشاورزی نیز به طور نامناسبی سهم بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. دلایل این توزیع نامتوازن کاملاً آشکار است. سیاست و رفتار مرکز این بود که طرح‌های عظیم اقتصادی و نظامی در سراسر اتحاد شوروی را با آوردن پرسنلی از مرکز کشور به انجام برسانند. روس‌ها طی مدتی طولانی در سیاست‌های آموزش و پرورش نیز نقش اصلی را داشتند. این رابطه بین ساختارهای اجتماعی و قومی در امتداد مرزبندی‌های قومی عامل مهمی در وقوع درگیری‌های قومی در اتحاد شوروی بوده است.

در ناگورنو و قره‌باغ موقعیت اجتماعی ارمنی‌ها بالاتر از موقعیت آذری‌ها در داخل و خارج این منطقه بود، در جمهوری‌های آسیای میانه روس‌ها و اوکراینی‌ها صاحب‌موقعیت اجتماعی بالاتر بودند. در تاتارستان، روس‌ها نیروی کار عمده را تشکیل می‌دادند و مدیران مهم‌ترین بخش‌های تولیدی اتومبیل، گاز، نفت و صنایع نظامی از آنها بود. سرانجام، آنکه در تجزیه و تحلیل جامعه شناختی خشونت‌های قومی و نژادی، مسئله تبعیض‌های بین قومی و توزیع ناعادلانه فرصت‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی از جایگاه خاصی برخوردار است (همان: ۱۶).

#### تئوری استعمار داخلی «هشتر»<sup>(۱)</sup>

به عقیده هشتر افزایش تعاملات اجتماعی میان گروه‌های قومی در روند نوسازی و توسعه، ضرورتاً به ایجاد اتحاد ملی و محو همبستگی‌های قومی قطعه، قطعه نمی‌انجامد، بلکه برعکس، می‌تواند به تعارضات قومی منجر گردد. او بنیان این تعارض را در نابرابری و توزیع ناهمگون منابع میان مناطق مختلف یک واحد ملی که دارای گوناگونی قومی و

فرهنگی است، جستجو می‌کند. بدین ترتیب، تبیین دوام همبستگی قومی در جوامع مدرن را در درون چارچوب مدل «قومیت» - «عکس‌العمل» یا «قومیت - عکس‌العملی»<sup>(۱)</sup> طرح می‌کند. در این دیدگاه، همبستگی و چالش‌های عکس‌العملی است که از جانب یک گروه پیرامونی از نظر فرهنگی مجزا علیه استعمار مرکزی شکل می‌گیرد.

(Nielsen; 1985: 134).

نوسازی و توسعه اقتصادی در کشورهایی که از تنوع قومی برخوردارند منجر به جریانی می‌شود که او «تقسیم کار فرهنگی» می‌نامد. در این تقسیم کار فرهنگی که الگویی از یک تبعیض ساختاری است افراد به انواع خاص اشتغال و سایر نقش‌های اجتماعی بر مبنای ویژگی‌ها یا مشخصه‌های فرهنگی قابل مشاهده گماشته می‌شوند. این تعامل موجب ایجاد یک ساختار اجتماعی «حاکم - محکوم» یا «مسلط - زیر سلطه» می‌گردد. در این میان، واکنش مناطق محروم نسبت به مناطق بهره‌مند که در اکثر موارد حکومت مرکزی مسئول آن است دشمنانه خواهد بود. در چنین موقعیتی وجود تنازعات قومی می‌تواند مبنایی برای شکل‌گیری همبستگی و منازعه قومی به عنوان عکس‌العمل در مقابل این استعمار باشد. در واقع، با تقسیم کار فرهنگی، مرزهای قومی به پیوستن با خطوط تمایزات ساختاری گرایش یافته و همبستگی‌های قومی افزایش می‌یابند. به عبارتی، بیشتر شدن نابرابری‌های اقتصادی میان گروه‌ها، احتمال همبستگی و ستیزهای قومی را افزایش می‌دهد (Nielsen; 1985).

### تئوری مبادله «پیتربلا»

تئوری مبادله از فرد آغاز و در نهایت، تحلیل‌های سطح خرد را به سطح کلان و روابط گروهی سوق می‌دهد. «پیتربلا» و یکی از نظریه‌پردازان تئوری مبادله با طرح مفاهیم «عدالت توزیعی» و «نرخ مبادله میان گروه‌ها» تحلیل خود را از سطح تبیین کنش افراد به سطح تبیین ساختارهای اجتماعی ارتقاء داده است. او به بحث درباره طبیعت نامتعادل مبادله می‌پردازد و از طریق مبادله‌های نابرابر و مفهوم مشروعیت، راه خود را به سمت تبیین

ساختاری می‌گشاید. وی معتقد است؛ یک ساختار اجتماعی مشروع، پذیرش عمومی اعضای خود را داراست و تا زمانی که واجد این مشروعیت است به حیات خود ادامه می‌دهد. «بلا» با ارائه دو متغیر ارزش ذاتی و عرضی و دو سویه بودن یا نبودن آنها، امکان پیش‌بینی انواع نتایج احتمالی روابط مبادله را فراهم می‌کند. «بلا» از طریق مفاهیم تئوری مبادله، به موضوع پیوستگی‌های گروهی می‌پردازد و معتقد است روابط ساختاری حاصل از مبادله میان اعضاء یک جامعه می‌تواند یکپارچگی آنها را تقویت می‌کند. عدم شکل‌گیری و تحقق مبادله براساس عدالت توزیعی به نارضایتی سیاسی، اجتماعی، شورش و بحران منجر خواهد شد.

#### نظریه محرومیت نسبی و نسبت دادن<sup>(۱)</sup> «رانی‌مان» و «هوندربش»<sup>(۲)</sup>

در صورت کمیابی و محدودیت منابع که بین افراد و گروه‌های اجتماعی برای دستیابی به منابع رقابت وجود دارد. چنانچه فرد یا گروه به یک وسیله ارضاء نیاز تمایل و یا احتیاج پیدا کند و ادراک کند و یا ببیند که دیگران (افراد یا گروه‌ها) بدان دست یافته‌اند و او با وجودی که به آن میل دارد، اما امکان به دست آوردن آن را نداشته باشد احساس بی‌عدالتی و یا محرومیت نسبی خواهد کرد. (رفعی‌پور، ۱۳۶۴: ۲۰).

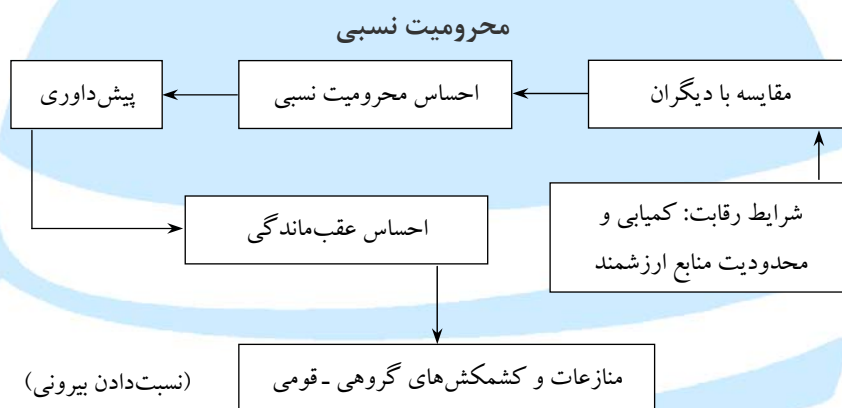
چنین احساس عقب‌ماندگی از دیگران که از مقایسه با دیگران به وجود می‌آید در سطح فردی موجب پیدایش بغض، حسادت و دیگر واکنش‌های عاطفی علیه فرد یا گروه رقیب شده و در سطح اجتماعی سبب تشدید تضادهای بین گروهی می‌شود. براساس نظریه «نسبت دادن»، «مشارکت‌کنندگان» در موقعیت‌های بین شخصی بیشتر دلایل رفتار خود را به عوامل موقعیتی از جمله رفتار دیگر مشارکت‌کنندگان نسبت می‌دهند حال آنکه مشاهده‌گران خارجی همان رفتار را به خصوصیت‌های شخصی مشارکت‌کننده نسبت می‌دهند. بنابراین، در شرایط رقابت اجتماعی و مقایسه، افراد در صدد برخواهند آمد که علل عقب‌ماندگی خود را بیشتر به عوامل بیرون از موقعیت خود متناسب نمایند. در این معنا

1- Relative deprivation & Attribution Theory

2- Rdciman and Hendrich

پیشداوری اجتماعی نسبت به گروه مورد مقایسه، نوعی نسبت دادن بیرونی<sup>(۱)</sup> برای احساس عقب‌ماندگی است، یعنی در وضعیت مقایسه و رقابت بین شخصی و بین گروهی پیشداوری‌ها دلایل بیرونی (نه لزوماً معقول) هستند که افراد برای توجیه عقب‌ماندگی خود اختیار می‌کنند و طبعاً این‌گونه نسبت دادن در شرایطی که تصویب اجتماعی را نیز به همراه داشته باشد (هنجار) رواج بیشتری خواهد یافت. نتیجه اینکه هرچه احساس محرومیت نسبی در شخص شدیدتر باشد احتمال بروز پیشداوری نسبت به فرد یا گروه مورد مقایسه در او بیشتر خواهند بود و این پیشداوری‌ها به منازعات بین گروهی منجر می‌گردد.

#### نمودار ۱۱- شماتیک ارتباط متغیرها در نظریه نسبت دادن و مفهوم احساس



#### نظریه سرایت<sup>(۲)</sup>

برپایه این نظریه عدم ارضای یک نیاز یا دست نیافتن به آرزو و انتظارات و نارضایتی حاصل از آن بر کل زندگی فرد تأثیر می‌گذارد. به عقیده «گرونبرگ»<sup>(۳)</sup> ناخشنودی از یک وضعیت بر کل زندگی تأثیر می‌گذارد. بنابراین، ناخشنودی و نارضایتی در هر بخش از اوضاع زندگی فردی و اجتماعی شخص در پیشداوری او نیز تأثیر خواهد گذاشت و موجب نارضایتی و آمادگی روانی فرد یا گروه برای ورود به بحران یا شورش‌های

1. External Attribution

2- Spill - over theory

3- Gruneberg

اجتماعی می‌گردد.

نظریه تعصب، پیشداوری و بروز خشونت‌های قومی «دیوید مایر»

دیوید مایر (۱۹۹۳) در یک نظریه ترکیبی برای تبیین و علت یابی تعصب قومی به چهار دسته از عوامل یا منابع تعصب اشاره می‌کند که عبارتند از:

#### ۱. نابرابری‌های اجتماعی

مایر این اصل را مطرح می‌کند که نابرابری در منزلت، به وجود آورنده تعصب است. تعصب و تبعیض یکدیگر را تقویت می‌کنند. تبعیض تعصب را تولید می‌کند و تعصب، تبعیض را مشروعیت می‌بخشد و موجب احساس تنفر از گروه حاکم و پرخاش‌گری علیه آن می‌شود.

#### ۲. مذهب

مذهب نقش متفاوت و متناقض‌نمایی<sup>(۱)</sup> بر روی تعصب دارد. هم می‌تواند به وجود آورنده تعصب باشد و هم مانع از ایجاد تعصب شود. این به درک و تلقی افراد از مذهب بستگی دارد. لکن صرف نظر از اینکه مذهب و عقاید مذهبی چه تأثیری بر روی تعصبات افراد باقی می‌گذارد، همواره بخشی از تعصبات قومی ناشی از آموزش‌های مرسوم مذهبی است.

#### ۳. درون گروه و بیرون گروه

تعریف اجتماعی از اینکه شما چه کسی هستید، (قوم شما، مذهب شما و...) دلالت بر این تعریف دارد که شما چه کسی نیستید؟ و طی همین دوره<sup>(۲)</sup>، مفهوم «ما» (درون گروه) از مفهوم آنها (بیرون گروه) متمایز می‌گردد.

«ما» در اینجا به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که «احساس تعلق به یکدیگر داشته و هویت مشترکی را احساس نمایند.» در حالی که «آنها»، گروهی هستند که «فرد آن را کاملاً

---

1- Paradoxical

2- Circle

متفاوت و مجزا از گروه خودی در نظر می‌گیرد» و لذا صرف تجربه و ادراک فرد از اینکه در کدام گروه است، می‌تواند تمایلات و تبعیضات درون گروهی<sup>(۱)</sup> او را افزایش دهد. یعنی این تمایل را در فرد تقویت می‌کند که خصوصیات گروه خودش را مطلوب و مطبوع بداند و بر گروه خودش بی‌الد و یا از برون گروه بیزاری بجوید.

نتایج و تحقیقات مختلف نشان داده که وفاداری به گروه خودی، می‌تواند سبب تنزل ارزش گروه‌های دیگر در نزد اعضای گروه خودی شود و هرچه احساس هویت و معاشرت‌های درون گروهی تقویت شود، پیشداوری افراد نسبت به برون گروه‌ها نیز افزایش می‌یابد. در این معنا، غرور و افتخارات قومی<sup>(۲)</sup> می‌تواند خود، سبب تقویت تعصبات قومی شود.

تعصب همچنین از طریق اجبارها و فشارهای بیرونی (اجتماعی) تداوم پیدا می‌کند. اگر تعصب تبدیل به یک هنجار اجتماعی شود، خیلی از افراد از آن پیروی کرده و خود را با آن وفق می‌دهند.

#### ۴. حمایت‌های نهادی

تفکیک و جداسازی<sup>(۳)</sup> یکی از روش‌هایی است که بدان وسیله نهادهای اجتماعی (مدارس، حکومت و وسایل ارتباط جمعی) سبب حفظ و تقویت تعصبات می‌شوند. رهبران سیاسی نیز ممکن است از طریق انعکاس و تقویت گرایشات غالب در جامعه، به تعصبات خود دامن بزنند. مدارس، رادیو و تلویزیون نیز از جمله نهادهایی هستند که متضمن و مقوم گرایشات فرهنگی غالب در جامعه هستند و این خود باعث تقویت تعصبات در جامعه می‌گردد.

#### ۵. منابع احساسی تعصب

---

1- Ingroup bias  
2- Ethnic pride  
3- Segregation

مایر در تشریح منابع احساسی تعصب به سه عامل اصلی اشاره می‌کند که عبارتند از:

۱. ناکامی و خشونت: مایر ناکامی را عامل اصلی و ستیزه جویی نسبت به دیگران می‌داند.

۲. پویایی شخصیت: گاهی تعصب، نیازهای ناخودآگاه افراد را ارضا می‌کند که مهم‌ترین آنها نیاز به احترام و منزلت است. برای درک اینکه ما صاحب منزلت هستیم، نیاز به این داریم که دیگران ما را چنین بخوانند و لذا یک نفع روان شناختی تعصب و هر سیستم منزلتی دیگر این است که احساس برتری به وجود می‌آورد، یا به عبارت دیگر، تعصب می‌تواند برای غلبه بر احساس فروتنی افراد به کار گرفته شود.

تئوری ناکامی - ستیزه‌جویی «دولارد»<sup>(۱)</sup>

از دیدگاه تئوری ستیز تضادهای قومی و نژادی ناشی از رقابت میان گروه‌های مختلف بر سر منابع کمیاب، مانند: ثروت، قدرت و مقام می‌باشد. گروهی که در این رقابت و تضاد پیروز می‌شود گروه غالب و سایر مدعیان گروه‌های اقلیت نامیده می‌شوند. برای اینکه تضادها و نابرابری‌های قومی و نژادی گسترش یابد، سه شرط اساسی باید وجود داشته باشد.

۱. گروه‌های متمایز: باید دو یا چند گروه اجتماعی متمایز وجود داشته باشد و فقط در صورت آگاهی از تفاوت‌های موجود بین گروهی و احساس تعلق به یک گروه خاص است که تضاد به وجود می‌آید.

۲. رقابت بر سر منابع: باید در رقابت بین گروه‌ها بر سر منابع با ارزش مانند: قدرت ثروت و منزلت وجود داشته باشد. در این موقعیت اعضای یک گروه تمایل خواهند یافت که از طریق ممانعت اعضای گروه‌های دیگر از دسترسی کامل به این منابع، برای حفظ منابع خود اقدام کنند.

۳. نابرابری قدرت: گروه‌ها از نظر قدرت باید نابرابر باشند به طوری که یک گروه



بتواند به خوبی ادعای خود را در مورد منابع کمیاب با هزینه گروه یا گروه‌های دیگر به اثبات برساند و در این مرحله است که نابرابری در جامعه شکل می‌گیرد.

از این مرحله به بعد وقایع و حوادث یک جریانی نسبتاً قابل پیش بینی خواهد بود. گروه غالب باورهای تحقیر آمیزی درباره پستی گروه یا گروه‌های اقلیت به وجود خواهد آورد و این باورها را نیز برای اثبات حقانیت و ارائه برتری خود مورد استفاده قرار خواهد داد. این گروه تلاش گروه اقلیت برای اثبات منافع خود را به عنوان تهدیدی علیه منافع خویش محسوب خواهد کرد و در نتیجه، فشار بیشتری را علیه گروه اقلیت اعمال خواهد کرد.

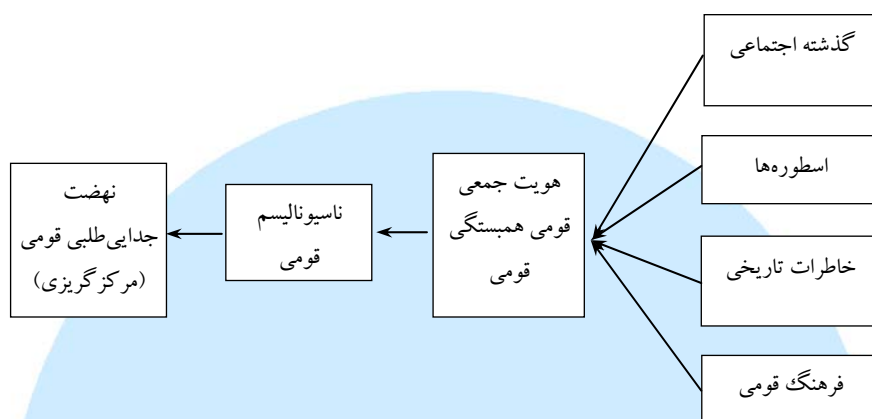
از دیدگاه تضاد، منازعات میان گروه‌های قومی و نژادی در واقع مربوط به تفاوت‌های نژادی و قومی نیست، بلکه برای استفاده از این تفاوت‌ها جهت ایجاد و حفظ نابرابری در امر رقابت برای منابع کمیاب می‌باشد. بدین ترتیب، هر جا که گروه‌های مختلف برای منابع یکسانی به رقابت می‌پردازند، مانند: رقابت سیاه و سفید در جنوب آفریقا برای کسب قدرت، رقابت بومیان و مستعمره نشینان در برزیل برای تملک سرزمین، رقابت اسرائیلی‌ها و فلسطینیان برای تصرف قطعه یکسانی از قلمرو. در نتیجه، خصومت بین گروهی به وجود می‌آید، به ویژه اگر نابرابری گروه‌ها دوام یابد و یکی از آنان بتواند دیگری را استثمار کند و قربانی خود سازد.

#### نظریه هویت‌جویی اسمیت

از نظر اسمیت «ریشه و منشاء قوم‌مداری و مرکز‌گریزی و شکل‌گیری نهضت‌های جدایی طلبی قومی ناشی از تمایل و نیاز جامعه قومی به کسب هویت قومی خود و رسمیت بخشیدن به آن است». وجدان قومی که هویت خود را در هم‌خونی، هم نژادی، هم‌زبانی، هم دینی، زیستن و بارآمدن در بستر فرهنگ قومی و گذشته اجتماعی، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جوید، مجموعاً برآیندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن تشکیل هویت قومی، تقویت همبستگی، یگانگی و انسجام قومی است. این برآیند از لحاظ سیاسی به نیرویی تبدیل می‌گردد که معطوف به قدرت بوده و خواهان تشکیل دولت

مستقل است و قومیت آنان را تحقق می‌بخشد (استقلال طلبی) و از نظر فرهنگی به دنبال رسمیت بخشیدن به ارزش‌های فرهنگی و قومی خود می‌باشد (امیر احمدی، ۱۳۷۱).

### نمودار ۱۲- شماتیک مدل نظری اسمیت



### نظریه‌های سیاسی بحران‌های قومی

یکی دیگر از زمینه‌هایی که در قالب آن ناسیونالیسم بحران‌های قومی مطالعه و تئوری پردازی شده است رویکرد سیاسی است. اندیشمندان این رویکرد که عموماً کارشناسان رشته علوم سیاسی هستند، برای تحلیل ناسیونالیسم و منازعات قومی عمدتاً بر روی عناصری مثل: توزیع قدرت، نخبگان سیاسی، مشروعیت، نوع سازماندهی سیاسی و خواست‌ها و علایق جامعه قومی تأکید می‌ورزند.

پاره‌ای از نظریات در این رویکرد نقش اصلی را به روشنفکران و سیاستمداران در تحریک احساسات قومی و درگیری‌های بین قومی می‌دهد.

مهم‌ترین نظریه‌هایی که به تبیین بحران‌های قومی پرداخته‌اند، عبارتند از:

#### نظریه دولت - ملت بوئرز

به عقیده بوئرز بروز و ظهور نهضت‌های جدید قومی و روحیه مرکز گریزی در جامعه قومی دلایل (سیاسی) دارد.

ارتباط بین ملت با مفهوم قومی و دولت با موجودیت قانونی، بسیار گسسته و مبهم شده است. در نتیجه، قومیت‌گرایی به عنوان حق مردمی که احساس می‌کنند که ملیت مشترک دارند و خواستار دولتی هستند که ملیت آنها را تحقق بخشد، در آمده است.

#### نظریه عوامل ذهنی - عینی «راتچایلد» و «شاپفلین»

از دید راتچایلد و شاپفلین پدیده نهضت‌های تمایز طلبی و روحیه مرکز‌گریزی جامعه قومی در قالب دو دسته از عوامل ذهنی<sup>(۱)</sup> و عینی<sup>(۲)</sup> قابل تبیین است به اعتقاد آنها عوامل ذهنی که ریشه در هویت خواهی در جامعه قومی دارد، شامل: عوامل فرهنگی، سیاسی، عقیدتی و روانی شده که درخواست‌های اساسی غیرقابل مذاکره را پدید می‌آورند و از طریق مشخصه‌های مشابه مثل: تفاوت‌هایی زبانی، ذهنی، فرهنگی، تجربه خاص تاریخی و وقوف بر وجود تفاوت‌ها با دیگر جوامع قومی قابل بررسی است. عوامل عینی که اساساً ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی دارند شامل: اختلافات میان قومی، تبعیض در قوانین، سیاست‌ها و برنامه‌ها و ترتیبات سازمانی تبعیض‌گرایانه مثل: حق مالکیت، حقوق مدنی، قشربندی در بازار کار و میزان مشارکت سیاسی می‌گردد و به طور وسیع درخواست‌های قابل مذاکره را می‌سازند.

بر اساس تئوری عوامل ذهنی و عینی بر مخفی شدن نهضت‌های قومی اثر گذاشته، ضمن تشدید خواست‌های قابل مذاکره و غیرقابل مذاکره ناخشنودی و نارضایتی قومی را بیشتر می‌کند و شرایطی را فراهم می‌آورد که منجر به شکل‌گیری سازمان سیاسی قومی شده و به منبعی برای تسریع در بازسازی هویت قومی، وحدت و همبستگی قومی، خواست مشارکت عمومی و اصالت فرهنگی از جمله بازگشت به ریشه‌های نمادین، اسطوره‌های گذشته و یادبودهای تاریخی تبدیل می‌گردد و از طریق ایجاد و شکل‌گیری ناسیونالیسم قومی تبدیل به نهضت مرکز‌گریزی قومی شده و به صورت یکی از اشکال «نهضت خودمختاری»، «نهضت جدایی‌طلبی»، «شورش منطقه‌ای» و «سیاست ائتلاف انتخاباتی» بروز

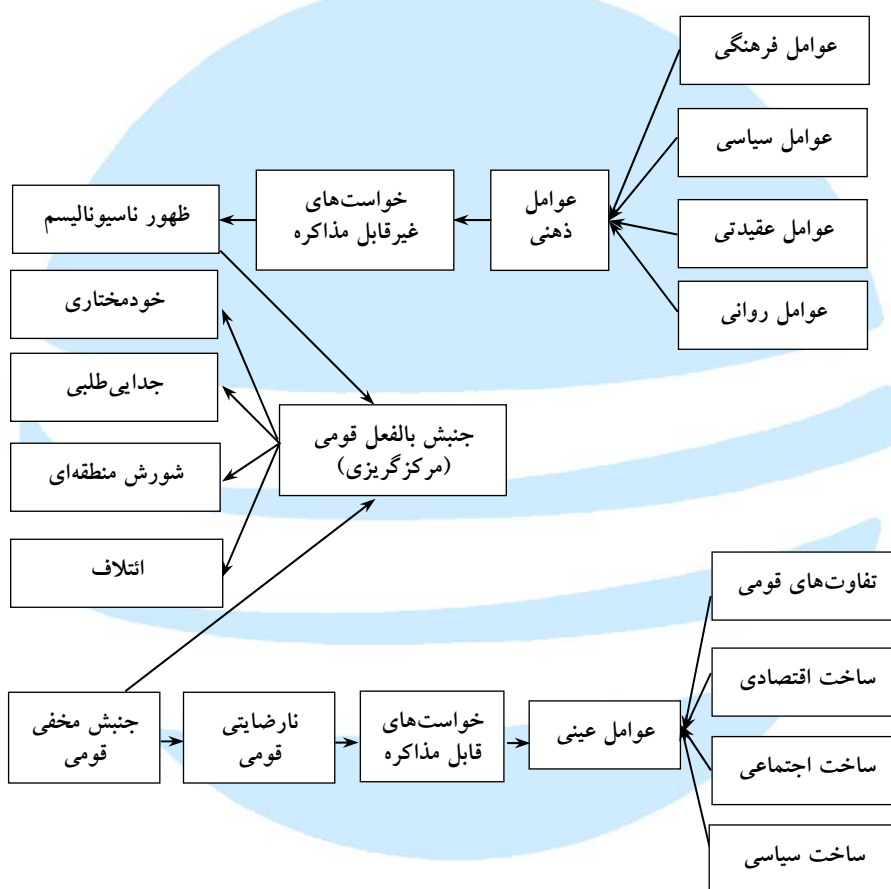
1- Subjective

2- Objective

می‌کند.

دو مورد نخست عمدتاً اساس قومی داشته و در جایی بروز می‌کنند که هویت قومی آشکارتر از هویت ملی باشد، در حالی که دو مورد بعدی ممکن است بدون وجود قومیت و در جایی که شکل‌بندی طبقاتی بسیار باشد بروز کند.

نمودار ۱۳- شماتیک چارچوب مفهومی تئوری راتچایلد و شاپفلین



به طور کلی براساس تئوری فوق‌الذکر: هر قدر احساس هویت جامعه قومی در زندگی جامعه ملی که بخشی از آن است کمتر باشد سازمان سیاسی قومی قوی‌تر و هر قدر سازمان سیاسی قومی قوی‌تر، ناسیونالیسم قوی‌تر و هر قدر ناسیونالیسم قومی شدیدتر روحیه و

نیروی مرکز‌گریزی بیشتر خواهد بود.

### نظریه ایسمن

ایسمن در طرح نظریات خود ضمن تعریف زمین‌های که در آن اندیشه‌های مختلف درباره تأثیر انبساط یا انقباض بر عمده شدن هویت‌ها و همبستگی‌های قومی و به تبع آن بحران‌های قومی شکل می‌گیرد، بر نقش دولت تأکید می‌کند. او این زمینه‌ها را قلمرو دولت معاصر معرفی می‌کند.

به عقیده وی در تمام دنیای معاصر (با وجود اختلافاتی که در قانون‌های اساسی وجود دارد) روش حکومت و موثر بودن دستگاه اداری رابطه شهروندان و مردم با دولت، نهاد اصلی تعیین‌کننده ارزش‌هاست. این دولت است که قوانین دست‌یابی به شغل در بخش‌های مختلف غیرنظامی، نظامی، پلیس، قوه قضائیه و تشکیلات دولتی و حتی بخش خصوصی را تعیین و اعمال می‌کند. دولت معین می‌کند که چه کسانی می‌توانند رای دهند و مقامات را به دست گیرند. چه کسانی می‌توانند به آموزش عالی راه یابند، چه زبانی، زبان اصلی دولت و آموزش است. بنابراین، از آنجایی که دولت قوانین را تعیین و اجرا می‌کند، ساختارهای آن محیط‌های مناسبی برای رقابت و تضاد بین گروه‌هایی که جهت به دست آوردن امتیازات تلاش می‌کنند، می‌باشد. این عمده شده هویت‌های قومی به عنوان مبنایی برای بسیج سیاسی و تعارضات سیاسی موجب آزردهی لیبرال‌هایی می‌شود که به اصل فردیت بدون توجه به نژاد و مذهب و قومیت و وابستگی‌های گروهی دیگر برای کسب فرصت‌ها و پاداش‌ها معتقد هستند.

ایسمن عقیده دارد، همبستگی قومی را تحریک و سیاسی می‌کند. زیرا تعیین سهم توسط دولت‌های مدرن، طبق برنامه یا بدون برنامه اثرات مختلفی بر جوامع قومی مختلف دارد. قوانین حاکم بر رقابت‌ها، فرصت‌ها و امتیازات بر جوامع قومی به طور نابرابر و گوناگونی تأثیرگذار است. در چنین شرایطی افراد درمی‌یابند که با آنها نه به عنوان فرد

بلکه به عنوان اعضای یک جامعه قومی برخورد شده است و بدون ترتیب طبیعی‌ترین راه ارتقاء و دفاع از امنیت و امکانات اقتصادی خود را از طریق انجمن‌های قومی جستجو می‌کنند. گروه‌های قومی که اعضای آن موانع یا تعصباتی در امتیازات و قوانین موجود احساس می‌کنند به آسانی توسط نخبگان سیاسی بسیج می‌شوند. بنابراین، گسترش اقتصادی و دولت‌مدرن نه تنها قومیت را از بین نبرده، بلکه مستمسک‌های جدیدی را ایجاد کرده است.

ایسمن سه نظریه‌ای را که رابطه بین گسترش وضع و شرایط اقتصادی را با تضاد قومی توضیح دهند، طرح می‌کند:

۱. گسترش اقتصادی کنترل تضاد قومی را تسهیل می‌کند.
۲. رشد اقتصادی به خصوص در کوتاه‌مدت، تضاد قومی را با تأکید و تشدید مواجه می‌کند.
۳. رشد اقتصادی به طور کلی رابطه‌ای با مدیریت تضادهای قومی ندارد.

### نظریه نمادگرایی

«نمادگرایی» و توزیع و کسب نمادهای با اهمیت یکی دیگر از منابع مهم و عمده‌خسونت و درگیری‌های قومی تلقی می‌شود. طبق این دیدگاه نمادها عناصر مهمی هستند که به گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های قومی مشروعیت جمعی بخشیده و قادرند از طریق ایجاد قدرت واقعی در یک گروه قومی موجب حفاظت و صیانت آنان گردند. سرزمین و قلمرو، زبان و مذهب از جمله این نمادهای برجسته قومی محسوب می‌شوند.

سرزمین، تنها به عنوان منبعی برای حیات و امرار معاش به حساب نمی‌آید. مخصوصاً تحت شرایط فعلی که اقتصاد مبتنی بر بازار به طور مؤثری مرزهای قومی و سیاسی را درنوردیده است. مثلاً درگیری ارمنی‌ها و آذری‌ها بر سر قره باغ یا تمایل ژاپنی‌ها برای کسب مجدد سرزمین‌های شمالی یا احساسات نسبت به «کریمه» نه به خاطر منافع واقع‌گرایانه و عملی بلکه به خاطر علائق نمادین است.

براساس این نظریه همین نمادگرایی نیز در سطح زبان منجر به وقوع خشونت و درگیری‌های قومی می‌شود. زیرا تمایل گروه‌های قومی برای رسمی کردن زبان خود باعث مشروعیت دادن بیشتر به گروه خود در مقایسه با دیگر گروه‌ها می‌باشد. در این حالت زبان تبدیل به یکی از نمادهای همبستگی ساز و برای استیلای یک گروه بر گروه دیگر می‌شود. بنابراین، از دیدگاه تئوری نمادگرایی، منافع و علائق نمادین در یک سیستم روابط بین قومی تنها تصویری مبهم نیست که نخبگان برای بسیج توده‌ها و کسب اهداف خود از آن استفاده کنند. توزیع و کسب نهادهای با اهمیت موضوعی واقعی و منطقی برای درگیری‌های قومی است. این نظریه قائل به قضاوت میان منافع مادی در یک سو و اهمیت نهادها از سوی دیگر می‌باشد. زیرا منافع مادی اغلب اساس درگیری‌های اجتماعی و طبقاتی است و می‌توان آن را در پارامترهای کمی مورد مذاکره قرار داد. مانند: حقوق، مستمری، پرداخت‌ها، ساعات کار و... اما مذاکره بر سر خواسته‌های نمادین بسیار مشکل است. زیرا در زمره مسائل اخلاقی و عاطفی قرار می‌گیرند و نمی‌توان برای آنها ویژگی‌های کمی قائل شد. به این دلیل است که درگیری‌ها و خشونت‌های قومی همانند درگیری‌های مذهبی ماهیتی غیرمنطقی و آشتی‌ناپذیر دارند و اغلب با خونریزی همراه هستند. (تیشکف، ۱۳۷۶)

### نظریه «ازل‌گرایی»

نظریه ازل‌گرایی برای توضیح مفهوم ناسیونالیسم قومی و تبیین علل ظهور و غلبان ناسیونالیسم قومی سه اصل و قاعده کلی را مطرح می‌کند که عبارتند از:

۱. مردمی که دارای فرهنگ مشترک می‌باشند، دارای درک و آگاهی ذاتی مشترکی از موجودیت جمعی خود (هویت مشترک) هستند.
۲. فرمانروایی بر این هویت مشترک منجر به شکل‌گیری احساسات بسیار قوی مشترک خواهد شد.
۳. این گونه احساسات پایه و اساس تقلیل‌ناپذیری هستند که منافع مادی و سیاسی قومی

و گروهی براساس آنها شکل می‌گیرد و توانایی‌های حتمی ایجاد می‌کند که به هنگام خطر در پاسخ به نیروی بیرونی (دشمن روبه‌رو) متجلی می‌گردد. (کومارف و سی استرن)

ناسیونالیسم و وفاداری قومی معمولاً از این لحاظ که ظاهراً ملاحظات نفع شخصی را نقض می‌کند یا از حدود آن فراتر می‌رود ذاتاً غیرعقلانی و یا فوق عقلانی تصور می‌شوند. ناسیونالیسم و وفاداری قومی موجب می‌شود که فرد در جهت منافع قومی خویش رفتار، اقدامات و کنش‌هایی را به نفع قوم و گروه خود انجام دهد، هرچند که هزینه‌هایی برای فرد در برداشته باشد. بخش اعظم تمایلات ناسیونالیستی ابتدائاً با اراده، منافع قومی و هویت مرتبط است. تعهدات ناسیونالیستی و قومی ممکن است صرفاً آرمانی یا هنجاری باشند، از این لحاظ که ممکن است فقط انگیزش‌های آرمان‌گرا و دیگرنگر را دخیل سازد، اما قویاً با منافع فردی نیز همبستگی داشته باشد.

#### تئوری هماهنگی گروهی

براساس این تئوری بروز درگیری‌های قومی و گروهی ناشی از هماهنگی قومی و گروهی است. بدین معنی که عواملی مثل: زبان، مذهب، اجتماع قومی، عادات و رسوم اخلاقی خاص قومی در زمره سرچشمه‌های اصلی هماهنگی قومی هستند که هزینه‌های فردی مراوده افراد در درون قوم را تحت تأثیر قرار داده و انتظارات را با ثبات می‌کنند و بر پیشرفت و حفظ هوشیاری و منافع گروهی و قومی و به تبع آن شناسایی گروهی تأثیر می‌گذارند و گروه قومی را انسجام می‌بخشند. در جوامع کثیرالقوم هماهنگی‌های درونی هر یک از اقوام هرچند در ظاهر بی‌ضرر و کاملاً به نفع گروه آنان است، اما همین هماهنگی قومی و گروهی مبنایی برای ایجاد کنش سیاسی یک قوم علیه قوم دیگر فراهم می‌آورد.

براساس این تئوری، سه عامل «کالای معنوی» شامل «توزیع قدرت» و «پست‌های دولتی»، «کالاهای توزیعی» نظیر «منافع مادی، درآمد و رفاه»، و «کنش متقابل بین این دو



مورد» از جمله عواملی هستند که هماهنگی گروهی و قومی را تقویت نموده و ماهیت درگیری‌های قومی را تشکیل می‌دهند. (کومارف: ۱۵) به عقیده «واکرکانر» این عقاید قوم‌گرایی است که باعث می‌شوند رفتارها توأم با نهضت‌های ناسیونالیستی باشند.

#### نظریه «استاون هاگن»

به عقیده «استاون هاگن» زمانی یک نزاع و درگیری جنبه قومی و نژادی به خود می‌گیرد که شامل یک جنبش سیاسی سازمان یافته، ناآرامی مردمی، اعمال جدایی طلبانه و جنگ‌های داخلی شامل در مرزهای قومی گردد. بنابراین، از دید او سازمان یافتگی ناآرامی و جنگ‌ها همراه با تمایلات جدایی خواهی از ویژگی‌ها و مشخصات درگیری‌های قومی محسوب می‌شوند. براساس نظریه «هاگن» رفتار خشونت‌بار قومی و درگیری میان اقلیت‌ها و اکثریت هنگامی غالب خواهد شد که گروه قومی اکثریت قدرت و منابع حکومت را در دست دارند، ولی گروه قومی اقلیت فاقد آن باشند. در این حالت، گروه‌های اقلیت بدون آنکه آشکارا با گروه غالب درگیر شوند، ساختار حکومتی را به طور کلی مورد سؤال قرار می‌دهند. زمانی که جامعه و حکومت قادر نیستند هیچ مکانیسمی را برای حل این اختلاف و مناقشه پیشنهاد کنند، رفتار خشونت‌بار درخواست گرفت و درگیری میان اقوام صاحب قدرت و مسلط و گروه‌های اقلیت که هیچ‌گونه سهم و نقشی در قدرت ندارند، به وقوع خواهد پیوست.

#### نظریه «آکلانف»

یکی دیگر از نظریه‌پردازانی که مناقشات و درگیری‌های خشونت‌بار قومی را در حوزه علوم سیاسی مورد بررسی و تبیین قرار داده است «آیرات آره آکلانف» می‌باشد. اکثر مطالعات او درباره جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز و همین‌طور درگیری‌های قومی در مولداوی در دهه هشتاد تا نود متمرکز گردیده است، وی معتقد است بخش اعظم درگیری‌های خشونت‌بار قومی دارای ماهیت سیاسی هستند که تحت شرایط خاص انتقالی در روابط بین قومی، از اعمال سیاسی قومی بدون خشونت به اعمال

سیاسی خشونت آمیز تبدیل می‌شوند. به اعتقاد او فشار فزاینده قومیت سیاسی شده و تشدید ادعاها و ضد ادعاها در هر مرحله‌ای از تغییرات سیاسی - اجتماعی کشور ممکن است منجر به بحرانی شدید در روابط بین قومی شود. در چنین شرایطی برخی از گروه‌های قومی برای دستیابی به خواسته‌های خود و برای ایجاد تغییرات به خشونت متوسل می‌شوند.

مطالعات و بررسی‌های «آکلائف» درباره ماهیت و جوهره درگیری‌های بین قومی جاری در کشورهای تازه استقلال یافته پس از دوره کمونیسم و مولداوی اثبات نموده است که اکثر درگیری‌های خشونت‌بار کنونی در این مناطق ماهیتی سیاسی دارند و ناشی از مناقشات قومی بر سر کسب موقعیت گروهی در ساختار سیاسی این کشورها و نیز درگیری‌های بین گروهی بر سر توزیع مجدد قدرت و رسیدن به قدرت می‌باشند.

بدین ترتیب، در تحلیل «آکلائف» از بحران‌های قومی سه عنصر: «ماهیت سیاسی تحریکات قومی»، «تغییرات سریع سیاسی اجتماعی» و «رشد کثرت‌گرایی سیاسی» همراه با «بحران مشروعیت سیاسی» نظام حاکم نقش کلیدی ایفا می‌کنند. از نظر او، گسترش مناقشات قومی رابطه نزدیکی با جوهره و کیفیت انتقال سیاسی - اجتماعی که خود محصول تغییرات سیاسی - اجتماعی است، دارد. دموکراتیزه شدن جوامع و اصلاحات سیاسی - اجتماعی موجب افزایش کثرت‌گرایی سیاسی شده و موج جدیدی از جنبش‌های قومی و مردمی را ایجاد می‌نماید که هر کدام منافع خاصی را دنبال می‌کنند.

تغییرات سیاسی - اجتماعی در جوامع چند قومی نشان‌دهنده دگرگونی‌های مهم در چگونگی سازماندهی گروه‌های قومی می‌باشد. این گروه‌ها با توجه به تغییرات سیاسی در جامعه بر سر منافع خود به طور فزاینده اصرار می‌ورزند، نیروها و منافع خود را بسیج می‌کنند و به شکل‌های مختلف درگیر اعمال قومی جمعی می‌شوند. آنچه آنها می‌خواهند یا سهم بیشتری در قدرت سیستم سیاسی است و یا تقسیم دوباره تشکیلات قدرت است که از «خودگردانی سرزمینی» تا «جدایی قومی» را در بر می‌گیرد. به اعتقاد «آکلائف» زمان تغییر و انتقال، زمان تنش قومی نیز هست. زیرا فضای بی‌اطمینانی که در اثر تغییر سریع اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌شود، عامل بسیار مهمی در سیاسی شدن گروه‌های قومی

می‌باشد. در این فضای نامطمئن، نگرانی اصلی گروه‌ها متوجه عواقب تغییر سیاسی برای موقعیت و منافع گروه قومی در یک جامعه چند قومی و یا تهدیدهای دیگر گروه‌ها می‌باشد. ترس از تسلط دیگران یا مغلوب شدن ممکن است به طور مشخصی برجسته شده و منجر به سیاسی و مسلح شدن گروه‌های قومی شود.

به اعتقاد «آکلانف» «بحران مشروعیت سیاسی» یکی دیگر از عوامل وقوع چالش و مناقشه‌های قومی و به عنوان نقطه انتقال از رفتارهای سیاسی بدون خشونت به کنش‌های سیاسی خشونت‌زا محسوب می‌شود. بدین معنا که اعمال ابتکاری و بدون خشونت گروه‌های قومی مغلوب که خواهان تجدید نظر در نظم قومی سیاسی - اجتماعی موجود می‌باشند در یک کشور چند قومی که در اساس سازمان سیاسی خود اصول قومی سرزمین را منظور کرده است، اعلام مبارزه با نظام قانونی غالب محسوب می‌شود. در واقع، چالش با نظام قانونی حاکم به معنی چالش با مشروعیت آن به حساب می‌آید. در چنین شرایطی هر مسئله‌ای که مربوط به شکاف و مناقشه قومی باشد مثل: زبان، مذهب، فرهنگ، تعبیر رسمی از گذشته تاریخی و مواردی از این قبیل اغلب بعدی کاملاً سیاسی پیدا می‌کنند و معمولاً به رقابت برای کسب قدرت متمایل شده و یا ابزار آن می‌شوند. زمانی که درگیری‌ها بر سر قدرت بین رقبای قومی شدت می‌یابد و تبدیل به مسئله مرگ و زندگی می‌شود، احتمال بروز خشونت بسیار زیاد می‌گردد.

«آکلانف» در ادامه تحلیل خود در پاسخ به این سؤال که در چه مرحله‌ای یک درگیری قومی سیاسی احتمال بیشتری وجود دارد که دولت مرکزی یا قوم غالب دست به سرکوبی گروه‌های قومی مغلوب بزند که برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند، این گونه توضیح می‌دهد که این مرحله (بحران سیاسی مشروعیت) زمانی اتفاق می‌افتد که دولت و یا قوم غالب به این نتیجه برسد که مبارزه‌ای که گروه‌های قومی مغلوب آغاز کرده‌اند مشروعیت کلی رژیم را تهدید می‌کند. به نظر او، مرحله درگیری قومی زمانی که دولت مرکزی برای سرکوب عمل جمعی قومیت‌های مغلوب که برای توزیع مجدد تشکیلات سیاسی مبارزه می‌کنند به خشونت متوسل می‌شود، همان نقطه‌ای است که عمل قومی

سیاسی جمعی بدون خشونت به اعمال خشونت بار مبدل گردد. در اینجا مهم نیست که گروه قومی غالب و نخبگان حاکم آن تا چه حد صبور بوده و نسبت به سرکوبی تمایل داشته یا بی توجهند. چون نقطه‌ای در تشدید یک درگیری قومی سیاسی وجود دارد که به ناچار عکس العمل و سرکوبی دولت مرکزی را می‌طلبد، این نقطه را آکلائف «بحران سیاسی قومی مشروعیت» نامیده است.

نقطه بحرانی که اوج برخورد بدون خشونت قومی سیاسی تبدیل به خشونت می‌شود. از نظر «آکلائف» این حالت زمانی رخ می‌دهد که گروه قومی مغلوب در آستانه تبدیل شدن به یک عامل فعال سیاسی بسیج یافته قرار دارد، به نحوی که دولت مرکزی درمی‌یابد که اقدام بعدی (گروه‌های) مغلوب نه تنها مشروعیت رژیم را تهدید می‌کند، بلکه ممکن است به عدم مشروعیت کامل نظام حاکم بیانجامد. به اعتقاد «آکلائف» در قالب چنین بحران مشروعیتی است که برخوردهای بین قومی به اوج خود می‌رسند و تهدیدها و فرصت‌هایی که گروه‌های قومی برای کسب منافع خود ابراز می‌کنند، بسیار افزایش می‌یابد و خشونت اوج می‌گیرد. در این حالت آغاز بحران مشروعیت سیاسی ممکن است به معنی نقطه عطف در درگیری قدرت و سطحی تازه، شدید و متفاوت از تقابل سیاسی بین گروه‌های قومی درگیر تلقی شود و خشونت به عنوان قدم بعدی در رفتار قومی و ویژگی درگیری بروز کند.

به اعتقاد «آکلائف» تغییرات سیاسی - اجتماعی شدید و ماهیت سیاسی شده قومیت‌ها عامل اصلی شکل‌گیری دینامیک خشونت بین قومی می‌باشد که باعث ایجاد شکاف‌های بین قومی و تشدید مناقشات تا حد بحران سیاسی مشروعیت می‌گردد. از سوی دیگر، مسئله تقسیم قدرت سیاسی و نگرانی‌های قومی در این خصوص به ایجاد مجدد بحران مشروعیت در هر مرحله از تغییر سیاسی - اجتماعی کمک می‌کند. هر بحران تازه مشروعیتی حادثتر از بحران قبلی بوده و منجر به افزایش بیشتر خشونت قومی سیاسی می‌شود. هر مرحله جدید از تغییرات اجتماعی - سیاسی که در آن الگوهای قبلی تشکیلات قومی سیاسی مخدوش شده و معضلات جدیدی را به وجود می‌آورد، رشد سازمان‌های گروهی و قومیت مسلح و

سیاسی شده را ترغیب می‌کند. این امر، به نوبه خود سطح بسیج سیاسی قومی را افزایش می‌دهد (آکلائف: ۱۳۷۵).

همان‌گونه که در ابتداء این مبحث بیان شد «آکلائف» خشونت‌ها و درگیری‌های قومی مولداوی و ماوراء نیستر را براساس همین تئوری تبیین نموده است. از این رو، در تحلیل این خشونت‌ها، معتقد است توسل به خشونت و درگیری در مولداوی و ماوراء نیستر عمدتاً مربوط به رقابت‌های سیاسی بین قومی و ارتباط نزدیک خشونت‌ها با ماهیت سیاسی مناقشات قومی در جامعه در حال تغییر مولداوی است. وی که به یک مقایسه زمان‌بندی خشونت‌ها و مناقشات قومی سیاسی بدون خشونت در مولداوی پرداخته است، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که نقاط انتقال از درگیری بدون خشونت به درگیری خشونت‌بار با بحران قومی سیاسی مشروعیت که نشان‌دهنده نقطه اوج درگیری‌های بین قومی برای کسب قدرت است، همسویی دارد. به نظر «آکلائف» این ویژگی سریع تغییر حیات سیاسی در مولداوی بود که باعث درگیری‌های سیاسی در شکاف‌های بین قومی و تشدید مناقشات قومی تا سرحد بحران مشروعیت سیاسی شد.

#### نظریه «هیزکیاس آصفا»

آصفا نقش نخبگان قومی در ایجاد درگیری‌ها را مهم تلقی نموده و آن را عامل اصلی وقوع چالش‌های قومی می‌داند.

به عقیده «هیزکیاس آصفا» آنچه درگیری و بحران قومی نامیده می‌شود تا حدود زیادی درگیری‌هایی بوده که توسط نخبگان ایجاد می‌گردد. زیرا این نخبگان هستند که از زمینه‌های قومی متفاوتی برخاسته و بحران‌های قومی را هدایت و رهبری می‌کنند. چنین درگیری‌هایی که به تحریک نخبگان ایجاد می‌شود قابلیت فراوانی دارند تا به درگیری‌های فراگیر در بین توده‌های قومی تبدیل شوند. هرچند گروه‌های قومی معمولاً نسبت به یکدیگر تعصبات و عقاید قالبی ویژه‌ای دارند. اما این نگرش‌ها در سطح مردمی و توده‌ها به درگیری نخواهند شد، مگر آنکه رهبران سیاسی و نخبگان قومی آنها را تحریک و یا

سازماندهی کرده باشند. نخبگان از تعصبات و عقاید قالبی قومی به عنوان زمین‌های مناسب برای جلب سریع حمایت از آرمان‌های سیاسی و اقتصادی خود بهره‌برداری می‌کنند. آنان با استفاده از اصطلاحات عوام فریب در قالب قومیت یا ملیت مانند «توسعه منافع مردم خودمان» و یا «محافظت در مقابل گروه قومی دیگر» اعمال خود را موجه جلوه داده و مشروعیت می‌بخشند. منفعت اصلی برندگان چنین آرمان‌هایی هرچند ممکن است فقط گروه نخبگان باشند، اما تمام گروه‌های قومی در این اهداف دخیل می‌شوند. زیرا این اهداف به نام کل گروه قومی آغاز و دنبال شده‌اند.

«هیزکیاس آصفا» در ادامه تحلیل خود از علل وقوع درگیری‌ها و بحران‌های قومی می‌نویسند: «وقتی این چرخه آغاز و خشونت و درگیری به نام گروه قومی ثبت گردید، ترس و خصومت بیشتری کل گروه قومی را در بر می‌گیرد. زیرا تمام اعضای گروه قومی از سوی طرف مقابل دشمن محسوب می‌شوند. بدین ترتیب، تعصبات قومی و عقاید قالبی که از پیش وجود داشته به درگیری دامن می‌زند و دو جناح «ما» و «آنها» ایجاد و در مقابل هم صف آرایی می‌کنند. بنابراین، درگیری و خشونت که توسط گروه نخبگان آغاز شده بود، تمامی اعضای گروه قومی را در بر گرفته و به پایان می‌رسد».

تحلیل ساده لوحانه درگیری‌ها و خشونت‌های قومی در شاخ آفریقا با توسل به تفاوت‌های قومی، که بسیاری از تحلیلگران به رغم پیچیدگی مفهوم درگیری قومی بدان استناد می‌جویند، امری نادرست است. در واقع، ارائه تحلیل «طبقه‌بندی ناعادلانه اقتصادی و اجتماعی و تک قطبی شدن دست‌یابی به قدرت حکومتی و اقتصادی توسط نخبگانی که منشأ و پایه قومی دارند» توصیفی اگر نه بهتر اما دقیق‌تر از درگیری‌ها و خشونت‌های قومی این منطقه به دست می‌دهد.

برخی بر این رویکرد ایراد گرفته و مدعی هستند که اگر نقش ایجاد کننده و سازمان‌دهندگی نخبگان را دلیلی برای درگیری‌های قومی فرض نماییم، مرتکب اشتباه شده‌ایم. زیرا رویکرد مذکور به طور کامل نمی‌تواند پدیده بسیج توده‌های قومی، شدت احساسات طرفین درگیر، قدرت تمایل گروه‌های برای خودگرانی، آمادگی قربانی شدن و

به کارگیری شدیدترین روش‌ها برای دستیابی به اهداف توسط فعالان سیاسی را توضیح دهد. بلکه بخشی از پاسخ‌ها را باید در نظریه‌های علوم سیاسی دربارهٔ منطق رفتار جمعی یافت. اینکه چرا پدیده‌ای به نام «تب قومی» یا «قدرت مردمی» به سادگی می‌تواند در بنیادی‌ترین سطوح مردم پایدار شود و چگونه احساس همبستگی جمعی موجب می‌شود اعضای عادی جامعه از رهبران خود پیروی کنند، حتی زمانی که خواست رهبران منجر به زیان و خسارت پیروان شود از طریق نظریه‌نخبگان قابل تبیین و توضیح نیست (هورو ویتنر، ۱۹۸۷: ۳۸۳).

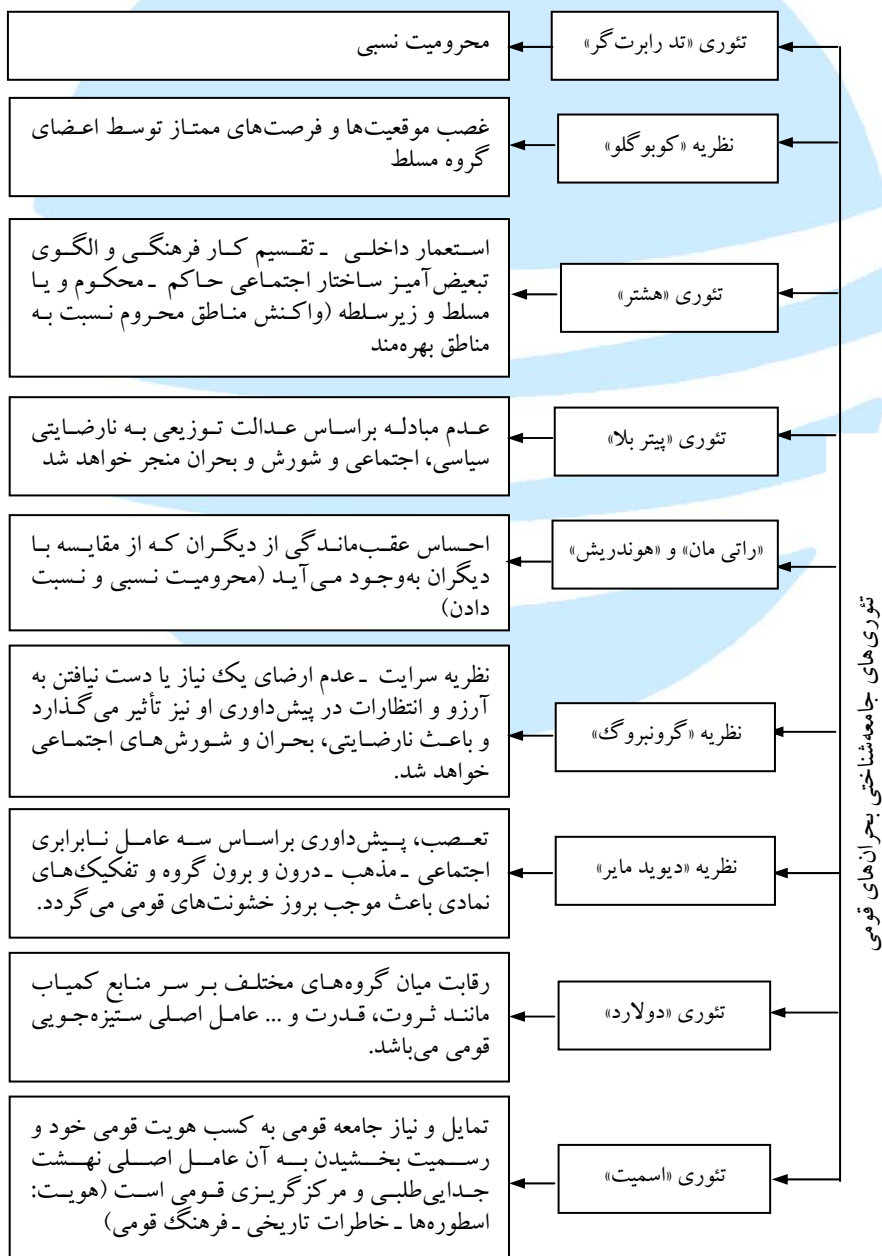
#### نمودار ۱۴- تئوری‌های بحران قومی

<p>الف) جامعه‌شناسان برای تبیین همبستگی و بحران‌های قومی عمدتاً بر مسائل زیر تأکید دارند:</p> <ol style="list-style-type: none"> <li>۱. جنبه‌های ساختاری جامعه</li> <li>۲. انحصار موقعیت‌های عمده اجتماعی توسط اعضای یک گروه</li> <li>۳. توزیع نابرابر و غیرعادلانه فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، توزیعی و منزلت</li> </ol>	<p>تئوری‌های بحران</p>
<p>ب) نظریه‌پردازان حوزه علوم سیاسی عمدتاً بر مسائل زیر در ایجاد همبستگی قومی تأکید دارند.</p> <ol style="list-style-type: none"> <li>۱. نقش نخبگان، رهبران فکری و قومی بر ایجاد همبستگی قومی</li> <li>۲. میزان مشارکت قومیت‌ها در قدرت سیاسی، مشروعیت سیاسی قوم حاکم</li> <li>۳. اعتماد، رضایت و علائق قومی در تشکیل دولت ملی</li> </ol>	
<p>ج) جغرافی‌گرایان عمدتاً بر مسائل زیر در ایجاد همبستگی قومی تأکید دارند.</p> <ol style="list-style-type: none"> <li>۱. شکل هندسی کشور</li> <li>۲. ناهمواری‌ها، ارتفاعات و عوارض طبیعی صعب‌العبور که مانع برقراری ارتباطات میان بخش‌های مختلف کشور می‌گردد.</li> <li>۳. تفاوت‌های محیطی</li> <li>۴. جغرافیای کشور همجوار و نحوه پراکندگی جمعیت قومی در آنها (حضور یک قوم در جغرافیای مشترک ولی دارای وزارت مرزهای معین)</li> </ol>	

(د) روان‌شناسان اجتماعی عمدتاً بر مسائل زیر ایجاد همبستگی قومی تأکید دارند:

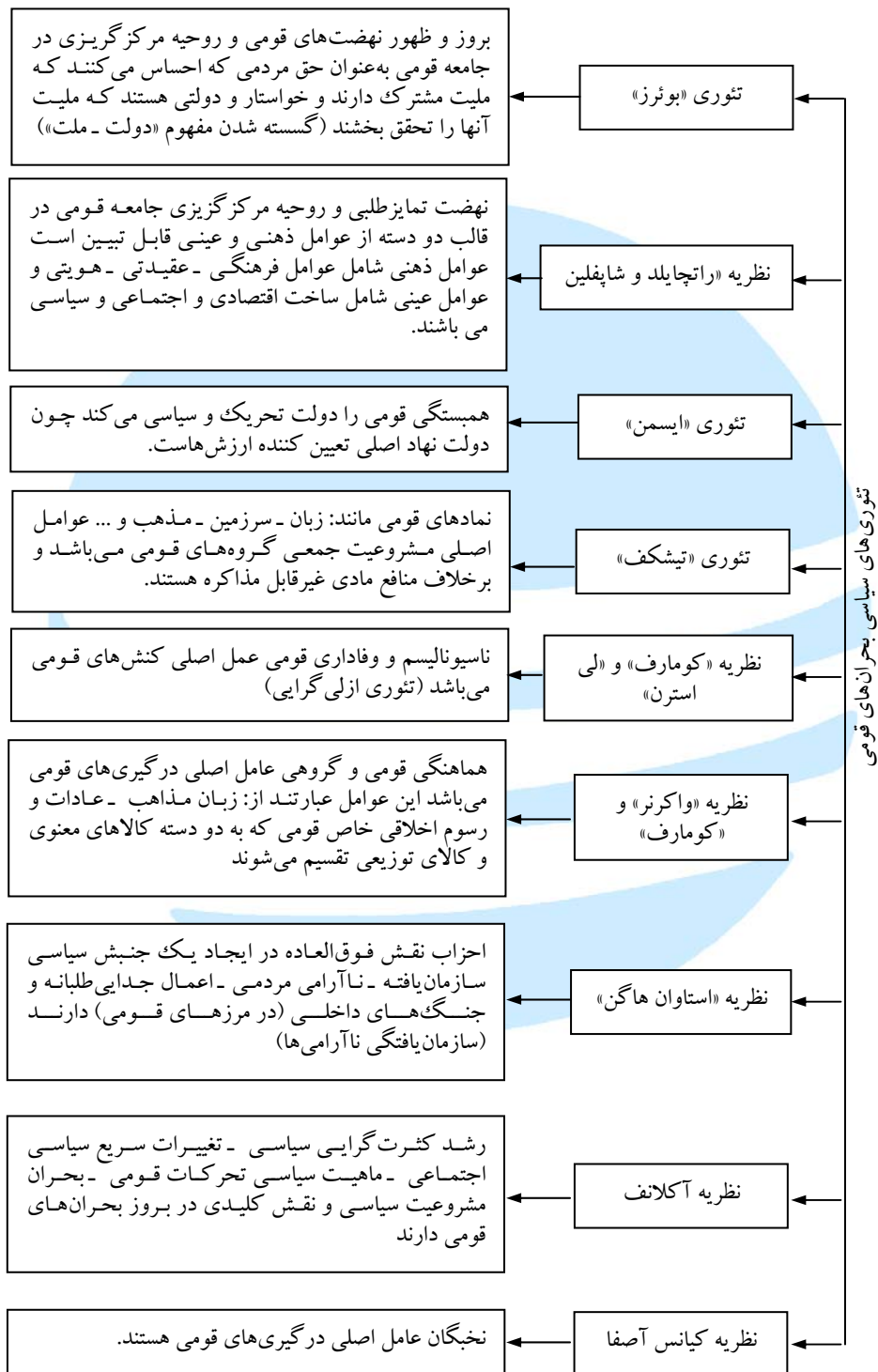
۱. تأثیر احساسات در برانگیختن یا کاهش احساس و دل‌بستگی اقوام و گروه‌ها به ملت و قومیت خود و دیگران
۲. رابطه فرد با نظام سیاسی و دولت و قومیت خود
۳. رابطه مستقیم میان چالش‌ها و ناسیونالیسم قومی وجود دارد.

### نمودار ۱۵- تئوری‌های جامعه‌شناختی بحران قومی





نمودار ۱۶- تئوری‌های سیاسی بحران قومی



## ۲. مدل‌های تبیینی پژوهش

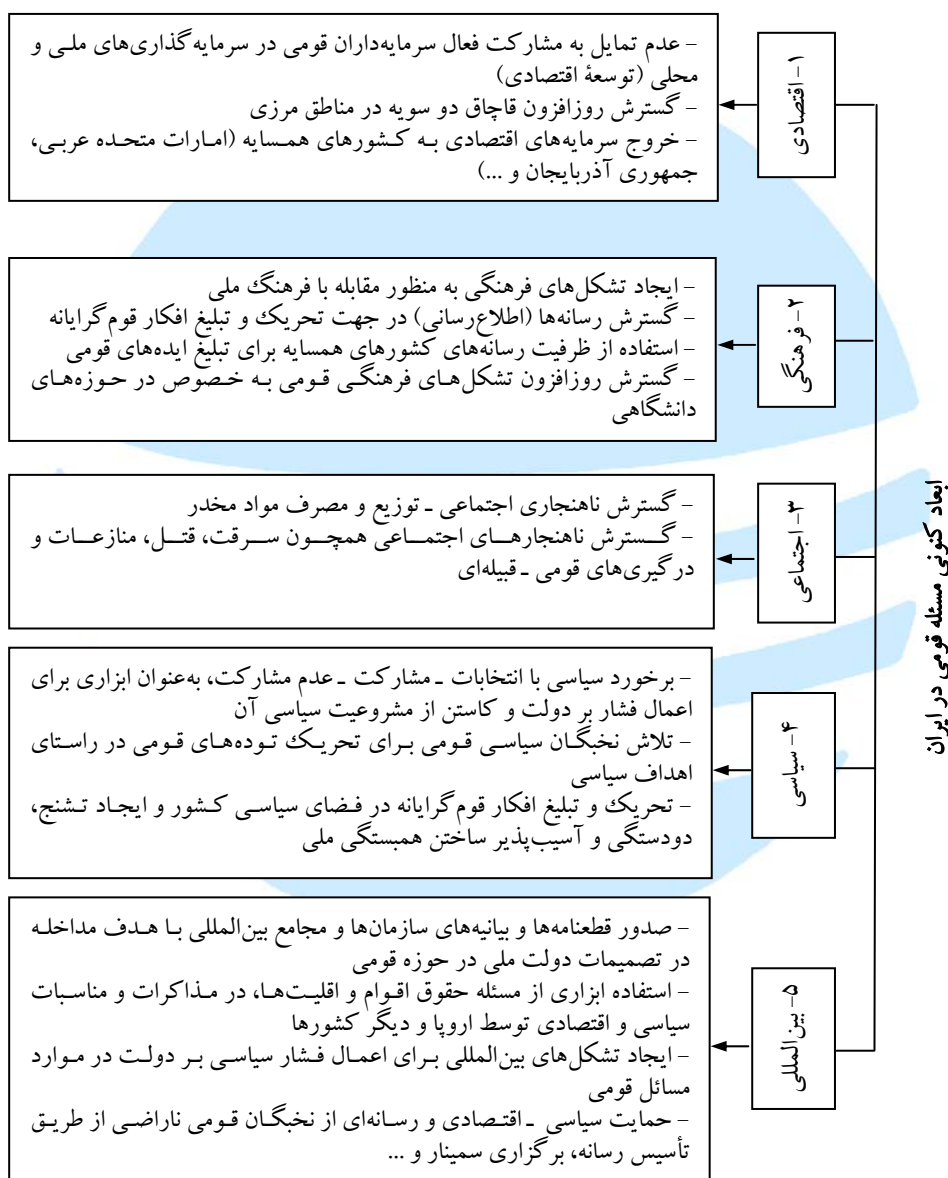
همان‌گونه که در مقدمه پژوهش مذکور گردید، هدف اصلی پژوهش حاضر، طراحی یک الگوی مناسب جهت مدیریت تنوع قومی در کشور است. اما رسیدن به این هدف خود الزاماتی دارد و از جمله اینکه در ابتدا باید تحلیل کرد که چرا مسئله قومی کشور به وضع کنونی رسیده است؟ و علل و عواملی که سبب تداوم و پیچیدگی آن شده، چه می‌باشد؟

### ابعاد کنونی مسئله قومی کشور

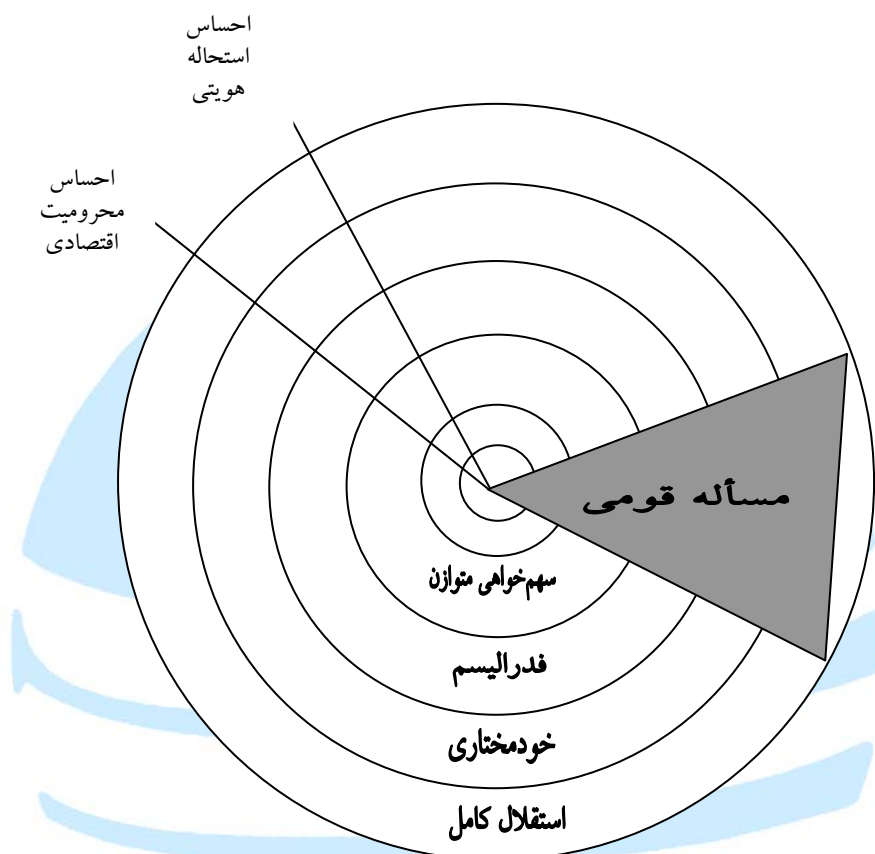
منظور از مسئله قومی وضعیتی است که در آن کل اقوام یا بخشی از اقوام کشور در احساس گرایش یا عمل نسبت به ملت، کشور و احساس تعلق به آن دچار بی‌تفاوتی یا مخالفت شده‌اند و در عوض بر ویژگی خود تأکید گذارده، خواهان درجاتی از واگرایی هستند.

این مسئله هرچند که در ظاهر به صورت واحد نمود می‌یابد، اما شدت و گسترده و حتی ابعاد آن از یک قوم به قوم دیگر متفاوت است. نمودارهای صفحه بعد، ابعاد کنونی مسئله قومی در ایران را نشان می‌دهد.

نمودار ۱۷- ابعاد کنونی مسئله قومی در ایران



نمودار ۱۸- نسبت مسئله قومی و افزایش تقاضاهای اقوام در ایران



مباحث فصل بعد به تبیین مسئله قومی در ایران می‌پردازد که در آن با روشی ریشه‌شناسانه، تلاش شده است تا با بررسی وضعیت اقوام و تجزیه و تحلیل مسائل آنها در طول تاریخ در قالب سیاست‌های انسجام ملی کشور از قاجاریه تا وضعیت کنونی و همچنین وضعیت کنونی آنها در دوران بعد از انقلاب با اتکای به پژوهش‌هایی که در مورد وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، هویت و... آنها صورت گرفته، بررسی شود.

حال پرسش این است که چرا مسئله قومی کنونی به چنین وضعیتی رسیده است؟ تا آنجا که به ماهیت پرسش و همچنین فرضیات اصلی و فرعی پژوهش مربوط می‌شود، علت

این پدیده را باید در دو مقوله جست‌وجو نمود. یکی معطوف به ویژگی‌ها و نحوه عمل اقوام مربوط می‌شود. در این صورت نیازمند چارچوب و مدلی نظری خواهیم بود که علل واگرایی و یا منازعه قومی را توضیح دهد. طبیعتاً این مدل‌ها یکی به شکل نوعی و عام خواهد بود و دیگری ناظر بر توضیح پدیده خاص ایران.

برای تحلیل مسئله قومی، می‌توان سطوح مختلفی از تحلیل را در نظر گرفت و در هر سطح علل و عوامل مربوطه به صورت متغیر مستقل همراه با متغیرهای میانجی و تابع که در بروز پدیده و یا تبدیل شدن آن به وضعیت کنونی مؤثر بوده‌اند، مورد بررسی قرار دارد. از این منظر، پدیده مورد نظر را می‌توان از سطوح تاریخی، ملی، بین‌المللی و محلی مورد تأمل قرار داد، نمودارهای صفحه بعد به ترتیب نشانگر سطوح مختلف تحلیل پدیده قومی و متغیرهای مربوط به آن است.

## نمودار ۱۹- متغیرها و سطوح تحلیل مسئله قومی در ایران



نمودار ۲۰- مدل تبیین مسائل قومی در ایران (محلی - ملی، بین‌المللی)

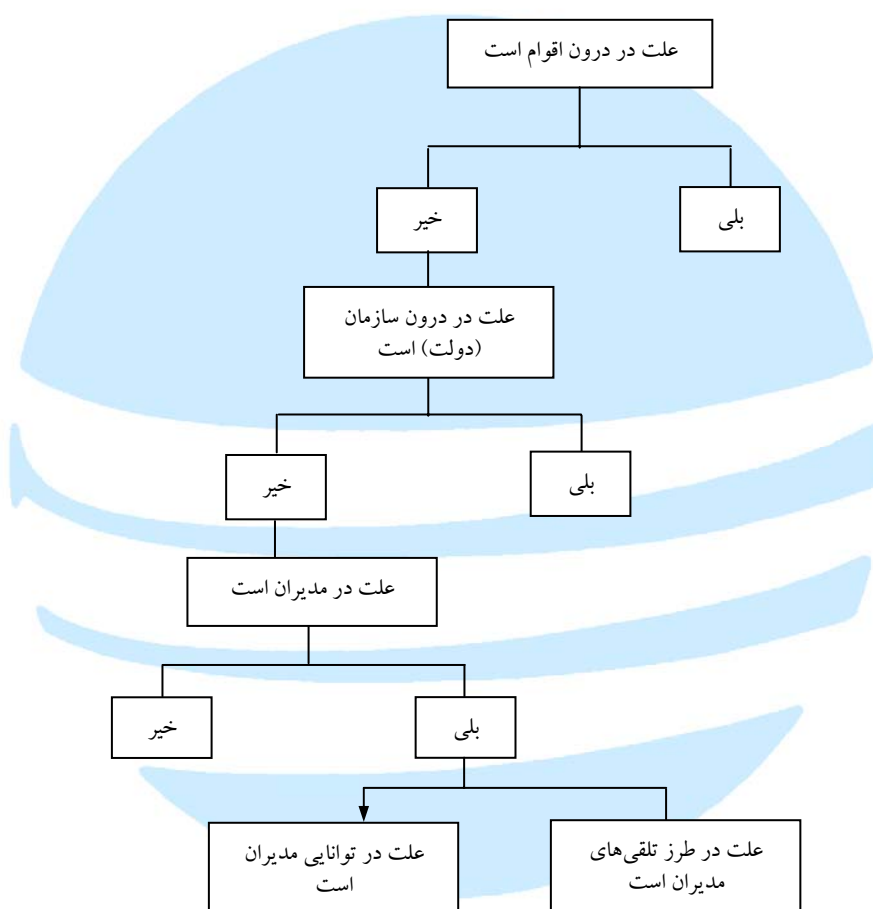


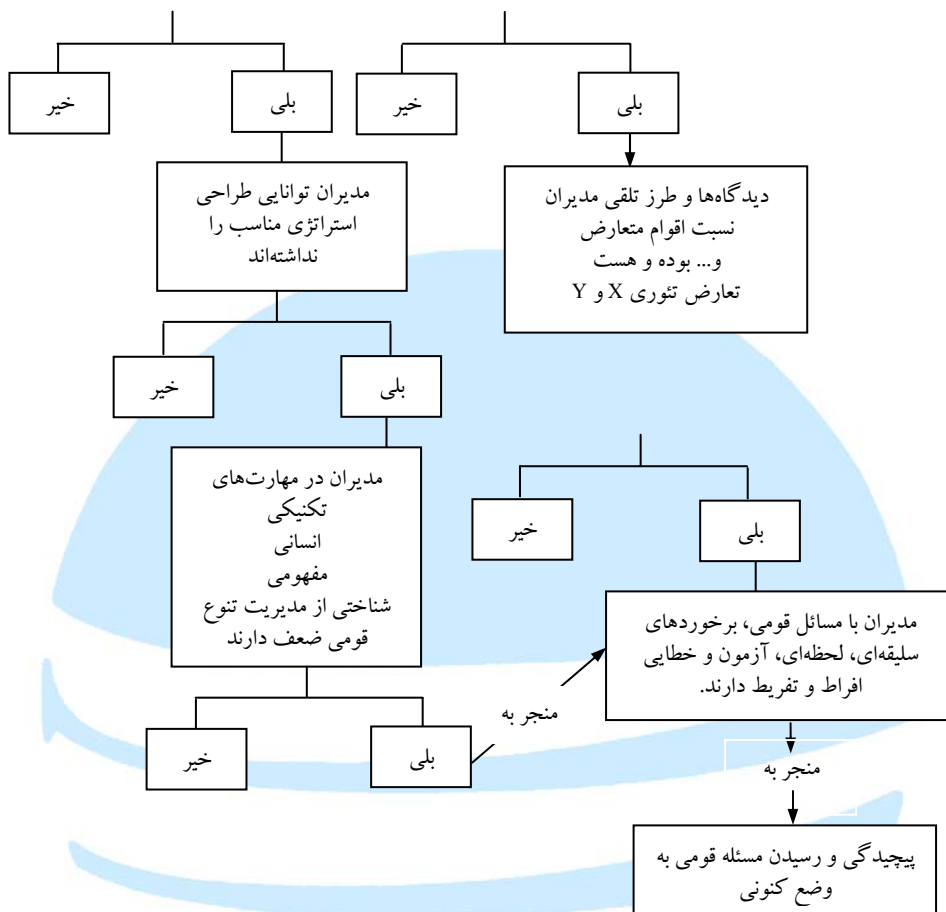
اما همان‌گونه که متغیرهای این مدل‌ها نشان می‌دهد، توجه در علت‌یابی مسئله قومی بر تحلیل عناصر تأثیرگذار بر پدیده استوار است. اما روی دیگر سکه به چگونگی مدیریت بر موضوع مربوط می‌شود. در اینجا نیز باید مشخص شود که در کدامیک از عوامل تشکیل‌دهنده فراگرد مدیریت و یا در روند آن، نقص و یا اختلالی وجود داشته که در تبدیل شدن مسئله به وضعیت کنونی مؤثر بوده است. یکی از عوامل مؤثر در این فرآیند به طرز تلقی مدیران در موضوع مدیریت مربوط می‌شود و در این پژوهش ناظر بر نگرش مدیران در مورد طبیعت انسان است. این فرضیه برگرفته از آثار داگلاس مک‌گرگور است که مشهور به تئوری X و تئوری Y است. هر کدام از این تئوری‌ها مفروضاتی دارند. به عنوان مثال، تئوری X فرض می‌کند که اغلب مردم ترجیح می‌دهند هدایت شوند و به پذیرش مسئولیت علاقه ندارند و بیش از هر چیز تأمین می‌خواهند. این تئوری مردم را موجوداتی غیرقابل اعتماد و علاقمند به کسب امتیازات مادی می‌داند. در مقابل، تئوری Y فرض می‌کند که مردم ذاتاً بد و غیرقابل اعتماد نیستند. انسان می‌تواند خلاق و خودفرمان باشد به شرطی که به طور مقتضی برانگیخته شود. وظیفه اساسی مدیریت این است که این استعداد بالقوه را در انسان آشکار و بالفعل سازد (هرسی و بلانچارد، ۵۲-۵۳). طرز تلقی مدیران کشور در مورد مدیریت تنوع قومی نیز همواره تابعی از این دو طرز تلقی بوده است. به عنوان مثال، سیاست قومی رضاشاه در دوره پهلوی اول و همچنین در دوره پهلوی دوم در مورد اقوام و ایلات بیشتر به پیش‌فرض‌های تئوری X نزدیک است و در دوران بعد از انقلاب همواره میان این دو طرز تلقی منازعه و جدل بوده است. پیش‌فرض‌های الگوی مورد نظر ما با پیش‌فرض‌های تئوری Y نزدیک است. مدل‌های صفحه با تأکید بر عناصر و مؤلفه‌های فراگرد مدیریت نشان‌دهنده عوامل تأثیرگذار این فرآیند بر مسئله قومی و پیچیدگی آن در وضع کنونی است.



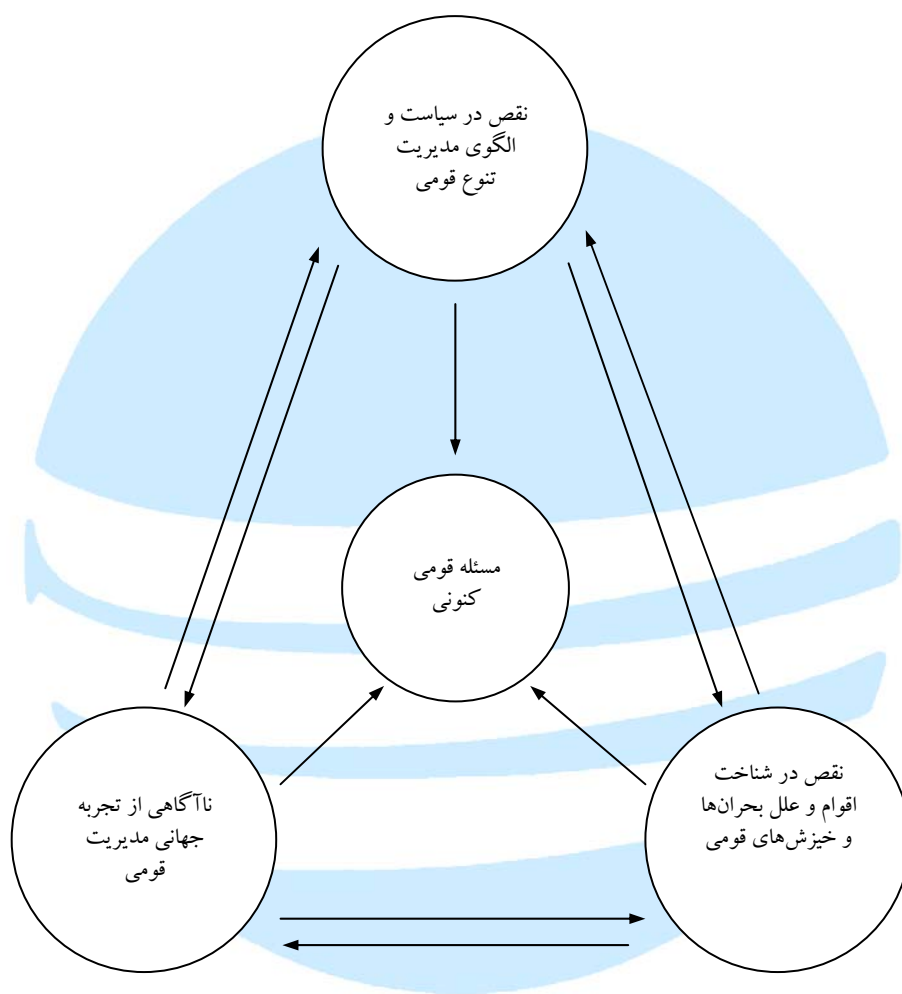
نمودار ۲۱- مدل تبیین مسائل قومی در ایران با تأکید بر مدیریت (اقوام، دولت، مدیران)

دلیل (علت) واگرایی اقوام در کجاست؟





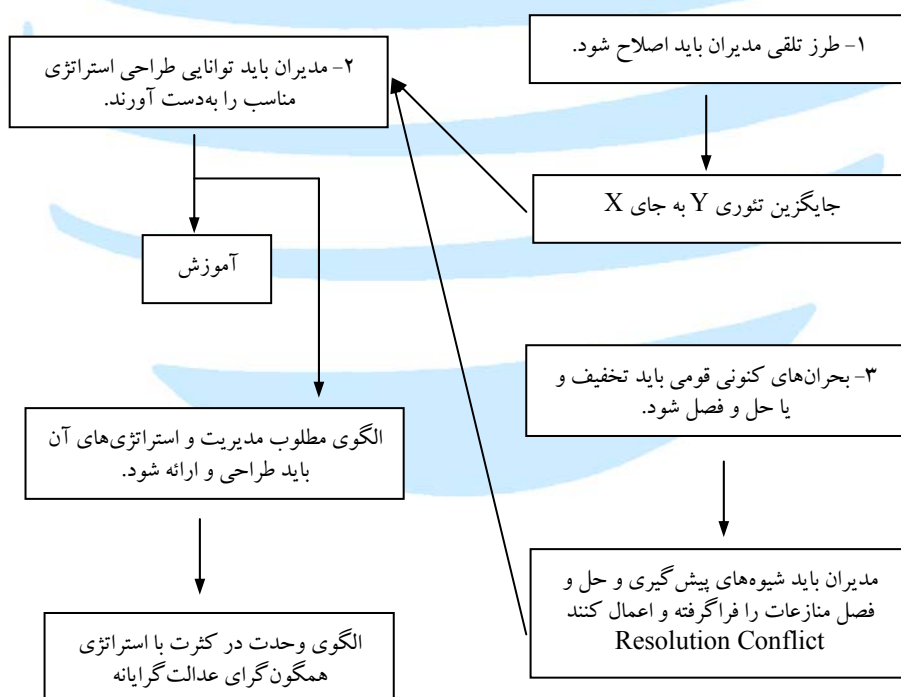
نمودار ۲۲- تبیین‌گر مسئله قومی در ایران با اتکای به عوامل مؤثر در فراگرد مدیریت



از این منظر، مسئله قومی کنونی تابع دو متغیر طرز تلقی مدیران و نقص در مهارت‌های آنان است. بنابراین  $EQ = F(A,S)$  خواهد بود. که در آن منازعات قومی  $EC = Ethnic$  problems، طرز تلقی‌ها  $A=Attitudes$  و مهارت‌ها  $S = Skills$  است. به عبارتی، مسئله قومی کنونی از نظر عوامل مربوط به فراگرد مدیریت تابعی از طرز تلقی و مهارت‌های مدیران در مواجهه با مسئله مدیریت اقوام در جهت اهداف سازمانی به نام دولت است که عمده آن حفظ همبستگی ملی است.

سرانجام، باید مدل تجویزی یا الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی برای کشور طراحی و پیشنهاد گردد. در این رابطه در صورتی که مدل‌های تبیینی موضوع را پذیریم، از بعد مدیریتی فرآیند مدیریت باید به نحوی که در نمودار ذیل پیشنهادی شده، اصلاح گردد. مدل تجویزی نهایی در انتهای کتاب خواهد آمد.

### نمودار ۲۳- مدل مراحل اصلاح فرآیند مدیریت تنوع قومی و الگوی مطلوب آن



### ۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، تابعی از هدف و موضوع آن است. همان‌گونه که از عنوان و پرسش اصلی می‌آید این پژوهش به دنبال طراحی مدلی مطلوب برای مدیریت تنوع قومی در ایران است. از سوی دیگر، به دست دادن الگویی از مدیریت که برای تنوع قومی در ایران مناسب باشد، نیازمند الزاماتی چند خواهد بود. به عبارت دیگر، چنین مدلی برای اینکه مدلی کارا باشد و قابلیت تحقق اهداف سازمانی به گستردگی دولت ایران و به خصوص هدف استراتژیک آن یعنی انسجام و همبستگی ملی باشد، باید از چند ویژگی اساسی برخوردار باشد؛

۱. ساختار، اجزاء و مؤلفه‌های آن با ساختار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی ایران انطباق داشته باشد.

۲. نقایص الگوهای تجزیه شده پیشین در دوران قاجار، پهلوی اول و دوم و دوران بعد از انقلاب را نداشته باشد.

۳. مبتنی بر دانش علمی در مورد مسئله قومی در ایران، علل، عوامل و پیامدهای آن باشد.

۴. از تجربه جهانی بهره‌مند باشد.

بنابراین، برای طراحی چنین الگویی در رسیدن به چنین هدفی باید از مدل‌ها و روش‌های مختلف در تبیین مسئله و طراحی الگوی مطلوب سود جست.

### روش‌های تبیین مسئله قومی در ایران

از آنجا که طراحی یک الگوی مطلوب در مورد مدیریت تنوع قومی نیازمند دانش علمی و سازمان یافته از پدیدار قومی در ایران است و این پدیدار، لاقلاً در یکصد سال گذشته، همواره به عنوان یکی از موضوعات مهم در مدیریت کلان کشور و به خصوص مدیریت انسجام ملی مطرح بوده است، لاجرم این پدیده تاریخ و نقاط عطف تاریخی منحصر به خود دارد. برای به دست دادن تصویری روشن از ژرفا، ابعاد، دامنه و تأثیر این پدیده باید

تاریخ آن کاویده شود. بنابراین، برای یافتن برخی از علل و پیامدهای آن باید روش پژوهش تاریخی را به کار بست. در این روش تلاش می‌شود از زمان پیدایش پدیده تا زمان حال تحولات با استفاده از نقاط عطف و چگونگی آن به کمک اسناد، مدارک و شواهدی که تاریخ در اختیار می‌گذارد تصویری از روند تاریخی آن و برخی از علل و عواملی که ریشه در گذشته داشته و در تحول پدیده و سرنوشت آن مؤثر بوده به دست داده شود (دلاور: ۱۸۸). در مورد مسائل قومی در ایران نیز که در این کتاب به چهار دوره قاجار، پهلوی اول، پهلوی دوم و جمهوری اسلامی تقسیم شده است با اتکای به این روش روند پدیدار و چگونگی مدیریت آن توسط این رژیم‌ها، مورد بررسی قرار گرفته. منابع پژوهش در این حوزه، اسناد، مدارک تاریخی از جمله قوانین اساسی، عادی، آیین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و فرامینی دولتی در مورد نحوه مدیریت اقوام و مواجهه دولت با مسائل قومی است. به علاوه از آمارها و اطلاعات سازمان‌هایی چون برنامه و بودجه و مرکز و آمار و اطلاعات ایران نیز در خصوص موضوع بهره گرفته شده است.

از آنجا که ابعاد و دامنه علل بروز مسائل قومی در ایران به علل و عوامل تاریخی محدود نمی‌شود و بخشی از آن متأثر از شرایط کنونی به خصوص وضعیت کنونی اقوام در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. برای دستیابی به شناخت از علل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مسائل قومی در ایران از دو روش در این حوزه سود جسته شده است:

روش اول، تحلیل محتوای بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی است که توسط نخبگان سیاسی اقوام در مواقع مختلف منتشر می‌شود و حاوی تقاضاهای قومی است. همچنین تحلیل و تفسیر داده‌های آماری مربوط به توزیع فرصت‌ها و منابع اقتصادی که نشانگر وضعیت از حیث برخورداری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاست. علاوه بر این، در این حوزه با اتکای به روش تحلیل ثانویه برخی از پژوهش‌های موردی، که در ارتباط با مسائل یک قوم خاص مثل: کرد، عرب و... بوده، بررسی و استفاده شده است. در کنار این روش‌ها از روش‌های میدانی همچون نظرسنجی‌های محدود و مصاحبه‌های باز، بسته و تلفنی در جهت سنجش

گرایش اقوام و نخبگان قومی نسبت به مسائل قومی، ملی و پی بردن به تقاضاها و احساس محرومیت قومی استفاده شده است.

### روش طراحی مدل مطلوب؛ الگوی مدیریت تنوع قومی در ایران

مهم‌ترین مسئله در طراحی یک الگوی مدیریتی، انطباق آن با اهداف و موضوع مربوطه است. در این صورت، می‌توان انتظار داشت که الگو کارایی داشته باشد و بقا و تداوم آن تضمین خواهد شد. به همین جهت، در طراحی الگوی مدیریت باید به نکاتی چند توجه داشت. اولاً، الگوی مدیریت نظامی با ساختار، اجزاء و مؤلفه‌ها، خرده‌سیستم‌ها، محیط و کارکردهای مشخص است. در این نظام میان اجزاء، ساختار، خرده‌سیستم‌ها و الگوی کلی رابطه برقرار است و این رابطه جهت تحقق اهداف سیستم است.

بنابراین، برای طراحی چنین الگوی نیازمند بهره‌گیری از روش طراحی سیستم هستیم. در این روش، علاوه بر اینکه چگونگی طراحی یک سیستم مطرح می‌شود در مورد شرایط بقا، تداوم و حتی ارتقای آن نیز می‌توان برنامه‌های لازم را پیش‌بینی و اجرا کرد. در کتاب حاضر نیز برای طراحی الگوی مدیریت از روش طراحی سیستم بهره برده‌ایم. اما در مورد اطمینان از کارایی الگوی مدیریت نیازمند روشی‌هایی دیگری هستیم که بتوانیم کارایی آن را بسنجیم. در اینجا نکته حائز اهمیت این است که کارایی سیستم‌ها معمولاً در عمل ثابت می‌شود و تا یک سیستم عملیاتی شده باشد و تحقق عینی نیافته باشد، نمی‌توان صرف سازواری و انسجام ظاهری آن در مورد موفقیت علمی آن نیز نظر دارد. با این حال، روش‌هایی وجود دارد که اطمینان از مفید بودن الگویی مورد نظر می‌دهد.


روش پژوهش در شباهت‌های ساختاری، یکی از روش‌های موجود است. این روش که در پژوهش‌های کیفی توسط ماکس وبر، آلکسی دوتوکویل و مرتون برای بررسی علل «پیدایش سرمایه‌داری»، «تعارض روشنفکران فرانسوی با دولت» و «ماشین سیاسی آمریکایی» به کار گرفته شده است، در زمره روش‌های کیفی پژوهش است.

در این روش، کشف شباهت میان متغیرهای پژوهش که هر کدام برای خود دارای

ساختاری با اجزاء و مؤلفه‌های خاص‌اند، دلیل بر وجود رابطه میان آنها، آن هم از نوع علی آن است. اما در اینجا ما قصد کشف علل یا عوامل را در مورد الگوی مدیریت تنوع قومی نداریم، بلکه به دنبال طراحی یک الگوی مناسب برای مدیریت تنوع قومی در ایران هستیم. این روش در کنار روش طراحی سیستم ما را در رسیدن به الگویی که اطمینان بیشتری از کارایی عملی داشته باشد، رهنمون می‌کند. بنابراین، تلاش ما این است که این روش را به زبان موضوع مطالعه خود برگردانیم. به همین دلیل ما به جای اینکه کشف شباهت میان واقعیت ساختارهای موردنظر را دلیل رابطه بدانیم آن را دلیل بر انطباق مدل با واقعیت موجود و انطباق را دلیل بر کارایی مدل می‌دانیم. واقعیت موجود که الگوی موردنظر قصد مدیریت آن را دارد، تنوع موجود قومی در ایران یا اجتماع ایرانی است. بنابراین، وجود شباهت‌های میان این ساختار و مؤلفه‌های آن با ساختار و مؤلفه‌های الگوی مورد نظر دلیلی بر انطباق این الگو با واقعیت جامعه ایران و کارایی عملی آن خواهد بود.

این روش در حوزه پژوهش‌های تبیینی بر موضوعات منحصر به فرد کاربرد دارد. در این روش میان یک کلیت یا ساختار کوچک‌تر با ساختاری کلان‌تر رابطه برقرار می‌شود (بودون: ۱۰۳-۱۰۲). در اینجا ساختار کلان‌تر جامعه ایران و تجربه‌های مدیریت کثرت‌گرایانه در جهان است که نسبت به الگوی مدیریتی موردنظر ما یعنی الگوی وحدت در کثرت کلان‌تر و عام‌تر است. در گام دوم هر یک از ساختارها اعم از کلان و خرد به مؤلفه‌ها و اجزای آن تقسیم می‌شود. در گام بعدی، این اجزاء و کلیت‌ها با هم مقایسه می‌گردند و از مقایسه میان آنها شباهت‌ها کشف می‌گردد. تعداد شباهت بیشتر دلیل بر انطباق بیشتر خواهد بود. بنابراین، ما با بهره‌گیری از این روش اثبات خواهیم کرد که میان اجزاء و کلیت الگوی وحدت در کثرت با اجزاء و کلیت اجتماع ایران و همچنین الگوهای مدیریت کشورهای مشابه ایران شباهت‌های زیاد وجود دارد و این شباهت‌ها دلیل انطباق و کارایی مدل وحدت در کثرت برای مدیریت تنوع قومی در ایران خواهد بود.





فصل دوم  
تبیین مسائل قومی در ایران



## مقدمه

در این فصل مسائل قومی در ایران در ابعاد مختلف و از جمله وضعیت دموکراتیک تلاش‌های واگرایانه و همچنین تقاضاهای هر یک از اقوام پنج‌گانه مورد توجه در پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند. به علاوه با ارائه آمارها و ارقام مختلف، فاصله توسعه‌نیافتگی استان‌های قومی کشور با دیگر استان‌های برخوردار بررسی می‌شود. آمارهای این قسمت نشان خواهد داد، تلاش‌های مختلفی که در ادوار گذشته در جهت رفع محرومیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در کشور علی‌رغم پیشرفت‌ها و تحولات زیادی که در عرصه‌های مختلف خصوصاً حوزه اقتصادی بوجود آمد، اما مسائل قومی کماکان مشهود و محسوس می‌باشد که ضرورت ریشه‌یابی و تحلیل واقع‌بینانه و علمی از پدیده را تجویز می‌نماید. در ادامه مطالب ابتدا به بررسی مسائل قومی در سیستان و بلوچستان می‌پردازیم.

## ۱. مسائل قومی در سیستان و بلوچستان

قوم بلوچ در سرزمینی به نام بلوچستان در جنوب شرقی ایران ساکن می‌باشند. مرز طبیعی بلوچستان را در شمال ارتفاعات ملک‌سیاه کوه و ابتدای چاله و در غرب دشت لوت، هامون و جازموریان و در جنوب دریای عمان و در شرق کشور پاکستان تشکیل می‌دهد. این موقعیت فضایی و شرایط اقلیمی، خصیلت‌های قومی و فرهنگی خاصی را در منطقه پدید آورده که بالطبع دست‌آوردها و ویژگی‌های قومی بلوچ را نمایان می‌سازند. در زیر به توضیح هریک از این مؤلفه‌ها می‌پردازیم.

### ۱-۱. پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم بلوچ

#### خصوصیات جغرافیایی

استان سیستان و بلوچستان با وسعتی معادل ۱۸۷۵۰۲ کیلومتر مربع یکی از کم‌تراکم‌ترین استان‌های کشور محسوب می‌شود. این استان بین ۲۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۵۸ درجه و ۵۰ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار گرفته است. این استان از شمال به استان خراسان و کشور افغانستان، از جنوب به دریای عمان، از شرق به کشورهای افغانستان و پاکستان و از مغرب به استان کرمان محدود است و به لحاظ تقسیمات سیاسی، در سال ۱۳۷۹ این استان دارای ۸ شهرستان، ۳۲ بخش، ۳۰ شهر و ۹۴ دهستان است. این شهرستان‌ها عبارتند از: زاهدان، ایرانشهر، چابهار، خاش، زابل، سراوان، نیک‌شهر و سرباز.

سرزمین مورد بحث از دو ناحیه سیستان و بلوچستان تشکیل یافته که از لحاظ طبیعی کاملاً با یکدیگر متفاوتند.

الف) سیستان: حوزه مسدود مسطحی است که در شمال این استان قرار دارد و از آبرفت‌های دلتای قدیمی و فعلی رود هیرمند تشکیل شده است. این ناحیه در اواخر دوران سوم زمین‌شناسی در اثر جنبش‌های کوه‌زایی از دریا جدا شده و پس از آن ابتدا رسوبات رسی و آهکی (مارن) از نوع دریایی و بعد رسوباتی با مواد نسبتاً درشت و سپس نرم روی

هم انباشته گردیده است. وضع قرار گرفتن طبقات بالا همیشه منظم نمی‌باشد و تغییراتی در مسیر آب رودخانه‌ها ایجاد شده است. در پست‌ترین نقطه آن چند دریاچه آب شیرین وجود دارد که بزرگ‌ترین آنها دریاچه هامون در نزدیکی مرز ایران و افغانستان می‌باشد.

(ب) بلوچستان: منطقه وسیع کوهستانی است که حد شمالی آن کویر لوت و حد جنوبی آن دریای عمان است و اطراف آن کوه‌های زیادی قرار گرفته است. منطقه وسط آن به نام حوضه جازموریان ۳۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و از پست‌ترین نقاط فلات ایران محسوب می‌شود (افشار، ۱۳۶۳: ۶۳-۶۱). بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین مرکز جمعیتی منطقه سیستان شهرستان زابل است که دارای دو شهر، پنج بخش و هفده دهستان و آبادی می‌باشد و منطقه بلوچستان از نظر تقسیمات سیاسی و کشوری مجموعاً دارای شش شهرستان (زاهدان، ایرانشهر، چابهار، سراوان، خاش و نیک‌شهر)، ۱۴ شهر، ۲۴ بخش و ۷۵ دهستان و آبادی می‌باشد.

#### ویژگی جمعیتی

با استناد به نتایج آمارگیری جاری جمعیت در سال ۱۳۷۰ که توسط مرکز آمار ایران به عمل آمده است تعداد جمعیت بلوچستان ۱۱۴۸۷۰۷ نفر بر آورده است که در پنج شهرستان زاهدان (مرکز استان سیستان و بلوچستان)، خاش، سراوان، ایرانشهر، نیک‌شهر و چابهار مستقر می‌باشند که از تعداد کل خانوارهای ساکن و غیرساکن مقیم بلوچستان (۲۰۰۸۹۵)، حدود ۹۱۳۱۰ خانوار (۴۵/۵ درصد) در مناطق شهری و ۱۰۹۱۵۶ خانوار (۵۴/۵ درصد) ساکن در نقاط روستایی و غیرساکن گزارش شده است. در مجموع، شهرستان زاهدان ۳۴/۴ درصد، ایرانشهر ۳۰/۵ درصد، شهرستان چابهار ۱۱/۸ درصد، شهرستان سراوان ۱۳/۱ درصد، شهرستان خاش ۸ درصد و شهرستان نیک‌شهر ۱۲/۳ درصد از خانوارها را در خود جای داده‌اند.

## ۲-۱. ویژگی‌های فرهنگی قوم بلوچ

## زبان بلوچ

زبان بلوچی در بین نویسندگان مختلف محل اختلاف نظر دارد، این زبان بنابر نظر بسیاری از محققان یکی از لهجه‌های قدیم زبان فارسی محسوب می‌شود و با زبان فارسی قدیم بستگی زیاد و محسوسی دارد (ناصح، ۱۳۴۵: ۱۷۸). صاحب کتاب *مرات البلدان* در خصوص زبان بلوچ‌ها می‌نویسد: زبان بلوچان «فرس» قدیم است. لکن بعضی الفاظ از خودشان ضمیمه آن کرده‌اند و تغییرات کلی در تلفظ آن داده‌اند که فهمیدن آن برای ما مشکل است» (*مرات البلدان*: ۴۳۸). این زبان کاملاً ایرانی است و قسمت عمده آن مأخوذ از شعبه شرقی زبان‌های ایرانی است. هرچند از بعضی جهات به زبان فارسی باستان بیشتر از زبان اوستا شباهت دارد (سعیدیان: ۹۱۷). جان محمد می‌نویسد: بلوچ پاکستانی، بلوچی را شاخه‌ای فرعی از شاخه فارسی زبان‌های ایرانی می‌داند (Janmahmod, 1982: 20-21). با این حال، بلوچی با فارسی کهن پیش از اسلام (پهلوی، اوستایی و مادی) رایج در دوران مادها، هخامنشیان و ساسانیان نزدیکی بیشتری دارد. به همین دلیل، در زبان بلوچی می‌توان واژه‌های فارسی کهن بیشتری پیدا کرد تا در زبان فارسی کنونی. «والتر بیلی هارولد» در تألیف خود تحت عنوان «میراث ایران» مدعی است که زبان بلوچی ریشه‌اش به فارسی باستان برمی‌گردد و از آن برخواسته است، با این تفاوت که این زبان در خلال زمان دچار اندک تغییری شده است. اما این تغییرات به حدی نیست که صورت اصل کلمات این گویش دچار تغییر و آسیب شده باشد (هارولد: ۳۱۵). اصطخری نیز در کتاب *مسالك و ممالک* گذار به زبان مردم بلوچ اشاره نموده و آن را زبان پارسی ثبت می‌کند و می‌نویسد: زبان مردم مکران پارسی و مکرانی بود (اصطخری: ۱۵۱). ذبیح‌الله ناصح، به نقل از مؤلف *فقه اللغة ایرانی* زبان بلوچی را به دو قسمت شعبه عمده نموده است این دو شعبه عبارتند از: ۱. زبان بلوچی شمالی: در این شعبه دامنه الفاظ وسیع‌تر و کلمات فارسی و هندی بیشتر استعمال می‌شود و بلوچ‌های ساکن سرحد به واسطه مجاورت با پاکستان و افغانستان با

بسیاری لغات پاکستانی، هندی، پشتو و قندهاری آشنایی دارند.

۲. زبان بلوچی جنوبی یا مکورانی: که هرچند امروزه برخی کلمات زبان فارسی وارد آن شده است، ولی به لحاظ بسیاری از تشابهات و خصوصیات مشترکی که با زبان باستان و قدیم ایران زمین دارد، اصیل تر به نظر می‌رسد (ناصح، ۱۳۴۵: ۱۰-۱۷۹). هریک از این لهجه‌ها دارای ویژگی‌های خاصی می‌باشند که ذیلاً به آنها پرداخته می‌شود (حائری، ۱۳۸۰: ۶۰).

بلوچی شمالی یا سرحدی: این لهجه بیشتر در نواحی زاهدان، خاش، نصرت‌آباد و در بین بلوچ‌های ساکن در سیستان رایج می‌باشد. لهجه سرحدی که بیشتر مورد بررسی بلوچ‌شناسان قرار گرفته است، دنباله و تکمیل‌کننده لهجه بلوچی «رخشانی» می‌باشد که قبلاً در این مناطق رواج داشته است. این لهجه بیشتر از زبان فارسی متأثر است و در آن واژه‌ها، ترکیبات و حتی ساختمان دستوری زبان فارسی بیشتر دیده می‌شود.

بلوچی جنوبی یا مکورانی (مکرانی): این لهجه در مناطق سرباز، قصرقند، نیک‌شهر، راسک، یاهوکلان، پیشین و نیز در قسمتی از چابهار، دشتیاری، سراوان، منطقه ایرانشهر و از آنجا تا «تربت» پاکستان رواج دارد. در این لهجه واژه‌ها و ترکیبات دستوری (مثل صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه) از جنبه آوا، معنا و ریشه به زبان فارسی باستان نزدیک و از قدمت بیشتری برخوردار می‌باشند.

به جز لهجه‌های فوق‌الذکر، لهجه و زبان‌های دیگری در بلوچستان رایج است که بعضی متأثر از بلوچی پاکستان است و بعضی نیز دارای ریشه‌های زبانی دیگر می‌باشند که ذیلاً به تعدادی اشاره می‌گردد:

لهجه بندری: این لهجه به طور کلی در خط ساحلی بلوچستان به ویژه در بندر چابهار رواج دارد. لهجه بندری از بلوچی بندر کراچی پاکستان ریشه گرفته است و هرچه بیشتر به نقاط شرقی منطقه و مرز پاکستان نزدیک می‌شویم تأثیر بلوچی و نیز زبان اردو در این لهجه بیشتر مشهود می‌گردد.

لهجه کردی: این لهجه در بین بازماندگان طوایف کردی که از زمان شاه‌عباس صفوی

در مناطقی از بلوچستان و سیستان اقامت برگزیده‌اند رواج دارد. ریشه این لهجه اساساً کردی است که به خاطر سکونت در منطقه جدید مقداری بلوچی و نیز فارسی در آن وارد شده است.

لهجه براهویی: زبان براهویی ریشه غیرایرانی دارد و از دسته زبان‌های «دراویدی» است که در هندوستان بدان تکلم می‌شود.

لهجه (زبان) جدکالی: اقوام اولیه ناحیه بلوچستان به نام «جد»<sup>(۱)</sup>، «جت» یا «زط» مشهورند. این زبان که به دلیل کوچ گویشوران اصلی آن به نقاط دیگر تقریباً حالت لهجه به خود گرفته است. در حال حاضر، در نواحی کویری مرزی بلوچستان به طور پراکنده صحبت می‌شود و در آن مخلوطی از عناصر زبان‌های «سندی»، «جدگالی» و «بلوچی» وجود دارد.

لهجه بازماندگان برده‌ها: در منطقه چابهار بین بازماندگان و نسل‌های برده‌هایی که سال‌ها قبل به وسیله پرتغالی‌ها، در زمان تسلطشان بنادر جنوبی ایران به این منطقه آورده شده بودند، زبانی رایج است که ریشه غیرایرانی و حتی آریایی دارد و احتمالاً از زبان‌های آفریقایی است. البته در حال حاضر، تعداد واژه‌های بلوچی و سندی هم داخل این لهجه گردیده است.

#### مذهب

با تقسیم وضعیت مذهب در بین بلوچ‌ها به دوره قبل و بعد از اسلام، بررسی‌ها حاکی از آن است که دین زرتشت و آیین بودا پیش از گسترش اسلام در این منطقه رواج داشته است، اما بعد از گرویدن به اسلام پیرو مذهب تسنن و از نوع فرقه حنفیه شدند.

یکی از آیین‌ها و مذاهبی که می‌توان احتمال داد قبل از ظهور اسلام در مناطق جنوب شرقی ایران و از جمله بلوچستان رواج داشته است، آیین «بودا» می‌باشد که این امر تقریباً مقارن با سده سوم قبل از میلاد می‌باشد. زیرا در این دوره از تاریخ که مصادف با حکومت



سلسله سلوکیان در سرزمین است در مناطق شرقی ایران خاندان شاهی سر کار آمدند که توسط آنان دین بودا در سراسر مناطق شرقی و خاوری ایران نفوذ و ترویج یافت (میرمحمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۷).

موسس سلسله موریان، چندره کوپتا<sup>(۱)</sup> است و این سلسله سبب بودایی شدن مردم شرق ایران شده است. از این رو، تاریخ آن بیشتر از بعد نفوذ دین بودا در ایران باستان قابل ملاحظه است (افشار، ۱۳۶۳: ۹۵). سایر تحقیقات از مسلک‌ها و آیین‌های دیگر قبل از فتح ایران به دست مسلمانان خبر می‌دهند. پس از ظهور و طلوع اسلام در سرزمین عربستان دین و آیین اسلام با سرعتی بسیار در بلاد مختلف انتشار یافت و در همان سال‌های نخست سراسر قلمرو ساسانیان به دست مسلمانان فتح و بزرگ‌ترین ضربه مهلک به آیین زرتشت وارد آمد (بی‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۷).

منطقه بلوچستان که در این تاریخ جزو ولایت کرمان محسوب می‌شد، یکی از مناطقی بود که به نام نوشته مورخین در سال ۲۴ هجری توسط اعراب و به دست «سهیل بن عدی» و «عبدالله عتبان» فتح گردید. پس از تصرف بلوچستان و کرمان به دست اعراب بسیاری از مردمان این منطقه مسلمان شدند. دین اسلام را پذیرا شدند و برخی دیگر دادن جزیه را پذیرفتند. بدین ترتیب، طوایف مختلف بلوچ در همان نیمه اول قرن نخستین هجری سرانجام به دست فرستادگان و مأموران خلفای راشدین اسلام آوردند و مذهب سنی را که در آن زمان توسط خلفای راشدین به شدت تبلیغ و ترویج می‌شد، پذیرفتند. بعدها که در مذهب تسنن اختلاف افتاد و به چهار شعبه حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تقسیم شد، اکثریت قبایل و طوایف بلوچ شریعت «نعمان ابن ثابت زوطی» ملقب به ابوحنیفه را که فردی ایرانی الاصل بود پذیرفتند و به او گرویدند.

مؤسس و بنیان‌گذار مذهب حنفی «ابوحنیفه» می‌باشد که بنا به نوشته *ریحانة الادب* ایرانی الاصل بوده است. از این رو، می‌توان احتمال داد که یکی از انگیزه‌هایی که موجب

گرایش مردم بلوچ به این شعبه از طریقت تسنن شده است؛ نخست، وابستگی و همبستگی نژادی و عرق ملیت گرایی است که ایالات بلوچ نسبت به بنیان گذار این شاخه از مذهب تسنن احساس می کرده اند. دوم، سازگاری و مطابقت فقه حنفی با روایات، عرف و عادات عشیره‌ای که در جامعه عشایری و بلوچ بادیه‌نشین آن زمان رواج داشته است، می باشد؛ زیرا یکی از ویژگی‌هایی که مذهب حنفی را از سایر مذاهب اهل سنت و جماعات متمایز ساخته و وجه متمایز آن محسوب می شود، استفاده وسیع این مذهب از حقوق محلی در مفهوم عرف و عادات است که پیش از مسلمان شدن مردم در فرهنگ آنها متداول بوده است. به علاوه مجاز دانستن قوانین و مقرراتی که مقامات غیرروحانی حاکم بر جامعه وضع کرده و اصطلاحاً قانون خوانده می شود. از این رو، فقه حنفی بیش از مذاهب دیگر از نرمش برخوردار بوده و به قبایل و ایلات و عشایر فرصت می داد تا با قبول این مذهب عادات و خصصت‌های قدیمی خویش را حفظ نمایند (طیبی، ۱۳۳۵: ۸).

مردم استان سیستان و بلوچستان مسلمان هستند، در قسمت‌های شمالی استان مشخصاً سیستان (فارس زبان‌ها) به مرکزیت زابل شیعه مذهب اند، ولی در قسمت جنوبی که تحت عنوان بلوچستان شناخته می شوند و اکثریت جمعیت استان را تشکیل می دهند، بلوچ زبان اهل سنت از فرقه حنفیه هستند (کاوایی‌راد، ۱۳۸۰: ۸۸).

### ۳-۱. نژاد و منشأ تاریخی قوم بلوچ

#### نام‌شناسی بلوچستان

سرزمینی که امروزه به نام بلوچ خوانده می شود در متون و اسناد و منابع تاریخی تحت حدود پانزده عنوان مختلف از آن نام برده شده است که ذیلاً این عناوین ارائه می شوند: ماکا و مکه (یغمائی)؛ مکیا و میکیان (هرودوت و عباس مخبر)؛ پاریکانیان (دیاکونوف)؛ کدروسیا و کدروزیا (بارتولد، اریان هرودوت، سایکس، پیرنیا و کرزن)؛ ایکتوفاحی و ایکتیوفاحی (بارتولد، سایکس و هلدیج)؛ سرزمین ماهی خوران (بارتولد و هلدیج)؛ کوسون (سایکس)؛ ارباه (نثارک و رائین)؛ جردوس و جد روس (باستانی پاریزی)؛

سرزمین باتلاق‌ها (یغمایی)؛ ماکارونه (استفان بیزانسی و بارتولد)؛ کسماکوران (مارکوپولو) و مکوران و مکران (سایکس، مستوفی، مخبر، پیرنیا، مقدسی، کیهان، ابن حوقل، یعقوبی و ابوالغداء) (میرمحمدی، ۱۳۷۴: ۸۸).

کلمه بلوچ برای اولین بار در کتب اصطخری و مسعودی به ثبت رسیده است که مربوط به سده چهارم هجری می‌باشد. صاحب کتاب *مرآت البلدان* در خصوص وجه تسمیه بلوچ معتقد است که بلوچ از کلمه «بلوص» مشتق شده و بلوص اسم کوهی است از برای اکرادی که ایشان را بلادی است وسیع، میانه کرمان و فارس مجاور با مردمان کوه قفص. به هر حال، در یک جمع‌بندی کلی ما حاصل کلام آنکه نام بلوچستان کنونی در ازمنه بسیار قدیمی حدود ششصد سال قبل از میلاد و مقارن با حکومت پادشاهان ماد بر سرزمین ایران به نام «پاریکاتیان» خوانده و جزو ایالات هفدهم از قلمرو حکومت ماد محسوب می‌شده است. البته برخی احتمال داده‌اند این نام‌گذاری بدان جهت صورت گرفته است که مردمان این قوم سردستارهای خود را بالای سر مانند تاج خروس برمی‌افراشتند. از این رو، کلمه بلوچ از آن مشتق گردید و به این مردم بلوچ لقب داده‌اند.

برای این واژه (بلوچ) معانی گوناگونی تصور کرده‌اند از «تاج خروس» و «دون دنیان» گرفته تا «پهلوان بلند قد» و «مرد بدروزگار» و همچنین آن را نام یکی از خدایان «بابل» و «اکد» دانسته‌اند، اما خود بلوچ‌ها معنای دیگری را برای این واژه می‌پسندند. آنها این واژه را مرکب از دو تکواژ «بر» به معنای دشت و جلگه و دیگری «لچ» به معنای لخت و برهوت می‌دانند که به مرور زمان و بر اثر قوانین آوایی از جمله «قانون کریم» این دو تکواژ، تبدیل به واژه «بلوچ» شد. یعنی مردمی که از دشت و بیابان لخت و برهوت می‌باشند و به نظر می‌رسد، این معنا با توجه به زندگی گذشته و حال بلوچ‌ها بیشتر متناسب باشد تا معانی دیگر (حائری، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

### نژاد بلوچ

بررسی آثار و اسناد تاریخی مختلف درباره نژاد بلوچ اجماع نظر خاصی را نشان نمی‌دهد،

چنانچه می‌توان مجموعه نظرات به دست آمده را در چهار گروه دسته‌بندی نمود (میرمحمدی، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۵).

الف) یک دسته از محققین و نظریه‌پردازان در ارتباط با نژاد بلوچ‌ها مدعی هستند که این قوم از حیث نژادی از اعقاب «اعراب» بوده و نژاد آنان سامی است، «سایکس» از جمله طرفداران این نظریه هست. استدلال وی مبتنی بر برخی تشابهات و کاربرد لغاتی است که در تصنیفات و ادبیات بلوچ‌ها وجود دارد.

ب) در خصوص نژاد بلوچ‌ها یک دیدگاه دیگری وجود دارد که از جانب نژادشناسان انگلیسی مطرح شده و اعتقاد به اشتراک نژاد بلوچ‌ها با ترک‌ها دارد. این گروه در تحقیق‌شان به تشابهات جسمانی و استخوان‌بندی که میان بلوچ‌ها و ترک‌ها بعضاً دیده می‌شود استناد نمود. قامت بلند، بزرگی جمجمه، برجستگی بینی، مشکی بودن رنگ مو که از ویژگی‌های جسمانی ترک‌ها بوده را با بلوچ‌ها مشترک دانسته‌اند. به هر حال، با توجه به چنین وجوه اشتراکی نژادشناسان انگلیسی بلوچ‌ها را از نژاد ترک و ایرانی دانسته‌اند (سعیدیان: ۹۷۶).

ج) در سومین گروه از نظریات مطرح شده در زمینه منشأ نژادی بلوچ‌ها، برخی این قوم را به اعقاب ترکمن‌ها (سایکس: ۱۳۰)، برخی دیگر از اخلاف غزها و عده‌ای دیگر پاره‌ای از طوایف بلوچ را از اعقاب خانواده «رچپوت هندی» و دسته دیگر آنان را از نسل شاهزادگان قندهار دانسته‌اند (همان). نظریه‌پردازان این دسته هیچ‌گونه استدلالی برای اثبات ادعاهای خود اقامه ننموده‌اند و صرفاً به اظهار نظر بسنده کرده‌اند.

د) چهارمین دیدگاه در مبحث تحلیل نژادی قوم بلوچ، دیدگاهی است که بلوچ‌ها را از همان نژاد اصیل ایرانی می‌داند و هویت قومی و نژادی آنان را در هویت نژاد ایرانی جست‌وجو می‌کند. «اوژن پیتار» رئیس بنگاه بین‌المللی نژادشناسی ژنو، بارتولد، هرودوت، پیرنیا، سعیدیان، مقدسی و اصطخری از جمله صاحب‌نظرانی هستند که در این دسته جای می‌گیرند. جمع‌بندی و استنتاج منطقی نظریات محققین مذکور گویای این مطلب است که از زمان مهاجرت و جای‌گیری اقوام آریایی در ایران و بلوچ‌ها که به عنوان یکی از شعب و

شاخه‌های نژاد آریایی محسوب می‌شوند از خیل مهاجرین جدا شده و پس از طی منزل‌های مختلف بالاخره در جنوب شرقی ایران رحل اقامت گزیده و به مرور تا حوالی غرب سند انتشار یافتند. بنابراین، اصل و نژاد قوم بلوچ‌های ایران نژاد آریایی است و دارای هویتی ایرانی بود. به قول «اوژن اوبن» دانشمند و محقق فرانسوی بلوچ‌ها نمونه‌هایی از نژاد خالص ایرانی هستند که به طور کاملاً خالص و دست نخورده مانده‌اند.

### ساکنان اولیه بلوچستان

در خصوص سکنه قدیم و بومی بلوچستان نظرات مختلفی در کتب تاریخی مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که یک دیدگاه اعتقاد بر این دارد که ساکنان اولیه و بومی سرزمین بلوچستان را اقوامی تشکیل می‌داده است که به آنها قوم «حبشی» اطلاق شده است. این دیدگاه که تقریباً وجه غالب را دارد توسط افرادی همچون: دیاکونوف، پیرنیا، بدیعی و تعداد دیگری از مورخین ایرانی نیز مطرح شده است (میرمحمدی، ۱۳۷۴: ۲۱۶). بعضی این عقیده را دارند که در سواحل خلیج فارس و عمان (منطقه مکران) حبشی‌ها یا کلاً مردم سیاه‌پوست مسکون بوده‌اند (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۵۷). دیاکونوف در کتابش تحت عنوان تاریخ ماد در این باره آورده است که در دوران پادشاهی ماد در «ساتراپ‌نشین» (نامی که در آن زمان برای ایالات به کار برده می‌شده و امروزه استان نامیده می‌شود) هفده ناحیه پاریکانیان یا مکران و بلوچستان کنونی مردمانی سیه‌چرده و دراویدی زبان به نام حبشیان آسیایی زیسته‌اند (یاکونوف: ۳۲۰). بدیعی نیز این نظریه را تا حدودی تأیید کرده و معتقد است، آثار باقیمانده چون استخوان‌ها در مصر جدید حاکی است که پیش از ورود آریایی‌ها به ایران در نیمه دوم هزاره قبل از میلاد در سواحل خلیج فارس و دریای عمان طوایف «نگرویی» (سیاه‌پوست) سکونت داشتند (همان: ۳۳۱).

دومین نظریه در باب هویت بومیان ساکن جنوب شرقی ایران مربوط به هرودوت می‌باشد. وی پس از مطالعاتی که در این زمینه انجام داده است، ساکنین نخستین بلوچستان را از نژاد «سومری» قلمداد می‌کند. سومین دیدگاه اینکه ساکنین بومی مناطق جنوب شرقی

ایران را قوم «جت» معرفی کرده‌اند و بیان می‌کند که این قوم حتی تا بعد از استیلای عرب بر ایران و فتح منطقه بلوچستان (مکران) توسط مسلمانان و قبل از ورود آریایی‌ها به این منطقه از ایران هنوز در این سرزمین زندگی می‌کردند (سعیدیان: ۹۷۴).

### بلوچستان در گذر زمان

بلوچستان در زمان ساسانیان با خاک سند، که جزو ایران بوده، ناحیه مستقلی را تشکیل می‌داده‌اند. «ابن خردادبه» که مطالب خود را از مآخذ معتبر ساسانی اخذ نموده در کتاب *المسالک و الممالک* خود در ذیل عنوان «المملوک الذین سماهم اردشیر شاهین» که عناوین پادشاهان مستقل مناطق مختلف ایران را نام می‌برد، «مکران شاه بالسند» را نیز ذکر کرده است. مشخص است که در دوره ساسانی نواحی مختلف ایران امپراتوری ساسانی را تشکیل می‌داده‌اند و هر ناحیه را به حکمران موروثی که او را شاه می‌گفتند سپرده بودند. در حقیقت، ایران ساسانی به اصطلاح امروز کنفدراسیون بزرگ از چند ناحیه مستقل بود. این سازمان همان است که در دوره هخامنشیان داده بودند که به زبان‌های اروپایی «ساتراپ» شد. پس از آن در دوره اشکانی همان اصول برقرار بود. ساسانیان نیز همان سازمان را نگاه داشته‌اند. اردشیر بابکان کشور را به ۳۳ ناحیه تقسیم کرد که بلوچستان یکی از آنها بوده است و حکمران مستقل و موروثی هر ناحیه را شاه می‌گفتند، مانند: سگستان شاه در سیستان، قیقان‌شاه در سند و ناحیه‌ای از بلوچستان و داوان‌شاه در سرزمین داور (افشارسیستانی، ۱۳۶۳: ۲۳۱-۲۳۰).

پس از حمله عرب‌ها به ایران و رسیدن قوای عرب به حدود کرمان بلوچ‌ها که ساکن حدود کرمان بودند به داخل بلوچستان مهاجرت کردند. «حجاج بن یوسف ثقفی» که در زمان خلافت بنی‌امیه به حکومت ایران منصوب شده بود یکی از سرمداران خود را مأمور فتح بلوچستان کرد؛ اما آن شخص به حجاج چنین پاسخ داد: تو مرا مأمور جایی کرده‌ای که «مائها و شلُّ تمرُّها اکلُ یصَّها بطلُّ إنَّ قَلَّ الجیش بها ضاعوا و إنَّ کثرتَ جاعوا» (یعنی آب آنجا کم است خرمایش خورده شد، دزدان آنجا شجاع‌ترین مردانند، اگر لشگر اندک

فرستاده شود از بین می‌روند اگر زیاد باشند گرفتار گرسنگی خواهد). بعد از او «اومنان بن سلاله» مأمور فتح بلوچستان می‌شود، او نیز چنین اظهار عقیده می‌کند: تو راه مکران را به من نشان می‌دهی و امر می‌کنی به آنجا بروم، میان فرمان دادن و اجرای فرمان تفاوت بسیار است. من هیچ وقت به این سرزمین داخل نخواهم شد؛ زیرا شنیدن اسم آنجا مرا به لرزه می‌اندازد. به سال ۸۹ هجری، «محمد بن قاسم» برادرزاده حجاج بن یوسف مأمور فتح سند و بلوچستان گردید. بلوچ‌ها به تدریج قوای او را ضعیف کردند، وی نتوانست مدت درازی به اقامت خود ادامه دهد و ناچار به مراجعت شد (ناصر، ۱۳۴۵: ۷-۸).

در دوران معاصر، برخلاف کردستان، بلوچستان به طور کامل درگیر رقابت میان دو دولت قدرتمند نبوده است. رؤسای طوایف آن منطقه از زمان هجوم مغول تا اواسط قرن نوزدهم از قدرت و اختیار بسیاری برخوردار بودند (حمیدی، ۱۳۷۸: ۲۰۰).

حکومت قاجار توانست بلوچستان را تحت کنترل بگیرد، اما قادر به از بین بردن سرداران قدرتمند طوایف بلوچ نیز نبود. محمد شاه و ناصرالدین شاه توانستند سرداران بلوچ را کاملاً تحت سلطه خود در آورند، اما به جای نابودی پایگاه قدرت آنان ترجیح دادند فقط آنها را وادار به اطاعت کنند، زیرا نیروهای نظامی بلوچ و مسئله جمع‌آوری مالیات برای دولت ایران ارزش زیادی داشت، اما خشونت‌هایی که قاجار علیه طوایف بلوچ اعمال کردند میراثی از کینه و نفرت نسبت به دولت مرکزی در بلوچستان به جای گذاشت. در واقع، سیاست‌های قاجارها چنان خشن بود که بلوچ‌ها به همه غیربلوچ‌ها که سیاست‌های سرکوب‌گرانه اعمال می‌کردند «قجر» می‌گفتند (همان: ۲۰۱-۲۰۰).

پس از قتل ناصرالدین شاه قدرت قاجار در بلوچستان رو به ضعف گذاشت. اوضاع تقریباً آشفته سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا ظهور رضاشاه میزان حضور و نفوذ دولت مرکزی را در بلوچستان کاهش داد و باعث تشدید قدرت رهبران طوایف شد.

یکی از ویژگی‌های مهم حیات اجتماعی - سیاسی بلوچستان طایفه‌گرایی بود. بلوچ‌ها در قالب‌های بزرگ و کوچک سازماندهی می‌شدند، طوایف حاکم بر بخش‌های گوناگون بلوچستان ایران مرکب از ده‌ها تیره بود که از آن میان می‌توان از باران‌زایی



(بوکزایی)، لاشاری، نارویی، مبارکی، نوشیروانی، ریگی، اسماعیل‌زایی (که بعداً شه بخش نام گرفت)، یارمحمدزایی، یاراحمدزایی (بعدها شه‌نوازی شد) و گمشادزایی نام برد (افشارسیستانی، ۱۳۷۱: ۹۵۵-۹۰۶). سرداران این طوایف نظیر دوست‌محمدخان باران‌زایی (بوکزایی) از جمله قدرتمندترین حاکمان محلی در منطقه بودند.

هنگامی که رضاخان در تهران به قدرت رسید، بزرگ ایل باران‌زایی بخش‌های مهمی از بلوچستان جنوبی را تحت کنترل خود داشت. دوست‌محمدخان بزرگ‌ترین هم‌اورد رضاشاه در بلوچستان بود. سایر طوایف قدرتمند بلوچ نظیر: یاراحمدزایی، گمشادزایی و اسماعیل‌زایی منطقه سرحد در شمال بلوچستان را در اختیار داشتند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۵). در سال ۱۳۰۶ رضاشاه تصمیم گرفت بلوچستان را تحت کنترل مستقیم دولت قرار دهد. در سال ۱۳۰۷ ارتش علیه دوست‌محمدخان وارد عمل شد و دوست‌محمدخان شکست خورد و تسلیم شد. به تدریج رضاشاه با اعمال سیاست‌های اداری و تشکیلاتی اقتدار دولت را در بلوچستان گسترش داد. بلوچستان صحنه حضور مستقیم نیروهای ارتش شد و در شهرهای عمده آن مثل: زاهدان، ایرانشهر، سراوان و خاش پادگان‌های نظامی تأسیس گردید. تا سال ۱۳۱۷ در شهرهای کوچک نظیر: بمپور، مگس و پهره نیز پاسگاه‌ها و پادگان‌های نظامی تأسیس و بندر چابهار در جنوب به پایگاه مهم نیروی دریایی تبدیل شد (جهانبانی، ۱۳۲۸: ۶۹-۶۸).

در سال‌های آخر دهه ۱۳۴۰ شمسی و اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی برخی رؤسای طوایف که به موقعیت مناسبی دست نیافته بودند، علیه دولت طغیان کردند و گروه‌های مسلح تشکیل دادند یا به این گروه‌ها پیوستند. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به قدرت این نخبگان سنتی بلوچ پایان داد و مهم‌ترین ضربه را به نفوذ حاکم‌ها (خوانین) و سردارها وارد ساخت (Hosseini, 1984: 126).

اصلی‌ترین عامل طرح و تشویق اندیشه خودمختاری بلوچ‌ها در نیمه قرن بیستم در ایران، منطقه‌ای بود تا فرمانطقه‌ای. مداخله خارجی در بلوچستان ایران اساساً از ماهیت روابط میان ایران و کشورهای عربی منطقه خلیج فارس و اطراف آن سرچشمه می‌گرفت.



نمونه‌ای از تأثیر درگیری‌های منطقه‌ای در طرح مسئله قومیت را در بلوچستان ایران می‌توان در روابط ایران با عراق پس از روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ جست‌وجو کرد. در حالی که ایران در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی از کردها در عراق حمایت می‌کرد و از این طریق اندیشه هویت ملی آریایی کردها را برابر عرب‌ها تقویت می‌نمود. حزب بعث عراق فعالانه از رؤسای طوایف ناراضی و نخبگان تحصیل‌کرده بلوچ که به سیاست‌های شاه معترض بودند، حمایت می‌کرد و بلوچ‌ها را در ایجاد سازمان‌های سیاسی یاری می‌داد. علاوه بر عراق که در این ماجرا دخالت بیشتری داشت، سایر کشورهای عرب از جمله سوریه و برخی شیوخ عرب در خلیج فارس نیز از بلوچ‌های ناراضی ایران حمایت می‌کردند. این کشورها در مجموع، به طرح و تبلیغ اندیشه‌ای پرداختند که ریشه نژادی بلوچ‌ها را به اعراب منتسب می‌کرد (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۲۱).

وقوع انقلاب اسلامی که اقتدار دولتی را موقتاً تضعیف کرد، منجر به ظهور چند سازمان سیاسی بلوچ شد. به استثنای حزب «اتحادالمسلمین» که تشکلی مذهبی و نیمه سیاسی بود، گروه‌های سیاسی دیگر گرایش‌های قومی و چپ‌گرایانه داشتند و از حمایت مردمی چندانی برخوردار نبودند. حزب اتحادالمسلمین تحت رهبری مولوی عبدالعزیز ملازاده بیشتر نماینده بلوچ‌های اهل سنت در ایران بود تا بیانگر گرایش‌های سیاسی و محلی بلوچ‌ها. مولوی عبدالعزیز که نماینده بلوچستان در مجلس شورای اسلامی ایران بود، به پیروان خود دستور داد تا در فروردین ۱۳۵۸ به استقرار جمهوری اسلامی ایران رأی دهند، اما در فراندوم مربوط به قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ شرکت نکرد، زیرا در آن تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شده بود (همان، ۱۱۹).

در تاریخ حرکت‌های سیاسی قوم بلوچ، مسئله هویت قومی و آگاهی بخشیدن بدان از سوی نخبگان سنی، شیعه، ایلی و غیرقومی به خوبی مشاهده می‌شود، گرچه باید بدین نکته مهم اشاره کرد که تلاش برای خلق هویت قومی در این منطقه بیشتر نتیجه فعالیت نخبگان تحصیل‌کرده بلوچ در بلوچستان شرقی (پاکستان) بود.

نخبگان سنی مذهب بلوچستان نیز همانند نخبگان مذهبی شیعه در ایران از نفوذ زیادی

برخوردار بودند و در بسیج سیاسی مردم بلوچستان علیه رژیم شاه سابق نقش مهمی ایفا کردند. به همین دلیل «حزب اتحادالمسلمین» که گروهی از مولوی‌های بلوچ به رهبری مولوی عبدالعزیز آن را تشکیل داده بودند، مردمی‌ترین حزب در بلوچستان بود. مولوی عبدالعزیز به طور کلی از جمهوری اسلامی حمایت می‌کرد. اما با افزایش نفوذ روحانیت شیعه و تصویب قانون اساسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه گروهی از مولوی‌ها به رهبری مولوی نظر محمد و مولوی امان‌الله به مواضع اعتدالی مولوی عبدالعزیز اعتراض کردند و به پاکستان رفتند. این نخبگان مذهبی که تعداد و نفوذشان در بلوچستان افزایش یافته بود، در تبدیل مذهب تسنن به عامل سیاسی و برانگیختن آن علیه تشیع نقش مهمی داشتند. رؤسای سنی طوایف بلوچ از نفوذ مولوی‌ها و نیز تفاوت‌های مذهبی عوامل بسیج کننده مردم علیه دولت مرکزی استفاده کردند (Hossen bor, 1984: 171).

نخبگان تحصیل کرده غیرمذهبی و شهرنشین بلوچ محصول فرآیند تمرکزگرایی دولت بودند. در دوران حکومت محمدرضا جامعه بلوچ شاهد تغییر و تحولات اجتماعی - اقتصادی عمده و افزایش تعداد نخبگان تحصیل کرده جدید بود. در سال ۱۳۴۵ جمعیت شهری فقط ۱۷ درصد جمعیت بلوچستان را تشکیل می‌داد. یک دهه بعد، این رقم به ۲۶ و در سال ۱۳۶۵ به ۴۱ درصد رسید (احمدی، ۱۳۷۱: ۲۶۴).

نخبگان ایلی بلوچ در حرکت‌های سیاسی محلی پس از انقلاب اسلامی ایران نقش بیشتری ایفا کردند. در روزهای اول انقلاب بسیاری از رؤسای طوایف که با نظام سابق همکاری نزدیک داشتند و در دولت پارلمان و مناطق ایلی دارای مقام‌های سیاسی بودند از کشور گریختند و در گروه‌های سیاسی بلوچ به فعالیت پرداختند یا خود برای مبارزه با رژیم جدید چنین گروه‌هایی تشکیل دادند و نخبگان ایلی محروم از امتیازات سابق، چندین گروه سیاسی به وجود آوردند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، امان‌الله برکزایی گروهی به نام «پیش‌مرگ بلوچ» تشکیل دادند. او یکی از اعقاب مستقیم دوست محمدخان رئیس معروف طایفه برکزایی در دوران رضاشاه بود. امان‌الله برکزایی در سال‌های دهه ۱۳۴۰ شمسی در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند و بعدها با شاه آشتی کرد. او با سایر رؤسا و

سرداران بلوچ جبهه‌ای به نام «جبهه وحدت بلوچ» علیه جمهوری اسلامی تأسیس کردند. این جبهه روابط نزدیکی با سلطنت‌طلبان ایران داشت و از آنها کمک مالی دریافت می‌کرد (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۱).

شکل‌گیری «جبهه آزادی‌بخش بلوچستان» پس از انقلاب، نمونه دیگری است که نشان می‌دهد چگونه نخبگان ایلی به عوامل و علایق کهن اولیه نظیر: زبان و مذهب متوسل می‌شوند و از آنها به عنوان اهرم‌های سیاسی در پیش‌برد اهداف خود استفاده می‌کنند. آنها به منظور مشروع ساختن حرکت خود مدعی شدند که این گروه همان «جبهه آزادی‌بخش بلوچستان» اواخر دهه ۱۳۴۰ (اوایل دهه ۱۹۷۰) است.

نخبگان ایلی در دهه ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۷۰ شمسی) نیز نقش مهمی در گروه‌های سیاسی ایفا می‌کنند. در سال ۱۳۶۹ گزارش شد که گروهی به نام «جبهه خلق برای آزادی بلوچ» به وجود آمده است که اعضای طایفه نارویی در آن شرکت فعال دارند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۲).

شروع فعالیت نخبگان غیرقومی در بلوچستان ایران در سال‌های اول انقلاب بوده است. آنها سعی داشتند حمایت بلوچ‌ها و به ویژه تحصیلکردگان را به دست آورند، دو گروه مارکسیستی فداییان و پیکار از سایر گروه‌ها فعال‌تر بودند گذشته از این دو سازمان چپ‌گرای سیاسی، گروهی از طرفداران نظام سلطنتی نیز از بلوچستان در برخی گروه‌های سیاسی بلوچ در عملیات مسلحانه علیه دولت استفاده می‌کردند. سازمان‌های سیاسی مارکسیستی نخبگان بلوچ را تشویق و به آنها کمک می‌کردند تا حرکت‌های سیاسی خودمختارطلبانه را در بلوچستان سازماندهی کنند. آنها همچنین از بلوچ‌ها خواستند تا در «شورای خلق‌های ایران» که در تابستان سال ۱۳۵۸ در مهاباد تشکیل شده بود، شرکت کنند. مهم‌ترین گروه چپ‌گرای بلوچ یعنی «سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان» از حمایت‌های گسترده سازمان فداییان خلق در مرکز برخوردار بود. این گروه بلوچ با مارکسیست‌های ایرانی نیز همکاری می‌کرد. «سازمان خلق بلوچستان» را تعدادی از اعضا و هواداران بلوچ فداییان خلق و پیکار تشکیل داده بودند (Hosseini, 1984: 166).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت نقش نخبگان قومی در ارتقای آگاهی در بلوچ‌ها از گذشته تا حال وجود داشته است، اگرچه نخبگان سنی جامعه بلوچ (رؤسای طوایف) سهم بسیار زیادی دارند و نخبگان تحصیل کرده شهری نیز نقش فعالی در حرکت‌های سیاسی بلوچستان داشتند.

قوم بلوچ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ بیشترین سطح مشارکت را در تاریخ انتخابات ایران (۹۱ درصد) داشته‌اند و این امر بیانگر اعتماد بالای این قوم به دولت ملی می‌باشد، مشروط بر اینکه نظام سیاسی، دولت و رئیس جمهور منتخب در توزیع قدرت، ثروت و منزلت عدالت را رعایت نماید.



## ۲. مسائل قومی در خوزستان

اعراب در سراسر دنیا قلمرو وسیعی از دو قاره آسیا و آفریقا را شامل می‌شوند. در واقع، کانون اصلی استقرار این قوم در مناطق غرب و جنوب غرب آسیا و شمال و شمال شرقی آفریقا می‌باشد که شامل چندین کشور می‌گردد. در ایران قلمرو تمرکز عرب‌ها جنوب غرب کشور در استان خوزستان است، گرچه در سایر مناطق کشور به طور پراکنده عرب زبان‌ها زندگی می‌نمایند. در زیر به ویژگی‌های اعراب به لحاظ تاریخی و فرهنگی در ایران می‌پردازیم.

### ۲-۱. پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم عرب

قلمرو اصلی قوم عرب استان خوزستان واقع در جنوب غربی ایران می‌باشد. این منطقه بین ۲۹ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴۱ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۹ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده است. مساحت این منطقه ۶۷۲۸۲ کیلومتر مربع است که از طرف شمال با استان لرستان و قوم لر، از شمال شرقی با استان اصفهان، از شمال غربی با لرهای ایلامی، از شرق با لرهای بختیاری و بویراحمدی از جنوب شرقی به استان بوشهر و از جنوب غربی و غرب با اعراب کشور عراق همجوار می‌باشند.

خوزستان از لحاظ طبیعی به دو ناحیه مشخص کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم می‌شود که مناطق کوهستانی آن بیشتر محل سکونت لرها، بختیاری‌ها، بهبهانی‌ها و اعراب کمری (جبیلات) است و منطقه جلگه‌ای خوزستان که مردمان و اقوام دزفولی، شوشتری، هندیجانی و اعراب خوزستان سکونت دارند (سیادت، ۱۳۴۷: ۱۰-۹).

## ۲-۲. نژاد و منشأ تاریخی قوم عرب

در مورد معنای لغوی «عرب» و وجه تسمیه این واژه تعابیر و اظهار نظرهای متعددی به عمل آمده است. موسی سیادت با استناد به منابع متعددی از قبیل «فرهنگ لغت»، «لسان العرب»، «تاریخ ایران بعد از اسلام»، «تاریخ عرب» و «اعراب حد و مرزهای شرقی ایران»، پنج تعبیری را از لغت عرب به عمل آورده است که در زیر عیناً این پنج مورد را می آوریم: (عزیزی بنی طرف، ۱۳۷۲: ۱۰)

۱. کلمه عرب لفظی است عربی و در سفر اشعیا و سفر ارمیا آمده که به بیابان و صحرا یا به افراد بادیه نشین بدوی اطلاق می شود که زادگاه آنان شبه قاره جزیره العرب است و قرآن کریم کلمه اعراب را به معنی بدوی به کار برده است (به نقل از فرهنگ لغت لسان العرب نوشته علامه بن منظور).

۲. کلمه عرب به دلیل اینکه اولین کسی که به زبان عربی سخن راند یعوب بن قحطان پدر مردم یمن است و آنان را به نام ایشان، «العرب العاریدت» گویند و پس از آن اسماعیل فرزند ابراهیم با آنان نشأت یافت و با دختری از قبیله جرهم ازدواج کرد و سپس به زبانشان تکلم کرد و به «اعراب مستعمره» مشهور شدند.

۳. گفته شده است که فرزندان اسماعیل در شهری به نام «عربه» در «تهایه» (منطقه ساحلی دریای سرخ در غرب شبه جزیره العرب که میان کوه و دریا واقع شده) به دنیا آمدند و به نام آن شهر «عرب» نامیده شدند.

۴. نظریه «و. کاسکل» پیرامون بادیه نشینی در عربستان که وی زبان آن را حدود ۱۰۰ میلادی می داند. اقوام دولت های کوچک در طول راه کاروان رو، آنها را به سوی صحرا کشانید و در نتیجه، اصطلاحات جدیدی پدید آمده تا عرب به عنوان مفهومی تازه به قبایل کوچیده و تسمیه کوچنده اطلاق می شد.

۵. دکتر عبدالحسین زرین کوب در اثر خود تحت عنوان «تاریخ ایران بعد از اسلام» درباره لفظ عرب و وجه تسمیه آن چنین می نویسد: «لفظ عرب در اصل نزد بیشتر اقوام سامی فقط بر بدویان آن سرزمین اطلاق می شد و ظاهر آن این است که یونانیان نخست

این لفظ را برای تمام سکنه این سرزمین به کار برده‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۷: ۲۱۱).

مؤلف کتاب *تاریخ و جغرافیائی عرب خوزستان* در باب تقسیمات نژادی و اعراب خوزستان معتقد است که اعراب از نژاد «سام» هستند. وی به نقل از صاحب *تاریخ الادب العربی* در زیرنویس صفحه ۱۰۳ کتاب خود در خصوص تقسیم‌بندی نژاد سام چنین می‌نویسد: «سام یا سامی‌ها شامل بابلی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها، عیلامی‌ها (ساکن در جنوب غرب ایران یا خوزستان فعلی)، عبرانی‌ها (قوم بنی‌اسرائیل یا یهودیهای فعلی)، آرامی‌ها (از قوم سوری، فلسطینی، صائبی و سریانی)، فنیقی‌ها که شامل ساکنین لبنان فعلی و حبشی‌ها (اتیوپی‌ها، ارتیره‌ای‌ها، جیبوتی‌ها و سومالیائی‌ها در شرق قاره آفریقا) می‌گردند (چلبی، ۱۳۷۸: ۳۷۲).

### مهاجرت اعراب به ایران

آثار و نوشته‌های مختلف حاکی از آن است که اعراب ساکن در ایران از جمله اعراب مهاجری هستند که سرزمین نخستین آنان یمن و حجاز بوده است. قبیله‌های عرب در دوران گذشته همانند سایر قبایل و عشایر جهان به دلایل اقتصادی و جغرافیایی از سرزمین خویش که یمن و حجاز بوده به سوی مناطق دیگر کوچیده‌اند. برخی از تاریخ‌نگاران، کوچ عرب‌ها را به جنوب ایران با کوچ آریایی‌ها به فلات ایران همزمان می‌دانند. پیش از این، ایلامی‌ها که یکی از اقوام سامی بودند در جنوب باختری ایران تمدن درخشانی داشتند که چغازنبیل در هفت تپه نشانگر آن است (عزیزی بنی‌طرف، ۱۳۷۲: ۵). از این نوشته چنین مستفاد می‌شود که کوچ قبایل و قوم عرب به مناطق جنوبی ایران همزمان با کوچ قبایل آریایی از آسیای مرکزی به سرزمین ایران اتفاق افتاده است. وی به استناد به منابع تاریخی مختلف کوچ اعراب به ایران را طی چهار دوره به شرح ذیل خلاصه و دسته‌بندی می‌کند:

۱. دوره اول در زمان زمامداری هخامنشیان و اشکانیان است که قسمت وسیعی از خاورمیانه را در تصرف داشتند.

۲. دوره دوم در زمان حکومت ساسانیان که شهر مدائن در خاک عراق فعلی را

پایتخت خود قرار داده بودند و ایران و عراق یکی بود اتفاق افتاده است. در این دوره بود که «قباد بن فیروز» و «شاپور دوم» (۲۶۰ م) تعداد زیادی از اعراب بنوحظله را همراه با ۷۰ هزار اسیر رومی به خوزستان آورد و در مناطق ارجان (بهبهان، شوش، شوشتر، جندی شاپور (دزفول) و...) اسکان داد.

۳. دوره سوم پس از گسترش دین مبین اسلام به ایران که مسلمانان عرب بر قسمت بزرگی از خاورمیانه و شمال آفریقا مستولی شدند. در این زمان، تیره‌های عرب بیشتری به سرزمین خوزستان آمده و ماندگار شدند و تا اواخر دوره خلافت بنی عباس این رفت و آمدها بوده است.

۴. دوره چهارم که مصادف با استیلای ترکان عثمانی بر شبه جزیره العرب از قرن هفتم تا قرن سیزدهم هجری بوده که بیشتر مهاجرین اعراب به خوزستان آمدند و در این سرزمین سکنی گزیده‌اند (عزیزی، ۱۳۷۲: ۲۴۳).

احمد کسروی در کتاب *شهریاران گمنام* نیز به این موضوع پرداخته است «در زمان ساسانیان طوایفی از اعراب «بنی طی» در گرمسیرهای ایران از خوزستان، پارس و کرمان نشیمن داشته‌اند. یکی از طایفه‌ها «بنو العم» بوده که شاید نخستین طایفه تازی که رخت مهاجرت به درون ایران کشیده‌اند. خبر درست این طایفه این است که در آغاز اسلام که تازیگان (اعراب) به نام جهاد و نشر اسلام به جهانگردی برخاسته‌اند و با ایرانیان جنگ و ستیز آغاز کرده بودند، این طایفه در خوزستان در دو شهر «نهرنیری» و «مناذر کبری» نشیمن داشته‌اند و از بومیان آنجا به شمار می‌رفتند (حاج کاظم پور، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۷). پس از فتح ایران به دست سپاهیان اسلام نیز بسیاری از طوایف عرب به ایران که جزء ممالک اسلامی شده بود آمده و در شهرهای مختلف ایران از جمله: قزوین، نهاوند، نیشابور، بخارا، طوس، کاشان، مرو، هرات و آذربایجان ساکن شدند. در برخی از شهرها مانند قم اعراب تا مدت‌ها بخش اعظم جمعیت و زبان عربی زبان مرسوم مردم را تشکیل می‌داده است، اما امروز منطقه اصلی سکونت اعراب خوزستان است. تبار قبائل، عشایر و طوایف عرب این منطقه عموماً به قبایل بزرگ عربستان مانند: «بنی تمیم»، «بنی اسد»،



«بنی سعید» و «عباده» می‌رسد که عموماً قبل و پیش از اسلام به ایران آمده بودند. به طور کلی، عرب‌های خوزستان دو گروه‌اند: الف) عرب عاریه یا عرب‌های اصیل از نسل قحطان، ب) عرب مستعربه یا عرب‌هایی که زبان عربی را از اعراب عاریه فرا گرفتند و از نسل عرفان‌اند.

طوایف عربی که در خوزستان می‌زیستند، شامل: بنی‌الحم، بنی‌مالک و بنی‌حنظله بودند. این طایفه‌ها از دورهٔ هخامنشی در ناحیهٔ بین اهواز و دشت میشان زندگی می‌کردند. در دوران ساسانیان، دو حکومت عرب در خوزستان وجود داشت: یکی تازیان شاه در اهواز و دیگری مسن شاه در ناحیه دشت آزادگان امروزی (افشار سیانی، ۱۳۷۲: ۶۳۹).

احمد کسروی درباره تاریخ ورود اعراب به خوزستان می‌نویسد: عرب‌ها که اکنون در خوزستان نشیمن دارند و از سال ۵۹ هـ. ق به این طرف در تاریخ حوادث این سرزمین دخالت عمده داشته‌اند از بومیان باستان خوزستان نیستند و از عراق و جزیرهٔ العرب بدان‌جا درآمده‌اند. ولی از ابتدای ورود این مردم به خوزستان که در چه تاریخی و در عهد کدام پادشاهی بوده اطلاع درستی در دست نداریم. آنچه از کنجکاوی و جستجو به دست می‌آید، این است که اولین طایفه در سده‌های اولیه میلادی و در عهده اشکانیان به خوزستان آمده‌اند.

طبری ضمن شرح جنگ‌های اردشیر بابکان می‌نویسد: «طایفه‌ای از اعراب که بعدها به بنی‌العم یا بنی‌العمی معروف شدند به یاری او برخاسته و مطیع اردشیر شدند». این طایفه در آن تاریخ در خوزستان سکونت داشته‌اند. احمد احتسایان مؤلف کتاب *جغرافیای نظامی ایران* می‌نویسد: آمدن عرب‌ها به ایران در زمان اولین خلفای اسلامی از نجد عربستان، عمان و یمن بوده است و کارشان تبلیغات مذهبی، آشنا ساختن اهالی به تمدن عرب، حفظ قطعات مفتوحه و کمک به عمال عرب بوده است (همان: ۶۴۰).

### اعراب در گذر تاریخ

ایلام (خوزستان) در دوران تسلط اقوام مهاجر آریایی (هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)

بر عظمتش افزوده و شهرهایی در آنجا ایجاد شد. با فتوحات اسلامی و تسخیر خوزستان توسط مسلمین خوزستان به نام «الحواز» نامیده شد. نخستین بار که قشون عرب به خاک خوزستان وارد شد، سال هجدهم هجری قمری هنگام خلافت ابوبکر بود که حکمران منطقه بصره پس از فتح بحرین از ابوبکر درخواست نمود به او اجازه داده شود فارس را نیز تصرف کند. خلیفه اجازه داد «علا بن خضرمی» لشگری به فرماندهی «خلیه بن منذر» از بصره روانه ایران نماید و پس از تصرف قسمت ساحلی خوزستان مانند: نواحی دورق، فلاحیه و هندیمان به سمت فارس رفت. در سال ۲۰ ه. ق هرمان فرماندار خوزستان در رامهرمز شکست خورد و شهر اهواز تسلیم اعراب شد. از این زمان است که خوزستان به تصرف مسلمین و جزء حکومت بصره درآمده و حکام عرب که از طرف خلفا تعیین می‌شدند در قلمرو خوزستان و فارس حکمرانی می‌نمودند (سیادت، ۱۳۷۴: ۱۰۴-۱۰۳).

در سال ۲۶۲ یعقوب بن لیث صفاری در سیستان بساط حکمرانی گسترده بود، چون اوضاع فارس و خوزستان را بسیار آشفته دید به خوزستان لشکر کشید و پس از شکست محمد بن واصل، فرمانروای وقت، خوزستان را متصرف شد.

در سال ۸۴۵ ه. ق سید محمد مشعشع به هویزه حمله برد و شیخ جلال پسر شیخ ابوالخیر که والی هویزه بود تاب مقاومت نیاورد و هویزه به تصرف سید محمد مشعشع درآمد و بر آن استیلا یافت (سیادت، ۱۳۷۴: ۳۵).

از این زمان به بعد در وضع خوزستان تغییری حاصل شد. بدین صورت که با راه یافتن اعراب به دنبال سید مشعشع به داخل خوزستان رفته رفته منطقه خوزستان به دو ناحیه عرب‌نشین و غیرعرب‌نشین تقسیم می‌شود (افشارسیستانی، ۱۳۶۶: ۱۷). مشعشعان تیره‌ای هستند از سادات موسوی که به فلاح و الموالی مشهورند. مشعشعیان فرمانروایی خود را در هویزه در سال ۸۴۵ ه. ق به سرپرستی سید محمد بن فلاح آغاز کردند. او اولین فرد خانواده بود که شهر قمانیان را در هویزه بنیان گذاشت و علاوه بر هویزه بر قلمرو کعب، «بنی لام»، «اواسط»، آن سوی شط‌الحج و حتی متفق فرمانروایی می‌کرد (سیادت، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۶).

سید محمد مشعشع در سال ۸۶۶ ه. ق در گذشت و بعد از او پسرش سید محسن حکومت یافت چون در زمان او اوضاع داخلی ایران بسیار آشفته بود، زمینه مساعدی را فراهم نمود تا سید محسن بر کلیه نواحی خوزستان مسلط شود و توانست حتی تسلط خود را تا بصره و حدود بغداد و از طرف دیگر تا کهکیلویه و بویراحمد، بنادر خلیج فارس، بختیاری، لرستان و کرمانشاه توسعه و بسط دهد (افشارسیستانی، ۱۳۶۶: ۱۷).

در سال ۹۰۵ ه. ق شاه اسماعیل صفوی سلسله صفویه را تشکیل داد و بعد از استقرار مبانی قدرت و سلطنت خود به سال ۹۰۹ متوجه فارس شد و پس از شکست مراد میرزا آق قویونلو، فارس و خوزستان شرقی و منطقه غیرعرب نشین خوزستان ضمیمه متصرفات شاه اسماعیل گردید، ولی هنوز قسمت غربی خوزستان یعنی بخش هویزه در تصرف خاندان مشعشعی بود (همان).

در سال ۹۱۴ ه. ق زمانی که شاه اسماعیل صفوی لشگر به عراق عرب کشیده و بغداد را بگرفت، سخنانی از بدکیشی مشعشعانه شنیده بود، آهنگ هویزه کرد مولای هویزه (علی پسر سید محسن) آگاهی یافت به آراستن سپاه کوشید (سیادت، ۱۳۷۴: ۳۷) و به مقابله با شاه اسماعیل آماده شد، ولی توفیقی نیافت و مغلوب گردید (افشارسیستانی، ۱۳۶۶: ۱۷). پس از این پیروزی، شاه به هویزه در آمد و بازمانده مشعشعانه را کشتار کرد و یکی از امرای قزلباش را در آنجا به حکومت گذارد و خود با سپاه به سوی دزفول شتافت (کسروی، ۱۳۷۳: ۴۴). همان گونه که ملاحظه می شود این درگیری ها بیانگر دو رویارویی جامعه قومی عرب با حکومت مرکزی ایران است که نیروی گریز از مرکز مانع از وحدت سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ایران بعد از اسلام می شود، اما سرانجام بخش غربی خوزستان و قسمت عرب نشین این منطقه نیز ضمیمه حکومت شاهنشاهی ایران شد و خوزستان از همان نخستین روزهای وحدت ایران بعد از اسلام مجدداً جزء لاینفک خاک ایران گردید (چلبی، ۱۳۷۸: ۳۷۵). پس از این جریان، سید فلاح بن محسن معاصر شاه اسماعیل به حکومت هویزه ابقا شد (۹۱۴-۹۲۰ ه. ق) و حکومت در میان مشعشعان موروثی شد. در واقع، از این ایام است که به منظور تفکیک قلمروهای حکومتی بخش

«عرب‌نشین» (بخش غربی خوزستان که به دست مشعشان بود همان «عربستان» نامیدند و بخش شرقی که شامل شوستر و رامهرمز و به دست گماشتگان صفوی بود به همان نام «خوزستان» باقی ماند (سیادت، ۱۳۷۴: ۳۹-۳۸).

از این تاریخ تا زمان به قدرت رسیدن نادرشاه افشار، منطقه خوزستان به ویژه منطقه عربستان یا خوزستان غربی کم و بیش درگیر آشوب و اغتشاش بود، همچنین این آشوب بعد از مرگ نادرشاه به صورت پراکنده تا زمان ناصرالدین شاه ادامه یافت. در طول این مدت خوزستان به چندین بخش تقسیم شده بود و آل کثیر و خاندان مشعشع و کعبیان هریک خودسر و جداگانه زندگی می کردند.

ناصرالدین شاه بر آن شد که در سال ۱۸۵۷ میلادی به موجب فرمانی حکومت ولایت عربستان (خوزستان) را به «حاج جابرخان» تفویض و به او اختیار داده تا عشایر متمرکز را مطیع سازد. حاج جابرخان در طول حکومت ۳۵ ساله‌اش توانست از راه سیاست بسیاری از قبایل عرب را با خود متحد سازد. پس از او فرزندش «شیخ مزعل» حاکم خوزستان شد و لقب خان و نصرت‌الملک و معز‌السلطان از ناصرالدین شاه گرفت. شیخ مزعل با استفاده از قدرت به دست آمده برادر خود «شیخ خزعل» را با قوای نظامی مجهز عازم تسخیر هویزه مرکز مشعشان کرد. بدین ترتیب، مولا مطلب حاکم هویزه و قبایل زیر نفوذ وی را شکست داد.

با روی کار آمدن شیخ خزعل در خرمشهر فرمانی از طرف مظفرالدین شاه صادر شد مبنی بر اینکه نه تنها خرمشهر بلکه فلاحیه (شادگان) و آبادان و محدوده «بهمن شیر» در مالکیت خصوصی شیخ خزعل است (همان). در سال ۱۳۲۴ قمری که قیام مشروطه در ایران برخاست، این پیش آمد میدان را بر شیخ پهناورتر گردانید و خزعل خان به شیوه‌های گوناگون مشایخ دیگر عرب را یک به یک از میان برد. همگی عشایر خوزستان را زیر دست خود ساخت (کسروی، ۱۳۷۳: ۱۸۵). سه سال قبل از این تاریخ، یعنی در سال ۱۳۲۱ هـ. ق مصادف با ۱۲۷۹ هـ. ق تعدادی از سران و شیوخ عرب علیه شیخ خزعل کودتایی را به راه انداختند که در صورت موفقیت شیوخ قصد داشتند، شیخ خزعل را به قتل برسانند و

امارات عربستان (خوزستان) را به شیخ عبودین شیخ عیسی بسپارند. پس از این ماجرا زمانی که کودتا توسط شیخ خزعل کشف شد، همگی کودتاچیان مثله شدند، شیخ خزعل نسبت به سایر شیوخ بدبین شد و سیاست بدرفتاری را در پیش گرفت. از این رو، «قبیله النصار» را مجبور ساخت تا از قصبه النصار (اروندکنار) بیرون بروند و آنان را تبعید کرد. سپس به سرکوبی قبیله «بین طرف» که ادعای استقلال سیاسی و اجتماعی داشتند در محدوده دشت میشان (هویزه) پرداخته و سران این قبیله را به زندان انداخت. همین طور به شیوخیت بنو کعب البوناصر بر فلاحیه (دورق) پایان داد و بالاخره، توانست خان‌های بختیاری را مطیع خود سازد و بر سراسر منطقه خوزستان مسلط شود و پیمان‌های متعددی در رابطه با وابستگی خویش به اجنبی (انگلستان) بست (سیاست، ۱۳۷۴: ۶۵-۶۴).

با شروع جنگ اول جهانی در حوالی سال ۱۳۳۳ ه. ق (۱۲۹۰ ه. ش و ۱۹۱۱ م) و پیوستن به متحدین، خلیج فارس یکی از میدان‌های جنگ سپاهان انگلیسی شد و در همین اثنا یعنی در سال ۱۹۱۴ م بریتانیا با ارسال اسلحه به شیخ خزعل او را به طرفداری از بریتانیا تشویق نمود که با همکاری یکدیگر بیشتر قبایل منطقه سرکوب گردیدند. در واقع، عمل شیخ خزعل در دادن امکانات به بریتانیا (مشارکت و همکاری) صرفاً به قصد استقلال خوزستان و جدایی آن از ایران بوده است که طی نامه‌ای به تاریخ (۱۹۱۴/۱۱/۲۱) نماینده انگلیس در خلیج فارس به شیخ خزعل تأکید کرد که بریتانیا از استقلال سیاسی و اقتصادی شما در محدوده عربستان (خوزستان) حمایت خواهد کرد (سیادت، ۱۳۷۴: ۶۹-۶۸).

با روی کار آمدن سلسله پهلوی و کاسته شدن حمایت انگلستان از شیخ خزعل، اوضاع فرمانروایی در خوزستان به گونه‌ای دیگر رقم خورد و رضاشاه تصمیم به سرکوب شیخ خزعل گرفت.

شیخ خزعل پس از اطمینان از حرکت رضاخان به سوی خوزستان ابتدا اعراب خوزستان را به جهاد علیه متجاوزین به حقوق اعراب خوزستان دعوت کرد «عربستان آزاد و مستقل» را اعلام کرد و به تشکیل یک سپاه نظامی به نام «شتاب حزب السعاده» پرداخت.

ابتدا عشایر منطقه را مطلع نمود که رضاخان قصد اخراج آنان را از خوزستان دارد، سپس نامه‌ای به شیخ احمد جابر امیر کویت نوشت و از او درخواست ارسال اسلحه به خوزستان نمود. بعد نامه‌های متعددی به علمای اعلام ایران در داخل کشور و کشور عراق نوشت و آنها را از تصمیم رضاخان مطلع ساخت و یادداشتی به دبیر کل جامعه ملل نوشت و نامه‌هایی به مخالفین سیاسی داخلی و خارجی رضاخان ارسال داشت و آنها را از جریان او مطلع نمود. اما هیچ کمکی از جانب آنها دریافت نشد.

شیخ خزعل وقتی اوضاع را آشفته دید و با توجه به اینکه عده زیادی از عشایر عرب با او همدل نبودند، ناچار از «فیلپه» به اهواز عزیمت و به دست‌بوسی رضاخان که به اهواز آمده بود نایل شد، پس از چند روزی به تهران منتقل (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۳۹-۲۴۱ و سعادت، ۱۳۷۴: ۱۷-۱۱) و در تاریخ ۱۳۱۵ ه. ش در بستر خود توسط مأموران دولت به قتل می‌رسد و بدین ترتیب، به غائله خوزستان خاتمه داده شد.

### ۳. مسائل قومی در ترکمن صحرا

قوم ترکمن در جمهوری ترکمنستان، ترکمن صحرای ایران، افغانستان، ترکیه و گروه اندکی در کشور عراق زندگی می‌کنند. این نحوه تقسیم‌بندی ترکمن‌ها به قرارداد آخال در سال ۱۸۸۱ برمی‌گردد. به گونه‌ای که امروزه صحرای قراقوم که ۹۰ درصد ترکمنستان را در برمی‌گیرد، زیستگاه اکثر ترکمن‌های ساکن ترکمنستان می‌باشد. اما در ایران استان‌های خراسان و گلستان محل زندگی ترکمن‌هاست. در زیر به ویژگی‌های جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی این قوم در ایران به طور مفصل می‌پردازیم.

#### ۳-۱. پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم ترکمن

##### ویژگی جغرافیایی

اکثریت ترکمن‌ها در ناحیه‌ای به سر می‌برند که صحرای کاراکوم (شن‌سیاه) را در بر گرفته که در شرق دریای خزر بین رودخانه آمودریا و کوه‌هایی قرار گرفته که مرز کناره‌های شمالی دشت ایران است.

ترکمن‌های ایران از لحاظ تقسیمات سیاسی در استان گلستان و شمال غربی استان خراسان می‌باشند. در استان گلستان ترکمن‌ها بیشتر در منطقه گرگان و دشت در میان رودخانه‌های اترک و قره‌سو که بخش‌های اصلی سکونت ترکمن‌هاست زندگی می‌کنند. البته این منطقه تا سال ۱۳۷۷ جزء استان مازندران به حساب می‌آمد. استان گلستان با مساحت حدود ۲۰۳۸۰/۷ کیلومتر مربع ۱/۳ درصد مساحت کل کشور را تشکیل می‌دهد. این استان بین ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی و ۵۳ درجه و ۵۱ دقیقه تا ۵۶ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار گرفته است. حد

شمالی آن کشور ترکمنستان، حد جنوبی آن استان سمنان، حد غربی آن دریای خزر و استان مازندران و حد شرقی آن استان خراسان است.

ترکمن‌ها همچنین در قلمرو استان خراسان و در بخش‌های قوچان، بجنورد، سرخس زندگی می‌کنند. بخش بسیار کوچکی از ترکمن‌ها در استان مرکزی و تهران زندگی می‌کنند (لوگاشوا، ۱۳۵۹: ۲۵).

### ویژگی جمعیتی

تعیین تعداد جمعیت ترکمن‌ها در بسیاری از کشورها به ویژه در ایران در دوره‌های گوناگون زمانی و تاریخ دشوار می‌باشد. «لوگاشوا» بودن آمار دقیق و واقعی را به خاطر مسائل زیر می‌داند؛ نخست اینکه تا سال ۱۹۵۶ در ایران هیچ‌گونه سرشماری از مردم نشده بود، حتی آمار سرشماری همگانی سال ۱۹۵۶ و نیز آمار اولین سرشماری ۱۹۶۶ اطلاعاتی درباره نشانه‌های ملی نمی‌دهد. دوم اینکه پس از تعیین مرز میان ایران و روسیه در کنار رود اترک در سال ۱۸۸۱ میلادی ترکمن‌ها سال‌های درازی با رمه‌های خویش برای ییلاق به دامنه‌های کوه‌های بالخان (در ترکمنستان امروزی) می‌رفتند و برای قشلاق به جلگه گرگان، اترک و قره سو باز می‌گشتند. از این رو، مجبور به خراج به هر دو حکومت بودند. ترکمن‌ها می‌کوشیدند به هیچ‌یک از آنها پولی ندهند و به هنگام گردآوری مالیات‌ها به جاهای دور دست بروند که دست‌یابی به آنها مشکل بود. از این رو، آگاهی از شمار ترکمن‌ها بسیار دشوار و اغلب ناممکن بود. سوم اینکه ریش سفیدان و خان‌های ترکمن از افزایش مالیات‌ها ذی‌نفع نبودند تا زمامداران را از شمار واقعی ترکمن‌ها آگاه کنند. چهارم اینکه شمار مردم بخش‌هایی که ترکمن‌ها در آن زندگی می‌کردند به اوضاع سیاسی وابستگی داشت. در این بخش‌ها در سال‌های گوناگون شمار ترکمن‌ها می‌توانست افزایش و یا برعکس سخت کاهش یابد. چنان‌که پس از استقرار حکومت شوروی در آسیای میانه بی‌درنگ بای‌ها<sup>(۱)</sup> (اغنیا و فئودال‌ها) همراه عشیره به ایران و افغانستان



گریختند. در پایان دهه دوم سده بیستم به ویژه در آغاز دهه سوم هنگامی که از زندگی در ترکمنستان شوروی آگاهی یافته بودند با عبور از رودخانه اترک سکونت در شوروی را آغاز کردند. پنجم اینکه برای نخستین بار در نظر گرفتن مردمی که به زبان‌های گوناگون به جزء زبان فارسی که زبان رسمی است سخن می‌گفتند در سرشماری ۱۹۵۶ انجام گرفت و نتایج آن در مقاله «اقلیت‌های ایرانی که به زبان‌های محلی سخن می‌گویند» چاپ شد (لوگاشوا، ۱۳۵۹: ۷۶).

برآورد جمعیت ترکمن‌ها حدود ۴ میلیون نفر می‌باشد که حدود ۲/۱ میلیون نفر در ترکمنستان شوروی و حدود ۱/۱ میلیون نفر در ایران ساکنند و باقی در افغانستان زندگی می‌کنند که عملاً ۵۰ سال است که به خاطر مرزهای بین‌المللی از هم جدا شده‌اند (چلبی، ۱۳۷۱: ۳۲۳).

طبق اطلاعات استانداری گلستان، حدود ۳۳ تا ۳۶ درصد جمعیت استان گلستان را ترکمن‌ها به خود اختصاص داده‌اند که بر طبق آمار سرشماری رسمی کشور در سال ۱۳۷۵ که جمعیت استان حدود ۱/۴۲۶/۲۸۸ نفر می‌باشد. همچنین طبق سرشماری سال ۱۳۷۵ حدود ۵۴۶/۰۹۴ نفر برآورد شد. که از این تعداد ۵/۲ درصد یا ۲۸۵۲۰ نفر در استان خراسان، ۹۴/۸ درصد یا ۵۱۷/۵۶۹ نفر از این تعداد در استان گلستان بوده‌اند.

البته بعضی از منابع خارجی، ترکمن‌های ایران را ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر (Joshua 2005) در سال ۲۰۰۰ میلادی و در منبع دیگر ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۵ م (Tanrealhed, 2002: 7) و نیز در سال ۲۰۰۰ میلادی ۱۹/۴۰۷/۰۰۰ نفر ذکر گردیده است. با توجه به فاصله زمانی آمار ۱۳۷۵ تا کنون (۱۳۸۳) محمد پورقاضی در تز دکتری خود بیان داشته که براساس مشورت با کارشناسان محلی و گروهی از مطلعین ترکمن، جمعیت ترکمن ساکن استان گلستان حدود ۶۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. براساس همین نظر کارشناسانه تخمین زده می‌شود که ترکمن‌ها حدود ۳۴ درصد در شهر ۶۶ درصد در روستاها زندگی می‌کنند. در مجموع، می‌توان گفت که گروه قومی ترکمن در ایران کلاً حدود بیش از ۸۰۰ هزار نفر جمعیت را شامل می‌شود که حدود ۶۰۰ هزار نفر آنها در استان گلستان و بقیه در سایر

شهرها و استان خراسان زندگی می‌کنند (محمد پورقاضی، ۱۳۸۰: ۲۳۰).

## ۲-۳. ویژگی فرهنگی قوم ترکمن

### زبان

ترکمن‌ها زبان خود را «ترکمن دیل» یا شاخه «جنوب غربی» زبان ترکی شناخته و قرابت زبان شناختی آن را با ترکی آذربایجان و ترکیه بیش از قرابت آن با زبان ترکی سایر ملت‌های آسیای مرکزی مانند: قوقیز، ازبک و قزاق دانسته‌اند. زبان ترکمن مانند زبان آذربایجان و ترکیه به طور گسترده‌ای با زبان‌های عربی، فارسی و روسی آمیخته شده است (کنعانی، ۱۳۷۸: ۳۲۲).

زبان ترکمن جزء شاخه زبان‌های اورال - آلتائیک قرار دارد. زبان‌های اورال - آلتائیک، زبان ساکنین ترکمنستان چین می‌باشد که یکی از شاخه‌های آن زبان اوغوزی می‌باشد که ریشه زبان ترکمن امروزی از آن است. در یک تقسیم‌بندی کلی دوره‌های تاریخی ادبیات و زبان ترکمنی را می‌توان به دوره‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱) تا قرن هفتم هجری - یادگارهای ادبی مشترک ترکان (۲) از قرن هفتم تا قرن هجدهم هجری - دوره تسلط ادبیات قبیجاتی (خوارزم) (۳) قرن دهم - دوره تسلط ادبیات جغتانی (۴) از قرن دهم تا قرن دوازدهم هجری - دوره ادبیات مختوم‌قلی و تلاش‌هایی برای تجدید حیات زبان (۵) از قرن دوازدهم به بعد دوره ادبیات نوین.

«خط و کتاب در بین اوغوزها از قرن دوم هجری با سنگ نوشته‌های اورخون آغاز شده و در مسیر تحولات خود به ترکی اوغوری و نوشته‌های کاشغری و قوتاقوبیلیک می‌رسد. دیوان لغات استرک در سال ۴۵۱ هجری تألیف و به خلیفه عباسی المقتدی بالله هدیه شده است. اثر قوتاقوبیلیک در سال ۴۴۸ هجری از طرف یوسف اولوغ حاجب خاص به نظم

نوشته شد و به سلطان بغراخان تقدیم شده است. یعنی قوتا قویلیک علم سعادت بخش می‌باشد (گلی، ۱۳۶۶: ۲۴۴-۲۴۳ و بیگدلی، ۱۳۶۹: ۳۵۳).

#### مذهب

پرداختن به دین و مذهب در بین ترکمن‌های ایران را می‌توان به دوره زمانی قبل از اسلام و بعد از آن دسته‌بندی نمود. چرا که در تاریخ طوایف ترکمن آمده است که تا تصرف ماوراءالنهرین توسط مسلمین به «اونقون پرستی» (توتیمزم) اعتقاد داشتند و با تصرف این سرزمین‌ها توسط اعراب به اسلام گرویدند.

از مجموع گفتار رشیدالدین این چنین استنباط می‌شود که طوایف ترکمن تا زمان او یعنی تا قرن هشتم هجری به وجود اونقون پرستی (توتیمزم) اعتقاد داشتند، مخصوصاً که او نام و شکل همه اونقون‌ها و تمغاهای طوایف ۲۴ گانه ترکمن را نیز به تفصیل آورده است. در ضمن باید توجه داشت که هر چهار طایفه از ۲۴ طایفه ترکمن یک «انقون» داشتند و یک قسمت از اندام گوشت در وقت جشن به آنها می‌رسید، در حالی که تمغاهای ۲۴ طایفه با هم متفاوت بودند؛ یعنی در مجموع، در میان ترکمن‌ها شش اونقون و ۲۴ تمغا وجود داشت. توتیمزم تا قرن هشتم هجری در جامعه ترکمن رواج داشته و پس از آن به تدریج با تصرف زمین‌های ماوراءالنهر توسط اعراب و جایگزینی دین اسلام از میان می‌روند (گلی، ۱۳۶۶: ۳۹-۳۸).

ابن فضلان معتقد است ترکمن‌ها پیش از گرویدن به اسلام، پیرو آیین «شامانیسم» بودند که آیینی است که در آن نوعی تصورات مبهم درباره خدای آسمان یعنی «تنگری» وجود دارد. گذشته از این، الهه «اتوگن» نیز که الهه زمین و منبع فراوانی است مورد توجه قرار دارد. این خدایان همراه با خدایان خورشید و ماه، نیروهای طبیعی، کوه‌ها، رودهای مقدس، ارواح سران و دیگر ارواح مورد پرستش قرار می‌گرفتند. نوعی پرستش آتش نیز در این آیین دیده شده است، به طوری که تمام وظایف مذهبی ایشان به وسیله «شامان» یا روحانی آیین شامانیسم در شب و در نقاط آتش انجام می‌گرفت (عسگری خانقاه، ۱۳۷۴: ۱۵۵).

بعد از گسترش اسلام، امیر اسماعیل در سال ۲۸۰ هجری هنگامی که بر شهر تالاس (طراز) پیروز گردید، کلیسای بزرگ آنجا را به مسجد جامع تبدیل کرد و مسجد جامع شهر مرکی هم پیش تر کلیسا بوده است.

ترکمن‌ها مسلمان و اهل سنت و جماعت می‌باشند و از چهار فرقه آن؛ حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی بیشتر پیرو مذهب حنفی هستند و گروهی نیز علاوه بر آن پیرو فرقه نقشبندیه‌اند که مؤسس آن خواجه بهاء‌الدین نقشبند بخارایی است (Weekes, 1984: 808). لکن به طور خلاصه فرق موجود در میان ترکمن عبارتند از: فرقه دیوبند و فرقه نقشبندیه که خود از دو حوزه بخارایی و حوزه شیخ عثمان تشکیل می‌شوند. حوزه بخارایی یک حوزه فکری طریقتی تحت تأثیر روشنفکران طرفدار شرق و حوزه شیخ عثمان یک حوزه طریقتی تحت تأثیر روشنفکران طرفدار ترکیه و غرب است و دارای دو شعبه خوفیه و جهریه هستند. ترکمن‌های صوفی اغلی پیرو حوزه طریقت بخارایی که مؤسس آن خواجه بهاء‌الدین نقشبندیه بخارایی است، هستند (محمد پورقاضی، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۴).

#### طوایف مختلف ترکمن‌ها

ترکمن‌ها از ۷ طایفه اصلی تشکیل می‌شوند که از میان آنها یموت، گوگلان و بخشی از تکه در ایران زندگی می‌کنند و سایر طوایف در افغانستان و ترکمنستان ساکن هستند. لازم به ذکر است که تمام طوایف دارای بعد مشترک می‌باشند (آیزونز، ۱۹۷۴: ۵۵). ترکمن‌های ایران از دو گروه (طایفه) عمده یموت و گوگلان تشکیل می‌شوند. یموت‌ها در نزدیکی دریای خزر، بندر ترکمن، گومیشان، داشلی‌برون، واینچه برون و آق قلا زندگی می‌کنند و گوگلان‌ها در ناحیه گوگلان و کلالة در نزدیکی شهر گنبد کاووس و نیز در جرگلان در شمال شرقی ترکمن صحرا به سر می‌برند و گروه کوچکی از طایفه تکه نیز در منطقه حصار چی می‌جرگلان زندگی می‌کنند (محمد پورقاضی، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۵). همان‌طور که در مطالب فوق ذکر شد ترکمن‌ها دارای طوایف متعددی هستند که در مجموع می‌توان آنها را به ۷ طایفه دسته‌بندی نمود.

۱. گوکلان: تمام قبایل ترکمن به جزء «گوکلان» با نام جد مشترکشان شناخته می‌شوند. اغلب گوکلان‌ها را «قایی»<sup>(۱)</sup>، نوه «اغوذخانی» می‌گویند. ولی گوکلان‌ها در حقیقت دوازده گروه هستند که از دوازده فرزند، سه پسر بزرگ اغوذخان منشعب شده‌اند.
۲. یموت: یموت‌ها از نسل «یموت» فرزند «قلمی»<sup>(۲)</sup>، فرزند بردی، فرزند «اغوزجیک» هستند. یموت دارای سه پسر به نام‌های «قتلی تمور» جد مشترک یموت‌های گرگان، «اوتلی تمور» جد مشترک یموت‌های خیوه و «اوساق» بود. یموت‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند از یموت‌های گرگان هستند.
۳. تکه: تکه‌ها نیز مانند یموت‌ها گروه، گسترده‌ای هستند و به دو بخش «تکه‌های خیوه» و «تکه‌های آخال» تقسیم می‌شوند. تکه‌های ساکن ایران از تکه‌های آخال هستند.
۴. ساریق: ساریق‌ها اگرچه از ترکمن‌های ایران نیستند، ولی چون در شجره موجود تقسیمات عشیره‌ای آنها وجود دارد به آنها می‌پردازیم. «ساریق» برادر «تکه» بود. به پنج گروه و هر گروه نیز به زیر گروه‌های متعدد تقسیم می‌شود.
۵. ارسالی: ارسالی‌ها نیز از ترکمن‌هایی هستند که در ترکمنستان زندگی می‌کنند. «ارسالی» فرزند «ساری»، فرزند «قل حاجی»، برادر «قلمی»، پدر «یموت» است که خود به چند طایفه و زیر طایفه تقسیم می‌شود.
۶. سالور: سالورها نیز در ترکمنستان زندگی می‌کنند. گروهی از «سالورها» در خراسان نیز ساکن‌اند. «سالور» فرزند «آق‌خان»، فرزند «بوقا»، فرزند «آغوزجیک» است که به چند طایفه و زیر طایفه تقسیم می‌شود.
۷. قبایل مقدس: قبایل مقدس در شجره ترکمن‌ها جای ندارد، آنها روحانیون ترکمن نیستند و احترام آنها برای تمام ترکمن‌ها واجب است و شیخوخیت آنها مورد قبول عامه ترکمن است. قبایل مقدس خود را فرزندان خلفای راشدین می‌دانند و به چهار گروه «خوجه»، «آتا»، «شیخ» و «مختوم» تقسیم می‌شوند و هر کدام خود را به یکی از خلفای

1- Qai

2- Qulemi

راشدین وابسته می‌دانند (عسگری خانقاه، ۱۳۷۴: ۶۷-۵۸).

### ۳-۳. نژاد و منشأ تاریخی ترکمن‌ها

#### نژاد

دشت‌ها و استپ‌های منچوری و مغولستان در شمال آسیا، مکان اولیه ترکمن‌ها به شمار می‌رود. شرق‌شناسان، منشأ نژادی ترکمن‌ها را نژاد زرد و زبان آنها را جزء زبان‌های آلتائیک (اورال - آلتائی) ذکر کرده‌اند. در تورات یا تواریخ اسلامی آمده است که حضرت نوح (ع) زمین را به سه قسمت تقسیم کرد و هر کدام را به یکی از فرزندان خود به نام‌های حام، سام و یافث واگذار نمود که سهم یافث مشرق زمین بود. (سارلی، ۱۳۷۶: ۴۶)

براساس تقسیم‌بندی سارلی ترکمن‌ها به سه دوره تقسیم می‌شود: الف) دوره بیابان‌گردی (ب) دوره مهاجرت به ترکمنستان و ترکمن صحرا (ج) دوره بعد از مرزبندی رسمی بین روسیه و ایران. در تقسیم‌بندی دیگر تاریخ ترکمن‌ها را به دو دوره افسانه‌ای و تاریخی که مبتنی بر نگرش نژادی است، تقسیم کرده‌اند. براساس این تقسیم سابقه نژاد افسانه‌ای ترکمن‌ها از حضرت آدم آغاز و تا فرزندان او ادامه پیدا می‌کند تا به اغوذخان که جد مشترک ترکمن‌هاست می‌رسد و در مورد نژاد تاریخی آنها نیز اطلاعات اندکی در کتب ذکر شده است (گلی، ۱۳۶۶: ۳۳-۳۰ و سارلی، ۱۳۶۴: ۹).

در نتیجه عوامل گوناگون، ترکمن‌های از ناحیه اسپجیاب (اسپیجیاب منطقه حایل دو قوم ترکان اوغوز و قارلیق بوده است) به سوی غرب مهاجرت کردند. مهم‌ترین علت این مهاجرت فشار امپراتوران چین از سوی شرق بوده است. علاوه بر مسئله فوق‌الذکر ظهور اسلام نیز عامل مهمی در تشدید این مهاجرت بوده است. جنگجویان اسلام بعد از پیروزی بر مناطق ترک‌نشین، عده‌ای از این اقوام را به عنوان غازیان اسلام با خود همراه ساخته که این روند در مهاجرت آنها مؤثر بوده است. به این ترتیب، در قرن سوم و چهارم هجری سیل عظیمی از ترکمن‌ها از سرزمین باستانی خود (حوزه شرقی مسیر دریا یا جیحون) جدا شده

و به سوی (غرب) نواحی سیحون، جیحون و شمال خراسان بزرگ کشیده شدند (گلی، ۱۳۶۶: ۱۷-۱۶).

مهاجرت ترکمن‌ها به سوی رود اترک و گرگان در قرن نهم هجری آغاز گردیده است. در آن ایام گوگلان، یمرلی و آل علی به جلگه‌های اطراف کوپت‌داغ کشیده شدند. اندکی بعد ترکمن‌های ساریق، ارسالی و سالی به جلگه‌های اطراف قوچان و بجنورد روی آوردند و این کوچ و مهاجرت تا امضای قرارداد مرزی آخال بین ایران و روسیه در ایران ۱۸۸۱ میلادی ادامه داشت (نفیسی، ۱۳۳۵: ۷).

بعد از قرارداد آخال بر اثر فشار خوانین خیوه و روس‌ها سیل مهاجرت به نواحی رود اترک و گرگان افزایش یافت. نتیجه این امر، ایجاد جنگ‌های داخلی بین ساکنان قبلی این نواحی با تازه واردان بود. یموت‌ها به گوگلان‌ها فشار آورده آنها را به سمت کوه‌های گلیداغ راندند و از سوی دیگر، به علت ایجاد جنگ بین ترکمن‌ها و همسایگان جنوبی آنها یعنی ولایتی‌ها (ساکنان کردکوی، بندرگز و...) به تدریج ترکمن‌ها تا نواحی قره‌سو و شمال علی‌آباد گسترش یافتند (عسگری‌خانقاه، ۱۳۷۴: ۲۱).

#### ترکمن‌ها در گذر زمان

اغوز نامی است که تازیان به ترکان (اغز) اطلاق کرده‌اند. ظاهراً اقوام بزرگی که در حد قرن ششم میلادی همه قبایل ساکن چین تا بحر اسود را به صورت امپراتوری واحدی از صحرائشینان درآوردند بدین نام خوانده می‌شدند (حافظ‌نیا و پیردشتی، ۱۳۸۱: ۱۰).

در زمان حاکمیت اعراب بر ایران (خلافت بنی‌عباس) که آرزویی جزء گسترش سلطه خود بر تمامی ماوراءالنهر نداشتند و از آنان مالیات و خراج فراوان می‌گرفتند شورش ترکمن‌ها و جنگ با اعراب سبب شد که بسیاری از ترکمن‌ها در مسیر درگیری کشته شوند.

در ایام سلطنت سلطان محمود غزنوی، ترکمانان غز در بیابان‌های بخارا زندگی می‌کردند و در حوالی مرزهای خراسان نیز به دامداری مشغول بودند. سلطان محمود مانع از



ورود آنها به مرزهای ایران شد.

بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی و روی کار آمدن مسعود و ناآرامی‌های داخلی مملکت غزنوی‌ها به ترکمن‌ها این فرصت را داد که به تدریج به داخل ایران نفوذ کنند و از بی‌نظمی و ضعف حکومت غزنوی استفاده کرده و طی جنگ‌های شدید مسعود را شکست دادند و حکومت سلجوقی را در ایران برپا کنند. ترکمن‌ها در به قدرت رسیدن سلجوقیان نقش مهمی را بازی کردند. آنان در تمامی جنگ‌های سلجوقیان در آذربایجان، ری، آسیای صغیر و سوریه شرکت داشتند. طوایف ترکمن‌ها تا اسپانیا پیش رفتند. این مهاجرت در پراکنده شدن ترکمن‌ها تأثیر داشت.

ترکمن‌ها در قرن هشتم هجری تحت تسلط تیمور درآمدند. بعد از مرگ تیمور، ترکمن‌ها از جنگ خانم‌ها استفاده کرده شورش برپا کردند و بعدها ریش سفیدان ترکمن نزد شاهرخ تیموری آمدند و اختیار سرزمین خود را به دست آوردند. پدید آمدن دولت ترکمانان در غرب ایران تأثیر بسزایی در فروپاشی دولت تیموری داشت. درگیری امرای تیموری با ترکمانان سبب تجزیه قلمرو وسیع تیموریان گردید. ترکمانان پس از دولت ایلخانی و با استفاده از خلاء قدرت سیاسی به تکاپوی فراوانی برای تشکیل دولت‌های محلی دست زدند. آنان همزمان با فرمانروایی تیمور توانستند در شمال غربی ایران و بین‌النهرین قدرت یابند. اینان که قراقویونلو و آق‌قویونلو معروف‌اند به عنوان نیرومندترین گروه‌های ترکمان در باختر و شمال باختری ایران ظهور یافتند. ترک‌های قراقویونلو از لحاظ مذهبی در تاریخ ایران اهمیت دارند. آنان شیعه بودند و قدرت آنها به گسترش فعالیت‌های شیعیان یاری رساند. همچنین برآمدن قراقویونلوها سبب انحطاط حکومت تیموریان در عراق و ایران شد (همان منبع).

در دوران صفویه و در نواحی جنوب اترک شاهان صفوی از ترکمن‌ها باج می‌گرفتند و خان خیوه نیز از ترکمن‌های شمال اترک باج می‌گرفت. ترکمن‌ها در موقعیت بسیار بدی قرار گرفته بودند، زیرا علاوه بر خراج سنگینی که می‌پرداختند، از نظر سیاسی نیز رهبران ترکمن بعد از ازبک‌ها در مقام دوم قرار داشتند. ظلم شاهان صفوی علیه ترکمن‌ها موجب



قیام‌های زیاد ترکمن‌ها در این دوران شد. نادرشاه افشار برای تهیه مخارج لشکرکشی به هند از طوایف مختلف ایران خراج‌های سنگینی می‌گرفت و از ترکمن‌ها علاوه بر خراج، سوارکار جنگی نیز می‌گرفت. در مقابل این رفتار، شورش‌های متعددی علیه حکومت نادر شکل می‌گرفت. طی جنگ‌هایی که ترکمن‌ها با نادر داشتند جنبش‌هایی در ترکمن صحرا شکل گرفت، از جمله: جنبش یموت‌های گرگان و اترک بود که با دشمنان نادر یعنی سران قاجار و مازندرانی‌ها متحد گردیدند. نادر توانست این اتحادیه سه‌گانه را شکست دهد.

در عهد زندیه ترکمن‌ها در جنبش محمدخان قاجار شرکت داشته و در به قدرت رسیدن آغامحمدخان کمک زیادی کردند. آنها در اوایل سلطنت او نقش عمده‌ای در امور حکومتی داشتند. در ادوار بعدی حکام محلی رابطه بین ترکمن‌ها و حکومت مرکزی را به هم زدند و از آنها مالیات زیاد طلب کردند که این عمل موجب شورش ترکمن‌ها و ناامنی شد که تا انقراض قاجار ادامه داشت (ذبیحی، ۱۳۶۳: ۱۶۷).

در اواخر دوران قاجار ترکمن‌ها از دو سو مورد فشار قرار داشتند، دولت ایران و دولت تزاری روس هر یک سعی در جلب این قوم به سمت خویش و مسلح کردن آنها علیه دولت مقابل داشتند. روس‌ها در سال ۱۲۹۰ هجری قمری جهت سرکوبی ترکمن‌ها و تأمین امنیت راه‌های تجاری، قوایی به فرماندهی «کافمان» به مسکن ایل یموت اعزام کردند. ۸ سال بعد قوای روسیه به فرماندهی اسکوبلف در سال ۱۲۹۸ هجری قمری با شکست دادن ترکمن‌ها خود را به ناحیه گوگ‌تپه رساند. از آن تاریخ به بعد، محل‌های سکونت ترکمن‌ها و بقیه نواحی شمالی خراسان از دریای خزر تا رود تجن به عنوان ایالت ماورای بحر خزر جزء امپراتوری روسیه گردید و بین ایران و روسیه قرار داد آخال در سال ۱۸۸۱ میلادی منعقد شد (گلی، ۱۳۶۴: ۱۶۲-۱۶۱).

بعد از امضای این معاهده ترکمن‌ها حالت مردمی را یافتند که به دولت مالیات می‌دادند و دو خانه داشتند.

دولت روسیه آنها را دائماً زیر فشار قرار می‌داد که مالیات بدهند و آنها به ایران کوچ

می کردند. در این کوچ ترکمن‌ها در ایران هم آزاد نبودند و مورد آزار قرار می گرفتند (همان).

در جریان انقلاب مشروطه در ترکمن صحرا وضع نگران کننده‌ای پیش آمده بود. غم‌ال شاه مخلوع (محمدعلی شاه) در استرآباد و دشت، ترکمن‌ها را برای بازگرداندن تخت و تاج وادار به شورش علیه حکومت انقلابی می کردند. اقدام حکومت در به اطاعت در آوردن ترکمن‌های یموت و گوگلان شدت یافت. دسته‌های بزرگ از سربازان برای خلع سلاح و جمع‌آوری مالیات به سوی دشت ترکمن روانه شدند. ترکمن‌ها هم سر به شورش برداشتند و خواستار اتحاد عمومی شدند و برای آشتی عمومی بین همه قبایل جلسه مشاوره‌ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند به هرگونه نفاق بین ترکمن‌ها پایان داده و در امور داخلی استقلال به دست آوردند (افشار، ۱۳۶۳: ۶۵۱).

عثمان آخوند یکی از رهبران ترکمن‌ها از ضعف حکومت مرکزی استفاده کرد و با توجه به نفوذ مذهبی و اقتصادی که در میان ترکمن‌ها داشت، توانست برای مدتی خود را حاکم و سلطان «ترکستان» به نامد. برای این منظور تصمیم گرفته شد در کنگره نمایندگان مسئله مرزی جمهوری ترکمن بررسی شود. در این راستا، حکومت ایران با اعزام نیرو به آنجا با مقاومت ترکمن‌ها روبه‌رو گردید. سرانجام، جنبش ترکمن به دلیل کمبود مهمات، محاصره اقتصادی ترکمن صحرا، تطمیع برخی سران ترکمن از سوی حکومت و کشتار آنها شکست خورد.

#### ترکمن‌ها در دوران پهلوی تا انقلاب اسلامی

پس از تغییر دولت قاجار به پهلوی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی رضاشاه تلاش‌های فراوانی به منظور خلع سلاح و مطیع ساختن عشایر در مناطق مختلف ایران به عمل آورد. او برای تحقق اهداف و برنامه‌های خود در ترکمن صحرا نیروهای نظامی را به نواحی مرکزی ترکمن‌نشین اعزام کرد که وظیفه عمده آنها کمک به مأمورین در جمع‌آوری اطلاعات، مالیات، خلع سلاح عشایر ترکمن و تحکیم قدرت پهلوی در دشت گرگان بود. اگرچه

مقاومت اندکی از طرف برخی ترکمن‌ها برای ایستادگی در مقابل نیروهای نظامی رضاشاه صورت گرفت، ولی همان‌ها نیز مانند دیگران حاکمیت دولت را پذیرفتند. زیرا رضاشاه با سیاست تخت‌قاچو کردن ترکمن‌ها آنها را یکجا نشین نمود و توانست بسیاری از آنها را که مسلح بودند و از حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کردند، سرکوب و وادار به اطاعت از حکومت مرکزی نمایند (کنعانی، ۱۳۷۹: ۲۲۱).

با آغاز جنگ جهانی دوم و به دنبال آن سقوط رضاشاه ترکمن‌ها نیز فرصت را برای بازگشتن به زندگی کوچ‌نشینی مغتنم شمردند و به زندگی قبلی خود بازگشتند. این رجعت چندان دوام نیافت و دامنه گسترده‌ای نداشت و بلافاصله بعد از پایان جنگ و عقب‌نشینی ارتش شوروی، حکومت ایران بر این نواحی مسلط شد. پس از جنگ جهانی دوم دولت در برنامه اسکان خود به تشویق مردم از طریق سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی پرداخت. از سوی دیگر، رشد اقتصادی در ایران پس از جنگ جهانی دوم نیز فرصتی مناسب برای گسترش آموزش و ایجاد فرصت‌های شغلی فراهم آورد. از این‌رو، بستر تحقق اهداف حکومت پهلوی در آن منطقه بیشتر فراهم شد (همان: ۲۱۷).

#### ترکمن‌ها بعد از انقلاب اسلامی

وضعیت ناآرام اوایل انقلاب اسلامی در ایران موجب تشدید هویت‌های قومی در مناطق مختلف کشور از جمله ترکمن صحرا گردید. به گونه‌ای که گروه‌های مخالف سیاسی و ضدانقلاب و از سویی، تحریک یکسری از نخبگان ترکمن موجب گردید ترکمن‌ها ثبات و تداوم انقلاب اسلامی را با بحران روبه‌رو سازند که با تدابیر مناسب رو به آرامی نهاد.

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی تشدید برخوردهای اجتماعی و قومی به وسیله عوامل متنفذ به همراه شیطنت و مداخله گروه‌های چپ مارکسیستی معارض با نظام جمهوری اسلامی ایران و اقدامات تحریک‌آمیز شوروی سابق در منطقه گرگان و گنبد شرایط بحرانی، مانند آتش زیر خاکستر، را فراهم آورد و حکومت جدید ایران که هنوز پایه‌های

آن از ثبات و انسجام برخوردار نشده بود، در سال ۱۳۵۸ درگیر منازعه در گنبد ساخت. اما بلافاصله با دخالت دولت و نیروهای انقلاب آرامش نسبی در منطقه دوباره حکمفرما شد. در سال ۱۳۵۹ هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین تشکیل و مأمور تقسیم اراضی و حل اختلافات مربوط به مالکیت و تقسیم زمین‌ها در منطقه گردید. اطلاعات مربوط به سال‌های ۱۳۵۹ نشان می‌دهد که ۸۸۸۷ هکتار زمین در دشت گرگان از طریق این هیأت به روستاییان اعم از ترکمن و غیره واگذار شده است (کنعانی، ۱۳۷۹: ۲۲۶).

ترکمن‌های ایران گرچه در سال ۱۸۸۱ از طریق قرار داد آخال از ترکمن‌های شوروی جدا شدند، اما با فروپاشی شوروی سابق در سال ۱۳۷۱ تا حدودی مناطق ترکمن‌نشین ایران و روسیه ارتباط بیشتری یافتند و تأثیر بسزایی در اتحاد این قوم گذاشت. فروپاشی شوروی و استقلال ترکمنستان در سال ۱۳۷۱ ه. ش این فرصت را برای اتحاد دوباره قبایل ترکمن به وجود آورد. روابط حسنه جمهوری اسلامی با کشور ترکمنستان موجب شد تا در سال ۱۳۷۳ ه. ش طبق قراردادهای مرزی بین دو طرف اتباع دو کشور بتوانند تا ۴۵ کیلومتری داخل مرزهای هم‌دیگر رفت و آمد کنند (حافظ‌نیا و پیردشتی، ۱۳۸۱: ۸۶).

البته همسایگی کشور ترکمنستان با منطقه ترکمن‌نشین ایران به دلیل اینکه دنباله قومی ترکمن‌ها ایران است، به دلایل زیر می‌تواند موجب بروز مشکلاتی برای ایران باشد:

- (۱) گرایش برون‌مرزی ترکمن‌های ایران به علت وجود اشتراک مذهبی، نژادی و زبانی
- (۲) وجود مرز مشترک طولانی حدود ۱۷۰۰ کیلومتری که محافظت از آن مشکل است.
- (۳) ارتباط و مراوده رئیس جمهور ترکمنستان صفر مرادنیارف با اکثر نخبگان و رهبران مذهب ترکمن‌های ایران و دعوت از آنها در مراسم ملی، مذهبی، علمی و فرهنگی
- (۴) پوشش کامل شبکه‌ای رادیویی و تلویزیونی ترکمنستان در مناطق ترکمن‌نشین ایران و جلب ترکمن‌ها به دلیل زبان مشترک (۵) رابطه مناسب ترکیه با ترکمنستان و همچنین با آذربایجان که می‌تواند یک اتحادیه سه‌گانه ترک را در مرزهای شمالی ایجاد کند.
- (۶) حضور اسرائیل و آمریکا در خاک ترکمنستان و تهدید امنیت کشور (۷) نفوذ ترکیه به علت اشتراکات زبانی و مذهبی و نیز گسترش ایده پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم در کشور

ترکمستان (حافظنیا و پیردشتی، ۱۳۸۱: ۸۷-۸۶).

شروع دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی در سال ۱۳۷۶ نیز نقطه عطفی در همگرایی قوم ترکمن با هویت کلان و ملی جامعه بود. بهتر شدن اوضاع اقتصادی، تقسیم مناطق ترکمن‌نشین به یک استان (گلستان) و مشارکت سیاسی بالایی ترکمن‌ها گواهی بر این ادعاست.

در رأی‌گیری استان گلستان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ آمار مربوط به مناطق ترکمن‌نشین بسیار جالب توجه است. شهر بندر ترکمن با ۹۴/۸ درصد، آق‌قلا با ۹۲ درصد، کلاله با ۸۸/۴ درصد و گنبد با ۸۴/۱ درصد به آقای خاتمی رأی دادند (اداره کل انتخابات وزارت کشور). آمار بالای رأی دهندگان در منطقه مؤید این موضوع است که ترکمن‌ها نه تنها خود را ایرانی می‌دانند، بلکه نسبت به سرنوشت کشور خود حساس هستند. آنها با رأی دادن به آقای خاتمی خواهان شایسته‌سالاری، عدالت اجتماعی، عدم تبعیض بین اقوام که جزء شعارهای آقای خاتمی بوده است، می‌باشند. آمار انتخابات در سه شهرستان کردکوی و گنبد و مینودشت گویای این موضوع است که ترکمن‌ها خواستار وحدت ملی و یکپارچگی کشور هستند (همان).

#### ۴. مسائل قومی در کردستان

##### مقدمه

قوم کرد به عنوان یکی از پنج قوم بزرگ ایران (ترک، ترکمن، عرب و بلوچ) در غرب کشور در استان‌های کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه ساکن می‌باشند. در واقع، کردهای ایران نیز بخشی از منطقه کرد نشین بزرگ‌تری است که تا شمال عراق، جنوب ترکیه و شرق سوریه امتداد می‌یابد. این مناطق کردنشین و پراکندگی آنها در خاورمیانه در دوره‌های تاریخی تحت تأثیر جریان‌ات سیاسی مختلف بوده‌اند، البته کردهای ایران با توجه به ویژگی‌های تاریخی و هم‌نژادی با ایرانیان وضع متفاوتی با سایر کردها در کشورهای همسایه دارند. در زیر به شرح ویژگی‌های مختلف قوم کرد در ایران می‌پردازیم.

#### ۴-۱. پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم کرد

##### خصوصیات جغرافیایی

بخشی از ترکیب جمعیتی کشورهای ترکیه، عراق، ایران، سوریه، ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و لبنان را جمعیتی با نام قوم کرد تشکیل می‌دهند (نصری مشکینی، ۱۳۷۸: ۱۶۲). محل زندگی این قوم، سرزمینی به نام کردستان می‌باشد که به تدریج تحت تحولات مختلف سیاسی تجزیه گردیده و نیز موجبات پراکندگی این قوم را فراهم آورده است. لغت کردستان به معنی مناطقی که کردها در آن زندگی می‌کنند، برای اولین بار به

وسیله سلطان سنجر سلجوقی به کار رفته و استان بزرگی به همین نام توسط وی تأسیس شد که شامل استان‌های کرمانشاه، همدان و لرستان فعلی می‌گردید و مرکز این ایالت شهر بهار قرار داده شد (نوری، ۱۳۳۲: ۱۹-۱۰). صفویان این منطقه بزرگ را مجدداً برای اداره بهتر تقسیم و همدان و لرستان را از آن جدا کردند (همان).

در تقسیم‌بندی فعلی ایران، مناطق کردنشین به شش استان تقسیم شده است که شامل: کرمانشاه، ایلام، لرستان، همدان، کردستان و آذربایجان غربی (بخش‌های کردنشین آن) می‌باشد (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۲).

### ویژگی جمعیتی

بی‌تردید برآوردهای متفاوت درباره جمعیت کردها در ایران و سایر کشورها منجر به ارائه آمارهای گوناگون شده است. عمده‌ترین مشکل در برآورد واقعی جمعیت کردها به ویژه در ایران را می‌توان به علت (۱) پراکندگی منطقه‌ای کردها (۲) مشخصه‌ها و ویژگی‌های کرد بودن (۳) پراکندگی در سطح استان‌های مختلف (۴) عدم وجود آمار رسمی دانست. برخی محققان و کردشناسان مانند: صاحب شرفنامه، احسان نوری، مردوخ کردستانی و رشید یاسمی تمامی ساکنان سلسه جبال البرز و زاگرس را کرد می‌دانند که فقط زبان آنها تغییر نموده است. در این چشم‌انداز به جزء معدودی از مردم ایران زمین (عرب‌ها و بلوچ‌ها) جمعیت کردها حدوداً با جمعیت ایران برابری می‌کند؛ یعنی حدود ۶۰ میلیون نفر (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). جلالی‌پور نیز با استناد به پیرو مذهب اهل تسنن بودن، معتقد است طبق آخرین بررسی‌های آماری جمعیت کردها حدود ۱۶/۵ میلیون نفر در جهان می‌باشد. که ۹ میلیون نفر در ترکیه، ۴ میلیون نفر در عراق و ۲/۵ میلیون نفر در ایران و هشتصد هزار نفر در سوریه و شوروی سابق زندگی می‌کنند (جلالی‌پور، ۱۳۷۲: ۷۰). رابرت گراهام، پژوهشگر غربی، وسعت مناطق کردنشین خاورمیانه را به طور تقریبی ۵۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن را ۲۵ میلیون نفر تخمین زده است (نصری مشکینی، ۱۳۷۸: ۱۶۲). رابرت کندال نیز در کتاب کردها با تکیه بر کردهای آذربایجان غربی (۳۷ درصد)،

کردستان، کرمانشاه و ایلام رقم جمعیت کردها را حدود ۴/۵ میلیون نفر دانسته است. بعضی از ناسیونالیست‌های کرد مثل جمال نیز با توجه به معیارهای مذهب یا تمایلات ناسیونالیستی، جمعیت کردهای مقیم ایران در مناطق کردنشین آذربایجان غربی و استان کردستان را بدون در نظر گرفتن جمعیت قروه و بیجار و با اضافه نمودن جمعیت پاوه و جوانرود و روانسر کمتر از ۲/۵ میلیون نفر می‌داند (Rezai, 1991-92). در این راستا، طبق سرشماری ۱۳۶۵ استان کردستان که شامل شهرهای سنندج، سقز، بیجار، قروه، بانه و مریوان می‌باشد بالغ بر ۱/۰۷۸/۴۱۵ نفر بوده است. پراکندگی کردهای ایران در شهرهای مختلف مانند: بیرجند، قوچان، اطراف شیراز، ورامین، تهران و زاهدان موجب گردیده نتوان ارقام واقعی جمعیت کردها را برآورد نمود.

## ۲-۴. ویژگی‌های فرهنگی قوم کرد

### زبان

ریشه زبان کردی، مادی یا اوستای می‌باشد که به وسیله آریایی‌ها در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد تکلم می‌شده است (مردوخ کردستانی، ۱۳۵۱: ۴-۲). به عبارتی، به زعم «زکی بیک» کردها همان‌طور که وارث خاک مادها شده‌اند؛ همین‌طور وارث زبان مادها هم هستند (نوری، ۱۳۳۳: ۸۶-۸۵). ولی مینورسکی معتقد است کردی ریشه تعداد زیادی از زبان‌ها است که از منطقه آتروپاکان (آذربایجان فعلی) به سایر مناطق سلسله جبال زاگرس منتقل و پراکنده شده است (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۷). بنابراین، در تأثیر و نقش زبان مادی در شکل دادن به زبان کردی شکی نیست؛ به گونه‌ای که درامس تی تر، شرق‌شناس فرانسوی، معتقد است کردی، پشتون و افغانی همه از زبان مادی به وجود آمده‌اند (نوری، ۱۳۳۲: ۷۹).

در زمینه ارتباط زبان کردی با فارسی، عده‌ای از شرق‌شناسان آن را لهجه‌ای از لهجه‌های فارسی دانسته‌اند. با این حال، کردی یک زبان واحد نیست و به نوشته مهرداد



ایزدی کردها یک «زبان سراسر واحد»<sup>(۱)</sup> ندارد. وجود گرایش‌های مختلف ادعای برخی نخبگان سیاسی کرد را که می‌گویند کردی یک زبان واحد است، تأیید نمی‌کند (احمدی، ۱۳۷۸: ۸۱). «شودکو»، «پرفسور سایس» و «میجر سون» همگی معتقدند که زبان کردی زبان مشهود و خالص آریایی است و از میان زبان‌های آسیایی تنها این زبان است که به غیر از پذیرفتن بعضی تغییرات دینی، از اختلاط با زبان عربی محفوظ مانده است. مستشرق فرانسوی تأکید می‌کند که زبان کردی از خانواده زبان‌های ایرانی است و امروز زبان کردی با فارسی جدید خیلی نزدیک است (سنندجی و طیبی، ۱۳۶۶: ۲۲-۱۹). همچنین نیکتین (۱۳۶۶)، کنیان (۱۳۷۲) و کندال (۱۳۷۲) معتقدند که کردی و لهجه‌های گوناگون آن با فارسی فرق دارد. در نهایت با تأسی از ثوری نیکتین، کنیان و کندال که کردی را یک زبان می‌دانند، این زبان دارای پنج شاخه به شرح زیر است (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۸):

۱. کرمانج: کردهای شمال شرقی ارومیه شامل: عشایر شکاک، چلالی، میلان و زیلان به این زبان تکلم می‌کنند.

۲. سورانی: به عنوان دومین شاخه از زبان کردی به وسیله کردهای جنوب دریاچه ارومیه و قسمتی از کردستان و کرمانشاه تکلم می‌شود.

۳. گورانی: سومین شاخه از زبان کردی است که در کردستان و بخشی از کرمانشاه بدان تکلم می‌شود. این شاخه از زبان کردی به دو زیرشاخه به نام‌های مکی و هورامانی تقسیم می‌گردد.

۴. کلهر: چهارمین شاخه از زبان کردی است که به زبان کرمانشاهی نیز مشهور و به وسیله کردهای کرمانشاه و ایلام و بخش‌هایی از همدان و لرستان بدان تکلم می‌شود.

۵. لری: شاخه دیگری از زبان کردی است که در ایران اقوامی به همین نام به آن تکلم می‌کنند. علاوه بر لرستان و مردم چهارمحال بختیاری، لرهای اصفهان، فارس و... صحبت می‌کنند. البته در خارج از مناطق کردنشین این شاخه‌های زبانی قابل پیگیری است، چهار

گروه گویش در زبان کردی وجود دارد: کرمانجی، سورانی، هورامی یا گورانی و کرمانشاهی. بخش کوچکی از کردستان شمال غربی در ترکیه با گویش دیگری با نام زازا<sup>(۱)</sup> یا دیلمی<sup>(۲)</sup> سخن می‌گویند. کرمانجی گویش کردهای ترکیه، سوریه، شوروی سابق و بخش‌های شمالی کردستان عراق و ایران است. اغلب کردهای استان کردستان در ایران و بخش‌هایی از کردستان عراق با گویش سورانی تکلم می‌کنند. هورامی گویش برخی از بخش‌های کوچک امتداد مرز ایران و عراق است و کرمانشاهی که بیش از سایر گویش‌ها به فارسی شباهت دارد، به کردهای استان کرمانشاه در غرب ایران تعلق دارد (به نقل از احمدی، 21-23, *hassan pour*).

#### مذهب

وضعیت دین، مذاهب و فرقه‌های مختلف در بین کردها را در طول تاریخ می‌توان به دو دوره زمانی تقسیم نمود؛ اولین دوره زمانی که به قبل از اسلام در سرزمین کردستان برمی‌گردد و دوره زمانی دوم به ترویج و گسترش اسلام در بین کردها مربوط می‌شود. کردستان همانند سایر نقاط ایران در دوران قبل از ورود اسلام بدین سرزمین دین آنها «زرتشت» بود. وجود آتشکده بزرگ و مقدس آذرگشسپ (آتش پادشاهان) از مجموعه باستانی تخت سلیمان نزدیک تکاب، که امپراتورهای ساسانی پای پیاده برای عبادت به آنجا مراجعه می‌کرده‌اند، همچنین معبد آنهایتا در کنگاور و آتشکده پاوه از دیگر شواهدی است که نشان می‌دهد کردها همانند سایر ایرانیان پیرو دین زرتشت بوده‌اند (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۲۹).

زرتشتیان معتقدند نام اولین زرتشت مهاباد بوده و نام دومین زرتشت هوشنگ و نام آخرین زرتشت ابراهیم بوده است. امروز کردهای «ایزدی» یا به تعبیر غلط «یزیدی» رهبر دینی خود را زرتشت - به معنی مغ بزرگ می‌نامند که جانشین آن به ارث به پسر بزرگ‌تر

1- zaza

2- Dilami

می‌رسد (نوری، ۱۳۳۳: ۷۹).<sup>(۱)</sup>

با ورود اسلام به سرزمین ایران، کردها نیز به دین اسلام گرویدند و اکثریت مذهب تسنن را پذیرفتند.

پس از ورود دین اسلام به ایران این دین در اغلب مناطق کردنشین، با استقبال روبه‌رو شد، ولی این آیین در اقلیتی از زرتشتیان در غالب دین ایزدی یا یزیدی در کردستان ادامه پیدا کرد (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۲۹).

امروزه، چه در داخل و چه در خارج از مرزهای سیاسی ایران اکثریت مردم کردستان در انجام آداب و مناسک دینی خود از فقه امام شافعی پیروی می‌کنند، عده‌ای هم بنا بر علل سیاسی و اجتماعی مذهب حنفی، مالکی و یا حنبلی را اختیار نموده‌اند. گروهی هم شیعه و پیرو طریقه امام جعفر صادق (علیه السلام) و بعضی نیز زیر پوشش بدعت‌های دینی با نام‌های: اهل حق، یزیدی، صارمی، شیبک، بجوران و کاکلی با حفظ برخی از آداب، مناسک و معتقدات دین قدیم ایران (زرتشتی) همچنان به حیات دینی خود ادامه می‌دهند (سنندجی و طیبی، ۱۳۶۶: ۳۰-۲۹).

گرچه غالب کردهای ایران سنی مذهب می‌باشند، ولی کردان شیعه نیز در استان‌های مختلف از جمله کرمانشاه و ایلام فراوان می‌باشند. عده‌ای معتقدند که یک سوم از کردها شیعه و دو سوم از آنها سنی مذهب هستند. اما تقسیم‌بندی کردهای ایران براساس برآوردهای آماری ۱۳۷۵ به این صورت است؛ کردهای آذربایجانی غربی (۹۲۵/۰۰۰ نفر)، کردهای استان کردستان بدون احتساب شهرهای قروه و بیجار (۱/۰۳۱/۹۳۱ نفر)، کردهای شهر پاوه (۶۱/۹۱۸ نفر) و جوانرود (۱۰۳/۵۱۸ نفر) جمعاً ۲/۱۲۸/۳۶۷ نفر پیرو اهل تسنن هستند. جمعیت کردهای ایلام (۴۸۸/۰۰۰ نفر)، کرمانشاه بدون احتساب جوانرود و پاوه (۱/۶۰۷/۵۶۴ نفر)، شهر قروه (۱۹۹/۸۳۴ نفر) و بیجار (۱۱۴/۲۳۵ نفر) جمعاً ۲/۴۰۸/۶۳۳ نفر شیعه مذهب می‌باشند. یعنی از جمع ۴/۵۳۸/۰۰۰ کردهای ایران ۵۳ درصد شیعه و ۴۷

درصد سنی هستند (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۶). اغلب کردهای سنی کردستان پیرو مذهب شافعی یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت (حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی) می‌باشند. توزیع فراوانی جمعیت کردها در بین شعب مختلف اهل تسنن در کردستان ایران به این صورت است که حدود ۹۸ درصد کردهای سنی ایران شافعی مذهب حدود ۲ درصد حنفی و حدود ۵ هزار نفر حنبلی مذهب می‌باشند. پیروان مذاهب حنفی و حنبلی بیشتر در عشایر ایل شکاک مشاهده می‌شود (تاریخی، ۱۳۶۷). گرایش به فرقه صوفیه در کردستان ایران فراوان است. قادری‌ها (پیروان شیخ عبدالقادر در گیلان) (۴۹۵-۴۶۱ ه. ش) و نقشبندی‌ها (پیروان محمد بهاء‌الدین بخاری ۷۶۸-۶۹۶ ه. ش) دارای بیشترین پیروان در این منطقه می‌باشند (همان). مذهب اهل حق نامی است بر شیعه‌ای از غلاة یعنی آنهایی که درباره حضرت علی (ع) راه غلو پیمودند و آن حضرت را تا مقام الوهیت بالا برده‌اند. مینورسکی می‌نویسد: «اهل حق روی عقیده غلاة شیعه بنا شده و با مذهب تناسخ و تصوف در آمیخته و به شکل آیین مخصوص ظهور کرده است».

از ویژگی‌های این مسلک رعایت سه اصل «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» است که اجرای آن بر اهل حق واجب است (چلبی، ۱۳۸۰: ۲۲۹).

### ۳-۴. منشأ قومی و تاریخی قوم گُرد

#### نژاد

درباره ریشه اصلی لغت کرد دو فرض اساسی وجود دارد: الف) کرد به عنوان یک قوم باستانی ب) کرد به عنوان واژه‌ای که تاریخ‌نگاران اسلامی برای اولین بار آن را استعمال و به کار برده‌اند (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۳۲).

بعضی از متفکران و ناسیونالیست‌های کرد معتقدند که واژه کرد ناشی از نام اقوام قبایل باستانی مانند: «گُردو» و یا «قوردو» می‌باشد که در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در سلسله جبال زاگرس زندگی می‌کرده‌اند (Barzani, 1998: 33-34).

پروفسور مینورسکی و واسیلی نیکتینی معتقدند که برای دستیابی به منشأ اصل واژه

کرد باید لغت «کرمانج» که برخی کردهای فعلی خود را با آن معرفی می‌کنند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به عقیده مینورسکی واژه کرمانج دارای سه بخش است؛ کر+مان+ج. «ج» پسوند است و می‌توان آن را حذف کرد. «مان» ارتباط بسیار قوی با ماد یا مانانی دارد. ماروها نیاکان مادهای فعلی می‌باشند.

همچنین مسعودی در کتاب *البیه و الاشراف* که آن را در سال ۳۴۵ ه. ش تألیف کرده است، قوم کرد را آریایی نژاد ذکر کرد که با فارس‌ها از یک نژاد هستند و در سده سی‌ام و بنا به روایت دیگری سده پانزدهم قبل از میلاد به فلات ایران مهاجرت کردند، توانسته‌اند بر بومیان محلی غلبه کنند (بار تولد، ۱۳۷۳: ۲۱۹).

اکراد ایران مجزا از اثبات تاریخی، به هم‌نژادی خود با ایرانیان مصرّ بوده و براساس نشانه‌های تاریخی از جمله داستان ضحاک و ارتباط آن با تشکیل قوم کرد و کشته شدن ضحاک که هر ساله جشنی به نام جشن کردی در میان آنها برگزار می‌گردد این انتساب را ثابت می‌کنند (نوری، ۱۳۳۳: ۴۸).

اگر چه در این باره نیکیتین معتقد است از نام کرد تا قرن دوازدهم میلادی اثری نبود، تنها در زمان سلطنت سلطان سنجر آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی بود که این ایالت توسط وی به وجود آمد. حمدالله مستوفی نخستین فردی است که در کتاب *نزهة القلوب* از کردستان نام می‌برد. از مقایسه و مطالعه منابع چنین برمی‌آید که کردستان تا قرن سیزدهم میلادی جزء ایالتی بوده که عرب‌ها آن را جبال می‌نامیدند و آن قسمت از کردستان که بعدها جزء خاک ترکیه شد و آن قسمت که به عراق عرب (بین‌النهرین) پیوست شامل جذبه دیار بکری می‌شد (ارفع، ۱۹۶۶: ۱۸-۱۲).

### گردها در گذر زمان

پس از ظهور اسلام و گسترش آن در ایران واژه کرد بیشتر از سایر واژه‌های باستانی در زبان مورخان عرب دیده و شنیده شده است. با سقوط تیسفون پایتخت ساسانیان در سال ۱۶ ه. ق باقی مانده سپاه امپراتور ساسانی در حلوان (سرپل ذهاب) اقدام به جمع‌آوری سپاه و

مقاومت در برابر مسلمانان نمود. ایرانیان اطراف یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، آخرین مقاومت‌های خود را در منطقه کردستان در مقابل سپاه اسلام انجام دادند و نهایتاً در سال ۱۸ ه. ق مقاومت‌های نومیدانه آنها در هم شکسته شد و این اولین برخورد کردها و ایرانی‌ها با مسلمانان بود (zakibeg, 1996: 105-156).

شهرهای ایران یکی پس از دیگری به تصرف مسلمین درآمد. در دوران آل بویه کردهای قبیله برزیکانی به وسیله حسن و یحیی بن حسن با به دست آوردن فرمانروایی کردستان شرقی، دینور، همدان و نهاوند را فتح کرده و حکومت حسنیویه با پایتختی سرماج (نزدیکی بیستون) را تشکیل دادند (نیکتین، ۱۳۶۶: ۳۹۶).

هنگام هجوم ترک‌های غزنوی و پس از آن سلجوقیان، قوم کرد هرچند مصائب زیادی را تحمل نمود، اما دوران سلجوقیان از دو جهت در تاریخ کردها مهم و مورد توجه است. نخست نام‌گذاری این منطقه و ثبت آن برای اولین بار در دفاتر ایرانی با نام کردستان است که در زمان آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی، سلطان سنجر بود و دوم ظهور دلاور کرد «صلاح‌الدین ایوبی» می‌باشد. صلاح‌الدین با کمک نیروهای ترک و کرد حملات سختی را علیه صلیبی‌ها انجام داد. پس از گذشت دوران خوارزم‌شاهیان که با مشکل قحطی در کردستان همراه بود، کردستان و سرزمین ایران دوباره مورد هجوم متجاوزان مغول و تیموری قرار گرفت (کنان، ۱۳۶۵: ۲۷).

### گردها در دوران صفویه تا پهلوی

با تشکیل امپراتوری عثمانی (۱۹۲۴-۱۲۹۹ م) و امپراتوری صفوی، زندگی و تاریخ کردها به کلی دگرگون شد. زیرا مهم‌ترین جنگ‌های این دو امپراتوری قدرتمند در مناطق کردنشین اتفاق افتاد (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۲۸).

سنی بودن مسلمانان کرد و شیعه بودن دولت‌های ایران در زمان صفویه به بعد امری بود که برخی از رؤسای ایلات کرد را تشویق به اتحاد با عثمانی‌ها می‌کرد. شکست صفویان در نبرد چالدران نقطه عطفی در تاریخ کردها بود. زیرا حدود ۲۳ امیرنشین کرد یک پیمان

دوستی با عثمانی‌ها امضاء کردند که به موجب آن حکومت محلی رؤسای ایالت کرد در مناطق ایلی به رسمیت شناخته شد و آنان در مقابل تعهد کردند که نسبت به سلطان عثمانی وفادار باشند (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۹۲).

برعکس سیاست دولت عثمانی، صفویان با تکیه بر مذهب شیعه سران عشایر را از سیمت سنتی خود عزل کرده و بزرگان قزلباش ایلی شاهسون را به جای آنها گماردند (نوری، ۱۳۳۲: ۱۹-۱۰). خط‌مشی دولت عثمانی و صفوی نتایج خود را در جنگ چالدران در شهریور ۹۸۳ ه. ش (۲۳ اگوست ۱۵۱۴ م) نشان داد و سلطان سلیم به کمک نیروهای کرد شکست سختی را بر شاه اسماعیل صفوی وارد آورد و برای اولین بار در تاریخ مردم کرد، مناطق کردنشین تجزیه و ۲/۳ این مناطق از سرزمین آبا و اجدادی کردان جدا و تحت حکومت عثمانی قرار گرفت (ارفع، ۱۹۶۰ و جلالی‌پور، ۱۳۷۲). در هر حال، در اواخر دوره صفویه تمامی مناطق کردنشین ایران به تصرف عثمانی‌ها درآمد. زمانی که افشاریان به قدرت رسیدند، عثمانی‌ها علاوه بر مناطق کردنشین ایران، آذربایجان و همدان را نیز زیر سلطه خود در آورده بودند که با روی کار آمدن نادر از این مناطق رانده شدند.

کردها در دوران نادر به دو دسته تقسیم شدند: گروهی به حمایت از حکومت مرکزی پرداختند و گروهی دیگر نیز جانب عثمانی‌ها را گرفتند (توکلی، ۱۳۷۹: ۴۲). این وضعیت تا زمان زندیه که خود شاخه‌ای از کردها بودند ادامه یافت. در عصر زندیه کردها موفق شدند برای چهارمین مرتبه در ایران یک سلسله کرد نژاد را تأسیس و زمام امور امپراتوری را به دست گیرند و شیراز را پایتخت خود قرار می‌دهند.

در ابتدای قرن نوزدهم حکومت قاجار و عثمانی سیاست خود را در کردستان بر مبنای خاتمه دادن به امارت‌های محلی نیمه مستقل کرد قرار دادند. حکومت‌های محلی اردلان، لرستان و مکریان در ایران و بدلیس همکاری بوتان، سوران و بادنیان در قلمرو عثمانی واپسین روزهای حیات خود را سپری می‌نموده و این مناطق مستقیماً توسط حکومت مرکزی یا حکمرانانی از مرکز اداره می‌شدند (به نقل از رضایی و محمدامین صالح). در پایان این قرن، فدراسیونی از ایلات منگور، مامش، پیران، بالدک و بعضی از این عشایر

شیخ عبیدالله شمزینی را در قیام ۱۹۸۰ م علیه دولت مرکزی ایران یاری کردند (رضایی، ۱۳۷۷: ۲۴۰). البته درگیری مرزی بین دو امپراتوری (صفوی و عثمانی) نه تنها تا پایان حکومت صفویان ادامه یافت، بلکه در دوران قاجار نیز تا سال ۱۹۱۴ م یعنی جنگ جهانی اول این خصومت‌ها تدام یافت. بدین ترتیب، جنگی که در قرن شانزدهم آغاز شده بود نهایتاً با عقد قراردادی به نام سور<sup>(۱)</sup> - شهری در نزدیکی پاریس - در آن تاریخ مرز بین ایران و عثمانی ترسیم و تثبیت گردید به گونه‌ای که این قرارداد زمانی رخداد که دولت عثمانی تضعیف و تجزیه گردید. با تجزیه امپراتوری عثمانی بخشی از مناطق کردنشین تحت حاکمیت ترکیه و بخش‌های دیگر زیر نفوذ کشور سوریه و عراق قرار گرفت.

#### وضعیت کردها در دوران پهلوی

تجزیه عثمانی و شکل‌گیری مرزهای جدید، حیات سیاسی و منطقه‌ای کردها را به کلی دگرگون ساخت. از سویی، تأسیس رژیم پهلوی نیز با هدف تشکیل دولت ملی، رفتارها و حرکت‌های سیاسی کردها و سایر اقوام را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

حرکت‌های سیاسی کردها در ایران را می‌توان در سه دوره تاریخی مطالعه کرد: دوره رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش / ۱۹۴۱-۱۹۲۱ م)، دوره محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش / ۱۹۷۹-۱۹۴۱ م) و دوره جمهوری اسلامی. قیام اسماعیل آقا شکاک (سیمکو) در دهه ۱۹۲۰ میلادی، تأسیس دولت خودمختار کرد در مهاباد (۲۵-۱۳۲۴ ش) و تحولات سیاسی از سال ۱۳۵۸ به بعد مهم‌ترین رویدادهای سیاسی مناطق کردنشین ایران در ادوار مزبور محسوب می‌شوند (احمدی، ۱۳۷۸: ۹۳).

با تأسیس سلسله پهلوی، کردها با اعمال فشار در جهت تحقق سیاست قومی مبنی بر ناسیونالیسم افراطی فارس‌گرا مواجه شدند. حکومت پهلوی با اتخاذ سیاست «هماندسازی» کوشش می‌کرد تا ضمن انکار تنوع قومی همه اقوام را بر پایه فارس‌گرایی افراطی سامان دهد (جلایی‌پور، ۱۳۷۹).



در واقع، هدف اصلی رضاشاه نوسازی ایران بود. دولت به ابزار نوگرایی تبدیل شد و مانند آتاتورک در صدد پیروی از الگوهای اروپایی ملت‌سازی بود. ابزار عمده رضاشاه در این زمینه نیروهای نظامی بریگارد قزاق و ارتش نوین بود. گرچه رضاشاه و حامیان او با خلق یک دولت بورکراتیک و تمرکزگرایی نوین قصد مدرنیزه کردن ایران را داشتند، اما تفاوت‌های ساختاری میان ایران اوایل قرن بیستم و اروپای غربی قرن شانزدهم پیش‌شرط‌های لازم را برای ظهور دولت مدرن در ایران فراهم نداشت (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۰). در کردستان نیز همانند سایر بخش‌های ایران گروه‌های ایلی مقتدری وجود داشت. ایل‌های بزرگی نظیر شکاک و ایل‌های قدرتمندی مانند: میلان، منگور، هرکی، جلالی، مامن، زرزا، پیران، بیگ‌زاده و حیدرانلو بخش‌های مهمی از کردستان ایران را به ویژه در مناطق شمالی تحت کنترل داشتند. در چنین اوضاع و احوالی بود که رضاخان در ایران به قدرت رسید. عوامل دولتی عشایر کوچنده را مجبور کردند تا چادرهای خود را رها کنند و در روستاها خانه بسازند و کشاورزی کنند. به منظور جلوگیری از کوچ سنتی تابستانی و زمستانی ایلات کرد مرزهای غربی کشور بسته شد. در نتیجه این سیاست، تعداد روستاها در کردستان رو به افزایش گذاشت. مثلاً در بانه تعداد روستاها از ۸ روستا در سال ۱۲۳۰ شمسی به ۱۶۱ روستا در سال ۱۳۳۰ رسید. تعداد روستاهای منطقه مریوان در همان دوران از ۹۰ روستا به ۱۲۱ روستا افزایش یافت (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۳-۲۱۹).

گرچه بعد از مدت زمانی، کناره‌گیری رضاشاه از قدرت در سال ۱۳۲۰ به رؤسای تبعیدی ایلات امکان داد تا به خانه‌های خود بازگردند و بنای قدرت خود را مجدداً سازماندهی کنند. سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۸ دوره جدیدی از کشمکش میان دولت مرکزی و گروه‌های مسلح ایلی در مناطق مختلف ایران بود. این کشمکش در کردستان، فارس و بویراحمد رخ داد که چندان به طول نینجامید. کمی پس از عقب‌نشینی نیروهای متفقین از ایران سیاست‌های تمرکزگرایانه محمدرضاشاه پهلوی به اجراء درآمد و نیروهای ایلی بار دیگر خلع سلاح شدند و کوچ‌نشینی جای خود را به یکجانشینی داد (همان).

در واقع، فرآیند شکل‌گیری دولت مدرن پس از رضاشاه برای نخستین بار در تاریخ ایران، گرایش‌های سیاسی - ملی را در کردستان ظاهر ساخت. این پدیده خود به خود به وجود نیامد، بلکه بیشتر نتیجه تلاش‌های گروهی از نخبگان فعال سیاسی بود. در مجموع، می‌توان گفت پس از سقوط رضاشاه دو گروه نخبه سیاسی از کردستان شکل گرفت. گروه اول، متشکل از رؤسای سابق ایلات بودند که دولت مرکزی آنها را تبعید نموده بود و گروه دوم، نخبگان تحصیل کرده جدید بودند، در این مورد می‌توان گروه سیاسی کرد به نام کومله در سال ۱۳۲۱ را نام برد که بسیاری از رؤسای ایلات کرد بدان پیوستند این مسئله در مورد حزب دموکرات که در سال ۱۳۲۴ به تشویق شوروی به وجود آمد نیز صدق می‌کند. برونیس، کردشناس معاصر، شواهد قوی‌تری ارائه می‌دهد و می‌گوید که بنیان‌گذار حزب دموکرات کردستان ایران همگی از نخبگان ایلی بودند (به نقل از احمدی، ۳۹۳). قاضی محمد رهبر حزب دموکرات در سال ۱۳۲۵ یکی از نخبگان غیرایلی بود. اما بسیاری از رؤسای ایلات کرد در تشکیل حزب و دولت خودمختار کرد شرکت داشتند. قاضی محمد به پاس خدمات رؤسای گُرد چهار تن از رؤسای ایلات شکاک، بیگ‌زاده، هرکی و بارزانی را به فرماندهی ارتش دولت خودمختار گُرد منصوب کرد (Roosevelt: 257).

در واقع، پس از جنگ جهانی اول خیزش‌هایی در کردستان روی داد و جهت وجهه همه این خیزش‌ها رهایی از یوغ حکومت ترکان بود. یکی از بزرگ‌ترین این خیزش‌ها قیام شیخ محمود بود، شیخ محمود شش سال تمام با انگلستان که وارث حکومت عثمانی در بخشی از کردستان شده بود، جنگید (چلبی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). همچنین در شرق، دومین موج ناسیونالیسم پس از جنگ جهانی دوم رسید. جمهوری مهاباد به رغم کمبودها و ناتوانی‌هایش تجلی این موج بود و از این حیث برنامه ملی خاصی را عنوان می‌کرد. هرچند که چشم‌اندازها و جنبه‌های این برنامه به روشنی تعریف نشده بود. سرانجام به علل و عوامل بسیار این جمهوری بی‌هیچ‌گونه جنگ و مبارزه‌ای فروپاشید (کنالد و عصمت شریف، ۱۳۷۲: ۱۲-۱۰).

### وضعیت کردها پس از انقلاب اسلامی

مناطق کردنشین ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه در همان سال‌های اولیه با بحران‌ها، شورش‌ها و اغتشاشات مختلفی درگیر بود. در هنگام تشکیل دولت موقت، استان کردستان با سه مسئله روبه‌رو بود: (۱) ناسیونالیسم شدید قومی در منطقه (۲) مسئله شیعه و سنی (۳) مسئله کرد و ترک (ظهیری‌نژاد، ۱۳۷۹: ۲۶۶).

بعد از انقلاب اسلامی، عدم توجه به نیازها و مطالبات کردها سبب شد در نخستین مخالفت با همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ (جمهوری اسلامی) خواستار اعلام خودمختاری در کردستان شوند. در زمان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی برخی از رهبران اهل سنت کردستان خواستار حذف اصل مربوط به رسمی بودن مذهب شیعه در ایران گردیدند که با آن موافقت نشد، همچنین پیدا شدن اختلاف میان نیروهای سیاسی کردستان با دولت و درگیری در شهر نقده که ترکیبی از کردها (هفت هزار کرد سنی) و آذری (دوازده هزار آذری شیعی) بود، باعث بروز اختلاف میان کردها و ترک‌ها شد که با خساراتی همراه بود و در نهایت در سال ۱۳۶۱، با ورود نیروهای دولتی و با به کنترل درآوردن اوضاع منطقه پایان یافت.

«نابسامانی‌های ناشی از اوایل انقلاب که ساختارهای دولتی را در منطقه مختل کرده بود و کردستان را به صحنه مناسبی برای فعالیت گروه‌های مخالف، به ویژه سازمان‌های چپ که برای کسب قدرت سیاسی با دولت می‌جنگیدند، تبدیل کرد. این گروه‌های غیرکرد چپ‌گرا به دلیل ضعف قدرت، نداشتن پایگاه مردمی و نیاز به حمایت سازمان‌های کرد به طرح خودمختاری کردستان پرداختند و با گروه‌های سیاسی کرد نظیر حزب دموکرات و کومله همکاری می‌کردند. این گروه‌های غیرکرد نیز همانند نخبگان کرد مشروعیت مبارزه خود را با مسائل زبانی و فرهنگی جامعه کرد توجیه می‌کردند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۵۷).

به دنبال این تحولات، در دوران جنگ تحمیلی نیز کردستان با تشدید حرکت‌های سیاسی همراه بود و نفوذ گروه‌های مختلف موجب ضربه زدن به نیروهای نظامی ایران در جنگ با عراق می‌گردید.

در سال ۱۳۷۸ با توجه به تغییراتی که در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور حاصل شد، کردستان نیز از تحولات موجود تأثیر گرفت. تغییراتی که بدین صورت در آنجا به وقوع پیوست عبارت است از: ۱) فراهم شدن زمینه بهتر برای فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ۲) مشارکت بیشتر کردها در عرصه‌های سیاسی کشور و برگزیده شدن تعدادی از نیروهای تحصیل کرده و علاقمند بومی به پست‌های مدیریتی استان‌های کردنشین ۳) برگزاری انتخابات ششمین دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی در فضای بهتر و آزادتر (توکلی، ۱۳۷۹: ۳۵).

بنابراین، آنچه مشهود است در دهه اخیر به خاطر توسعه سیاسی کشور مشارکت کردها در صحنه سیاسی چشمگیر بوده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی، بیشترین مشارکت سیاسی را داشته و طرفدار دولت می‌باشند.

## ۵. مسائل قومی در آذربایجان

### مقدمه

آذری‌ها در مناطق وسیعی از ایران زندگی می‌کنند. در واقع، قلمرو اصلی این قوم مناطق غرب و شمال غربی کشور می‌باشد که در چهار استان؛ آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل و زنجان متمرکز شده‌اند. با عنایت به این گستردگی در سطح کشور در زیر به ویژگی‌های جغرافیایی، تاریخی و قومی آن مبادرت می‌ورزیم:

### ۵-۱. پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم آذری

#### خصوصیات جغرافیایی

منطقه آذربایجان شامل استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل می‌باشد که از نظر مختصات جغرافیایی بین طول ۴۴ درجه و ۲ دقیقه و ۲۰ ثانیه تا ۴۸ درجه و ۵۵ دقیقه و ۳۶ ثانیه شرق نصف‌النهار گرینویچ و عرض ۳۵ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۹ درجه و ۴۶ دقیقه و ۲۳ ثانیه شمال و در شمال غرب ایران قرار گرفته است. این منطقه از شمال به جمهوری آذربایجان، ارمنستان و جمهوری خود مختار نخجوان، از غرب به ترکیه و عراق، از جنوب به استان‌های کردستان و زنجان و از شرق به استان گیلان و جمهوری آذربایجان محدود می‌شود.

مساحت کل این منطقه ۱۰۵۰۸۰ کیلومتر مربع می‌باشد که معادل ۶/۳۷۵ درصد کل مساحت کشور ایران می‌باشد که البته با اضافه کردن استان زنجان برابر با ۱۳۳۱۱۰ کیلومتر می‌گردد.

بر اساس تقسیمات کشوری، آذربایجان ایران به دو استان غربی و شرقی تقسیم و در سال ۱۳۷۱ آذربایجان شرقی خود نیز به دو استان تقسیم گردید. یکی به همین نام و دیگری به نام استان اردبیل.

برحسب محل استقرار، وضعیت اقوام آذری زبان ساکن بدین شرح است:

۱. قزلباش‌های ساکن آذربایجان (دشت مغان) و کوه‌های سبلان و ارومیه (افشارها)
  ۲. قزلباش‌های ساکن ناحیه زنجان
  ۳. قزلباش‌های اینانلو، بهارلو و نفر از طوایف خمسه فارس
  ۴. قشقایی‌های استان فارس (شامل طوایف فارسپیمان، آنسکولی کوچک، کشکولی بزرگ، عمله، دره شوری و شش بلوکی)
  ۵. ترکمن‌ها شامل؛ قبایل یموت، تکه، گوکلان ساکن در سراسر دشت گرگان و شمال خراسان.
  ۶. قزاق‌های ساکن حومه شهرهای گنبد کاووس، گرگان و بندر ترکمن.
  ۷. ایلات آذری زبان پراکنده در نواحی دیگر ایران شامل: سیرجان، کرج و قزوین
  ۸. از سوی، بسیاری از ساکنین اطراف محورهای زیر آذری نشین‌اند.
- الف) تهران، قزوین، زنجان، میانه و تبریز ب) تبریز، مرز و جلفا ج) تبریز، مرند، خوی، ماکو و بازرگان د) تبریز، سراب، اردبیل و آستارا ه) تهران، قزوین، تاکستان و همدان و) تهران، علیشاه عوض، رباط کریم، ساوه، دستجردی، خلیجستان و اشتهارد ز) تهران، ساوه، غرق‌آباد، روان، قزوین، بوئین‌زهرا و آوج (پناهیان به نقل از هیأت، ۱۳۶۶: ۳۰۶).

#### پراکندگی جمعیتی

در باب جمعیت قوم آذری آمار رسمی و دقیقی که بیانگر تعداد آنان در کشور ایران باشد در دست نیست؛ زیرا یکی از شاخص‌های مهمی که می‌توان به کمک آن اقوام مختلف را از هم تمیز داد و به تعداد نفوس آنان پی برد «زبان» می‌باشد که این شاخص نیز در کلیه سرشماری‌های انجام گرفته تا کنون لحاظ نشده است.

مؤلف کتاب سیری در تاریخ زبان لهجه‌های ترکی در اثر خود نوشته است: «در ایران بیش از ۳۰ درصد جمعیت کشور را ترک‌زبانان تشکیل می‌دهند و اکثریت نسبی مردم ایران آذری زبان هستند» (هیأت، ۱۳۶۵: ۳۰۵) البته این آمار اغراق‌آمیز و بدور از مبنای

علمی و تحقیقی می‌باشد. با استناد به آمار مندرج در آمارنامه‌های استان‌های آذری نشین که در سال ۱۳۷۲ توسط مرکز آمار ایران ارائه شده است. جمعیت قوم آذری زبان که در قلمرو جغرافیایی غرب و شمال غرب کشور مستقرند حدود ۷/۷۳۷/۲۷۸ نفر برآورده شده است. حدود ۳/۳۰۰/۰۰۰ نفر در آذربایجان شرقی، ۲/۳۰۰/۰۰۰ نفر در آذربایجان غربی، ۱/۱۴۱/۶۲۵ نفر در اردبیل و ۹۹۵/۶۵۳ نفر در استان زنجان می‌باشد. البته در سرشماری ۱۳۷۵، استان آذربایجان غربی حدود ۲/۴۹۶/۳۲۰ نفر، که حدود نیمی از آنها گُرد می‌باشند، استان آذربایجان شرقی حدود ۳/۳۲۰/۰۰۰ نفر و استان اردبیل ۱/۱۶۸/۰۱۱ نفر برآورد شده است که پرجمعیت‌ترین آنها آذربایجان شرقی و کمترین اردبیل می‌باشد.

## ۲-۵. ویژگی فرهنگی آذری‌ها

### زبان

در منطقه آذربایجان، قبل از ورود زبان «آذری»، زبان‌های مختلف وجود داشته است. برخی معتقدند چون اوستا در آذربایجان پدید آمد و زادگاه زرتشت بود، لذا زبان کهن مردم آذربایجان را اوستا ذکر نموده‌اند. اصطخری در *کنار المسالک و ممالک* زبان این مردم را مخلوطی از تازی و پارسی ذکر نموده است و برخی دیگر از جمله ابن حوقل، یاقوت حموی، حمدالله مستوفی، خوارزمی، مسعودی، مقدسی، کسروی، ابن ندیم، یعقوبی، مارکوارت و دیگران زبان مردم آذربایجان در قرون پیشین را «پهلوی آذری» که شاخه‌ای از زبان فارسی بوده است ذکر نموده‌اند.

از مجموعه گفته‌ها و نقل و قول‌های بیان شده این گونه استنتاج می‌شود که زبان کهن مردم آذربایجان، آذری بوده است که بسیاری از مؤلفان دوره اسلامی از آن تحت عنوان «پهلوی» یاد کرده‌اند. اما باید گفت چه زبان مردم آذربایجان را آذری و چه پهلوی بدانیم، هر دوی این زبان‌ها لهجه یا شاخه‌ای از زبان فارسی نامیده می‌شوند و این دو شاخه را باید از زمره زبان‌های فارسی محسوب کرد.

از زمان سلجوقیان و تهاجمات و مهاجرت‌های قبایل ترک زبان به سرزمین ایران و به

ویژه آذربایجان، زبان آذری تحت تأثیر این زبان قرار گرفت و به مرور زمان مغلوب آن شد.

اواخر قرن نهم، سیل کوچ ترکان به نقاط مختلف خوارزم سرازیر شد و مع‌هذا، تا قرن یازدهم میلادی زبان خوارزمی زبان حاکم این منطقه باقی ماند، ولی بعداً زبان ترکی جای زبان خوارزمی را گرفت و زبان خوارزمی در ترکی این منطقه مستحیل شد (هیأت، ۱۳۶۶: ۷۴). تسلط قوم مغول و حکومت ایلخانان در آذربایجان برخلاف تصور گروهی که آن قوم را تغییر دهنده زبان ایرانی مردم آذربایجان و مروج زبان ترکی می‌دانند موجب تغییر زبان آذربایجان نبوده است و نمی‌بایست تسلط قوم مغول، که متکلم به زبان مغولی بودند، موجب غلبه زبان دیگر (یعنی ترکی) بشود. چنین به نظر می‌رسد که تأثیر تسلط مغول از لحاظ زبان محدود به ورود مقداری لغات مغولی و اصطلاحات ایرانی که در کتاب‌های دوره مغول و بعد از آن دیده می‌شود، بوده است. اگر تسلط مغول کمکی به غلبه و رواج ترکی کرده باشد، جز این نخواهد بود که مسلماً تسلط قوم مغول که از هر حیث به ترکان نزدیک‌تر از ایرانیان بودند بر نفوذ ترکان و اهمیت زبان آنان افزود و عوامل ایرانی که در برابر توسعه تدریجی زبان اقلیت نیرومند ترک در این سرزمین مقاومت می‌کردند، تضعیف کرد و به طور غیرمستقیم زمینه مساعد و مناسبی برای نفوذ و توسعه زبان بیگانه ایجاد نمود. مقارن تشکیل سلسله صفویه زبان ترکی در آذربایجان جانشین زبان آذری شد و رسماً زبان ترکی در دربار صفویه و نفوذ و تقرب ترکان در پیشگاه سلطان صفوی و عوامل دیگر موجب شد که زبان ایرانی مردم این سامان جای خود را به زبان بیگانه ترکی بسپارد (مرتضوی، ۱۳۶۰: ۵۱-۵۰).

امروزه، برخی زبان کنونی مردم آذربایجان را که ترکی است به خطا زبان «ترکی آذری» می‌نامند. زبان آذری از زبان‌های ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی ندارد و نداشته است.

در حال حاضر، آنچه ترکان آذربایجان را از سایر اقوام ایرانی متمایز می‌کند، تفاوت‌های نمادی مخصوصاً زبان است. ترکان آذربایجان به زبان ترکی تکلم می‌کنند که



شاخه‌ای از زبان‌های اورال - آلتائیک است و خصوصیت اصلی زبان‌شناختی آن التقاطی بودن آن دسته از زبان‌هاست (هیأت، ۱۳۷۰: ۲۱۹).

زبان‌های اورال - آلتائیک به مجموعه زبان‌هایی گفته می‌شود که مردمان متکلم به آنها از منطقه بین کوه‌های اورال و آلتای (در شمال ترکستان) برخاسته و هر گروه در زبان‌های مختلف به نقاط متفاوت مهاجرت کرده‌اند. این گروه زبان‌های فنلاند و مجارستان (اورالیک) و زبان‌های ترکی، مغولی، منچو و توفقوز (زبان‌های آلتائیک) است.

زبان ادبی ترکی آذربایجان دارای دو شاخه کتبی و شفاهی است که اولی ادبیات کلاسیک و دومی ادبیات شفاهی ترکی آذربایجانی را تشکیل می‌دهد. ترکی آذربایجانی یک‌باره به وجود نیامده، بلکه در طول قرن‌ها از اختلاط و آمیزش لهجه‌های اقوام مختلف مخصوصاً اوغوزها و قبیچاق تشکیل شده و به شکل زبان واحد مردم آذربایجان درآمده است. در تشکیل این زبان غیر از لهجه‌های ترکی (اوغوز، قبیچاق و ترکی شرقی) تا حدودی زبان مغولی و زبان تاتی یا بومی نیز دخالت داشته و در زبان معاصر کم و بیش کلمات و عناصر مختلف این زبان‌ها دیده می‌شود (هیأت، ۱۳۶۶: ۱۶۹-۱۶۸).

بعد از ترکی قدیم (زبان کتابت گوک تورک و اوغوزها) دو نوع زبان کتابت پیدا شد: ترکی شمالی - شرقی و ترکی غربی یا اوغوز. ترکی غربی از قرن سیزدهم تا کنون زبان کتابت بوده است. ترکی شمالی - شرقی در آسیای میانه و در بین ترکان شمالی تا قرن چهاردهم زبان کتابت بود و در واقع، ادامه ترکی قدیم است. از قرن پانزدهم به بعد، این زبان به دو لهجه شرقی و شمالی تقسیم شد و در نتیجه، سه زبان کتابت شرقی، شمالی و غربی به وجود آمد که تا قرن حاضر ادامه داشته‌اند. ترکی غربی براساس اوغوز، ترکی شرقی بر مبنای قبیچاق و ترکی شمالی براساس لهجه‌های آسیای میانه ساخته شده است. ترکی شرقی که آن را ترکی جغتایی نیز گفته‌اند، از زمان امیر تیمور پیدا شد و در دوران تیموریان تکامل پیدا کرد و با ظهور شاعر بلند پایه‌ای مانند امیرعلیشرنوایی (۱۵۰-۱۴۴۱ م) زبان ادبی این منطقه شد (همان: ۸۱).

## مذهب

دین‌های رایج در آذربایجان از آغاز تا امروز به پنج دسته به شرح زیر دسته‌بندی کرده‌اند (جلبی، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

۱. آیین‌های اولیه آریایی‌ها شامل دیوپرستی و مهرپرستی
۲. زرتشتی
۳. یهودی
۴. مسیحی
۵. اسلام

۱. آیین‌های اولیه: مردم آذربایجان در دوره باستان دین ساده آریایی طبیعت‌پرستی داشتند تا آنکه آریایی‌ها به حکم تکامل طبیعی بدوی تعدد الهه و پرستش اصنام به تدریج به یگانه‌پرستی و اعتقاد به توحید جلب شدند. در سال ۱۹۳۵ م سنگ‌نوشته‌ای از دوران خشایار شاه درباره دیوپرستی کشف شد. از این رو، می‌توان به آن استناد کرد تا سده پنجم پیش از میلاد، آیین دیوها در ایران از جمله آذربایجان رواج داشته است.

۲. زرتشتی: ظهور «دیرین و یجه» در ایران که او را «زراتوشترا» می‌گفتند، باعث ترویج دین زرتشتی به عنوان دین ملی ایرانیان پیش از اسلام گردید. این دین از ماوراءالنهر، خوارزم و سیستان به مغرب انتشار یافت و استقرار و پیشرفت آن در نواحی شمال غربی، غرب و مرکزی ایران و قلمرو شاهان هخامنشی بود. براساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵ از مجموع کل جمعیت آذربایجان غربی ۱/۱ درصد زرتشتی به ثبت رسیده است.

۳. یهودی: تعداد آنها از نظر جمعیتی چندان قابل توجه نمی‌باشد.

۴. مسیحی: با پیامبری حضرت مسیح دین وی به ایران از جمله آذربایجان سرایت کرد. غرب ایران به خصوص آذربایجان غربی از گذشته‌های دور از مراکز انتشار مذهب مسیح بوده است و اکثر کلیساهای کهن و معروف ایران مانند: طاووس، سن استپاتوس، سنت جورج، سینت هرپ سیمه و سوپ سرکس در این منطقه قرار دارند و آذربایجان غربی دو

اقلیت مسیحی معروف هستند که از پیش از اسلام در این منطقه زندگی می‌کنند؛ یکی آرامنه و دیگری آشوریان که تا بیش از جنگ جهانی اول دویست هزار آشوری در آذربایجان (شرقی و غربی) زندگی می‌کرده‌اند. سرشماری سال ۶۵ تعداد پیروان مسیح در آذربایجان غربی را ۴/۲ درصد جمعیت کل استان ذکر نموده است.

۵. اسلام: مردم آذری در حال حاضر اکثر قریب به اتفاق پیرو دین اسلام و شیعه اثنی عشری می‌باشند (افشارسیستانی: ۱۱۵-۱۰۹).

### ۳-۵. منشأ قومی و تاریخی قوم آذری‌ها

#### نژاد آذری‌ها

اکثر محققان نژاد آذری‌ها را از نژاد «آریایی» دانسته‌اند، گرچه قابل ذکر است قبل از این قوم، بومیانی در این منطقه می‌زیستند. در این باره استاد گرانوفسکی معتقد است: «در نخستین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد گروه‌های وسیعی از مردم بومی وجود داشته است که در کنار مردم ایرانی زبان می‌زیستند. همزیستی متمادی به استحاله بومیان در مردم ایرانی زبان انجامید». در خصوص زمان و چگونگی مهاجرت و استقرار آریاییان در منطقه آذربایجان اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای ورود آریاییان به این منطقه را از طریق قفقاز و عده‌ای دیگر ورودشان را به آذربایجان و دیگر مناطق ایران از شمال شرق دریای خزر و آسیای میانه دانسته‌اند و بالاخره، دسته دیگر مسیر حرکت آریاییان را از هر دو سوی شرق و غرب بحر خزر دانسته‌اند (چلبی: ۱۶۱). «گرانوفسکی» محقق و دانشمند شوروی استقرار آریایی‌ها را در نواحی و منطقه شمال غرب ایران پیش از لشگرکشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتو دانسته و می‌نویسد: پیش از لشگرکشی‌های آشوریان و تأسیس دولت اورارتو مردمی ایرانی زبان در شمال غرب ایران سکنی گزیدند. ما از وجود ایرانیان در سده نهم پیش از میلاد در نواحی اطراف دریاچه ارومیه و دشت‌های کرانه مسیر علیای و یاله و ماد غربی آگاهی داریم. احمد کسروی نیز این نکته را تأیید نموده است. وی در این رابطه معتقد است «ایرانیان یا مردم ایر (آریاییان) چون به پشته ایران آمدند، دسته بزرگی از

ایشان که ماد نامیده می‌شدند شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان، کرمانشاه، قزوین، اسپهان و تهران در آنجاست فرا گرفتند و این زمین‌ها به نام ایشان سرزمین ماد خوانده می‌شود. که آذربایجان «ماد خرد» یا ماد کوچک» و آن بخش دیگر «ماد بزرگ» بود (کسروی، ۳۲۱). همچنین محققین، جغرافی‌نگاران باستان و محققین بسیاری از قبیل استرابون، آریان و یوسف خلاویوس آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آن را «ماد تروپاتن» نامیده‌اند. بارتولد نیز آذربایجان را بخش جدایی‌ناپذیر سرزمین ماد دانسته است.

#### منشأ تاریخی آذری‌ها

در مورد وجه تسمیه این سرزمین نظریات مختلفی مطرح شده است:

**الف)** آنهایی که پیدایش این نام را با آتش و آتشکده در این سرزمین یکی می‌دانند و آذربایجان را نگهبان آتش (آذر+بایجان) معنی می‌کنند. طبری صاحب *تاریخ طبری*، یاقوت حموی صاحب *المعجم البلدان*، شارل لبوی فرانسوی، ویلیام جکسون امریکایی، بهرام فروشی و... بر این عقیده‌اند.

**ب)** افرادی که نام آذربایجان را برگرفته از نام شخصی به نام «آتورپات» پهلوی یا «آذرباد» فارسی می‌دانند. ابن مقفع، مقدسی، حمدالله مستوفی، نولوکه، بارتولد، هرتسفلد، گیرشمن، مینورسکی، دیاکونوف، ادوین رایت، پیرنیا و... از این دیدگاه دفاع می‌کنند.

**ج)** دو نظر پیشین کلمه آذربایجان را براساس ریشه‌های فارسی معنی می‌کردند، در حالی که از نظر دیگر، این کلمه را کلمه مرکب ترکی می‌دانند. آکادمپین ماد بر آن است که آتورپات پیش‌تر از حکومت آتورپات نیز وجود داشته و نام یکی از طوایف بزرگ آذربایجان بوده است.

محمدحسین خلف تبریزی صاحب *برهان قاطع* آذربایجان را چنین معنی می‌کند: «آذر به لغت ترکی به معنی بلند است و «بایگان» به معنی بزرگان و محتشمان (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۲۴).

میرعلی سیدف نیز کلمه آذربایگان را که بعدها تبدیل به آذربایجان شده است، متشکل از اجزای «آذر+ار+بای+گان» می‌داند و آن را «خاقان بزرگ آذر» معنی می‌کند. (به نقل از احمدلو، ۱۳۸۱: ۷۴).

از نظر جغرافیایی و تاریخی سرزمینی که امروزه آذربایجان (شامل آذربایجان شرقی و اردبیل قبل از تبدیل شدن به استان و آذربایجان غربی) نامیده می‌شود (و قلمرو قوم آذری زبان می‌باشد) و اصطلاحاً آن را «برزخ» مادی هم گویند تا اواسط قرن نهم ق. م نامی مخصوص به خود نداشت. داریوش اول در سنگ نوشته‌های خود این مملکت را ماد نامیده که این اسم در زمان ساسانیان به کلمه «مادی» و در قرون اسلامی به «ماه» تبدیل شد. جغرافی دانان عهد عتیق به دو ماد قائل بودند. ماد بزرگ که سابقاً به عراق عجم معروف بود و شامل: همدان، گروس، کرمانشاه، قزوین، عران (اراک)، نهاوند و ری که به در بند بحر خزر که ماد را از پارت جدا می‌کرد، منتهی می‌شد و ماد کوچک که صرفاً به آذربایجان اطلاق می‌شد. نام آذربادگان یا آذربایگان که معرب آن آذربایجان است از نام آتشکده‌ای گرفته شده که توسط مغان در تبریز امروزی بر پا شده بود (وکیلی، ۱۳۶۲: ۹).

«در دوران قبل از اسلام این سرزمین (آذربایجان) را ماد کوچک می‌گفتند. در دایرة المعارف آذربایجان حدود آن چنین مشخص شده است، منطقه آذربایجان کنونی ایران و قسمتی از کردستان و نیز بخش‌هایی از آذربایجان شمالی را شامل می‌شود.» (انسیکلوپدیاسی، ۱۹۷۶: ۴۷۶). در حالی که دیاکونوف (۱۳۴۵) و پیرنیا (۱۳۴۱) قسمت شمالی ارس یعنی منطقه «اران» را سرزمینی مستقل از آذربایجان می‌دانند. در دوران بعد از اسلام نیز درباره حدود دقیق آذربایجان اختلاف نظر وجود دارد و این اختلاف نظر مخصوصاً در مورد مرزهای شمالی بیشتر است. در مورد رابطه اران و آذربایجان دو نوع نظر کلی ابراز شده است. افرادی چون: «ابن خرداد به» مؤلف المسالک و الممالک در قرن سوم، اصطخری مؤلف مسالک و الممالک در قرن چهارم و ابن رشید مؤلف اعلاق النفسیه در قرن چهارم از افرادی هستند که اران را مستقل از آذربایجان می‌دانند و رود ارس را مرز بین این دو سرزمین تلقی می‌کنند. ولی افرادی همچون یعقوبی، بلعمی، مسعودی، ابن اثیر و

خلف تبریزی که آثار خود را به ترتیب در سده‌های سوم، چهارم، هفتم و یازدهم هجری پدید آورده‌اند، اران را بخش و ولایتی از آذربایجان می‌دانند و مرزهای آذربایجان را تا دربند و قفقاز می‌کشاند (رئیس‌نیا، ۱۳۷۰: ۱۷۸-۱۷۹).

### آذری‌ها در گذر زمان

اولین مهاجرت اقوام ترک به آذربایجان در قرن هفتم قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت سکاها شروع می‌شود. مهاجرت‌های بعدی در قرن‌های پنجم میلادی با آمدن هون‌های صورت گرفته است. در این دوران ترکان قدیم (بلغار، خزر، آغاچری و سایرها) که به اروپای شرقی هم مهاجرت کردند به آذربایجان آمدند و در اینجا سکونت نمودند (هیأت، ۱۳۶۶: ۱۶۹). در زمان انوشیروان نیز عده‌ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند، قسمتی از این ترکان (حدود ده هزار خانوار) از بقایای ایستمی‌خان (خاقان کشور غربی گوک تورک) بودند که از ساسانیان شکست خورده بودند. در زمان حمله اعراب تعداد ساکنین ترک زبان این منطقه قابل توجه بوده است، به طوری که در آن زمان آذربایجان را کشور ترکان می‌نامیدند (همان). احمد کسروی از جمله مشهورترین مورخان است که عقیده دارد ترکان آذربایجان در دوران سلجوقیان وارد این مرز و بوم شده‌اند و زبان ترکی نیز از همین دوران در آذربایجان رایج شده است. قبل از این دوران زبان رایج آذربایجان زبان آذری بود که خود از شاخه‌های زبان فارسی است (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۰۹).

مهاجرت انبوه ترکان به ایران، خصوصاً به آذربایجان در زمان سلاجقه انجام گرفته است. با آمدن ارتش برادران طغرل و چغری و فتح ایران و آسیای صغیر پای ترکان اوغوز به کشورهای مفتوحه باز شد و هر تهاجمی مهاجرتی را در پی داشت. ترکان تازه وارد در شهرها و روستاهای ایران به خصوص در آذربایجان اسکان یافتند و قسمتی هم به صورت ایلاتی به زندگی پرداختند.

در زمان ملک‌شاه، ترکمانان به آذربایجان آمدند و به زودی شهرهایی مانند: گنجه، خوی، ارومیه و همدان از ترکمن‌ها پر شد و شهر خوی ترکستان ایران لقب گرفت. غیر از

اوغوزها ترکان قیچاق نیز به آذربایجان مهاجرت کردند و قسمت مهم ایلات قیچاق از شمال خزر گذشته به قفقاز آمدند، بخش دیگر مسیحیت آوردند و در گرجی‌ها مستحیل گردیدند. در تشکیل اهالی تبریز عنصر قیچاق سهم بزرگی داشته است (هیأت، ۱۳۶۶: ۱۷۰).

با حمله مغول به آذربایجان مهاجرت اقوام ترک زبان از سر گرفته شد. بیش از نصف سپاهیان مغول‌ها را ترک‌ها تشکیل می‌دادند و عده زیادی از فرماندهان ارتش مغول ترک بودند. به نوشته مورخین، در زمان هلاکوخان دو میلیون ترک زبان با مغول‌ها به ایران آمدند، جزئیات این لشکرکشی‌ها و مهاجرت‌ها در تاریخ‌های رشیدالدین و صاف و عبدالله کاشانی نقل شده است (همان: ۱۷۰).

فتح آذربایجان به دست اعراب در ضمن وقایع سال‌های ۱۸ تا ۲۲ هجری ذکر شده است و گفته‌اند که در ایام خلافت «عمر حدیفه ابن یمان» از نهاوند روی آورد و آذربایجان را گرفت. پس از فتح آذربایجان به دست اعراب، قبایل عرب از بصره، کوفه، شام و یمن برای سکونت بدانجا روی آوردند و زمین‌های وسیعی را خریدند و کشاورزان آن را رعیت خود ساختند. شهرهای مهم آذربایجان در زمان فتح اعراب اردبیل، ارومیه و شیز بودند. تصرف املاک آذربایجان از طرف امرای اعراب احتمالاً به توسعه شهرنشینی در آذربایجان کمک کرده است.

مغولان در دوران خوارزم‌شاه به آذربایجان روی آوردند. با ورود هولاکوخان ایلخان، آذربایجان مرکز شاهنشاهی بزرگی شد که از آموی تا شام امتداد داشت. مقرر مغولان ابتدا در مراغه بود و سپس به تبریز منتقل شد. به دستور هولاکوخان رصدخانه‌ای ساخته شد و در خوی بت‌خانه‌ها و معابد بودایی بر پا گردید و بناهای غازان در تبریز و جاهای دیگر به وجود آمد. پس از ضعف ایلخانان مغول در آذربایجان امرای مستقل مانند: جلایریان، چوپانیان و ترکمانان حکومت یافتند. پس از به راه افتادن ترکمانان قره‌قویونلو، آق‌قویونلوها بر تبریز تسلط یافتند.

در قرن پانزدهم میلادی کشمکش و جنگ بین حکومت‌های محلی آق‌قویونلو،



قراقویونلو و شروان‌شاه آذربایجان شمالی رفاه و آسایش را از مردم سلب کرد و در زندگی اقتصادی و فرهنگی نیز تأثیر منفی گذاشته بود. تأسیس دولت واحد صفویه به دست شاه اسماعیل و تدابیر اقتصادی و سیاست مدبرانه او برای برقراری امنیت و رفاه، وضع اجتماعی این منطقه را تغییر داد و زمینه را برای رشد فرهنگ و ادبیات آماده ساخت (هیأت، ۱۳۶۶: ۲۰۵-۲۰۴).

در زمان شاه اسماعیل زبان ترکی آذربایجانی هم به موازات زبان فارسی رواج یافت. ترکی ادبی هم در ادارات، دربار و مؤسسات ارتشی رسماً به کار می‌رفت و در مدارس به موازات عربی و فارسی تدریس می‌شد. در این شرایط، زمینه برای وحدت زبان عمومی مردم آماده شد و به همین مناسبت در آثار ادبی این دوره اختلاف در املاء و لهجه دیده نمی‌شود (همان).

پس از تصرف آذربایجان به دست شاه اسماعیل اول صفوی، تبریز مدتی پایتخت ایران بود و آذربایجان برای شاهان صفوی سنگرگاه اصلی و مرکز عمده گردآوری قوای نظامی گردید. در این زمان، آذربایجان محل جنگ‌های خونین میان سپاهیان ایران و عثمانیان بود. عثمانیان بارها تبریز را به تصرف خود درآوردند و مدتی آن را اختیار داشتند تا اینکه نادر شاه افشار آن را از تصرف دولت عثمانی بیرون آورده و در صحرای مغان تاج‌گذاری کرد. در سال ۱۱۷۵ ه. ق آذربایجان به دست کریم خان زند از دست خان‌های محلی که پس از مرگ شاه قیام کرده بودند، پس گرفته شد، اما پس از مرگ وی باز خوانین محلی در این منطقه سر برآوردند تا اینکه در سال ۱۳۰۵ ه. ق آقا محمد خان قاجار موفق شد آذربایجان را کاملاً مطیع سازد.

دیری نپایید که در زمان قاجاریه انگیزه‌های توسعه‌طلبانه و قدرت نظامی برتر روسیه به همراه سیاست‌های ضعیف فتحعلی‌شاه موجب آغاز جنگ‌های ایران و روس شد که پس از شکست‌های پی در پی سپاه ایران، تبریز به تصرف روس‌ها درآمد و سپاه روس قسمت مهم آذربایجان را اشغال کرد و به دنبال آن عهدنامه گلستان و ترکمن‌چای منعقد گردید. در همین ایام، در اثر تلاش‌های قائم مقام فراهانی آذربایجان و تبریز مورد عمران و آبادانی



قرار گرفت و شهر تبریز پایتخت دوم ایران شد.

### جنبش و تحركات سیاسى آذرى‌ها

در تاریخ معاصر آذربایجان حوادث و وقایع متفاوتی رخ داده است. دو رخداد تاریخی قوم آذری بدین شرح است:

#### سهم آذربایجان در نهضت مشروطیت

پس از اوج‌گیری جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، مردم آذربایجان به ویژه تبریز سهم و نقش مؤثری در این نهضت داشتند. در آن زمان که به تبریز «شهر قهرمانان» لقب داده بودند بعد از تهران بیشترین نقش را در پیروزی نهضت مشروطیت بر عهده داشت و اقدامات مؤثری را بر ضد رژیم استبدادی قاجار ایفا نمود.

به گواه تاریخ قهرمانان مشروطیت ایران اکثراً از آذربایجان بودند. افرادی همچون: ستارخان سردار ملی، باقرخان سالار ملی، علی مسیو، حاج علی داوچی و حاج رسول صوقیانی از جمله کسانی بودند که جنبش ملی‌خواهی تبریز را پیش بردند و دسته مجاهدان را پدید آوردند (کسروی، ۱۳۵۲: ۱۶-۱۵). یکی از اقداماتی که در بدو نهضت مشروطیت توسط مردم آذربایجان صورت پذیرفت و نقش مؤثری در هدایت نیروها، سازماندهی افراد و مبارزه با استبداد قاجار ایفا نمود، تشکیل مرکز غیبی تبریز بود. این مرکز در سال ۱۳۲۳ هـ. ق بنا به نیازهای اجتماعی آن زمان توسط چند تن از مردان انقلابی و آزادی‌خواه تبریز به ریاست «کربلایی علی مسیو» بنیان گذاشته شد و به رغم اختناق و شرایط دشوار آن روز با شرکت تعدادی از آزادی‌خواهان، فعالیت زیرزمینی خود را آغاز کرد و موفق شد پشتیبانی مردم تبریز را جلب کرده و در تمام مراحل حساس جنبش تبریز را پیش‌برده و انقلاب را رهبری کند. این مرکز آن‌چنان پیش رفت که در زمان محاصره تبریز توسط عین‌الدوله توانسته بود چهل هزار مجاهد مسلح را در برابر قوای دولتی سازماندهی نماید و با اعزام مجاهدان به نقاط مختلف آذربایجان آن نواحی را از دست حکام رژیم نجات داده و پرچم مشروطه را در شهرهای مختلف به اهتزاز درآورد و با تشکیل انجمن‌های ملی،

گشایش مدارس و نشر روزنامه‌های شرقی تحول‌شگرفی در شهرهای آذربایجان ایجاد نماید (افشارسیستانی، ۱۳۷۹: ۵۱۲-۵۱۰). به هر حال، نقش و سهم مردم آذربایجان و به ویژه آزادی‌خواهان این سرزمین در دفاع از مشروطیت و پیروزی آن غیرقابل انکار است.

### فرقه دموکرات آذربایجان و فعالیت‌های آن

کتاب *تاریخچه فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان* نوشته نجف‌قلی پسیان، علل تشکیل فرقه دموکرات را به دو دسته علل داخلی و خارجی تقسیم می‌کند. در خصوص علل خارجی این گونه نقل شده است که: «مأمورین همسایه شمالی از دیرباز آرزو داشتند از چاه‌های نفتی و منابع شمال و شمال غرب ایران، همان‌گونه که انگلیسی‌ها در جنوب این کشور بهره‌برداری می‌کنند، استفاده نمایند، مخصوصاً اینکه خرابی بسیاری بر اثر جنگ به معادن نفت قفقاز وارد آمده بود، نیازمندی به این ماده حیاتی تمایل شوروی‌ها را بیشتر برانگیخت. دولت شوروی با پیشرفت احزاب دست‌چپ و به خصوص حزب توده امیدوار بود که در محیط سیاسی ایران زمینه مساعدی به دست آورد. اما پس از آنکه این دولت در مجلس چهاردهم از فعالیت هواخواهان خود استفاده‌ای نبرد به انتظار آینده نشست. با این آرزو که با فرستادن طرفداران بیشتری به مجلس پانزدهم امتیاز نفت شمال را به دست آورد. مجلس چهاردهم این روزنه امید را بر روی شوروی‌ها بست و لغو امتیاز انحصار نفت به بیگانگان آنان را مایوس کرد. از این رو، روس‌ها ابزار دیگری برای پیشرفت مقاصد خود به کار گرفتند و این ابزار آذربایجان بود. زیرا به طوری که حوادث نشان می‌داد، قضیه آذربایجان زمانی حل و فصل گردید که روس‌ها به مقاصد خود نایل آمدند و وعده امتیاز نفت که هدف اصلی آنان بود در اولین موافقتنامه تأمین گردید» (پسیان: ۲۵-۲۳). در باب علل داخلی شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان «پسیان» به وجود عقب‌ماندگی اقتصادی، نابرابری در فرصت‌ها و دست‌یابی به امکانات، شکاف طبقاتی، فقر و محرومیت و خلاصه رفتار نامناسب مأمورین دولتی با مردم اشاره کرده است (جلی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). در این شرایط، پیشه‌وری که اعتبارنامه‌اش در مجلس چهاردهم لغو

شده بود و روزنامه‌اش توقیف گردیده بود، روز سوم شهریورماه ۱۳۲۴ ه. ش وارد تبریز شد و در دنباله مکاتبات خصوصی که با میرزاعلی شبستری داشت با همکاری صادق پادگان اساس فرقه یا حزب دموکرات آذربایجان را طرح و روز دوازدهم شهریور ماه ۱۳۲۴ ه. ش بیانیه فرقه را صادر و منتشر کرد. این بیانیه در ۱۲ ماده تنظیم گردیده بود (افشارسیستانی: ۵۲۷) که منسوخ کردن زبان فارسی و تعمیم زبان ترکی به کل آذربایجان به عنوان زبان رسمی، خودمختاری آذربایجان و حق ایجاد حکومت ملی و حاکمیت ملی در آذربایجان از جمله موارد این بیانیه بود.

نخستین زد و خرد و حمله فرقه دموکرات به پادگان‌های نظامی روز ۲۴ آبان ۱۳۲۴ شروع شد و با تصرف میانه به دست دموکرات‌ها بسیاری از مطلعین متوجه شدند که این عمل غیر از تظاهرات عادی بوده و در حقیقت، قیامی علیه دولت مرکزی است (همان: ۶۲-۶۱). پس از سقوط میانه شهرهای زنجان، تبریز، مراغه، مشکین شهر و آستارا به تصرف دموکرات‌ها افتاد و عده‌ای از افسران، فرماندهان و زمامداران دولت به وضع هولناکی به قتل رسیدند. در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴، رابطه آذربایجان با تهران قطع شده و در همین روز حکومت خودمختار آذربایجان به ریاست پیشه‌وری در تبریز تشکیل شد. برای حل مسئله آذربایجان از اردیبهشت تا شهریور ۱۳۲۵ مذاکره در تهران و تبریز با فرقه دموکرات صورت گرفت و با وجود تمام مساعی دولت بی‌نتیجه ماند، زیرا حکومت جدیدالتأسیس پیشه‌وری تقاضای جدایی آذربایجان را از خاک ایران نمود. سرانجام، طی مذاکرات نخست‌وزیر وقت ایران با رهبران شوروی و قراردادی که در خصوص نفت شمال با شوروی بسته شد در آن زمان مقرر گردید مسئله آذربایجان به نحوی مسالمت‌آمیز حل شود.

پس از انعقاد قرارداد، دولت شوروی اقدام به تخلیه ایران نموده و سربازان آن در تاریخ ۱۳۲۵ خاک ایران را ترک کردند، قطع این مداخله به دولت ایران این امکان را داد تا در آذرماه ۱۳۲۵ ارتش ایران به طرف آذربایجان حرکت نماید و ابتدا زنجان و به دنبال آن میانه، انزلی و تبریز را از دست دموکرات‌ها آزاد نماید. بدین ترتیب، غائله آذربایجان در

آخرین روزهای آذرماه ۱۳۲۵ ه. ش خاتمه یافت و این منطقه از وجود عناصر ماجراجو و تجزیه طلب پاک شد (افشارسیستانی، ۱۳۷۹: ۵۲۹).

در آذربایجان گذشته از حضور نیروهای شوروی، عوامل دیگری نیز در تقویت موقعیت دموکرات‌ها کارساز بودند. عواملی چون حضور گروه‌های خاصی که از دولت مرکزی ناراضی بودند و بنا به دلایلی روابط نزدیکی با شوروی‌ها داشتند این گروه‌ها را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

۱) اقلیت‌های دینی آذربایجان (ارامنه و آشوری) که براساس سیاست محدودسازی رضاخان رابطه خوشی با دولت مرکزی نداشتند. جامعه محلی ارمنی از شاخص‌ترین گروه‌هایی بودند که در شکل‌گیری و تداوم فرقه دموکرات آذربایجان نقش مهمی داشتند. ۲) اعضای قدیمی حزب کمونیست ایران که برخلاف حزب توده نگرش مثبتی به فرقه دموکرات آذربایجان نشان دادند. ۳) اعضای با نفوذ شاخه حزب توده در آذربایجان که در رأس آنها صادق پادگان قرار داشت. ۴) گروهی تحت عنوان «مهاجرین» که عموماً ایرانیانی بودند که پس از یک دوره زندگی و کار در اراضی شوروی سابق به ایران بازگشته بودند. ۵) گروه‌های مردمی معترض به کمبودها و فقر عمومی (دژخوی، ۱۳۷۹: ۷۳-۷۴).

در مجموع، برای درک تحولات سیاسی بعدی در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال آذربایجان ایران به دست نیروهای شوروی و نیز چگونگی تلاش برای خلق هویت قومی در آذربایجان فقط شناخت زندگی و فعالیت‌های آخوندزاده، رسولزاده و پیشه‌وری کافی نیست. در واقع، باید گفت نخبگان سیاسی و فکری غیرایرانی و غیرآذربایجانی در تحولات سیاسی آذربایجان ایران سهم بیشتری داشتند. این گروه از نخبگان قفقاز و جمهوری آذربایجان که وابسته به حزب کمونیست شوروی بودند، تلاش کردند تا توجه آذربایجانی‌های ایرانی را به مفاهیمی نظیر: ملت واحد آذری، وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی و اصولاً «مسئله جنوب» معطوف کنند. اما اغلب نخبگان آذری ایران از این اندیشه‌ها استقبال نکردند و ترجیح دادند آذربایجان بخشی جدایی‌ناپذیر از ایران باشد

(احمدی، ۱۳۷۸: ۲۸۹).

این نخبگان (آذری‌ها) به طور عمده بر مسئله زبان به عنوان عامل اساسی ایجاد هویت قومی تکیه کرده‌اند. اعتقاد آذری‌ها به تشیع باعث شده است تا نخبگان سیاسی نتوانند از مذهب به عنوان یک عنصر در خلق هویت قومی و سیاسی کردن آن در آذربایجان ایران استفاده کنند (همان).

طرح اندیشه خودمختاری آذربایجان به ویژه در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴، نتیجه فعالیت نخبگان غیر آذری نیز بوده است. در این زمینه جنبش‌های سیاسی چپ‌گرای ایران نقش مهمی بازی کرده‌اند. در واقع، این حزب توده بود که از اندیشه خودمختاری آذربایجان از طریق تشکیل شورای منطقه‌ای (انجمن‌های ایالتی - ولایتی) حمایت می‌کرد. گروه‌های عمده سیاسی چپ‌گرا نیز پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ از این نوع تحركات حمایت کردند، همانند کردستان و بلوچستان. دو گروه عمده مارکسیستی ایرانی یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر نقش عمده‌ای در این زمینه ایفا کردند (تفرشیان: ۹۶-۹۵).

در جمع‌بندی مطالب مطرح شده می‌توان گفت که آذری‌ها در ایران یکی از مهم‌ترین اقوام بزرگ در کشور محسوب می‌شوند که نواحی بسیاری از غرب تا شمال غرب را محل سکونت خود قرار داده‌اند، گرچه درباره پراکندگی جمعیت آنها آمار دقیقی در دست نیست؛ این منطقه از لحاظ جغرافیای تاریخی در قدیم اصطلاحاً «ماد کوچک» خوانده می‌شد و نام آذربایگان که معرب آن آذربایجان است از نام آتشکده‌ای گرفته شده که توسط مغولان در تبریز امروزی بر پا بوده است.

در تاریخ معاصر قوم آذری حوادث مختلفی رخ داده است که در شکل‌گیری و فراز و نشیب‌های هویتی و نگرش این قوم مؤثر افتاده‌اند. از نظر تاریخی، قیام‌ها و خیزش‌های اجتماعی و سیاسی مختلفی در بیداری سیاسی نخبگان آذری و گرایش‌های آنها مؤثر بوده است که عبارت است از: انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطه ایران، انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌های جوان در امپراتوری عثمانی، اشغال آذربایجان ایران توسط روسیه و امپراتوری

عثمانی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۸ / ۹۷-۱۲۸۷، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، سقوط امپراتوری عثمانی و تشکیل ترکیه نوین در ۱۹۱۸ و سرانجام ظهور و سقوط جمهوری مستقل آذربایجان در قفقاز در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ (حمیدی، ۱۳۷۸: ۲۷۹).

از سویی، عامل مهمی که آذربایجان را از کردستان و بلوچستان متفاوت می‌کند این است که نخبگان سنتی ایلی نقش سیاسی مهمی در حیات سیاسی آذربایجان در دوران پس از رضاشاه ایفا نکردند. تلاش جهت سیاسی کردن مسئله زبان در آذربایجان، گذشته از عوامل بین‌المللی بیشتر توسط نخبگان تحصیل کرده طبقه متوسط شهری در قفقاز و ایران صورت گرفته است. تفاوت دیگر میان تجربه آذربایجان و تجربه دو منطقه دیگر (بلوچستان و کردستان) این است که سرنوشت گرایش‌های محلی سیاسی در آذربایجان به تحولات خارج از مرزهای ایران وابسته بود (همان).

در دوران کنونی گرچه رخداد انقلاب اسلامی تا حدودی از عوامل تشدید کننده وحدت قومی در ایران بود، اما این وضعیت در بین آذری‌ها در مقایسه با کردها و ترکمن‌ها جدای از ویژگی زبانی، ویژگی اهل تسنن را نیز بدان جنبه متمایزی بخشیده بود، حرکات و جنبش‌های سیاسی و قومی کمتری در بین آنها مشاهده می‌گردد و با تکیه بر باورها و مناسک دین شیعی همگرایی بالایی را با هویت ملی ابراز می‌نمودند.

نتایج پژوهش‌های تجربی نیز تا حدودی این ایده را تقویت می‌نماید. به نظر می‌رسد، فعالیت‌های قوم‌گرایانه آنها مرتبط با حقوق اقوام و محرومیت‌های فرهنگی و اقتصادی‌اند. گرچه برخی از نخبگان سیاسی با تکیه بر تفاوت‌های زبانی و نزدیکی با کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق به عنوان اهرم و محرک‌های سیاسی از آن استفاده می‌نمایند، اما در دهه اخیر باز شدن فضای فرهنگی - اجتماعی حاکم درباره اقوام از سیاسی شدن این ویژگی قومی کاسته و میزان همگرایی قومی آنها با هویت ملی افزایش یافته است.

## سنجش توسعه‌یافتگی استان‌های قومی نسبت به دیگر استان‌ها در فاصله سال‌های ۶۵-۷۵

روش تعیین میزان توسعه‌یافتگی مناطق مختلف از طریق جمع جبری شاخص‌ها

در این قسمت با ارائه آمارهای مختلف تلاش می‌شود تا تصویری از محرومیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان‌های قومی کشور نسبت به دیگر استان‌ها یا همان استان‌های برخوردار ارائه شود. این تصاویر مؤید زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مسائل قومی در ایران است و به نحوی مؤید نظریه تبیین‌گر پژوهش.

آمارهای موجود نشان می‌دهند که در طی برنامه‌های پنج‌ساله کشور نه تنها وضع استان‌های قومی کشور بهبود نیافته است، بلکه میان عقب‌افتادی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این استان‌ها با دیگر استان‌های کشور رابطه و همبستگی معنی‌دار مشاهده می‌شود. در این قسمت ابتدا، بحثی در خصوص گردآوری تغییر داده‌ها خواهد آمد، آنگاه نمودارهایی که نشانگر وضعیت محرومیت استان‌های قومی در نسبت به دیگر استان‌ها است، ترسیم خواهد شد.

### روش جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز

روش گردآوری و تفسیر داده‌های این قسمت روش تاکسونومی عددی است که می‌توان به وسیله آن از سطح وسیعی از آمار و اطلاعات استفاده نمود و هرچه تعداد آمار مورد استفاده بیشتر باشند، نتایج دقیق‌تر و قابل استفاده‌تری به دست خواهد آمد.

به این منظور سعی گردیده تا جای ممکن از اطلاعات و آمار موجود استفاده گردد. گرچه در بسیاری از زمینه‌ها آمار موجود در کشور ناقص بوده است و یا آمارها برای دو دوره ۶۵ و ۷۵ وجود نداشته است. با این حال، برای آنکه بتوان به این هدف دست یافت در ابتدا تعداد ۲۵۰ متغیر تعریف گردید و براساس آن ۲۰۰ شاخص ساخته شد. این متغیرها عمدتاً در ۳ بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده و تیم‌هایی متشکل از کارشناسان



اقتصادی وظیفه جمع‌آوری این اطلاعات را بر عهده داشته‌اند. همان‌گونه که قبلاً نیز انتظار می‌رفت در جمع‌آوری این اطلاعات مشکلات بسیاری پدید آمد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. در موارد بسیاری از متغیرها آماری تهیه نگردیده و در مواردی نیز که به صورت موردی این آمار برای استانی وجود داشته است، به دلیل غیرقابل اعتماد بودن از آن چشم‌پوشی گردیده است.
  ۲. برخی از آمارها تنها در یکی از مقاطع ۶۵ و ۷۵ وجود داشته که دلیل آن تغییر الگوهای جمع‌آوری بین این سال‌ها بوده است، در این بخش نیز برای آنکه بتوان در دو مقطع آزمون‌های یکسانی انجام داد این متغیرها حذف گردیدند.
  ۳. تفاوت میان واحدهای اندازه‌گیری در مورد برخی متغیرها سبب گمراه ساختن کارشناسان گردید. این امر بیشتر در مورد متغیرهایی که جنبه کمی دارند وجود داشته است، مانند واحد متغیرهای مربوط به انرژی که شامل بشکه معادن نفت خام، هزار متر مکعب و... بوده است. در این بخش تا جای ممکن سعی گردید واحدها یکسان گردد و در مواردی که این عمل امکان‌پذیر نبوده متغیر به ناچار حذف گردید.
  ۴. اختلاف اندازه آمار در منابع مختلف یکی از دیگر مشکلات عمده جمع‌آوری آمار بوده است. از آنجایی که منابع موجود در جمع‌آوری آمار متفاوت بوده است، برخی مواقع آمار اختلافات فاحشی با یکدیگر داشته‌اند که این امر ناشی از دو دلیل می‌باشد. ابتدا آنکه تعاریف موجود در سازمان‌های مختلف که وظیفه جمع‌آوری آمار را بر عهده دارند متفاوت است. به عنوان مثال، در متغیر تعداد کل روستاهای کشور تعریف به گونه‌ای بوده که اندازه آن با بسیاری دیگر از متغیرهای مشابه نظیر تعداد و روستاهای دارای آب لوله‌کشی و یا تعداد روستاهای برق‌دار همخوانی نداشته است.
- به رغم وجود مشکلات فوق با صرف زمان زیاد کارشناسان موفق شدند تا نزدیک به ۲۲۰ متغیر جمع‌آوری نمایند و پس از متناظر کردن ۲۲۰ متغیر فوق نهایتاً حدود ۱۶۰ متغیر مشترک برای دو مقطع ۶۵ و ۱۳۷۵ حاصل گردید.



از میان ۲۰۰ شاخص مورد نظر که در ابتدا با استفاده از ۲۵۰ متغیر صورت گرفت به علت محدودیت‌ها در جمع‌آوری اطلاعات کامل متغیرها، نهایتاً ۱۱۶ شاخص تکمیل گردید و مبنای محاسبات نیز همین ۱۱۶ شاخص قرار گرفت.

همان‌گونه که در ابتدا نیز شرح داده شد، محاسبات می‌بایستی یک بار به صورت کلی و بار دیگر در ۳ بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد سنجش قرار گیرد. به این منظور شاخص‌ها به ۳ بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تفکیک شد و نهایتاً از میان ۱۱۶ شاخص، ۳۶ شاخص اقتصادی، ۵۷ شاخص اجتماعی و ۲۳ شاخص فرهنگی به دست آمد.

محاسبات بر مبنای این تقسیم‌بندی‌ها به صورت زیر بوده است:

۱. تعیین درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی در نسبت با دیگر استان‌های کشور در دو مقطع ۶۵ و ۷۵ با استفاده از ۱۱۶ شاخص

۲. تعیین درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی در نسبت با دیگر استان‌های کشور با ۳۶ شاخص اقتصادی برای دو مقطع ۶۵ و ۷۵

۳. تعیین درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی در نسبت با دیگر استان‌های کشور با ۵۷ شاخص اجتماعی برای دو مقطع ۶۵ و ۷۵

۴. تعیین درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی در نسبت با دیگر استان‌های کشور با ۲۳ شاخص اجتماعی برای دو مقطع ۶۵ و ۷۵

بنابراین، همان‌گونه که کاملاً ملاحظه می‌گردد، مجموعاً ۸ بار محاسبه با استفاده از روش تاکسونومی عددی انجام گرفته است که نتایج آن را در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

به منظور آشنایی با شاخص‌های استفاده شده در تحقیق، جداول بعد لیست این شاخص‌ها به همراه میانگین آنها برای استان‌های کشور را در دو مقطع ۶۵ و ۷۵ نشان می‌دهد.

## جدول ۲- شاخص‌های سنجش توسعه استان‌های کشور

ردیف	شاخص‌ها
۱	نسبت کارآموزان آموزش دیده فنی و حرفه‌ای به شاغلین بخش صنعت استان
۲	سرانه ارزش افزوده بخش خدمات استان - میلیارد ریال برای هر نفر
۳	سرانه ارزش افزوده بخش صنعت و معدن استان - میلیارد ریال برای هر نفر
۴	نسبت شاغلین بخش صنعتی استان به شاغلین بخش صنعت کشور
۵	نسبت شاغلین بخش صنعتی استان به کل شاغلین استان
۶	نسبت شاغلین تحصیل کرده (دیپلم و بالاتر) بخش صنعت به کل شاغلین بخش صنعت استان
۷	نسبت واحدهای صنعتی دارای پروانه استان از کل واحدهای صنعتی دارای پروانه صنعتی کشور
۸	نسبت تعداد انشعابات خانگی آب شهری به جمعیت شهری استان
۹	نسبت تعداد انشعابات خانگی آب روستایی به جمعیت روستایی استان
۱۰	نسبت واحدهای مسکونی دارای تلفن به کل واحدهای مسکونی استان
۱۱	نسبت انشعابات تلفن روستایی به کل انشعابات تلفن استان
۱۲	نسبت انشعابات تلفن شهری به کل انشعابات تلفن استان
۱۳	نسبت انشعابات خانگی و تجاری گاز طبیعی به کل واحدهای مسکونی استان
۱۴	نسبت انشعابات برق خانگی به کل خانوارهای استان
۱۵	نسبت میزان مصرف انرژی در بخش حمل و نقل به تعداد اتومبیل‌های استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر اتومبیل
۱۶	شدت مصرف انرژی در استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر میلیارد ریال
۱۷	شدت مصرف انرژی در بخش صنعت و معدن استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر میلیارد ریال
۱۸	شدت مصرف انرژی در بخش کشاورزی استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر میلیارد ریال
۱۹	شدت مصرف انرژی در بخش خدمات استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر میلیارد ریال

نسبت جمعیت روستاهای دارای برق به جمعیت روستایی استان	۲۰
معکوس بار تکفل انسان	۲۱
نسبت شهرنشینی در استان	۲۲
فروشگاه‌های تعاونی روستایی به ازای هر هزار نفر جمعیت روستایی	۲۳
نسبت خانوارهای دارای رادیو به کل خانوارهای استان	۲۴
نسبت خانوارهای دارای تلویزیون به کل خانوارهای استان	۲۵
نسبت تعداد محصلین به جمعیت لازم‌التعلیم	۲۶
نسبت خانوارهای دارای مسکن غیراستیجاری به کل خانوارهای استان	۲۷
نسبت واحدهای مسکونی احداث شده در ۱۰ سال گذشته به کل واحدهای مسکونی استان	۲۸
نسبت دفاتر پستی روستایی به جمعیت روستایی استان	۲۹
نسبت دفاتر مخابراتی روستایی به جمعیت روستایی استان	۳۰
نرخ اشتغال استان	۳۱
معکوس نسبت مرگ و میر کودکان زیر ۴ سال استان	۳۲
نسبت زنان با سواد استان	۳۳
نسبت مردان با سواد استان	۳۴
نسبت زنان دارای تحصیلات عالی استان	۳۵
نسبت مردان دارای تحصیلات عالی استان	۳۶
نسبت تعداد خانوارهای ساکن در خانه‌های ۴ اتاقه به کل خانوارهای استان	۳۷
نسبت تعداد خانوارهای ساکن در خانه‌های دارای بیش از ۱ اتاق به کل خانوارهای استان	۳۸
نسبت واحدهای مسکونی موجود در استان به جمعیت استان	۳۹
معکوس نسبت مرگ و میر زیر یک سال استان	۴۰
نسبت شاغلین تحصیل کرده دیپلم و بالاتر به کل شاغلین استان	۴۱
نسبت موافقت نامه‌های اصولی صنعتی صادر شده در استان به کل کشور	۴۲
نسبت انواع معاملات ثبت شده در دفاتر اسناد رسمی استان به ازای هر ۱۰۰۰۰ نفر	۴۳
سرانه بودجه عمرانی استان - میلیارد ریال به ازای هر نفر	۴۴

۴۵	سرانه ارزش افزوده بخش کشاورزی - میلیارد ریال به ازای هر نفر
۴۶	نسبت تعداد محصلین هنرستان کشاورزی استان به شاغلین بخش کشاورزی استان
۴۷	نسبت نیروی کار تحصیل کرده بخش کشاورزی استان (دیپلم و بالاتر) به شاغلین بخش کشاورزی استان
۴۸	نسبت مساحت زمین‌های کشاورزی استان به کل مساحت زمین‌های کشاورزی کشور
۴۹	مساحت زمین‌های کشاورزی زیر کشت آبی استان به کل مساحت زمین‌های کشاورزی استان
۵۰	تعداد مرغداری‌های صنعتی به ازای ده هزار نفر در استان
۵۱	تعداد گاوداری‌های صنعتی به ازای هر ده هزار نفر در استان
۵۲	سرانه ظرفیت گاوداری‌های صنعتی استان
۵۳	تعداد کشتارگاه‌های صنعتی استان به ازای هر ده هزار نفر
۵۴	سرانه ظرفیت کشتارگاه‌های صنعتی استان
۵۵	عملکرد هر هکتار گندم آبی در استان
۵۶	عملکرد هر هکتار جو آبی در استان
۵۷	عملکرد هر هکتار حبوبات آبی در استان
۵۸	عملکرد هر هکتار سیب زمینی آبی در استان
۵۹	سرانه مصرف گوشت قرمز استان
۶۰	سرانه مصرف گوشت ماهی استان
۶۱	سرانه مصرف قند و شکر استان
۶۲	تعداد تاکسی‌های استان به ازای هر ده هزار نفر
۶۳	تعداد اتوبوس‌های شهری استان به ازای هر ده هزار نفر
۶۴	تعداد اتوبوس‌های بین شهری استان به ازای هر ده هزار نفر
۶۵	نسبت آزاد راه‌های استان به کل راه‌های استان
۶۶	نسبت راه‌های چهار خطه (بزرگ راه) به کل راه‌های استان
۶۷	میزان بار حمل شده هوایی به ازای هر ده هزار نفر در استان

نسبت طول راه‌های اصلی استان به کل راه‌های استان	۶۸
نسبت تعداد مریان کودکستان به تعداد کودکستانی‌های استان	۶۹
نسبت تعداد اساتید دانشگاه به دانشجویان استان	۷۰
نسبت جمعیت تحصیل کرده دیپلم و بالاتر استان	۷۱
نسبت جمعیت با سواد استان	۷۲
نسبت تعداد دانش آموزان هنرستان‌ها به کل دانش آموزان متوسطه استان	۷۳
نسبت کلاس‌ها به محصلین ابتدایی استان	۷۴
نسبت معلمین به محصلین ابتدایی استان	۷۵
نسبت کلاس‌های راهنمایی استان به محصلین راهنمایی استان	۷۶
نسبت معلمین راهنمایی استان به محصلین راهنمایی استان	۷۷
نسبت کلاس‌های دبیرستان استان به محصلین دبیرستانی استان	۷۸
نسبت دبیران دبیرستان استان به محصلین دبیرستانی استان	۷۹
نسبت کلاس‌های کودکستان‌ها به کودکستانی‌ها در استان	۸۰
درصد سهم هزینه‌های بهداشتی در بودجه خانوار استان	۸۱
درصد سهم هزینه‌های آموزشی در بودجه خانوار استان	۸۲
نسبت موارد واکسیناسیون به جمعیت استان	۸۳
نسبت خانه‌های بهداشت روستایی به جمعیت روستایی استان	۸۴
نسبت درمانگاه‌های استان به ازای هر ده هزار نفر	۸۵
نسبت درمانگاه‌های شبانه‌روزی استان به ازای هر ده هزار نفر	۸۶
معکوس درصد معلولین در استان	۸۷
نسبت جمعیت تحت پوشش بیمه‌های تامین اجتماعی در استان	۸۸
نسبت جمعیت تحت پوشش خانه‌های بهداشت در استان	۸۹
نسبت تعداد پزشک عمومی به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۰
نسبت تعداد پزشک متخصص به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۱
نسبت تعداد دندانپزشک به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۲

نسبت تعداد داروخانه‌ها به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۳
نسبت تعداد داروخانه‌های شبانه‌روزی به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۴
نسبت تعداد آزمایشگاه‌ها به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۵
نسبت تعداد تخت‌های بیمارستانی به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۶
نسبت تعداد پرستار به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۷
نسبت تعداد ماما به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۸
نسبت تعداد بیمار به ازای هر ده هزار نفر در استان	۹۹
ضریب جنسی در استان	۱۰۰
نسبت ازدواج به طلاق در استان	۱۰۱
تعداد سینما و سالن‌های تئاتر به ازای هر صد هزار نفر	۱۰۲
نسبت پرونده‌های محتومه به کل پرونده‌های قضایی ایجاد شده در استان	۱۰۳
تعداد هتل‌ها به ازای هر صد هزار نفر در استان	۱۰۴
تعداد مسافرخانه‌ها به ازای هر صد هزار نفر در استان	۱۰۵
تعداد شعب بانک‌ها به ازای هر ده هزار نفر در استان	۱۰۶
ظرفیت سینماها به ازای هر ده هزار نفر در استان	۱۰۷
تعداد کتابخانه‌ها به ازای هر ده هزار نفر باسواد در استان	۱۰۸
نسبت تعداد اعضای کتابخانه‌ها به جمعیت باسواد در استان	۱۰۹
نسبت تعداد کتب کتابخانه‌ها به جمعیت باسواد در استان	۱۱۰
سرانه مصرف انرژی کل استان - هزار بشکه معادل نفت خام برای هر نفر	۱۱۱
معکوس بعد خانوار در استان	۱۱۲
تعداد پیراپزشکان به ازای هر صد هزار نفر	۱۱۳
سرانه GDP - میلیارد ریال به ازای هر نفر	۱۱۴
معکوس تراکم جمعیت در استان	۱۱۵
سرانه درآمد مالیاتی استان - هزار ریال به ازای هر نفر	۱۱۶

جدول ۳- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی با دیگر استان‌های کشور با ۱۱۶ شاخص در سال ۱۳۶۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۴۰	اصفهان	۱
	۰/۲۹۸	سمنان	۲
	۰/۲۵۷	تهران	۳
	۰/۲۵۰	یزد	۴
	۰/۲۴۰	مرکزی	۵
	۰/۲۱۱	آذربایجان شرقی	۶
	۰/۲۰۶	فارس	۷
	۰/۲۰۱	گیلان	۸
	۰/۱۹۹	مازندران	۹
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۶۴	خراسان	۱۰
	۰/۱۶۳	کرمان	۱۱
	۰/۱۶۳	آذربایجان غربی	۱۲
	۰/۱۷۵	خوزستان	۱۳
	۰/۱۵۶	چهارمحال و بختیاری	۱۴
	۰/۱۴۷	زنجان	۱۵
	۰/۱۲۸	همدان	۱۶
	۰/۱۲۱	بوشهر	۱۷
	۰/۱۱۳	کهگیلویه و بویراحمد	۱۸
	۰/۱۱۳	هرمزگان	۱۹
	۰/۱۰۳	لرستان	۲۰
	۰/۰۹۷	سیستان و بلوچستان	۲۱
	۰/۰۹۶	کرمانشاه	۲۲
	۰/۰۹۵	کردستان	۲۳
	۰/۰۸۷	ایلام	۲۴
۰/۱۷۱۰	میانگین درجات		
۰/۰۶۸۶	انحراف معیار درجات		
۰/۴۰۱۴	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

### – نتایج سال ۱۳۶۵

درجه توسعه نیافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌های توسعه نیافته از نظر معیارهای اقتصادی در سال ۶۵

محاسبات بر روی ۳۶ شاخص اقتصادی نشان می‌دهد که میانگین درجه توسعه یافتگی در کشور و برای ۲۴ استان ۰/۱۶۴۸ گردیده است. در این حال، ۱۱ استان جزو استان‌های توسعه یافته هستند و از میانگین بالاتر قرار گرفته‌اند و ۱۳ استان دیگر جزو استان‌های توسعه نیافته قرار دارند.

استان‌های سمنان، اصفهان و یزد جزو توسعه یافته‌ترین استان‌های کشور از نظر اقتصادی بوده و استان‌های کرمانشاه، ایلام و کردستان از نظر اقتصادی توسعه نیافته‌ترین استان‌ها بوده‌اند.

ضریب نابرابری اقتصادی استان‌ها در سال ۶۵ برابر ۰/۴۷۸۸ بوده است. جدول مربوطه این نتایج را که براساس ۳۶ شاخص به دست آمده است، نشان می‌دهد.



جدول ۴- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر شاخص‌های اقتصادی در سال ۱۳۶۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۳۶	سمنان	۱
	۰/۳۱۰	اصفهان	۲
	۰/۲۸۳	یزد	۳
	۰/۲۳۷	تهران	۴
	۰/۲۳۵	مرکزی	۵
	۰/۲۲۳	آذربایجان شرقی	۶
	۰/۲۱۳	فارس	۷
	۰/۱۹۵	خراسان	۸
	۰/۱۹۳	گیلان	۹
	۰/۱۷۴	مازنداران	۱۰
	۰/۱۷۰	کرمان	۱۱
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۶۴	آذربایجان غربی	۱۲
	۰/۱۴۸	خوزستان	۱۳
	۰/۱۴۰	چهارمحال و بختیاری	۱۴
	۰/۱۳۴	زنجان	۱۵
	۰/۱۲۹	بوشهر	۱۶
	۰/۱۱۳	همدان	۱۷
	۰/۱۱۲	سیستان و بلوچستان	۱۸
	۰/۱۰۸	هرمزگان	۱۹
	۰/۰۹۶	کهگیلویه و بویراحمد	۲۰
	۰/۰۸۱	لرستان	۲۱
	۰/۰۷۰	کردستان	۲۲
	۰/۰۵۱	ایلام	۲۳
	۰/۰۴۰	کرمانشاه	۲۴
۰/۱۶۴۸	میانگین درجات		
۰/۰۷۸۹	انحراف معیار درجات		
۰/۴۷۸۸	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

### درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر معیارهای اجتماعی در سال ۶۵

نتایج حاصل از محاسبات مربوط به درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها از نظر اجتماعی در سال ۶۵ با استفاده از ۵۷ شاخص انجام گرفته است که نتایج در جدول مربوطه قابل مشاهده می‌باشد.

میانگین درجه توسعه‌یافتگی اجتماعی استان‌ها برابر با ۰/۱۷۱۴ بوده و با استفاده از این میانگین ۱۱ استان در میان استان‌های توسعه‌یافته قرار گرفته و بقیه ۱۳ استان از نظر اجتماعی توسعه‌نیافته خواهند گردید.

اصفهان، تهران و سمنان به ترتیب توسعه‌یافته‌ترین استان‌های سال ۶۵ از نظر اجتماعی و ایلام، کردستان و سیستان و بلوچستان جزء توسعه‌نیافته‌ترین استان‌ها از نظر اجتماعی بوده‌اند.

شدت نابرابری نیز برطبق محاسبات برابر ۰/۴۷۶۳ می‌باشد.

جدول ۵- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر شاخص‌های اجتماعی در سال ۱۳۶۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۴۹	اصفهان	۱
	۰/۳۰۸	تهران	۲
	۰/۲۹۴	سمنان	۳
	۰/۲۷۰	یزد	۴
	۰/۲۴۹	آذربایجان شرقی	۵
	۰/۲۲۷	مرکزی	۶
	۰/۲۱۲	گیلان	۷
	۰/۲۰۵	مازندران	۸
	۰/۲۰۰	فارس	۹
	۰/۱۹۰	کرمان	۱۰
	۰/۱۸۲	آذربایجان غربی	۱۱
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۶۳	خراسان	۱۲
	۰/۱۴۶	خوزستان	۱۳
	۰/۱۴۴	زنجان	۱۴
	۰/۱۳۶	همدان	۱۵
	۰/۱۲۸	چهارمحال و بختیاری	۱۶
	۰/۱۲۵	کهگیلویه و بویراحمد	۱۷
	۰/۱۱۵	بوشهر	۱۸
	۰/۱۱۴	هرمزگان	۱۹
	۰/۰۸۲	لرستان	۲۰
	۰/۰۷۵	کرمانشاه	۲۱
	۰/۰۷۳	سیستان و بلوچستان	۲۲
	۰/۰۷۰	کردستان	۲۳
	۰/۰۵۰	ایلام	۲۴
۰/۱۷۱۴	میانگین درجات		
۰/۰۸۱۶	انحراف معیار درجات		
۰/۴۷۶۳	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌ها از نظر فرهنگی در سال ۶۵ جدول بعدی نتایج حاصل از محاسبات مربوط به درجه توسعه‌یافتگی ۲۴ استان کشور را در سال ۶۵ که بر روی ۲۳ شاخص انجام گرفته است، نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشخص است میانگین درجات توسعه‌یافتگی اجتماعی کشور ۰/۱۵۳۸ بوده است و براساس این معیار ۸ استان کشور توسعه‌یافته فرهنگی بوده و ۱۶ استان دیگر کشور جزو استان‌های توسعه‌نیافته فرهنگی خواهند بود. در میان استان‌های توسعه‌یافته استان اصفهان، سمنان و تهران به ترتیب توسعه‌یافته‌ترین استان‌ها در میان استان‌های توسعه‌نیافته نیز سیستان و بلوچستان، کردستان و ایلام قرار دارند.

شدت نابرابری توسعه‌نیافتگی فرهنگی در سال ۶۵ برابر ۰/۵۲۰۷ می‌باشد.

جدول ۶- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر فرهنگی در سال ۱۳۶۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۴۸	اصفهان	۱
	۰/۳۲۹	سمنان	۲
	۰/۲۶۴	تهران	۳
	۰/۲۳۱	مرکزی	۴
	۰/۲۱۵	یزد	۵
	۰/۲۰۲	فارس	۶
	۰/۱۹۳	آذربایجان شرقی	۷
	۰/۱۸۹	گیلان	۸
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۷۰	مازندران	۹
	۰/۱۴۳	خراسان	۱۰
	۰/۱۴۲	همدان	۱۱
	۰/۱۳۸	چهارمحال و بختیاری	۱۲
	۰/۱۳۶	کرمان	۱۳
	۰/۱۳۴	آذربایجان غربی	۱۴
	۰/۱۱۶	خوزستان	۱۵
	۰/۱۱۱	زنجان	۱۶
	۰/۱۰۴	بوشهر	۱۷
	۰/۰۹۳	لرستان	۱۸
	۰/۰۹۱	کهگیلویه و بویراحمد	۱۹
	۰/۰۸۴	کرمانشاه	۲۰
	۰/۰۷۳	هرمزگان	۲۱
	۰/۰۷۲	ایلام	۲۲
	۰/۰۷۰	کردستان	۲۳
	۰/۰۴۳	سیستان و بلوچستان	۲۴
۰/۱۵۳۸	میانگین درجات		
۰/۰۸۰۱	انحراف معیار درجات		
۰/۵۲۰۷	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

**– نتایج سال ۱۳۷۵**

محاسبات صورت گرفته در سال ۶۵ با همان شاخص‌ها در سال ۷۵ تکرار گردیده است که در این قسمت به بررسی نتایج به دست آمده، می‌پردازیم.

**درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها در سال ۱۳۷۵**

نتایج محاسبات انجام گرفته در سال ۷۵ بر روی ۱۱۶ شاخص در جدول قابل مشاهده می‌باشد. جدول نشان می‌دهد که میانگین درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها برابر ۰/۱۴۴۸ می‌باشد و براساس این میانگین ۱۳ استان کشور از درجه توسعه‌یافتگی بالاتری نسبت به سایر استان‌ها برخوردارند، بنابراین توسعه‌یافته می‌باشند. ۱۱ استان نیز جزو استان‌های توسعه نیافته کشور بوده‌اند. در میان استان‌های توسعه‌یافته سمنان، یزد و مرکزی توسعه‌یافته‌ترین استان‌ها و ایلام، کرمانشاه و سیستان و بلوچستان نیز جزو توسعه‌نیافته‌ترین استان‌های کشور قرار گرفته‌اند. ضریب تغییرات در این حال ۰/۵۱۰۸ بوده است.

نکته جالب توجه در این جدول تکرار جایگاه استان‌های غربی و به ویژه کردنشین کشور به همراه استان‌های مرزی و شرقی در میان استان‌های توسعه‌نیافته است که در سال ۶۵ نیز وجود داشت. همچنین برخی استان‌های بزرگ و پر جمعیت نظیر: تهران و اصفهان جایگاه خود را در سال ۶۵ از دست داده‌اند و به پایین‌تر سقوط کرده‌اند، علت آن امر افزایش جمعیت و کاهش سرانه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به همراه افزایش مشکلات شهرهای بزرگ است.

جدول ۷- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور با ۱۱۶ شاخص در سال

۷۵

مرحله توسعه	درجه توسعه‌یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه‌یافته	۰/۳۳۳	سمنان	۱
	۰/۲۵۹	یزد	۲
	۰/۲۴۲	مرکزی	۳
	۰/۲۲۶	اصفهان	۴
	۰/۲۰۰	تهران	۵
	۰/۱۹۸	آذربایجان شرقی	۶
	۰/۱۸۵	کرمان	۷
	۰/۱۷۳	گیلان	۸
	۰/۱۶۰	فارس	۹
	۰/۱۵۵	مازندران	۱۰
	۰/۱۴۸	چهارمحال و بختیاری	۱۱
	۰/۱۴۷	آذربایجان غربی	۱۲
	۰/۱۴۷	خراسان	۱۳
استان‌های توسعه‌نیافته	۰/۱۲۶	همدان	۱۴
	۱۲۰	خوزستان	۱۵
	۰/۱۰۷	بوشهر	۱۶
	۰/۰۹۶	زنجان	۱۷
	۰/۰۹۲	کردستان	۱۸
	۰/۰۸۹	کهگیلویه و بویراحمد	۱۹
	۰/۰۸۴	لرستان	۲۰
	۰/۰۶۰	هرمزگان	۲۱
	۰/۰۵۱	سیستان و بلوچستان	۲۲
	۰/۰۴۱	کرمانشاه	۲۳
	۰/۰۳۷	ایلام	۲۴
۰/۰۱۴۴۸	میانگین درجات		
۰/۰۷۳۹	انحراف معیار درجات		
۰/۵۱۰۸	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

### درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر معیارهای اقتصادی در سال ۷۵

نتایج محاسبات بر روی ۳۶ شاخص اقتصادی سال ۷۵ در جدول آمده است. در این جدول مشاهده می‌گردد که میانگین درجه توسعه‌یافتگی اقتصادی کشور برابر ۰/۱۵۷۰ می‌گردد و براساس این میانگین ۱۲ استان کشور بالاتر از میانگین قرار گرفته و توسعه‌یافته تلقی می‌شوند. استان‌های سمنان، مرکزی و یزد به ترتیب توسعه‌یافته‌ترین استان‌های کشور از نظر اقتصادی در این سال هستند. همچنین ۱۲ استان نیز پایین‌تر از میانگین بوده و جزء استان‌های توسعه‌نیافته اقتصادی کشور می‌باشند که استان‌های کرمانشاه، ایلام و لرستان به ترتیب توسعه‌نیافته‌ترین استان‌های کشور بوده‌اند.

ضریب تغییرات در این حال برابر ۰/۵۱۰۸ گردیده است.



جدول ۸- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر شاخص‌های اقتصادی در سال ۱۳۷۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۵۶	سمنان	۱
	۰/۲۶۶	مرکزی	۲
	۰/۲۲۸	یزد	۳
	۰/۲۲۸	آذربایجان شرقی	۴
	۰/۲۲۴	اصفهان	۵
	۰/۲۱۵	کرمان	۶
	۰/۲۱۳	تهران	۷
	۰/۲۱۰	فارس	۸
	۰/۱۸۷	آذربایجان غربی	۹
	۰/۱۸۳	گیلان	۱۰
	۰/۱۷۸	مازنداران	۱۱
	۰/۱۶۷	خوزستان	۱۲
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۵۰	چهارمحال و بختیاری	۱۳
	۰/۱۴۰	همدان	۱۴
	۰/۱۳۷	خراسان	۱۵
	۰/۱۳۵	بوشهر	۱۶
	۰/۱۰۳	هرمزگان	۱۷
	۰/۱۰۳	زنجان	۱۸
	۰/۰۹۳	کهگیلویه و بویراحمد	۱۹
	۰/۰۸۶	کردستان	۲۰
	۰/۰۵۸	سیستان و بلوچستان	۲۱
	۰/۰۵۷	لرستان	۲۲
	۰/۰۲۹	ایلام	۲۳
	۰/۰۲۲	کرمانشاه	۲۴
۰/۱۵۷۰		میانگین درجات	
۰/۰۸۰۲		انحراف معیار درجات	
۰/۵۱۰۸		ضریب تغییرات (شدت نابرابری)	

### درجه توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌ها از نظر معیارهای اجتماعی در سال ۷۵

نتایج حاصل از محاسبات مربوط به درجه توسعه‌یافتگی اجتماعی استان‌ها در سال ۱۳۷۵ که با استفاده از ۵۷ شاخص اجتماعی محاسبه شده است در جدول بعدی قابل مشاهده می‌باشد. در این جدول میانگین درجات ۰/۱۷۲۲ گردیده است و براساس آن ۱۰ استان جزو استان‌های توسعه‌یافته از نظر اجتماعی طبقه بندی شده‌اند که استان‌های سمنان، یزد و مرکزی بالاترین آنها می‌باشند. ۱۴ استان نیز توسعه‌نیافته‌ترین استان‌ها از نظر اجتماعی گردیده‌اند و استان‌های ایلام، هرمزگان و سیستان و بلوچستان به ترتیب توسعه‌نیافته‌ترین استان‌های کشور را تشکیل می‌دهند.

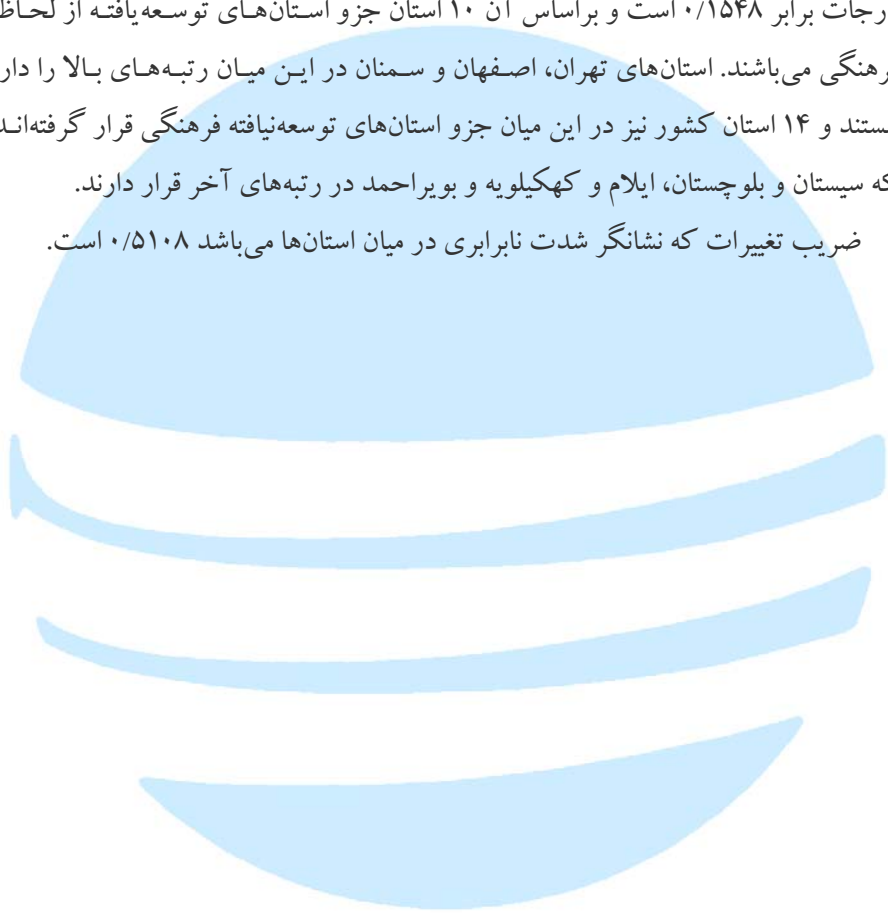
شدت نابرابری اجتماعی استان‌ها در این حال ۰/۴۷۹۵ گردیده است.

جدول ۹- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر شاخص‌های اجتماعی در سال ۱۳۷۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۵۸	سمنان	۱
	۰/۳۰۸	یزد	۲
	۰/۳۰۵	مرکزی	۳
	۰/۲۸۷	اصفهان	۴
	۰/۲۳۶	تهران	۵
	۰/۲۲۰	گیلان	۶
	۰/۲۱۴	آذربایجان شرقی	۷
	۰/۲۰۴	کرمان	۸
	۰/۱۸۹	مازندران	۹
	۰/۱۸۵	فارس	۱۰
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۶۹	چهارمحال و بختیاری	۱۱
	۰/۱۶۰	خراسان	۱۲
	۰/۱۵۸	آذربایجان غربی	۱۳
	۰/۱۴۱	بوشهر	۱۴
	۰/۱۳۷	همدان	۱۵
	۰/۱۳۴	زنجان	۱۶
	۰/۱۲۹	خوزستان	۱۷
	۰/۱۲۸	کردستان	۱۸
	۰/۱۲۷	لرستان	۱۹
	۰/۰۸۳	کهگیلویه و بویراحمد	۲۰
	۰/۰۷۷	کرمانشاه	۲۱
	۰/۰۶۷	سیستان و بلوچستان	۲۲
	۰/۰۶۱	هرمزگان	۲۳
	۰/۰۵۷	ایلام	۲۴
۰/۱۷۲۲	میانگین درجات		
۰/۰۸۲۶	انحراف معیار درجات		
۰/۴۷۹۵	ضریب تغییرات (شدت نابرابری)		

### درجه توسعه‌نیافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌ها از نظر معیارهای فرهنگی در سال ۷۵

نتایج حاصل از محاسبات مربوط به درجه توسعه‌یافتگی فرهنگی استان‌ها در سال ۷۵ که با استفاده از ۲۳ شاخص فرهنگی محاسبه شده است در جدول مربوطه آمده است. میانگین درجات برابر ۰/۱۵۴۸ است و براساس آن ۱۰ استان جزو استان‌های توسعه‌یافته از لحاظ فرهنگی می‌باشند. استان‌های تهران، اصفهان و سمنان در این میان رتبه‌های بالا را دارا هستند و ۱۴ استان کشور نیز در این میان جزو استان‌های توسعه‌نیافته فرهنگی قرار گرفته‌اند که سیستان و بلوچستان، ایلام و کهگیلویه و بویراحمد در رتبه‌های آخر قرار دارند. ضریب تغییرات که نشانگر شدت نابرابری در میان استان‌ها می‌باشد ۰/۵۱۰۸ است.



جدول ۱۰- مقایسه سطح نسبی توسعه استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور از نظر شاخص‌های فرهنگی در سال ۱۳۷۵

مرحله توسعه	درجه توسعه یافتگی	نام استان	رتبه
استان‌های توسعه یافته	۰/۳۸۸	تهران	۱
	۰/۲۸۵	اصفهان	۲
	۰/۲۵۶	سمنان	۳
	۰/۲۲۳	یزد	۴
	۰/۲۱۷	آذربایجان شرقی	۵
	۰/۲۰۹	فارس	۶
	۰/۱۹۹	گیلان	۷
	۰/۱۷۳	کرمان	۸
	۰/۱۶۴	مازندران	۹
	۰/۱۵۵	مرکزی	۱۰
استان‌های توسعه نیافته	۰/۱۵۰	آذربایجان غربی	۱۱
	۰/۱۳۷	همدان	۱۲
	۰/۱۳۶	خوزستان	۱۳
	۰/۱۳۱	کردستان	۱۴
	۰/۱۲۰	خراسان	۱۵
	۰/۱۱۵	چهارمحال و بختیاری	۱۶
	۰/۱۰۹	زنجان	۱۷
	۰/۰۹۶	هرمزگان	۱۸
	۰/۰۹۴	کرمانشاه	۱۹
	۰/۰۸۶	بوشهر	۲۰
	۰/۰۷۷	لرستان	۲۱
	۰/۰۷۶	کهگیلویه و بویراحمد	۲۲
	۰/۰۶۶	ایلام	۲۳
	۰/۰۵۴	سیستان و بلوچستان	۲۴
۰/۱۵۴۸		میانگین درجات	
۰/۰۷۹۱		انحراف معیار درجات	
۰/۵۱۰۸		ضریب تغییرات (شدت نابرابری)	

جدول ۱۱- وضعیت توسعه یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌های کشور در سال ۵۶

ردیف	نام استان	سطح توسعه یافتگی
۱	مرکزی	۰/۳۶۷
۲	اصفهان	۰/۶۵۴
۳	خوزستان	۰/۶۸۷
۴	یزد	۰/۶۸۹
۵	گیلان	۰/۷۱۰
۶	فارس	۰/۷۲۱
۷	سمنان	۰/۷۴۲
۸	مازندران	۰/۷۴۲
۹	کرمان	۰/۷۴۷
۱۰	خراسان	۰/۷۷۲
۱۱	باختران	۰/۷۷۳
۱۲	آذربایجان شرقی	۰/۷۸۹
۱۳	آذربایجان غربی	۰/۸۰۱
۱۴	همدان	۰/۸۰۵
۱۵	لرستان	۰/۸۲۵
۱۶	بوشهر	۰/۸۳۲
۱۷	چهارمحال و بختیاری	۰/۸۴۳
۱۸	هرمزگان	۰/۸۵۸
۱۹	کردستان	۰/۸۶۱
۲۰	زنجان	۰/۸۷۶
۲۱	سیستان و بلوچستان	۰/۹۱۲
۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	۰/۹۲۳
۲۳	ایلام	۰/۹۳۰

برطبق نتایج به دست آمده در سال ۵۶ استان مرکزی، اصفهان و خوزستان به ترتیب رتبه‌های اول تا سوم را به دست آورده‌اند و استان‌های ایلام، کهگیلویه و بویراحمد و سیستان و بلوچستان نیز به ترتیب توسعه‌نیافته‌ترین استان‌های کشور بوده‌اند.

در همین حال، می‌توان نتایج زیر را نیز در این بررسی قابل اهمیت دانست.

۱. استان سمنان که در این بررسی جایگاه هفتم کشور را داشته است، در بررسی‌های بعدی در سال‌های ۶۵ و ۷۵ ترقی قابل توجهی داشته.
۲. وضعیت استان‌های مرزی و غربی کشور که در بررسی‌های سال ۷۵ رتبه‌های انتهایی جدول را دارا بوده‌اند در سال ۵۶ وضعیت بهتری داشته‌اند. به عنوان مثال، استان کرمانشاه رتبه ۱۱ جدول را دارا است که رتبه نسبتاً قابل قبولی است.
۳. وضعیت استان‌های ایلام و سیستان و بلوچستان همچنان نشان‌دهنده مشکلات این استان‌ها می‌باشد.

#### بررسی تغییرات وضعیت توسعه‌نیافتگی استان‌ها بین سال‌های ۶۵ - ۷۵

همان‌گونه که جداول ۱۳ و ۱۴ نشان می‌دهند نتایج محاسبات در بخش‌های قبلی و وضعیت کشور در سال ۶۵ و ۷۵ تغییرات چندانی را نشان نمی‌دهند و حتی تغییرات آن نیز در مقایسه با سال ۵۶ چندان قابل توجه نیست. تغییرات در محاسبات تفکیکی نیز در بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اندک بوده است. با این حال، می‌توان این تغییرات را از جنبه‌های بسیاری بررسی نمود. این بررسی‌ها می‌تواند با تکیه بر موارد بسیاری صورت گیرد و علل تغییرات را می‌توان مرتبط با یکی از جنبه‌های زیر دانست:

۱. تغییرات به عمل آمده ناشی از عوامل برون‌گرا که روی ساختار جمعیتی، آموزشی و مصرفی کشور تأثیر می‌گذارد.
۲. تغییرات به عمل آمده ناشی از عوامل درون‌گرا که شامل سیاست‌های دولت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌گردد و همچنین برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته به ویژه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین سال‌های ۷۲-۶۸

۳. وجود جنگ تحمیلی پس از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۷ و آثار و تبعات آن در

کشور و اجرای سیاست‌های بازسازی پس از جنگ

در بخش اول که به عوامل برون‌گرا اشاره گردید مواردی نظیر: افزایش ارتباطات، رشد فرهنگی جوامع، روند صنعتی شدن و جهانی شدن اقتصاد قابل اشاره است. اما تحلیل دقیق این عوامل نیاز به تحقیقی جامع دارد که موضوع پژوهش اخیر نمی‌باشد. بنابراین، به منظور بررسی علل تغییرات و ارزیابی آن تنها به بررسی عوامل درونزا پرداخته و آن دسته از سیاست‌های دولت و نتایج حاصل از آن را مورد بحث قرار می‌دهیم که بر روی سطح توسعه‌نیافتگی استان‌های کشور تأثیرگذار بوده است. در این حال، می‌توان برنامه اول توسعه اقتصادی و فرهنگی کشور را که در این مدت و بین سال‌های ۶۵-۷۵ آغاز شده و به انجام رسیده است، نمودی از سیاست‌های دولت دانسته و بررسی نمود. به این منظور، ابتدا نگاهی کلی به عملکرد برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور می‌اندازیم.



جدول ۱۲- ترتیب توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌ها با معیارهای مختلف در سال ۶۵

ردیف	کل متغیرها	متغیرهای فرهنگی	متغیرهای اقتصادی	متغیرهای اجتماعی
۱	اصفهان	اصفهان	سمنان	اصفهان
۲	سمنان	سمنان	اصفهان	تهران
۳	تهران	تهران	یزد	سمنان
۴	یزد	مرکزی	تهران	یزد
۵	مرکزی	یزد	مرکزی	آذربایجان شرقی
۶	آذربایجان شرقی	فارس	آذربایجان شرقی	مرکزی
۷	فارس	آذربایجان شرقی	فارس	گیلان
۸	گیلان	گیلان	خراسان	مازندران
۹	مازندران	مازندران	گیلان	فارس
۱۰	خراسان	خراسان	مازندران	کرمان
۱۱	کرمان	همدان	کرمان	آذربایجان غربی
۱۲	آذربایجان غربی	چهارمحال	آذربایجان غربی	خراسان
۱۳	خوزستان	کرمان	خوزستان	خوزستان
۱۴	چهارمحال	آذربایجان غربی	چهارمحال	زنجان
۱۵	زنجان	خوزستان	زنجان	همدان
۱۶	همدان	زنجان	بوشهر	چهارمحال
۱۷	بوشهر	بوشهر	همدان	کهگیلویه
۱۸	کهگیلویه	لرستان	سیستان و بلوچستان	بوشهر
۱۹	هرمزگان	کهگیلویه	هرمزگان	هرمزگان
۲۰	لرستان	کرمانشاه	کهگیلویه	لرستان
۲۱	سیستان و بلوچستان	هرمزگان	لرستان	کرمانشاه
۲۲	کرمانشاه	ایلام	کردستان	سیستان و بلوچستان
۲۳	کردستان	کردستان	ایلام	کردستان
۲۴	ایلام	سیستان و بلوچستان	کرمانشاه	ایلام

جدول ۱۳- ترتیب توسعه‌یافتگی استان‌های قومی و دیگر استان‌ها با معیارهای مختلف در سال

۱۳۷۵

ردیف	کل متغیرها	متغیرهای فرهنگی	متغیرهای اقتصادی	متغیرهای اجتماعی
۱	سمنان	تهران	سمنان	سمنان
۲	یزد	اصفهان	مرکزی	یزد
۳	مرکزی	سمنان	یزد	مرکزی
۴	اصفهان	یزد	آذربایجان شرقی	اصفهان
۵	تهران	آذربایجان شرقی	اصفهان	تهران
۶	آذربایجان شرقی	فارس	کرمان	گیلان
۷	کرمان	گیلان	تهران	آذربایجان شرقی
۸	گیلان	کرمان	فارس	کرمان
۹	فارس	مازندران	آذربایجان غربی	مازندران
۱۰	مازندران	مرکزی	گیلان	فارس
۱۱	چهارمحال	آذربایجان غربی	مازندران	چهارمحال
۱۲	آذربایجان غربی	همدان	خوزستان	خراسان
۱۳	خراسان	خوزستان	چهارمحال	آذربایجان غربی
۱۴	همدان	کردستان	همدان	بوشهر
۱۵	خوزستان	خراسان	خراسان	همدان
۱۶	بوشهر	چهارمحال	بوشهر	زنجان
۱۷	زنجان	زنجان	هرمزگان	خوزستان
۱۸	کردستان	هرمزگان	زنجان	کردستان
۱۹	کهگیلویه	کرمانشاه	کهگیلویه	لرستان
۲۰	لرستان	بوشهر	کردستان	کهگیلویه
۲۱	هرمزگان	لرستان	سیستان و بلوچستان	کرمانشاه
۲۲	سیستان و بلوچستان	کهگیلویه	لرستان	سیستان و بلوچستان
۲۳	کرمانشاه	ایلام	ایلام	هرمزگان
۲۴	ایلام	سیستان و بلوچستان	کرمانشاه	ایلام

## جدول ۱۴- عملکرد برنامه‌های پنج سال بعد از انقلاب

عنوان	سال ۶۸		سال ۶۹		سال ۷۰		سال ۷۱		سال ۷۲	
	عملکرد	برنامه	عملکرد	برنامه	عملکرد	برنامه	عملکرد	برنامه	عملکرد	برنامه
کل درآمدها	۲۰۹۸/۹	۳۱۵۰	۳۱۸۱/۴	۴۰۰۸/۸	۵۶۳۸/۵	۴۷۲۱/۷	۷۰۰۳/۳	۵۵۹۵/۴	۹۹۵۹/۶	۶۴۴۲/۱
هزینه‌های جاری	۳۹۴/۲	۳۴۳۰	۳۳۸۵/۲	۳۹۲۳/۵	۴۲۸۴/۸	۴۲۳۶/۷	۵۵۸۴	۴۴۸۲/۱	۷۷۸۳/۶	۴۷۰۴/۲
هزینه‌های عمرانی	۸۱۶/۴	۱۰۱۸	۹۳۱/۵	۲۶۵۷/۳	۱۷۶۶/۳	۱۸۲۸/۹	۲۵۳۷/۹	۱۸۵۴/۴	۳۱۹۲/۸	۱۸۳۰/۴
کسری بودجه	۲۱۱۱/۷	۱۲۹۸	۱۱۳۵/۳	۱۵۷۲	۴۱۲/۶	۱۳۴۳/۹	۱۱۱۸/۶	۷۴۱/۱	۱۰۱۶/۸	۹۲/۵

با توجه به موارد ذکر شده می‌توان نتایجی را به صورت زیر به دست آورد:

۱. وضعیت استان‌های کشور در سال ۶۵ با توجه به شرایط جنگی قابل توجه می‌باشد. وجود ناامنی در مرزهای غرب بر اثر جنگ و در مرزهای شرق بر اثر قاچاق مواد مخدر علت اساسی قرار داشتن این استان‌ها در بین استان‌های توسعه‌نیافته بوده است.
۲. سه بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وابستگی شدیدی نسبت به یکدیگر دارند به طوری که اغلب استان‌های توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی از سایر جوانب نیز توسعه‌یافته‌اند و بالعکس.
۳. بخش فرهنگ در عمل پس از سایر بخش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، به طوری که استان‌هایی همانند سمنان و یزد گرچه رشد مناسبی را در معیارهای اقتصادی و اجتماعی داشته‌اند، اما از لحاظ فرهنگی نتوانسته‌اند متوازن حرکت نمایند.
۴. سیاست‌های اعمال شده در طول برنامه اول نتوانسته است هدف رسیدن به عدالت اجتماعی و فقرزدایی و سیاست‌های بازسازی را لاقلاً در میان استان‌های غرب کشور محقق سازد و این استان‌ها در هر دو سال جزو توسعه‌نیافته‌ترین استان‌ها قرار داشته‌اند.





فصل سوم  
سیاست‌های قومی در ایران معاصر



## مقدمه

در این فصل سیاست‌های قومی در ایران معاصر از دوران قاجاریه، مشروطیت، پهلوی اول و دوم تا دوران کنونی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. هدف از این کار، رسیدن به نقاط قوت و ضعف این مدل‌ها در جهت طراحی مدل و الگویی بهینه از سیاست و مدیریت قومی است که نواقص و اشکالات تجربه گذشته را در خود نداشته باشد. برای پی بردن به سیاست‌های قومی در گذشته قوانین اساسی، آیین‌نامه‌ها، بخشنامه‌های حکومتی و غیره بررسی می‌شود. علاوه بر این، سیاست‌های توسعه کشور در طی برنامه‌های پنج‌ساله در گذشته و حال تا آنجا که به وضعیت اقوام مربوط می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته و نتایج حاصله از آن به صورت دسته‌بندی شده مطرح گردیده است.

### ۱. مدل‌های سیاست قومی در تاریخ معاصر ایران

یکی از مسائل و موضوعات اساسی در جوامع چندقومی و متکثر از جمله ایران که دارای تنوع فرهنگی و قومی و خرده‌فرهنگ‌های ایلی، قبیله‌ای و عشیره‌ای است، نحوه مدیریت قومی و خرده‌فرهنگ‌ها است. به نحوی که ضمن تشکیل یک اجتماع ملی فراگیر و پایدار، انسجام و پیوند و همگرایی میان اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها با یکدیگر از یک سو و پیوند و همگرایی آنان با دولت و هویت ملی از سوی دیگر برقرار و حفظ گردد، به علاوه اجتماعات قومی و خرده‌فرهنگ‌ها هویت خود را از دست ندهند.

مسئله اساسی دیگر در جوامع چندقومی چگونگی و نحوه تنظیم تعاملات، مناسبات و روابط گروه‌ها و خرده‌فرهنگ با مجموعه حاکمیت، نظام و دولت ملی از یک طرف و روابط آنان با یکدیگر (روابط بین قومی) از طرف دیگر می‌باشد. بدیهی است نوع، کم و کیف و سطح این روابط و تعاملات بین قومی و بین اقوام و دولت ملی در سطح و کم و کیف تحقق نظم اجتماعی، حفظ امنیت ملی، تمامیت ارضی و هویت ملی ارتباط مستقیم و متقابل دارد.

بدیهی است نحوه اداره گروه‌های قومی و مدیریت خرده‌فرهنگ‌ها، کیفیت تنظیم تعاملات و پیوند اقوام با دولت ملی (روابط دولت - قومیت) و چگونگی تقسیم و توزیع منابع و فرصت‌ها و مکانیزم‌های حل و فصل نزاع‌ها و تعارض‌های قومی در اجتماعات چندقومی بستگی به نوع رویکرد، تلقی و تعریف دولت از ملت<sup>(۱)</sup> و رویه‌ای دارد که دولت‌ها نسبت به اقوام درون جامعه خود اتخاذ می‌کنند که اصطلاحاً به آن «سیاست‌های قومی»<sup>(۲)</sup> می‌گویند.

لذا متناسب با انواع روابط «دولت - قومیت» و انواع مدیریت تنوع قومی در هر کشوری می‌توان از انواع سیاست‌های قومی یاد کرد، اکنون این پرسش مطرح است که سیاست‌های قومی یعنی چه و چگونه باید آن را مفهوم‌سازی و تعریف نمود؟

1- Nation

2- Ethnical politics



همان‌گونه که در فصل قبل (ادبیات تحقیق) بیان شد، سیاست‌های قومی عبارتست از: نوع استراتژی‌هایی که از طریق آن می‌توان تعاملات و روابط میان اقوام و دولت و مجموعه حاکمیت از یک سو و روابط میان اقوام با یکدیگر و با بدنه جامعه ملی از سوی دیگر را تنظیم و تحت قاعده و نظم در آورد و متناسب و همسو با سایر سیاست‌های کلان موجود تغییر داد (چلبی، ۱۳۷۵). جرج ریتزر به نقل از پارسونز می‌نویسد: هر جامعه‌ای از یک رشته خرده‌نظام‌هایی ساخته شده‌اند که از نظر ساختار و اهمیت کارکردی برای جامعه گسترده‌تر با یکدیگر تفاوت دارند و با تکامل جامعه خرده‌فرهنگ‌های جدید تمایز می‌یابند. بدیهی است این فراگرد تمایزات به موازات تکثر خرده‌نظام‌ها، مسائل تازه‌ای را برای جامعه در زمینه هماهنگ‌سازی عملکردهای آنان به وجود آورده و مشکلات تازه‌ای را برای یکپارچگی جامعه ایجاد می‌کند. از این رو، در چنین حالتی برای اداره خرده‌نظام‌های پراکنده‌تر به مجموعه‌ای از حمایت‌ها و قابلیت‌های گسترده‌تر و تعمیم یافته‌تری نیاز است (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۳-۱۴۲) تا بتوان آنان را مدیریت و هدایت کرد.

از مجموعه تعاریف فوق چنین استنباط می‌شود که هر کشور، جامعه و یا به تعبیر جامعه‌شناختی آن هر نظام اجتماعی؛ به ویژه نظام‌های اجتماعی که دارای خرده‌نظام‌های متکثر و تمایز یافته‌تری هستند، برای تنظیم مناسبات و روابط میان خرده‌نظام‌ها، غلبه بر چالش‌ها و پیشگیری از بروز آنها، هماهنگ‌سازی کنش و عملکرد خرده‌نظام‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، تضمین انسجام و یکپارچگی جامعه و هدایت و تأثیرگذاری مثبت بر کلیه شرایطی که نظام اجتماعی در آن قرار گرفته است، اعم از شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیازمند مدیریت سیاسی حکیمانه و کارآمد می‌باشد.

به همین دلیل از دید جامعه‌شناسی سیاسی و ناسیونالیسم نوین که یکی از عناصر عمده آن تشکیل دولت ملی است (ناسیونالیسم دولتی) و نیز از نگاه کلان نظم و امنیت اجتماعی، سیاست‌های قومی نحوه مواجهه و برخورد و تعامل دولت‌ها و حکومت‌ها با گروه‌های قومی و فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) معنی شده است (چلبی، ۱۳۷۷).

از این منظر، سیاست‌های قومی دارای مراحل، اجزاء و ارکانی است که به هنگام طراحی بایستی رعایت و اعمال گردد. این اجزاء، ارکان و مراحل عبارتند از:

۱. هدف‌گذاری: مرحله‌ای (مقصد) است که نتایج سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردها به آن منتهی می‌گردد.

۲. سیاست‌ها: شامل مجموعه رویکردها، رفتارها و اقدامات می‌گردد.

۳. برنامه‌ها: راهبردها، راهکارها و مجموعه اقداماتی که ماهیت و محتوای سیاست‌ها را از حوزه انتزاعی عینیت بخشیده و از قوه به فعل تبدیل می‌کند.

۴. ابزار و وسایل: مجموعه امکانات مادی و معنوی و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعلی است که برای تحقق سیاست‌ها و برنامه‌ها به کار گرفته می‌شوند.

۵. روش‌ها: شیوه و مکانیزم‌هایی هستند که متناسب با نوع سیاست‌ها و برنامه‌ها، نوع ابزار و وسایل مورد نیاز برای اجرای آنان را تعیین می‌سازند. بدیهی است نوع روش‌ها ابزارها و ملاحظات اجرایی در سیاست‌های قومی تابعی از اهداف تعریف شده می‌باشد. بنابراین توضیحات سیاست‌های قومی را می‌توان مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، برنامه‌ها و اقدامات، روش‌ها، ابزارها و وسایلی تعریف نمود که از سوی حکومت‌ها برای مدیریت مؤثر و کارآمد و اداره جامعه در حوزه‌های کلان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی طراحی، پیگیری و اجرا می‌گردد.

با مقدمه فوق‌الذکر در این بخش به نقد و بررسی سیاست‌های قومی، که در طول تاریخ معاصر در ایران اعمال شده است، می‌پردازیم. به عبارت دیگر، در این بخش از کتاب به دنبال آن هستیم که به سؤال‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. نوع الگوهایی که سیاست‌های قومی ایران در قالب آن طراحی، تعقیب و اجرا شده‌اند، کدام است؟ و ماهیت آنان چه بوده است؟ این الگوها و رویکردها متأثر از چه نوع تلقی از روابط «دولت - قومیت» بوده است؟

۲. چه اهداف، و برنامه‌هایی در هریک از این الگوها پیگیری و دنبال شده است؟

۳. ابزارها و روش‌هایی که در هر الگو و رویکرد به کار گرفته شده‌اند، کدامند؟

۴. این الگوها و مدل‌ها چه پیامدها، آثار و نتایجی به دنبال داشته‌اند؟
- برای بررسی سیاست‌های قومی در ایران، دو مقطع تاریخی به شرح زیر در نظر گرفته شده است که هر مقطع خود به چندین دوره تقسیم می‌گردد:
۱. مقطع قبل از انقلاب اسلامی: این مقطع شامل دوره‌های زیر می‌گردد:
    - ۱/۱. انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن دولت پهلوی
    - ۱/۲. دوره پهلوی اول (دوره رضاخانی)
    - ۱/۳. دوره پهلوی دوم (محمدرضا پهلوی)
  ۲. مقطع بعد از انقلاب اسلامی: این مقطع نیز به لحاظ زمانی در برگیرنده چندین دوره به شرح زیر می‌باشد:
    - ۲/۱. دوره اول؛ از بدو پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ تا شهریور سال ۱۳۵۹
    - ۲/۲. دوره دوم؛ از آغاز جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ لغایت پایان جنگ ۱۳۶۸
    - ۲/۳. دوره سوم؛ «دوره سازندگی» از سال ۱۳۶۸ لغایت ۱۳۷۶
    - ۲/۴. دوره چهارم؛ «دوره اصلاحات» از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد سال ۱۳۸۴
- اکنون، به نقد و بررسی سیاست‌های قومی ایران در هر یک از مقاطع تاریخی فوق‌الذکر می‌پردازیم و اهداف، برنامه‌ها و سیاست‌های اعمال شده و آثار و نتایج آن را بررسی می‌کنیم.

### ۱-۱. سیاست‌های قومی قبل از انقلاب

توجه به ساختارهای سنتی و قومی و ورود و حضور حکومت به عرصه سیاست‌گذاری و مدیریت سیاسی تنوع قومی و عشیره‌ای در ایران که با هدف تنظیم مناسبات قومیت دولت و نظارت بر تحرکات اقوام و عشایر تعقیب می‌شده است، در تاریخ سیاسی ایران سابقه‌ای طولانی دارد. با این تفاوت که اولاً، در هر دوره با ابزار، روش‌ها، رویکردها و اهداف متفاوتی اجرا می‌شده است و ثانیاً، به لحاظ تاریخی تا قبل از پیدایش و شکل‌گیری دولت مدرن در ایران (قبل از سال ۱۳۰۰) مفهوم قوم و قومیت به معنای امروزی آن در ایران هنوز

وارد ادبیات سیاسی، اجتماعی نشده بود. حتی مفاهیم قوم و قومیت با شرایط خاص اجتماعی ایران انطباق کامل ندارد (احمدی، ۱۳۷۸: ۵۱). به جای آن مفاهیمی مثل نظام قبیله‌ای، عشیره‌ای، طایفه‌ای و ایلی مطرح بود. از این رو، در چنین دوره‌ای آنچه به نام سیاست‌ها و برنامه‌ها از ناحیه حکومت مرکزی طراحی و اجرا می‌گردید، تحت همین عناوین قرار می‌گرفت. در این مطالعه و بررسی زمانی که بحث از نقد سیاست‌های دولت از عصر پهلوی به قبل مطرح می‌شود و سخن از ایلات و عشایر یا مناطق محروم حاشیه‌ای به میان می‌آید، باید مباحث را به قلمروهای قومی نیز تعمیم داد. با این مقدمه، به بررسی سیاست‌ها در دوره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

#### مناسبات حکومت‌ها با اقوام، ایلات و عشایر در ایران

مناسبات و روابط ایلات و عشایر با ساخت قدرت سیاسی و حکومت‌ها در ایران را می‌توان حول چند محور زیر دسته‌بندی کرد:

۱. طوایف و جماعات قومی و عشایری ایران حکومت را در اختیار داشته‌اند که نمونه‌های بارز آن ایلات افشار، زند و قاجار بوده‌اند.
۲. شریک و حامی حکومت بوده‌اند، مانند ایلات قزلباش در دور حکومت صفوی.
۳. مدعی و رقیب حکومت بوده‌اند، مانند مبارزه خوانین قاجار (فتحعلی‌خان - محمدحسن‌خان) علیه نادرشاه و کریم‌خان زند برای کسب قدرت.
۴. گاه به خاطر فشار و ظلم و جوری که بر اقوام و عشایر وارد می‌آمد در جنگ و ستیز با حکومت بوده‌اند.

مطالعه و بررسی تعامل و مناسبات عشایر با قدرت سیاسی و حکومت‌های ملی ایران از دوره قاجار به این سو واجد اهمیت بیشتری است. زیرا رگه‌های بحران و دگرگونی در زندگانی عشایر از آغاز دوران سلطنت قجرها شروع شده است. به بیان دیگر، از همان هنگام بود که دخالت‌های استعمار خارجی در کشور از قوه به فعل درآمده و به تدریج در سراسر شئون زندگی مردم گسترش یافت و ایران در برابر قدرت نظامی و تکنولوژیک

اروپاییان به زانو درآمد. تجلی روشن این وضع شکست نظامی در برابر دولت تزاری و از دست دادن بخشی از قلمرو کشور بود. در واقع، روابط بین اروپا و ایران از یکی دو قرن پیش از آن یعنی قرن شانزدهم میلادی آغاز شده بود، اما در اواخر قرن هجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی ماهیت روابط بین اروپا و ایران دگرگون گردید و کشور ما ابتدا تحت فشار نظامی دولت‌های قدرتمند اروپایی قرار گرفت. ذات و کیفیت این فشارهای نظامی با آنچه ایران تا آن تاریخ از ازبک‌ها و عثمانی‌ها تجربه کرده بود، تفاوت داشت و مشکلاتی که این فشارها کشور ما را در مواجهه با آن قرار داده بود اساساً با حملات نظامی کوچ‌نشینان آسیای مرکزی و حتی عثمانی قابل قیاس نبود.<sup>[۱]</sup>

لذا تأثیر این فشارها به طور مستقیم و غیرمستقیم به همه اقشار مردم و من جمله اقوام و ایلات و عشایر منتقل گردید. و تروبتسکی در توجیه این مطب می‌نویسد:

از آغاز دوران فعالیت شدید استعماری دولت‌های اروپایی در ایران نظام فئودالی پدرسالاری قبایل تحت تأثیر عواملی، که یکسره عواملی دیگر (تفاوت با عوامل مذکور در فوق) بودند، دستخوش دگرگونی‌هایی گردید. این دگرگونی‌ها نه تنها در بنیادهای اقتصادی و ساخت اجتماعی قبایل بلکه در مناسبات [دیرینه] متقابل آنان با حکومت مرکزی و در اهمیت اجتماعی و سیاسی آنان پدیدار شد. برای نخستین بار مسئله عشایر از مسئله ناب درونی دولت ایران فراتر می‌رود و مسائل در معرض دسایس دولت‌های خارجی رقیب واقع شد و از این رهگذر [در این محدوده و قلمرو] به تلاش تجزیه‌طلبانه سران فئودال و خوانین یاری می‌رساند. استیلاجویان اروپایی در پشت پرده دولت واحد ایران با پراکندگی واقعی فئودالی روبه‌رو شدند که عشایر کوچ‌رو قشقایی، بختیاری و شاهسون و ملوک‌الطوایف نیمه مستقل محمره، ماکو و پشتکوه و خان‌نشین‌های قوچان و بجنورد و قلمرو سرداران بلوچستان نمایانگر آن بود و در بعضی از آنها نطفه‌های دولت‌داری مستقل هم نمایان بود (تروبتسکی، ۱۳۵۴). به همین دلیل در این کتاب تلاش می‌شود کانون بررسی از دوره قاجار به این سو متمرکز شده و مناسبات عشایر و حکومت‌ها و سیاست‌هایی که توسط آنان در این مدت نسبتاً طولانی اعمال گردیده

است، بررسی و تجزیه و تحلیل شود.

مطالعهٔ اجمالی این دوران‌ها برای نتیجه‌گیری ضرورت قطعی و تام دارد. کوشش بر این است که حتی الامکان به کلیات مسائل پرداخته و از توجه به موضوعات جنبی پرهیز شود. بدیهی است که هرچه دوران حاضر نزدیک‌تر می‌شویم مسائل حادث‌تری پیش می‌آید و به همین دلیل بحث‌های تازه‌تری را ایجاب می‌نمایند.

### سیاست‌های قومی در دورهٔ قاجار

دیدگاه پادشاهان قاجار نیز مانند بسیاری از سلاطین دوران‌های پیشین در قبال اقوام و عشایر بر دو واقعیت متضاد استوار بود. در این دوره نیز دولتمردان و پادشاهان دو نگاه متفاوت و حتی متضاد نسبت به عشایر داشته‌اند: نگاه موافق (فرصت محور) و نگاه مخالف (تهدید محور). این دیدگاه‌ها موجب شد سیاست قاجارها در برابر عشایر از بعد ذهنی بر پایه بیم و امید و در عمل متناقض و متعارض یعنی گاهی به نعل و گاهی به میخ و خلاصه بر پایه فرصت‌طلبی استوار گردد.

چنان‌که می‌دانیم اولاً، اقوام و عشایر ایران براساس ساختار سنتی خود به طور طبیعی جماعات تشکل یافته‌ای بوده و حداقل در سطوح طایفه و واحدهای پایین‌تر از آن تشکیلات اجتماعی بر پایه خویشاوندی شکل گرفته است به نحوی که در مواقع ضروری تمامی آنان نسبت به این تشکل و همبستگی ایلی و خویشاوندی تعصب و پایداری استواری نشان می‌دهند.

ثانیاً، توده‌های عشایری به اقتضای سنت‌ها و ضرورت‌های محیط زندگی خویش دارای مهارت‌های جنگی بوده و آموزش‌های لازم دربارهٔ سلاح‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های نبرد را فرا می‌گرفته‌اند.

با اتکاء به این دو خصلت سنتی عشایر در مواقع ضرورت می‌توانستند بدون اینکه نیازی به هزینه‌ها و فرصت‌های اضافی باشد به صورت بازوی نظامی مستحکمی برای کشور و حکومت محسوب شوند و حداقل یک نیروی شبه‌نظامی ورزیده را تشکیل می‌دادند. اما

همین نیروی شبه‌نظامی سنتی برای سلاطین و حاکمان حکم یک شمشیر دولبه را داشت. یعنی هم می‌توانسته‌اند تکیه‌گاه قدرت آنان و هم اسباب تهدید و تشویش باشند. سلاطین قاجار خوب می‌دانستند که نیروهای عشایری در گذشته توانسته بودند به رهبری طایفه غلجایی سلسله پادشاهی عظیم و باشکوه صفویه را به انقراض بکشانند. هرچند خود آنان نیز بعدها مقهور نیروهای عشایری ایل افشار به رهبری نادرقلی شدند. کریمخان با کمک نیروهای عشایری خویش توانست وکیل‌الرعا یا شود. این پادشاهان خود یاد داشتند که آقامحمدخان با بسیج و پشتیبانی قجرها توانست مدعیان قوی پنجه دیگر خود را براندازد. در عین حال، همین نیروها می‌توانستند به هنگام رویارویی با یک تهدید خارجی چه از شمال شرق (ازبک‌ها و...) و چه در غرب و شمال غرب (عثمانی و...) مایه امید و تکیه‌گاه حکومت باشند.

سیاست حکومت قاجار در قبایل، ایلات، عشایر و اقوام با در نظر گرفتن اوضاع و احوال برپایه ملاحظات زیر استوار بود:

۱. استفاده از نیروهای رزمی عشایری به صورت بیگاری و تقریباً رایگان
  ۲. افزایش درآمد خزانه شاهی از طریق اخذ مالیات از عشایر و اقوام
  ۳. تشکیل سدها، موانع و حفاظ دفاعی در سرحدات با استفاده از نیروی رزمی عشایر
  ۴. کنترل قدرت عشایر از طریق ایجاد اختلاف و دودستگی بین آنان
  ۵. تبعید و کوچ اجباری عشایر از منطقه‌ای به منطقه دیگر به دلایل مختلف از جمله تضعیف قدرت ایلات، تنبیه سیاسی و...
- مطالعه مجموعه بیوگرافی‌ها و زندگی‌نامه‌های خوانین و رؤسای ایلات و عشایر و کشمکش آنها با عوامل حکومت، تجزیه و تحلیل تألیفات مؤلفین ایرانی نظیر *فارس‌نامه* ناصری، مطالعه سیاحت‌نامه‌ها و سفرنامه‌هایی که بعضی از محققان و پژوهشگران خارجی از قبیل: سرپرسی سایکس، لرد کرزن و غیره و مصاحبه و گفت‌وگو با افراد پیر و سالخورده اسنادی معتبری هستند که به کمک آنها می‌توان به چگونگی و کیفیت اجرای سیاست عشایری حکومت قاجار پی برد.



اینک به بررسی چگونگی اجرای این سیاست‌ها می‌پردازیم:

۱. رام و مطیع ساختن خوانین و یا وابسته کردن آنان: از طریق تطمیع، تشویق، تهدید و ارباب آنها با هدف اداره و کنترل جماعات عشایر: القاب ایلخان در ایلات قشقایی و بختیاری و القاب دیگر در میان سایر اقوام و عشایر نظیر خان در میان ایلات کهگیلویه از ارمغان‌های دوران قاجار است. خان یا انتصابی بود و یا مورد اعتماد دولت. اگر از هیچ طریق معمول امکان تسلیم و اطاعت وی وجود نداشت، برادر، فرزند و یا یکی از نزدیکان او را به عنوان گروگان در مقر حکومت یا حتی در پایتخت نگاه می‌داشتند. در صورتی که شخصیت خانی آن قدر استوار بود که با هیچ‌یک از این روش‌ها نمی‌توانستند او را وادار به اطاعت کنند. در این صورت، صحبت از ابزار رعب و خشونت به میان می‌آمد کور کردن محمدطاهر خان بویراحمد و شریف خان باوی توسط صادق خان قاجار نمونه‌ای از این رفتار نظام حکومتی قجران می‌باشد. خلاصه اینکه همین قدر که ایلخان طریق انقیاد و اطاعت کامل از حکومت را در پیش می‌گرفت و مهم‌تر از همه مالیات ایل و طایفه خود را همراه با پیشکش‌ها و هدایای لازم تحویل می‌داد و هیچ‌گونه اظهار وجودی که مایه دردسر حکومت گردد، نمی‌نمود حکومت مرکزی دیگر با او و قلمروش کاری نداشت و می‌توانست فارغ‌البال هر رفتاری را در منطقه خود در پیش گیرد. حکومت مرکزی به اینکه مأمورین چگونه و با چه روشی باج و خراج (مالیات) را وصول می‌کردند هیچ‌گونه واکنشی نشان نمی‌داد.

۲. اخذ مالیات از توده عشایر: ایلخان مالیات ایلات و عشایر منطقه را به مقاطعه بر می‌داشته و یا حاکمان محلی مبلغ مالیات او را به طور مقطوع تعیین می‌کردند. خان باید مبلغ مورد نظر را از مردم اخذ می‌کرد و به حکومت تحویل می‌داد، حکومت خود را به چگونگی وصول آن درگیر نمی‌کرد. بدیهی است که خان حاکم و اعوان و انصار او از واقع امر اطلاع داشته‌اند، منتها نمی‌خواستند با دخالت در جزئیات امر خود را به دردسر بیندازند. حقیقت این است که مفهوم مالیات با آنچه در زمان قاجار از مردم به ویژه از روستاییان و بالاخص از عشایر وصول می‌شد، تفاوت داشته است. مالیات معمولاً برای



تأمین هزینه خدماتی که برای مردم انجام می‌گیرد، دریافت می‌گردد. اما خراج‌گیر هیچ تکلیفی در برابر خراج‌گر ندارد و تنها انتظار خراج‌گر در دفع شر توسط خراج‌گیر است. حکام قاجاری با توجه به سنت‌های ایلی و ذهنیتی که از خان و ایلخان و باج و خراج داشته‌اند، در واقع از مردم باج و خراج می‌خواستند هرچند با سرپوش الفاظ و اصطلاحات «مالیات». در آن عصر تحولات که اروپاییان به جست‌وجوی ثروت در خشکی‌ها و دریا‌های عالم به حرکت درآمده انگلیس‌ها شبه‌قاره را دور زده و از جنوب به جانب سرزمین ما می‌رسیدند. تمام هنر و لیاقت نظامی و سیاسی و ظرافت جهانگیری «سلطان گیتی‌ستان» در این خلاصه می‌شد که بر سر بختیاری، قشقایی و دیگر جماعت‌های عشایری ایران لشکر بکشد تا «مالیات معوقه» را از آنان بستاند.

قسمت مهمی از گزارش‌های حقیقه‌نویسان انگلیسی در فارس به همین کشمکش مالیاتی حکام دولتی با خان‌ها و ایلخان‌ها و سایر مقامات کوچک و بزرگ ایلات فارس اختصاص پیدا کرده است و تأکید بر این موضوع که مقامات دولتی برای دریافت مالیات از هیچ‌گونه بی‌احترامی و هتک حرمتی فروگذار نمی‌کردند و با لشکرکشی به مناطق قومی و ایلی در پی اخذ مالیات معوقه بودند.

۳. تأمین بخشی از نیروی نظامی مورد نیاز دولت از میان مردان ایلات و عشایر به طور رایگان: در مدت معین گروهی از مردان هر ایل که معمولاً براساس سهمیه‌بندی طایفه‌ای معین می‌شدند در اردوهای نظامی به بیگاری گرفته می‌شده‌اند. این تعداد در اسناد مالیاتی هر ایل و طایفه قید شده و توسط خان و ایلخان بسیج می‌شده‌اند. اینان در طول این مدت معمولاً اسب و سلاح و یا حداقل سلاح مورد نیاز را خود تهیه و همراه داشته‌اند و همچنان که گفته شد هیچ‌گونه حقوق و مواجبی از دولت و حکومت نمی‌گرفته‌اند. بدیهی است تا مدتی که این افراد در صف اردوهای نظامی به خدمت مشغول بوده‌اند، خوراک خود آنها و علیق مرکبشان تأمین می‌گردیده است. اما طبعاً هیچ‌یک از مورخین در صدد ضبط دلایل این کار برنیامده و تحلیلی از انگیزه‌های آن به دست نداده‌اند، انگیزه‌ای که از یک ترس و بیم سنتی در اعماق تاریخ ما الهام می‌گیرد و آن مسئله «شاه‌میری» است.

نویسندگان و مؤلفین پیشین «شاه‌میری» را بلایی آسمانی ضبط کرده‌اند که هر کسی میل دارد از آن فرار و سر به سلامت ببرد. در این بلای «شاه‌میری» هر کسی، هر طایفه، خانواده و ایلی که قدرت بیشتری دارد بیشتر در معرض ابتلاست. بخش عمده‌ای از عطش شاه شدن رؤسا و رهبران ایلات جنبه دفاعی دارد. به بیان دیگر، این اقدام آنان به هنگام انقراض سلسله‌های حکومتی ناشی از احساس عدم امنیت در جامعه‌ای است که دیگر نه زور و اقتداری بر آن حکومت دارد و نه عرف و سنت قانونی. انسان عادی نیز وقتی از حمایت نیروی قدرتمندی مثل شاه، قانون و هر قدرت دیگر محروم گردد، در وهله‌ای اول سعی می‌کند برای دفاع از خویش و قدرتی به دست آورد. وقتی جامعه از حمایت قانون محروم شد تنها کسانی احساس امنیت می‌کنند که خود قدرت را در دست گرفته باشند. در غیر این صورت، آزادی و امنیت همیشه در معرض تهدید و تعرض است. بنابراین، یکی از انگیزه‌های محتوم سران و رهبران ایلات و گروه‌های عشایری در مواقع زوال قدرت حکومت مرکزی و به اصطلاح سنتی «شاه‌میری» حس دفاع از خود و امنیت خود (و البته گروه ایلی و عشایری مربوط) می‌باشد. دلیل دیگر آن انگیزه روانی قدرتمندی است که خواه‌ناخواه در وجود انسان سرشته است.

۴. تفرقه‌اندازی بین خوانین عشایر و طوایف یا تحریک آنها علیه یکدیگر و به جان هم انداختن توده‌های عشایری و استفاده از این تفرقه و اختلاف.

این اقدام مقامات حکومتی با توجه به منافی که از این اقدام مورد نظر بوده به صورت اشکال گوناگون انجام می‌گرفته است. به این معنی که گاه رؤسای دو ایل را - که طبعاً رقابت آن و زمینه برای تفرقه‌اندازی میان آنان آماده بوده - علیه هم تحریک و آن دو ایل را به جان هم می‌انداختند. گاهی نیز مقامات پایین‌تر یک ایل را علیه رئیس ایل - مثلاً ایل‌بگ را علیه خان و یا ایلخان - تحریک و زمینه آشوب و فتنه درونی را در آن قوم فراهم می‌آوردند. علاوه بر حکومت مرکزی حکام و والیان منطقه‌ای نیز با اقسام حيله‌ها ایجاد ناامنی، جنگ و جدال می‌کردند. منتها هر یک از اینها به منظور خاصی به این تفتین و تحریک دست می‌زدند. حکومت مرکزی با به جان هم انداختن ایلات می‌کوشید هرگونه

نیروی منسجمی را تضعیف کرده و از بین ببرد. اما والی‌ها و حکام منطقه‌ای از این کار دو هدف را دنبال می‌کردند: نخست اینکه حاکم شریک غنایم و غارت‌های ایل غالب بود دیگر اینکه با بزرگ نشان دادن این اختلاف و برادرکشی در چشم مرکز نشینان و سرانجام رفع فتنه و اختلاف لیاقت و شایستگی خود را به آنان نشان دهند. در عین حال، هزینه‌هایی برای رفع و رجوع این اختلاف منظور و آن را از حساب ابواب جمعی و پرداخت سالانه کسر نمایند. حتی جهانگردان و رهگذران خارجی بیگانه نیز متوجه این موضوع شده بودند. یکی از این جهانگردان در کتاب *سفرها و ماجراها در ایران* در ۱۸۴۵ م از حمله دسته‌ای از سواره نظام حکومتی به عشیره جاف (در کردستان) سخن به میان آورده و در تحلیل آن چنین می‌نویسد: «... تا از قَبَلِ آن عشیره خود ثروتمند شود و در ضمن با دادن گزارشی دروغین به شاه بفهماند که خدمتگزاری دلیر و غیرتمند است (کیاوند، ۱۳۶۸).

۵. قلع و قمع عشایر: قاجارها با اینکه خود طایفه‌ای از عشایر ترکمن بودند و اساساً آقامحمدخان با استمداد از این طایفه توانسته بود بر حریفان قوی خویش فائق آمده و سراسر ایران آن روز را قبضه کند. با این همه، آقامحمدخان به مجردی که از استقرار قطعی خویش اطمینان یافت خون‌خواهی برادرش حسینقلی خان را بهانه کرده و بر سر ترکمن‌ها لشگر کشید و پس از آن نیز به از بین بردن و امحاء تدریجی ایلات دیگر دست زد. این سیاست - همچنان که قبلاً نیز اشاره شد - میراثی بود که از مؤسس سلسله قاجار برای اخلاف باقیماند.

۶. سیاست تمرکز و تقویت قاجارها و از پا انداختن و زبون کردن بقیه ایلات و عشایر: اگر این جماعات ساده و در عین حال پرتحرک در برابر این همه فشارها و مضایق و پس از تحمل بسیار دست به مقاومت می‌زدند، این ایستادگی و مقاومت آنها - درست یا نادرست - عنوان شورش، تمایل به کسب قدرت سیاسی (ولو در بالاترین مراتب آن)، غارتگری و غیره نام می‌گرفت و قدرت‌های حاکم با همه نیروهایی که به طور انحصاری در اختیارشان بود آنها را متهم می‌کردند. اتهامات عمومیت می‌یافت و جو سیاسی علیه این اقشار محروم و مظلوم ایجاد می‌شد. اشتباهات و خطاها را تقصیر و تقصیرات را گناه کبیره جلوه

می‌دادند. به عنوان نمونه، هنوز هم این تصور در افکار عمومی پابرجاست که اقوام و عشایر همواره بر ضد حکومت‌ها بوده و همیشه تا آنجا که بتوانند در صدد پایین کشیدن قدرت حاکم از آریکه قدرت هستند.

از آنجا که تبلیغات و جو سازی درباره سرکشی، طغیان و غارتگری ایلات، اقوام و عشایر از سالیان پیش آن هم توسط قدرت‌های تبلیغاتی حکومت گران به عمل آمده طبعاً انعکاس وسیعی یافته و به صورت خصایص و ویژگی‌های بعضی از ایلات در آمده است. تا آنجا که حتی سفرنامه نویسان، سیاحت‌نامه نویسان و به طور کلی نویسندگان خارجی نیز در بحث از اقوام و عشایر ایران از اشاره به آن خودداری نکرده‌اند (کیاوند، ۱۳۶۸). چون - همان‌طور که در سطور آینده این بحث نیز خواهیم دید - این خصایص و ویژگی‌ها و به بیان بهتر این اتهامات مورد سوء استفاده عاملین تخته‌قاپو و خلع سلاح و غیره نیز واقع شده است. در اینجا این سه موضوع را به اجمال مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا واقعیت امر و علل و انگیزه این استنادات اتهام گونه روشن شود.

### علاقه عشایر به قدرت سیاسی و تحلیل علل آن

درباره قدرت سیاسی و افسانه‌علاقه و عطش اقوام و عشایر برای نیل به عالی‌ترین مراتب آن باید مراتب زیر را مورد توجه قرار داد:

۱. برخلاف جو تبلیغاتی موجود به شهادت تاریخ ایران حداقل در این دو سه قرن اخیر (از سلطنت سلسله صفویه به بعد) تا وقتی قدرت حکومت مرکزی استوار بوده و سیطره سیاسی - اجتماعی آن در گستره قلمرو کشور وجود داشته، عشایر (جز در موارد بسیار استثنایی) هرگز از دایره اطاعت و فرمانبرداری پابرون نمی‌گذاشته‌اند. اما وقتی احساس می‌شد که حکومت مرکزی قدرت خود را از دست داده و ضعف ناشی از فساد، عیاشی و غیره آن را به سوی انقراض می‌برد، رؤسا و رهبران جماعات عشایری که خود را قدرتمند می‌دانستند دست از آستین بیرون آورده و برای کسب قدرت کامل سیاسی فعالیت می‌کردند. نمونه‌های متعددی از این وضع را در تاریخ سه چهار

قرن اخیر کشور می‌توان دید. برای مثال، ایلات خلجائی صفویه را برانداختند و خود به دست ایل افشار منقرض شدند، بعد از نادرشاه چندین رئیس ایل نظیر: آرادخان افغان، علیمردان خان بختیاری، کریم‌خان زند و محمدحسن خان قاجار برای نیل به قدرت سیاسی دست به اقدام زدند و این واقعیت امر است که کم و بیش در همه تواریخ مضبوط و توسط مورخین مختلف نقل شده است.

۲. یکی دیگر از انگیزه‌های نیل به قدرت سیاسی، که نمی‌توان منکر آن شد، جاذبه شدید روانی آن است. در واقع، ترکیب این دو انگیزه سبب می‌شد هر وقت خلاء سیاسی در کشور احساس می‌گردید و یا قدرت مسلط حکومت مرکزی رو به زوال و انقراض می‌رفت، قدرت‌های عشایری دست به اقدام می‌زدند. حکام قاجار همین موضوع را دستمایه تبلیغات خود قرار داده و آن را عمومیت بخشیده و از آن حربه اتهامی به عنوان ضدیت اقوام و عشایر با حکومت‌های مرکزی سوءاستفاده نموده و از این طریق اقدامات خلاف خود را علیه ایلات و عشایر مشروعیت دادند.

### شورش و باغیگری

بررسی تاریخ معاصر ایران می‌تواند گواه این واقعیت باشد که شورش‌های اقوام و عشایر همواره عکس‌العمل آنان در برابر ستمگری‌ها، اجحافات و زورگویی‌های حکومت و عوامل و مأموران آنها بوده است. گرچه دوران حکومت‌های ملی و مردمی در سرتاسر تاریخ ما بسیار اندک است، اما هرگز به موردی بر نمی‌خوریم که عشایر کوچک‌ترین اقدامی علیه یک حکومت ملی به راه انداخته باشند و اگر استثنایی هم بوده به روشنی نتیجه تحریکات و دسیسه‌های استعمارگران خارجی و یا اعمال داخلی آنها بوده است.

### غارتگری و کشتار

قبلاً گفته شد که سیاست قاجاریه «تقویت و تمرکز قجرها و از بین بردن و زبون ساختن سایر ایلات و عشایر بود» در اجرای همین سیاست در تألیفات دوران قاجار خیرها، گزارش‌ها و افسانه‌های بی‌شماری از دزدی‌ها، چپاول و غارتگری‌های ایلات و عشایر به جا

مانده است. اغلب اینها در واقع، ذهنیت‌هایی بود که تبلیغات حکومتی در اذهان توده‌ها و اقشار روستانشینان و شهریان به وجود آورده بودند.

به این ترتیب، خاندان سلطنتی قاجار به عنوان حکومت مرکزی ایران تنها دغدغه‌ای که داشت این بود که به لحاظ سیاسی اعتراضی که مایه دردسر حکومت گردد از میان ایلات و عشایر بلند نشود و از نظر اقتصادی نیز رؤسای ایلات، ایلخانان و خوانین به موقع مالیات خود را به خزانه تحویل دهند و دیگر با آنچه بر سر توده‌ها و جماعات بزرگ اقوام و عشایر این سرزمین می‌رفت کاری نداشتند. همچنان که در آغاز این بحث گفته شد امپریالیسم سرمایه‌داری اروپا نیز تقریباً همزمان با آغاز سلطنت این سلسله با ضربات هدفدار پیکره سیاسی و استقلال اقتصادی کشور را نشانه گرفته بود. این ضربات تأثیرات مخربی در همه اقشار اجتماعی این مملکت از جمله: ایلات، اقوام و عشایر بر جای می‌گذاشت. در مورد این قشر خاص از آغاز گسترش نفوذ استعماری بر ایران دو گرایش ناهماهنگ و غیرهمسو در مسئله ایلات و عشایر پدیدار شده بود که تا حدود زیادی بازتاب اختلاف و تضاد میان مصالح بازرگانی انگلستان و روسیه و انگیزه رقابت‌های سیاسی آنان بود. هریک از این دو دولت برای نیل به مقاصد سیاسی خود با رفتاری متقابل به سرکشی عشایر در منطقه منافع رقیب دامن می‌زدند؛ اما در عین حال، هم انگلستان و هم روسیه برای فرونشاندن آشوب ایلات (آشوبی که به تحریک رقیب به وجود آمده بود) و آرام ساختن آنها نهایت کوشش را به عمل می‌آوردند و عجیب اینکه هر دو دولت شکایت این آشوب‌ها و سرکشی‌ها را به شاه و حکومت مرکزی برده و برای فرونشاندن آن از کمک نظامی و انتظامی ایران بهره می‌بردند. واضح است که امن بودن منطقه و آرام بودن ایلات عشایر شرط ضروری استیلای بازرگانی و اقتصادی استعمار بود، چرا که امنیت راه‌های ارتباطی برای دست انداختن به بازارهای محلی و ذخایر ماده خام برای آنان اهمیت زیادی داشت. سلطنت ناصرالدین شاه قاجار با کمک روسیه و تا اندازه‌ای انگلستان در برخی مناطق عشایری، به خصوص در قلمروهایی که از راه‌های ارتباطی می‌گذشت و ایران را به بازارهای خارجی پیوند می‌داد، تحکیم یافت. تأمین امنیت راه‌های بازرگانی با ذی‌نفع

گردیدن سران قبایل به علت ارتباط اقتصادی دامداری با مدار بازرگانی جهانی تسهیل گردید. در واقع، روابط مستقیمی بین عوامل استعمار با سران و خوانین ایلات در زیر چشم شاه و حکومت مرکزی ایران برقرار گردید. تحکیم قدرت نسبی شاه که به آن اشاره شد؛ در واقع، به یاری مستشاران نظامی روسی و گاه انگلیسی فراهم آمده بود و در مناطق تحت نفوذ انگلستان و روسیه این قدرت واهی و خیالی بود و در آنجا تنها کنسول‌های بیگانه نفوذ و حکومت داشت.

وجود ایلات و عشایر کوچ‌رو از جهاتی مانع منافع استعمارگران در ایران بود و به همین جهت اقدامات مختلفی برای تضعیف آنان از طرف امپریالیست‌ها صورت گرفته است. در واقع، عشایر و ایلات از یک سو باعث عدم امنیت در جاده‌ها، که برای نقل و انتقال کالاهای صادراتی سرمایه‌داران خارجی ارزش حیاتی داشت، می‌شد و از سوی دیگر، این اقوام و عشایر که در آن زمان ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، به زندگی ساده و به ویژه خودکفا عادت داشته و نمی‌توانستند به صورت یک مصرف‌کننده آن هم برای کالاهای خارجی مورد استفاده قرار گیرند؛ چرا که آنان بیشتر وسایل ضروری زندگی خود را خود تهیه و فراهم می‌کردند و به میزان بسیار زیادی از یک اقتصاد مدار بسته خودکفا برخوردارند.

از همین رو، برای توسعه و کنترل راه‌های ارتباطی و نیز برای کشاندن اقتصاد دامداری و بسته عشایر و کوچ‌نشینان به بازارهای بین‌المللی سعی و کوششی فراوانی آغاز شد و سرانجام، با کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آوردن رضاخان و اقدامات دیکتاتوری او و اسکان عشایر کوچ‌نشین تا حدود زیادی به آرزوی خود رسیدند. انگلیس‌ها برای اینکه بتوانند ایران مرکزی را به خلیج فارس ارتباط دهند مدت‌ها برای ایجاد جاده‌ای آسفالتی و راه آهن سرتاسری در تلاش بودند. اما از آنجا که هر دو این راه‌ها باید از لرستان عبور کند، مرتباً با مقاومت ایلات لر مواجه می‌شدند. چنان‌که قرارداد احداث جاده سراسری در سال ۱۸۹۰ بین انگلیسی‌ها و دولت ایران منعقد گردید و نیز در ۱۹۱۱ چگونگی احداث راه آهن سراسری مورد بررسی قرار گرفت، اما ایلات و طوایف لر مانع عبور این راه‌ها از منطقه



لرستان گردیدند و هیچ‌یک از این اقدامات در آن زمان به ثمر نرسید.

در حقیقت، از سال‌های دهه هفتم و هشتم نشانه‌های تأثیر مخرب سیطره استعماری بر روش سنتی عشایری و کوچ‌نشینی بیش از همه در افزایش روند گذار کوچ‌نشینی و دامداری به کشت و زرع اسکان یافته، درست شدن روابط عشیره‌ای - ایلی و پدیدار شدن شکل‌های تازه تولید کنندگان بی‌واسطه به خوانین و رؤسای ایلی و رهبرانی که خود جذب سرمایه‌داری می‌شدند جلوه‌گر شد.

آغاز بحران روش سنتی ایلی و کوچ‌نشینی نتیجه مستقیم کشاندن اقتصاد نیمه‌جنسی آنها به مدار اقتصاد یکسره پولی بین‌المللی و جهانی بود (امان‌اللهی، ۱۳۶۰).

از انقلاب مشروطه تا به قدرت رسیدن رضاشاه قریب به دو دهه ایران شاهد بحران‌ها و تحولات قومی زیادی بوده است. در طول این دو دهه، یعنی بین سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۲۵ میلادی در مناطق قومی ایران شامل: کردستان، آذربایجان، بلوچستان و خوزستان جریان‌های متعدد قومی و منطقه‌ای که ماهیتی واگرایانه داشتند، به وقوع پیوست (مقصودی: ۲۴۳). وقوع چنین بحران‌ها و حوادثی در قلمرو مناطقی که اساساً اقوام و عشایر زندگی می‌کنند، حاکی از وجود نوعی نابسامانی سیاسی و اجتماعی در کشور، صنعت ساختارهای انتظام‌بخش، نارضایتی اقوام و ایلات ایران از عملکرد و سیاست‌های دولت‌های گذشته، عدم توجه به مطالبات و خواسته‌های آنان و نابرابری در توزیع منابع و فرصت‌ها در سطح کشور می‌باشد. حرکت جدایی‌طلبانه سیمتقو در کردستان، قیام خیابانی در آذربایجان، تحریکات جدایی‌طلب دوست محمدخان در بلوچستان و غائله شیخ خزعل در خوزستان همه مصادیقی از وجود بحران و چالش در تعاملات و روابط «دولت - قومیت» در این دوره می‌باشد. برخی تحلیلگران بروز چنین بحران‌های را واکنش اقوام به سیاست‌ها و برنامه‌های غلط حکومت وقت در این دوره می‌دانند. برای تحلیل دقیق‌تر این دوره نیاز است کمی به عقب برگردیم و اوضاع سیاسی اجتماعی ایران را در طول این دوره به اجمال و گذرا بررسی کنیم.

از زمان تأسیس سلسله قاجاریه در سال ۱۱۷۴ ه. ش (۱۷۹۵ م) تا پایان سلطه آنان در



سال ۱۳۰۴ ه.ش (۱۹۲۵ م) نزدیک به ۱۳۰ سال این سلسله بر ایران حکومت کردند. از مهم‌ترین ویژگی سیاست‌های اعمال شده توسط سلسله قاجار (آقامحمدخان، فتحعلی‌شاه، محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفردالدین شاه، محمدعلی شاه و احمد شاه) به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. استبداد و سرکوبی حرکت‌های مردمی و آزادی‌خواه که در اقصی نقاط کشور صورت می‌گرفت.
  ۲. تمرکزگرایی افراطی و عدم توجه به مناطق محروم که عمدتاً عشایر و ایلات و اقوام ساکن این مناطق بودند.
  ۳. برقراری روابط سلطه‌جویانه اروپاییان با ایران که منجر به تسلط آنان بر ایران و تجزیه قسمت‌هایی از ایران از جمله افغانستان فعلی، آذربایجان شمالی تا ارمنستان و بلوچستان شرقی شد.
  ۴. وابستگی شدید حکومت به خارج.
  ۵. به‌کارگیری مستشاران خارجی در اداره کشور.
- حاصل‌اِعمال چنین سیاست‌هایی گسترش فقر، نارضایتی عمومی و تشدید ناامنی به ویژه در مناطق حاشیه‌ای و قلمرو و ایلات عشایر و روستاها بود.
- هرچند با استقرار مشروطیت در ایران در سال ۱۲۸۵ ه.ش (۱۹۰۶ م) فضای باز سیاسی به صورت نسبی در ایران حاکم شد و گروه‌های مختلف سیاسی و قومی توانستند از فشار استبداد تا حدودی آسوده شدند. با تأسیس عدالتخانه و تبدیل نظام استبدادی به نظام مشروطه، تشکیل مجلس از نمایندگان مردم و تصویب قانون اساسی و متمم آن برای اولین بار در ایران فضای سیاسی دچار تغییر شد. اما دیری نپایید که پس از انحلال مجلس، دستگیری آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان و به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شاه و آغاز استبداد صغیر در ایران فضای سیاسی به حالت گذشته برگشت و از این مقطع به بعد شاهد بروز قیام‌ها و بحران‌هایی در اقصی نقاط کشور از جمله: آذربایجان، مناطق بختیاری‌نشین، بلوچ‌نشین و اعراب هستیم.

در سال ۱۲۸۶ ترکمن‌ها در شمال ایران سر به شورش برداشته و اقدام به راهزنی کردند (کاتم: ۵۵).

در سال ۱۲۸۶ ه. ش محمدعلی شاه با هدف انتقام‌گیری از سردار اسعدبختیاری صمصام‌السلطنه را به ایلخانی ایل بختیاری برگزید و درصدد بود به این وسیله بختیاری‌ها را سرکوب نماید. هرچند این دو به همراه ایل بختیاری در کنار مشروطه‌خواهان قرار گرفته و از آنها حمایت کردند. شاهسون‌ها نیز در مخالفت با مشروطه سر به شورش برآوردند در سال ۱۲۹۲ در ایالت فارس نیز شورش ایلی بر پا شد. به علاوه شاهسون‌ها و بختیاری‌ها، ناآرامی در قلمرو ایلات قشقایی، خمسه و لر نیز بر پا بود و در سراسر سال‌های ۹۳-۱۲۸۷ تهاجم‌های قبیله‌ای و ایلی ادامه یافت.

در این دوره، حدود یک چهارم جمعیت ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌داد. ایلات و عشایر مهم ایران در آغاز قرن بیستم عبارت بودند از: کردها، لرها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، قشقایی‌ها، بختیاری‌های شاهسون‌ها، ایلات خمسه، عشایر ترک زبان و بلوچ (کاتم: ۵۵) - (۵۳).

علی‌رغم چنین وضعیتی تقریباً در دهه‌های پایانی سلسه قاجار شاهد وقوع یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی اجتماعی به نام نهضت مشروطیت در ایران هستیم. با وقوع انقلاب مشروطه تحولی در ایران رخ داد و ایران نوینی آغاز شد و زندگی آحاد ایران از جمله اقوام و عشایر را تحت تأثیر قرار داد. هرچند این تغییرات پایدار نماند. در این دوره از بعد حقوقی و قوانین و مقررات اصلاحاتی صورت گرفت از جمله: تصویب قانون اساسی مشروطه و متمم آن و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود.

تصویب قانون مشروطه هرچند یک حرکتی اصلاحی محسوب و موجب شد رژیم قاجار زیر فشار جنبش مشروطه‌خواهان قرار گیرد و نیروهای اجتماعی و محلی و جماعت‌های عشایری و قومی فرصتی بیشتر برای تنفس پیدا کنند؛ اما در عین حال بررسی، تجزیه و تحلیل قانون مذکور بیانگر آن است که رویکرد حاکم بر این قانون نیز تمرکزگرایانه است.

اولاً، در قانون اساسی مشروطه و متمم آن هیچ اشاره‌ای به اقوام و عشایر مختلف ساکن ایران به طور مشخص دیده نمی‌شود.

ثانیاً، قانون مذکور بر تمرکزگرایی و عدم تضاد افراد ملت تأکید دارد.

ثالثاً، در برخی از اصول قانون مشروطه خطاب قانون‌گذاری کلی و عام است همانند اصل دوم که در آن از اهالی مملکت ایران یاد شده: «مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند». (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم، قانون اساسی مشروطه: ۴)، در همین قانون نامی از نواحی و مناطق قومیت‌نشین به میان نیامده است. تنها اصول ۲۹ و ۹۰ تا ۹۳ قانون مذکور است که از تمرکزگرایی فاصله گرفته و از ایالت‌ها و ولایت‌ها و انجمن‌های ایالتی و ولایتی ترکیب اعضای آنها، حدود اختیارات و خرج و دخل آنها آن هم به صورت کلی یاد شده است:

اصل ۲۹: منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می‌شود (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم، متمم قانون اساسی قوای مملکت: ۲۲).

اصل ۹۰: در تمام ممالک محروسه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظام‌نامه مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه آن انجمن‌ها از این قرار است:

اصل ۹۱: اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظام‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲: انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت‌نامه در اصلاحات راجع به منابع عامه را با رعایت حدود قوانین مقرره دارند.

اصل ۹۳: صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم، متمم قانون اساسی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی: ۳۳).

جهت‌گیری اصلی رویکرد تمرکزگرایی قانون حتی در نحوه انتخاب اعضای مجلس

سنا نیز دیده می‌شود. در اصل ۴۵ قانون اساسی مشروطه که مربوط به نحوه انتخاب اعضاء مجلس سنا است، ۵۰ درصد از سهمیه این مجلس به تهران (مرکز) و ۵۰ درصد باقی مانده به بقیه ولایات اختصاص یافته است: «اعضای این مجلس از اشخاص خبیر و بصیر و متدین محترم مملکت انتخاب می‌شوند، ۳۰ نفر از طرف قرین اشرف اعلی حضرت همایونی استقرار می‌یابند، ۱۵ نفر از اهالی طهران و ۱۵ نفر از اهالی ولایات و ۳۰ نفر از طرف ملت، ۱۵ نفر با انتخاب اهالی طهران و ۱۵ نفر با انتخاب اهالی ولایات» (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم، قانون اساسی مشروطه: ۱۴).

در اصل ۶ نیز رأی منتخبین تهران (مرکز) را در غیاب رأی منتخبین ولایات معتبر و قابل اجرا می‌داند: «منتخبین طهران علی‌الحضور حق انعقاد مجلس را داشته مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات با اکثریت مناط اعتبار و اجراء است».

در بررسی نظام‌نامه انتخاب نیز تأکید تدوین کنندگان بر تمرکزگرایی است. این نظام‌نامه از شرایط انتخاب شوندگان را داشتن خط و سواد فارسی می‌داند (بند ۳/از ماده ۷).

تنها در ماده ۲۴ نظام‌نامه انتخابات است که به پنج ایل عمده: شاهسون، بختیاری، قشقایی، ایلات خمسه فارس و ترکمن‌ها که موافق تقسیم نظام‌نامه بوده‌اند، این امتیاز داده می‌شود که به طور جداگانه یک نماینده برای مجلس شورای ملی بفرستند (همان: ۵۱).

هرچند این امتیاز پایدار نماند و به موجب ماده دوم قانون مصوب ۱۰ مهرماه ۱۳۱۳ (دوره نهم شورای ملی) لغو شد و حوزه‌های انتخابیه مربوط به ایلات به کلی ملغی گردید. در نظام‌نامه انتخاب اصنافی نیز تمرکزگرایی کاملاً مشهود است. در ماده ۴ نظام‌نامه شرایط انتخاب کنندگان داشتن زبان و سواد فارسی است. همچنین در تعداد انتخاب شوندگان سهم بیشتری به تهران به نسبت ولایت دیگر داده شده است. ماده ۶ «عده انتخاب شدگان ملت در ایران متناسب با جمعیت سکنه آن بلد است و از هر ایالتی شش یا دوازده نفر موافق صورت ذیل باید انتخاب شوند، مگر طهران که عده انتخاب شدگان آن

به تفصیل ذیل است:

شاهزادگان قاجاریه چهار نفر، علما و طلاب چهار نفر، ملاکین و فلاحین ده نفر و اصناف از هر صنفی یک نفر جمعاً سی و دو نفر می‌شود. در این دوره تمرکزگرایی در حوزه آموزش و پرورش و سوادآموزی نیز مشهود است. زیرا با وجود اینکه از تأسیس مدارس جدید در ایران نزدیک به ۱۰۰ سال می‌گذرد؛ اما در عین حال، گسترش آموزش و تأسیس در بین ایلات، اقوام و کوچ‌نشینان پدیده جدیدی است. تا پیش از روی کار آمدن رضاخان مدارس جدید در شهرها احداث و سوادآموزی نسبتاً گسترش یافت، ولی مع الوصف کوچ‌نشینان از این نعمت محروم بودند (مان‌اللهی: ۲۲۴).

به طور کلی، در زمینه آموزش اقوام و ایلات در دوره مشروطه می‌توان گفت که اقدام مستقلی صورت نگرفت. بررسی مصوبات مجلس شورای ملی و قوانین و مقررات این دوره این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. به عنوان مثال، می‌توان به قانون اجازه افتتاح نه باب مدرسه ابتدایی مصوب دوره دوم مجلس شورای ملی استناد کرد که در آن قانون‌گذار اجازه گسترش فضاهای آموزشی را صرفاً به تهران و چند مرکز ایالت داده است.

«ماده ۱- نه مدرسه ابتدایی که هریک دارای شش کلاس خواهد بود به شرح زیر در مرکز طهران و مراکز ایالات اربعه تأسیس می‌شود.

طهران: (۵ باب) - شیراز (یک باب) - تبریز (یک باب) - مشهد مقدس (یک باب) - کرمان (یک باب) برای هریک از پنج باب مدرسه طهران دویست و پنجاه تومان که یکهزار و دویست و پنجاه تومان است و برای هریک از مدارس مراکز ایالت دویست تومان از طرف دولت داده می‌شود» (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم: ۴۰۲).

همان‌گونه که در قانون مذکور دیده می‌شود نوعی تمرکزگرایی و توجه به مرکز دیده می‌شود، بدین معنی که مصوبات مجلس ضمن آنکه بیشترین امکانات آموزشی را به مراکز اختصاص می‌دهند، نامی از ایلات و اقوام برده نشده و یا آنکه آنان را همچون بقیه مردم در

نظر گرفته است.

تازه از میان ایالت‌های قوم‌نشین تنها برای تبریز یک باب مدرسه در نظر گرفته شده است. در قانون اساسی معارف مصوبه دوره دوم مجلس قانون‌گذاری نیز به همین صورت عمل شده است. اساساً بر روی ترویج و گسترش خط و زبان فارسی تأکید و اصرار دارد. فصل دوم قانون شورای عالی معارف مصوب ۲۰ حوت ۱۳۰۰ شمسی وظایف شورای عالی معارف را اهتمام در ترویج خط زبان و ادبیات فارسی و عربی و نشر مقالات علمی عام‌المنفعه دانسته است و زبان، خط و ادبیات قومی را در ایران رها ساخته است. تنها امتیازاتی که از دوره اول تا چهارم مجلس قانون‌گذاری دوره قاجار به استان‌های قوم‌نشین داده شده است. امتیاز ایجاد کارخانه کبریت‌سازی آذربایجان (مصوب ۱۵ جدی ۱۳۰۱ شمسی دوره چهارم قانون‌گذاری) است. طی این مصوبه امتیاز این کارخانه به مدت پانزده سال شمسی به یکی از اهالی آذربایجان داده شده است (مجموعه قوانین دوره اول تا چهارم مجلس شورای ملی). در تحلیل کلی، می‌توان گفت در این دوره به استان‌های قوم‌نشین به طور خاص توجهی نشده و تنها به تبریز و آذربایجان امتیازاتی داده شده که آن هم به دلیل پایتخت دوم بودن این شهر و بازگشت اصالت قاجار به این ناحیه بوده و دلیل دیگری نداشته است.

### سیاست‌های قومی در دوره پهلوی

هرچند سلسله قاجار به شرحی که در صفحات پیشین گذشت انواع آزارها و ستمگری‌ها را در حق جماعات ایلی و عشایری کشور معمول داشت. اما با افول ستاره عمر ناصرالدین شاه و به ویژه با پیروزی انقلاب مشروطه که سبب شکست استبداد خشن قجری و اعطای پاره‌ای آزادی‌ها به مردم ایران گردید؛ توده اقوام، عشایر و ایلات نیز تا حدود زیادی از ظلم و ستم و تجاوزات گوناگون حکام ولات و مأمورین حکومت مرکزی آزاد شده و چند صباحی نفسی به راحتی کشیدند. اما این آزادی نسبی تازه یافته دولت مستعجلی بیش نبود. که با وقوع کودتای ۱۲۹۹ که ساخته و پرداخته قدرت استعماری انگلیس بود و

عروج رضاخان بر اریکه قدرت و سلطنت به زودی به این فراغت نسبی نیز پایان داده شد. با پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و سرنگونی تزاریسم و گرفتاری روس‌ها در درون مرزهای امپراتوری وسیع تزاران، سرنوشت سیاسی ایران یکسره و به طور انحصاری در اختیار انگلستان قرار گرفت. استعمار انگلیس برای گسترش نفوذ خود در سرتاسر قلمرو ایران نیازمند حکومتی مقتدر و متمرکز بود. برای نیل به این هدف ابتدا از راه دموکراسی و پارلمانتاریسم وارد شده و در صدد بود قرارداد ۱۹۱۹ میلادی را با تصویب مجلس مشروطه به ایران تحمیل نمایند. این قرارداد بر اثر مقاومت و مبارزات مردم ایران موفقیتی به دست نیاورد و انگلیسی‌ها دست به کار کودتای اسفند ۱۲۹۹ گردیدند. بنابراین، حکومت رضاخان در واقع بدل همان قرارداد ۱۹۱۹ بود.

### سیاست‌های قومی در دوره پهلوی اول

سرانجام نابسامانی، بی‌تدبیری و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و قومی ناشی از ناتوانی قاجارها در اداره کشور منجر به پدید آمدن شرایطی شد که اقشار و گروه‌های مختلف کشور، آحاد مردم، نخبگان سیاسی و روشنفکران آن روزگار مایل به تغییر وضعیت و روی کار آمدن رژیم گردیدند که بتواند امنیت را برقرار و به اوضاع بحران‌زده و نابسامان کشور سامان دهد. احمد کسروی در خصوص زمینه‌های به قدرت رسیدن سلسله پهلوی و روی کار آمدن رضاخان نوشته است: «وجود مراکز متعدد قدرت مستقل به فقدان کامل امنیت و تجزیه کشور انجامیده بود. این وضعیت دلیل اصلی حمایت مردم از ایجاد یک دیکتاتوری بود» (کسروی، ۱۳۳۰: ۷).

تقی‌زاده که در جرگه روشنفکران و حتی نخبگان سیاسی آن دوره محسوب می‌شد و هدایت حزب دموکرات را بر عهده داشت در تمجید رضاشاه می‌نویسد: «... [رضاشاه] سرنوشت کشور را در دستان خود گرفت تا آن را به سمت آرمان‌های بزرگ و بی‌شمار میلیون فقید اول انقلاب مشروطه هدایت کند» (مرشدی‌زاده: ۸۲).

وجود مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و امنیتی در سطح داخلی و بین‌المللی،



بروز بحران و قیام در مناطق قومی قلمرو ایلات و عشایر و مناطقی همچون گیلان و خراسان، فشارهای دولت‌های روس و انگلیس متعاقب قرارداد ۱۹۰۷ (ایران را در آستانه تجزیه قرار داد و شمال ایران به دست حکومت تازه تأسیس شوروی اشغال گردید)، رنج‌ها و مرارت‌های دوره انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، شورش‌های داخلی و خلاصه خستگی و به ستوه آمدن اشراف، روحانیون، تجار و کارگران همه و همه از جمله عوامل و زمینه‌هایی بودند که موجب شده بود آنان در انتظار ظهور رهبری کاریزما باشند که بتواند به این وضعیت پایان بخشد (Ghods, 1989:93).

مجموعه این شرایط همراه با تجزیه و از هم پاشیدگی دو حزب نسبتاً مقتدر آن دوره (دموکرات و اعتدال) منجر به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاخان شد. پس از به قدرت رسیدن رضاخان در کودتای ۱۲۹۹ مدت چهار سال سمت وزارت جنگ را بر عهده گرفت تا اینکه در سال ۱۳۰۲ سرانجام مجلس به نخست‌وزیری او رأی داد و عملاً او حکومت را به دست گرفت. او ابتدا در اندیشه تأسیس حکومتی از نوع جمهوری به سبک و سیاق ترکیه بود. او عمیقاً آتاتورک را تحسین می‌کرد و به همین علت بسیاری از اصلاحات اجتماعی انجام شده در ترکیه را در ایران پیاده کرد. اما به علت تفاوت‌های عمیقی که میان دو کشور ایران و ترکیه وجود داشت در سال ۱۹۲۴ برای استقرار جمهوری به سبک جمهوری آتاتورک با ناکامی مواجه شد. به همین دلیل از اندیشه جمهوری‌خواهی دست کشید و پس از خلع دودمان قاجار از سلطنت در سال ۱۳۰۴ خود را به عنوان رضاشاه پهلوی، پادشاه ایران خواند (کاتم: ۱۲).

ناکامی او در تأسیس جمهوری به سبک جمهوری آتاتورکی او را به این سمت کشاند که صرفاً به ایده و استراتژی تمرکز در تمامی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی بیندیشد. او خود را ناسیونالیسم دوآتشه می‌خواند، ناسیونالیستی که ضدلیبرال، آزادی‌خواهی، تکثر، خودمختاری و نیروهای پراکنده بود و تحمل پذیرش و حضور آنان را نداشت. این در حالی بود که عناصر مهمی از جمعیت کشور را سه گروه عمده اقوام و عشایر، اقلیت‌های دینی و مذهبی و بالاخره خودمختارطلبان منطقه‌ای تشکیل



می‌داد که هر سه گروه از استقلال نسبی برخوردار بودند (همان: ۳۸).

علاوه بر این سه گروه، بخشی دیگر از بدنه جامعه ایران را دهقانان و کارگران تشکیل می‌دادند. به علاوه در کنار آنان لایه کوچکی قرار داشت که فرهیختگان سیاسی خوانده می‌شدند. آنان خود به سه گروه روحانیون، بازاریان و بازرگانان و روشنفکران تقسیم می‌شدند. به جز روحانیون که مخالفت سرسخت هر گونه استبداد غرب‌گرایی و دادن امتیاز به خارجیان بودند، سایر گروه‌های و لایه‌های اجتماعی کشور به دلیل نابسامانی‌های داخلی، فقر، عقب‌ماندگی و ناامنی‌ها از ایجاد حکومت دیکتاتوری رضاخان حمایت کردند و بر اهداف و استراتژی او صحه گذاشتند.

#### اهداف و استراتژی‌ها

اهداف و استراتژی‌های رضاخان را بعد از به قدرت رسیدن و قبضه قدرت سیاسی به شرح زیر می‌توان دسته‌بندی و خلاصه نمود:

۱. اصلاح‌گری، نوسازی و کشاندن ایران به مسیر تجدد و تمدن غرب.
۲. تأسیس دولت ملی و تحقق فرآیند ملت‌سازی مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر دولت متمرکز.
۳. تأسیس حکومت مقتدر مرکزی، تمرکز در استقرار قدرت سیاسی و حذف و نابودی قدرت‌های سیاسی محلی که در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی، قومی و ایلی در سطح ایالات و مناطق حضور داشتند و مدعی قدرت سیاسی و خودمختاری منطقه‌ای بودند (تشکیل قدرت مطلقه در ایرانی یکپارچه).
۴. یکپارچگی نیروهای مسلح شامل: پلیس، ژاندارمری و ارتش و تمرکز و یکپارچگی در نیروهای امنیتی و کنترل مطلق بر قوای امنیتی کشور.

#### سیاست‌ها

رضاخان برای تحقق اهداف و استراتژی‌های خود با مشکلات فراوانی مواجه بود. یکی از مهم‌ترین این موانع بافت و ساختار متکثر قومی و قبیله‌ای بود. در ایران اقوام و عشایری

زندگی می‌کردند که هر یک دارای آداب و رسوم، زبان، تاریخ و فرهنگ خاص خود بوده و از استقلال اقتصادی (خودکفایی) و سیاسی نسبی نیز برخوردار بودند. اقصی نقاط ایران قلمرو ایلات و عشایر و اقوام مختلفی بود. نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران را ایلات و عشایر کرد، لر، بختیاری، قشقایی، ترکمن، آذری، ایلات خمسه و طوایف بلوچ تشکیل می‌داد. آنها پایبند و وفادار به نظام قومی و ایلی خویش بودند و از اساس با استقرار حکومت ملی و دولت متمرکز و مطالبات ناسیونالیستی و حتی استقرار یا سلطه خارجی بر کشور مخالف بودند، هرچند برخی از آنها به جنبش ملی کمک کرده و در کنار آنان قرار گرفتند.

اقوام و عشایر به لحاظ ضرورت و اقتضای زندگی کاملاً خودکفا بودند. به جز پرداخت مالیات، عملاً ارتباطی با دولت مرکزی نداشتند و دولت نیز وظیفه‌ای در قلمرو ایلات نداشت و در امور داخلی آنان دخالت نمی‌کرد.

بدیهی است چنین فضا و شرایطی عملاً در تقابل و تعارض با اهداف و استراتژی حکومت پهلوی قرار می‌گرفت و مانع از تحقق آن می‌شد. به همین دلیل راه رسیدن به اهداف خود را طراحی و اعمال «سیاستی» دانست که تنها می‌توانست بر بستر وحدت تاریخی، نژادی، فرهنگی، زبانی، سیاسی و اقلیمی شکل گیرد. بدیهی است اتخاذ چنین سیاستی از جانب رضاخان مبتنی بر تلقی خاصی بود که وی از ملت ایران داشت. نوع ایدئولوژی سیاسی وی را در اینجا به طور خلاصه واکاوی می‌کنیم و مبانی نظری آن را ارائه می‌نماییم. اصولاً موفقیت نسبی دولت‌ها در اجرای سیاست‌های قومی به توانایی و میزان برخورداری دولت از دو خصیصه: ایدئولوژی دموکراسی، یا کم و کیف عقیده حکومت به حق حاکمیت مردم و دیگری به تعریف و تلقی خاص دولت از ملت یا ناسیونالیسم دولتی بستگی دارد.

مینک و کوهن (۱۹۶۶) دو تلقی ملت را در دیدگاه ناسیونالیسم دولتی از هم متمایز کرده‌اند که انتخاب هریک از آنها توسط دولت‌ها به اتخاذ سیاست قومی خاصی می‌انجامد. این دو تلقی عبارتند از:

۱. ملت سیاسی<sup>(۱)</sup>

۲. ملت فرهنگی<sup>(۲)</sup>

در تلقی سیاسی از ملت، دولت مدعی است که مردمش یک ملت را به وجود آورده و لذا آنها از روی میل گردهم آمده و یک اجتماعی از شهروندان برابر را صرف‌نظر از تفاوت‌های نژادی، زبانی و مذهبی تشکیل داده و یک ملت هستند. ولی در تلقی فرهنگی از ملت یا ملت فرهنگی، ملت یک اجتماعی است از افراد مختلف با زبان، روش زندگی، تاریخ و سرزمین خاص خود و زمانی که دولت مدعی تأسیس چنین ملتی می‌شود، در صدد برمی‌آید که قدرت اسطوره خویشاوندی را به خود نسبت دهد و کل جامعه را به عنوان یک اجتماع قومی واحد تلقی نماید و خود را شیرازه و پیوند دهنده اجتماعات قومی معرفی کند. ادعای ملت فرهنگی به دولت امکان می‌دهد که از مردم تحت قلمروش وفاداری، تعهد و تبعیت بخواهد. مطابق این تلقی هر قدر اشخاص، گروه‌های قومی و خرده‌فرهنگ‌های یک کشور از خصوصیات فرهنگی و اسطوره خویشاوندی که دولت معرفی کرده و به عنوان خصوصیات فرهنگی اجتماع ملی درآمده، برخوردار باشد، بیشتری داشته باشند از نگاه دولت استحقاق بیشتری از حقوق شهروندی، که متعلق به هر عضو ملت است، به دست خواهد آورد (چلبی، ۱۳۷۶).

از سوی دیگر، فرآیند ملت‌سازی نیازمند نوعی تصور تعلق به اجتماع گسترده‌تر (اجتماع ملی) در میان گروه‌های مردم است که معمولاً در شکل همگانی گسترده آن وجود ندارد و باید ایجاد و تقویت گردد. زیرا ملت واحد سیاسی تاریخی یا یک اجتماع طبیعی نیست که از قدیم پا برجا باشد، بلکه ملت گروهی از مردم است که براساس باور و تصور تعلق به اجتماع ملی و احساس خویشاوندی و تبار مشترک گردهم می‌آیند. این اشتراک در تبار ممکن است واقعی و یا افسانه‌ای و تخیلی باشد این افسانه سپس مبنای روان‌شناختی محکمی برای ایجاد حق عضویت در یک ملت می‌شود. به عبارت دیگر، به

1- Polijical Nation

2- Cultural Nation

گفته بندیک اندرسون (۱۹۸۳) ملت یک اجتماع تخیلی است. زیرا اعضا آن سایر اعضا را نه می‌بینند، نه می‌شناسند و نه چندان در مورد آنان می‌دانند؛ ولی در هر حال، این باور را در خود پرورانده‌اند که همگی عضو یک ملت واحد هستند. این باور در آنان احساس هویت ملی و وفاداری به ملت را تقویت کرده و در مقابل، از پیوندها و وفاداری‌های خانوده‌ای، قبیله‌ای، ایلی، قومی و محلی آنان می‌کاهد (Anderson, 1983).

فرآیند ملت‌سازی علاوه بر احساس تعلق ملی، خویشاوندی و تبار مشترک نیازمند عامل پیونددهنده دیگری است. مهم‌ترین عنصری که نقش این عامل را ایفا می‌کند، «ناسیونالیسم» است. ناسیونالیسم را می‌توان ایدئولوژی اصلی ملت‌سازی دانست. ناسیونالیسم همواره یک روایت‌گونه برپایه تاریخ گذشته، سرزمین مادری، شعر، افسانه و ادبیات موجی پدید می‌آید.

یکی از مهم‌ترین مکانیسم‌های ناسیونالیسم برای ایجاد روحیه همبستگی ملی ساختن هویت «خودی» در برابر «دیگری» است. خود همواره در تقابل با دیگری شکل گرفته و به ترویج این پندار کمک می‌کند که دیگری متفاوت است و نمی‌تواند مثل «ما» باشد (سید امامی، ۱۳۷۷: ۱۱).

سلسله پهلوی تلاش کرد برای تحقق آمال و اهداف خود و اجرای فرآیند ملت‌سازی در ایران یعنی تبدیل حکومت‌های محلی و ملکوک‌الطوائفی به حکومت ملی و تبدیل رعیت به ملت رویکرد «ملت‌فرهنگی» را برمی‌گزیند. هرچند رگه‌هایی از فرآیند ملت‌سازی در ایران از انقلاب مشروطه به بعد در تاریخ سیاسی ایران مشاهده می‌شود، اما اجرای کامل و تام این فرآیند از زمان رضاخان به بعد محقق و عملی گردید.

سیاست همانندسازی فرهنگی - قومی با هدف تقلیل و حذف تمایزات، ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، روانی و اجتماعی گروه‌های قومی، ایلی و خرده فرهنگ‌های متمایز و منفرد و ایجاد جامعه بدون تفاوت قومی - فرهنگی (Barth, 1972: 333) صورت می‌گرفت. بدیهی است اعمال چنین سیاستی نیازمند وجود بسترها و زمینه‌ها، بهره‌گیری از ابزار و وسایل لازم و کافی و به کار بستن روش‌ها و شیوه‌های مناسب بود.

## برنامه‌های حکومت پهلوی اول و شیوه‌های اعمال آنها

### در حوزه سیاسی-اداری

از زمان مشروطه به بعد سه گرایش سیاسی عمده در ایران قابل شناسایی بود که هر سه گرایش از نگاه تاریخ و علوم اجتماعی ارزیابی ناسیونالیسم قلمداد می‌شدند. گرایش نخست ناسیونالیسم متجدد، مترقی و رادیکال و آینده‌نگر بود که پیروان آن از منابع فرهنگی و تاریخی اروپایی تغذیه می‌شدند. نماینده این گرایش شاعرانی همچون محمدرضا عشقی، ابوالقاسم عارف قزوینی، فرخی یزدی، لاهوتی و روشنفکران و نظامیانی مانند: اسکندری، داور، تیمور تاش، بهرامی، دشتی، حبیب‌الله شعبانی، امیراحمدی، یزدان‌پناه و امیرطهماسبی بودند. این گروه از شکوه و جلال گذشته دفاع و حمایت می‌کردند. گرایش یا گروه دوم را ناسیونالیسم لیبرال - دموکراتیک یا بورژوا ناسیونالیست بودند که فرآورد انقلاب مشروطه محسوب می‌شدند. این گرایش آمیزه‌ای از تشنج ضداستبدادی و کثرت‌گرایی غربی بود که خواستار آزادی فردی، عدالت قضایی و توزیع قدرت سیاسی بودند و افرادی مثل: مشیرالدوله، میرزا حسین مؤتمن الملک، میرزا حسن مستوفی‌الممالک و محمد مصدق نماینده این گرایش بودند. آنان اهتمام به پاسداری از دستاوردهای مشروطه و تعلق خاطر به قانون‌گرایی داشتند.

سومین گرایش مربوط به سنت‌گرایان جدید بودند که ریشه در فرهنگ مذهبی و مدنی کهن ایران داشته و کمتر از اروپا تأثیر پذیرفته بودند. لذا به جای ملیت ایرانی، جامعه ایرانی را ترویج می‌کردند آنان مخالف تمرکز قدرت سیاسی بودند. سید حسن مدرس، محمدعلی تهرانی، فیروزآبادی، میرزاافسر، میرزا هاشم آشتیانی و سید ابراهیم ضیاءالواعظین در این دسته جای می‌گرفتند (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۲۰-۱۱۷).

از میان سه گرایش فوق‌الذکر گرایش نخست یعنی طرفداران ناسیونالیسم متجدد، مترقی و رادیکال به دلیل همسوئی و همخوانی‌های با جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های رضاخان، با وی هم‌نوا شده و به صورت دستگاه روشنفکری و نخبگان حکومت پهلوی در

آمدند (مرشدی‌زاد: ۸۵).

رضاخان برای تحقق سیاست خود در حوزه سیاسی ضمن واگذاری پست‌های سیاسی به نخبگان این گرایش و تشویق آنان به بهره‌گیری از وسایل تبلیغی همچون انتشار مجلات و نشریه نهایت بهره را برای تئوری‌سازی و نهادینه کردن سیاست تمرکز سیاسی، تجددطلبی و یکسان‌سازی قومی و فرهنگی بردند. آنان با راه‌اندازی روزنامه‌های «ایران‌شهر» در برلین، «فرنگستان» در آلمان و «آینده» در تهران آرمان‌ها و سیاست‌های رضاخان را که همسو با آرمان‌های خود می‌دانستند، تبلیغ و ترویج نمودند.

برای مثال، مجله ایران‌شهر همواره ضمن ترویج پیامدهای زیانبار قوم‌گرایی در یکی از مقالات خود نوشت: مسئله قومیت چندان جدی است که هر گاه یک ایرانی که به خارج سفر کرده باشد، ملیتش را پیرسند به جای نام پرافتخار کشورش از زادگاهش نام می‌برد. ما باید فرقه‌های محلی، گویش‌های محلی، لباس محلی، آداب محلی و حساسیت‌های محلی را از میان برداریم (ایران‌شهر، ۱۳۰۳).

ماهنامه آینده، که توسط دکتر محمود افشار منتشر می‌شد، نیز همین سیاست‌ها یعنی ضرورت تأسیس دولت ملی و هویت ملی واحد را تبلیغ و ترویج می‌کرد. او استبداد فرهنگی و تعمیم زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی و ملی راه‌حل وحدت ملی ایران می‌دانست (ذکاء، ۱۳۵۳: ۴۲).

افشار به عنوان سردبیر نشریه در اولین مقاله خود که در شماره اول مجله با عنوان «مطلوب ما وحدت ملی ایران» چاپ شد، نوشت:

مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدتی است که عبارتست از: حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران... وحدت سیاسی اخلاقی و اجتماعی مردمی که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. اما منظور از وحدت ملی این است که در تمام مملکت فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از جهت لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود و کرد، لر، قشقایی، عرب، ترک، ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته باشند و هریک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشد. به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی

از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی احتمال خطر وجود دارد. اگر ما نتوانستیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست. آنها که به تاریخ ایران و مذهب شیعه علاقمند هستند و به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق دارند باید بدانند که اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود، هیچ چیز باقی نخواهد ماند. پس باید با هم یکدل و یکصدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه را بگیرد. باید مدارس ابتدایی برای آموزش زبان فارسی و تاریخ ایران تأسیس شود و راه آهن ساخته شود تا روابط سریع و ارزان میان نقاط مختلف مملکت برقرار گردد و مردم شمال، جنوب، شرق و غرب بیشتر در هم آمیخته شوند. باید هزارها کتاب و رساله دلنشین و کم بهاء به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر شود. اسامی جغرافیایی غیرفارسی را تبدیل کرد و با توجه به بسیاری از مسائل دیگر به وحدت ملی دست یابیم (افشار، ۱۳۴۰: ۶-۵).

علاوه بر افشار افراد دیگری همچون دکتر تقی‌زاده ارانی در دفاع از سیاست‌های تمرکزگرایی رضاشاه مقالات زیادی نوشتند. در مجموع، گفتمان سیاسی مسلط در این دوره گفتمان ملی‌گرایی ایرانی بود و مجلات ایرانشهر، آینده و فرنگستان در چاپ نظریات مربوط به سیاست تمرکزگرایی رضاشاه پیشگام بودند و ضمن تئوریزه‌سازی سیاست‌ها بدین ترتیب ناسیونالیسم ایرانی و سیاست قومی همانندسازی فرهنگی، قومی و لباس دوره رضاخانی را به گفتمان مسلط و غالب درآوردند.

از بُعد سیاسی هدف اصلی رضاشاه و حامیان روشنفکر و تحصیل کرده جدید او نوسازی (مدرنیزاسیون) ایران بود.

دولت به ابزار نوگرایی تبدیل شد و تجربه جمهوری نویناد ترکیه الگویی مناسب تلقی شد. رضاشاه همانند آتاتورک در صدد پیروی از الگوهای اروپایی ملت‌سازی یا بهتر بگوییم دولت‌سازی بود. ابزار عمده رضاشاه در این زمینه نیروی نظامی بریگارد قزاق و



ارتش نوین تحت فرماندهی او بود.

علاوه بر این، وی به ایجاد ساختاری بورکراتیک به عنوان بازوی دولت مدرن پرداخت. ایجاد یک سیستم نوین آموزشی واحد در سراسر ایران از برنامه‌های مهم و دراز مدت او برای ملت‌سازی بود. در مجموع، رضاشاه و حامیان او می‌خواستند دولت مدرنی به وجود بیاورند که بتواند با تمرکز قدرت به وحدت ملی و ادغام نیروها دست یابد (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۰-۲۰۹).

به لحاظ اداری رضاخان با گسترش مناطق تحت کنترل ارتش نوین سازماندهی مجدد اداری کشور را از طریق برقراری حضور بورکراتیک خود در سراسر ایران آغاز کرد. برای نیل به این منظور ایالات یعنی نواحی اداری قدیم کشور جای خود را به استان‌ها دادند که با تقسیمات زبانی و مذهبی کشور سازگار نبود. علاوه بر این، رضاشاه اصلاحات جدیدی را آغاز کرد که نه تنها قدرت خان‌های ایلات بلکه مظاهر فرهنگ سنتی و گروه‌های مختلف مذهبی - زبانی ایران را به مخاطره انداخت. مهم‌ترین اصلاحات عبارت بودند از: اجباری کردن خدمت سربازی در ارتش، رواج دادن لباس‌های اروپایی به جای پوشش‌های سنتی و برقراری نظام آموزش رسمی سراسری. بسیاری از گروه‌های غیرایلی مانند روحانیون نسبت به این اصلاحات اعتراض کردند، اما این اعتراضات در میان گروه‌های ایلی و زبانی بخش‌های مختلف ایران آشکارتر بود. گروه‌های ایلی خودمختار سابق مکلف بودند مدت دو سال نیز در ارتش جدید خدمت کنند. ارتش مدرن و بوروکراسی رو به رشد دولت ابزارهای اصلی تمرکزگرایی رضاشاه بود که هرگونه طغیان احتمالی ایلی را سرکوب می‌کرد (همان: ۲۱۴-۲۱۳).

از جمله قوانین مصوب در دوره رضاشاه که نشان از گرایش به تمرکزگرایی و جلوگیری از واگرایی دارد، قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ است.

ماده اول: مرتکبین هر یک از جرم‌های ذیل به حبس مجدد از ۳ تا ۱۰ سال محکوم

خواهند شد:



۱. هرکس در ایران به هر اسم و یا هر عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا رویه یا مرام اشتراکی است و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام‌ها یا رویه‌های مزبور در ایران تشکیل شده باشد.

ماده دوم: هرکس به نحوی از انحاء برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید، محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه خواهد شد. ماده سوم: هرکس خواه با مشارکت خارجی خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مسلحانه قیام نماید، محکوم به اعدام می‌شود.

ماده پنجم: هرکس برای یکی از جرم‌ها و یا مجرمین مذکور در موارد ۱ و ۲ و ۳ در ایران به نحوی از انحاء تبلیغ نماید و هر ایرانی که علیه سلطنت مشروطه ایران یا یکی از جرم‌ها و یا مجرمین مذکور در موارد فوق به نحوی از انحاء در خارج از ایران تبلیغ کند، محکوم به یک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد (مجموعه قوانین سال ۱۳۱۰ وزارت دادگستری: ۳۹-۳۸).

از دیگر قوانینی که در این دوره به تصویب می‌رسد و در حقیقت نشان‌دهنده حرکت حکومت ایران به سوی دولت مدرن، تمرکزگرایی و بورکراسی است قانون اساسی نامه تشکیلات و وظایف وزارت جلیله داخله در سال ۱۳۱۰ است.

براساس ماده اول این قانون وزارت داخله متشکل از شش بخش زیر است:

۱. قسمت مرکزی وزارتخانه

۲. ادارات ایالتی و ولایتی

۳. نظمیّه

۴. بلدیّه

۵. احصائیّه و سجل احوال

۶. صحیّه

براساس ماده ۴ همین قانون وزارت داخله دارای وظایف زیر است:

۱. مراقبت در انجام وظایف محولهٔ ولات و حکام و حفظ سیاست عمومی دولت در ایالات و ولایات.

۲. مطالعه و اقدام در تهیه و تسهیل و مسائل اجرای اصلاحات عمومی در هر محل مطابق پروگرام دولت

علاوه بر وظایف فوق بنابر ماده ششم این قانون

ولات و حکام در حوزه مأموریت خود حق نظارت در جریان امور دولتی و محلی را داشته و مجری سیاست عمومی دولت می‌باشند (همان: ۲۴۹-۲۴۷)

مطالعه و بررسی وظایف ولات و حکام نیز حکایت از تمرکزگرایی اداری دارد. برای مثال، مطابق نظام‌نامه وظایف ولات و حکام که در سال ۱۳۱۰ به تصویب دولت وقت رسید:

ماده یک: ولات در حوزه مسئولیت خود نسبت به مجریان امور نظارت دارند و مجری سیاست عمومی دولت می‌باشند

ماده دوم: برای تأمین حسن جریان امور در حوزه‌های ایالتی و تطبیق خط‌مشی اساسی ادارات دولتی در حدود وظایفشان با سیاست عمومی دولت که مستلزم اتخاذ رویه واحد است، ولات حق دارند نسبت به ترتیب عمل آنها نظارت نموده و در مواقع لازم تذکر بدهند. ادارات دولتی نیز مکلف هستند این تذکرات را در نظر بگیرند.

ماده سوم: شرایط اختصاصی ورود اعضای سیاسی و اداری وزارت خارجه دانستن زبان فرانسه یا انگلیسی به طوری که بتواند تکلم نموده و از آن زبان به فارسی و از فارسی به آن ترجمه کند. تسلط بر زبان فارسی به طوری که از عهده تحریر و انشاء موضوعی که مربوط به مواد مذکور و در قسمت الف باشد، برآید (مجموعه قوانین سال ۱۳۱۰).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این دوره در جهت ایجاد تمرکز سیاسی و اداری تمام کارمندان دولت مکلف بودند، خواندن و نوشتن زبان فارسی را بدانند. علاوه بر اینکه در این دوره سعی شد برای ایجاد رویه واحد سیاسی امور سیاسی ایالات و ولایات به طور متمرکز تصمیم‌گیری شوند و به نوعی یک وحدت رویه در امور ایجاد گردد به طوری که

حکام ولایات موظف بودند، امور خود را با مرکز هماهنگ نمایند.

### تقسیمات کشوری

از دیگر اقدامات پهلوی اول تحکیم اقتدار حکومت در قلمرو ایلات و اقوام به ویژه در نقاط مرزی است.

با توجه به اینکه اکثر اقوام ایرانی در مرزهای ایران مستقر بودند، استقرار امکانات امنیتی در نقاط مرزی در حقیقت جهت پاسداری از مرزهای کشور و نه امنیت قومیت‌ها و نیز جلوگیری از تجزیه و واگرایی قومیت‌ها و تحصیل وصول مالیات‌ها بوده است. برای مثال، به قانون اعتبار اضافی برای تکمیل قوای امنیه سرحد سیستان مصوب ۲۹ شهریور ۱۳۱۱ هیأت دولت می‌توان استناد کرد. براساس ماده واحده این قانون وزارت مالیه مجاز گردید مبلغ دویست هزار ریال جهت تکمیل قوای امنیه در تمام و طول سرحد سیستان اضافه بر بودجه سنه ۱۳۱۱ در وجه اداره کل امنیه پردازد.

در دوره رضاشاه تقسیمات جغرافیایی کشور به شکل جدید آن صورت گرفت و بر طبق آن کشور به شش استان و پنجاه شهرستان و زیر مجموعه‌های آن (بخش، دهستان، قصبه) تقسیم شد. این تقسیم‌بندی‌ها به هیچ عنوان بر تفاوت‌های قومیتی منطبق نبود و اقوام در استان‌های همجوار پراکنده شدند و این سیاست دقیقاً در راستای تجزیه و انتشار اقوام و ایلات در نقاط مختلف و پرهیز از تمرکز آنان اعمال شد.

قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶ به شرح زیر است:

ماده ۱- کشور ایران مطابق نقشه و صورت ضمیمه به شش استان و پنجاه شهرستان تقسیم می‌شود و هر استان مرکب از چند شهرستان و هر شهرستان مرکب از چند بخش و هر بخش مرکب از چند دهستان و هر دهستان مرکب از چند قصبه خواهد بود.

ماده ۲- استان‌های کشور و شهرستان‌های تابعه آنها عبارتند از:

۱. استان شمال غرب شامل شهرستان‌های:

۱) خوی (۲) رضائیه (۳) مهاباد (۴) تبریز (۵) اردبیل (۶) مراغه

۲. استان غرب شامل شهرستان‌های:

۱) کردستان (۲) گروس (۳) کرمانشاهان (۴) باوندبور (۵) پشت کوه (۶) لرستان

۷) بروجرد (۸) همدان (۹) ملایر (۱۰) خرمشهر و آبادان (۱۱) خوزستان (۱۲) کهگیلویه

۳. استان شمال شامل شهرستان‌های:

۱) گیلان (۲) تنکابن (۳) مازندران (۴) گرگان (۵) طهران (۶) قزوین (۷) قم و ساوه

۸) کاشان (۹) اصفهان (۱۰) عراق (۱۱) گلپایگان و محلات (۱۲) خمسه (۱۳) سمنان و

دامغان

۴. استان جنوب شامل شهرستان‌های:

۱) یزد (۲) آباده (۳) شیراز (۴) اصطهبانات (۵) جهرم (۶) لنگه و لارستان (۷) بوشهر

۸) عباسی (۹) کرمان (۱۰) جیرفت

۵. استان شمال شرقی شامل شهرستان‌های:

۱) مشهد (۲) قوچان (۳) سبزوار (۴) تربت حیدریه (۵) قائنات (۶) فردوس (۷) بجنورد

۸) شاهرود

۶. استان ششم (مکران)

ماده ۳- هر استان در تحت اداره استاندار قرار داده می‌شود که در حد و مقررات این

قانون به فرمانداران حوزه مأموریت خود دستور تعلیمات می‌دهد و با وزارت داخله رابطه

مستقیم دارد (مجموعه قوانین سال ۱۳۱۶، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی: ۶۲-۶۷).

در دوره رضاشاه در راستای سیاست یکسان‌سازی و وابسته‌سازی اقوام و ایلات به دربار

و حکومت حتی نام برخی از طوایف و ایلات بنا به خواست شاه تغییر یافت و برای آنان نام

منتسب به شاه انتخاب و ابلاغ شد، شه‌بخش، شاهسون، شهنوازی و... در این رابطه به این

اسناد استناد می‌کنیم:

۱. بخشنامه به همه دوائر و دادگاه‌های مرکز و شهرستان‌ها

حسب الامر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی نام طائفه یار احمد زائی ساکن در منطقه مکران به شهناز تبدیل شده لازم است بعد از این نام جدید را به کار ببرید (مجموعه قوانین سال ۱۳۱۷، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران: ۲۷۶).

## ۲. بخشنامه به همه دوائر و دادگاه‌های مرکز و شهرستان‌ها

حسب الامر مبارک اعلی حضرت همایون شاهنشاهی نام طائفه اسمعیل زائی که در منطقه مکران سکونت دارند به شه‌بخش تبدیل شده است و لازم است بعد از این نام جدید را به کار ببرید.

اصولاً در دوره رضاشاه سیاست مستبدانه دولت و ظلم و جور و رشوه‌گیری بعضی از مأموران موجب طغیان‌ها و حتی قیام‌های در بین عشایر شد که می‌توان از قیام ترکمن‌ها، کردها (۱۳۰۳)، بلوچ‌ها (۱۳۰۷-۱۳۰۴)، عشایر جنوب و بختیاری‌ها (۱۳۰۹) نام برد. اما بالاخره، در سال ۱۳۱۳ با زور و حيله و فریب کلیه قیام‌ها خاموش و اسکان اجباری آغاز گردید.

بخش اعظم اقدامات رضاشاه در راستای یکسان‌سازی فرهنگی، طرد خرده فرهنگ‌ها، کاستن از تفاوت‌های قومی، استحاله فرهنگ، تحکیم اجباری ساختاری، دستوری و تجویزی و سرکوب عناصر گریز از مرکز ارزیابی گردید. ذیلاً به بررسی این اقدامات می‌پردازیم:

### سیاست حکومت پهلوی اول در برابر ایلات و عشایر

مجموعه اقداماتی که حکومت رضاخان در قبال ایلات و عشایر کوچ‌رو ایران به عمل آورد در سه عنوان کلی خلاصه می‌شود: ۱- تخته قاپو (یکجانشین کردن - اسکان) ۲- خلع سلاح ایلات و عشایر ۳- تبعید و کشتار سران، خوانین و توده مردم عشایر و کوچ دادن اجباری آنها به مناطق دیگر. این اقدامات کلی (عمومی) به نابودی اقشار عشایر و اتلاف دام‌ها و چهارپایان و تقلیل چشمگیر تولید آنها انجامید.

ذیلاً به بعضی از این سیاست‌ها و اقدامات به طور مختصر اشاره می‌شود:

## ۱. تخته قاپو اسکان اجباری

دولت مرکزی از طریق ارتش نوین اسکان عشایر را در بخش‌های مختلف ایران آغاز کرد تا گروه‌های ایلی را تحت کنترل درآورد. مجلس شورای ملی در سال ۱۳۱۰ لایحه‌ای را برای اسکان ایلات کوچ‌نشین بلوچستان، کردستان، خوزستان، لرستان، آذربایجان و دیگر بخش‌های ایران تصویب کرد. رضاشاه حضور ارتش را در اغلب بخش‌های کشور گسترش داد. او نیروهای ارتش را در سال ۱۳۰۱ به مناطق آذربایجان و فارس، در سال ۱۳۰۲ به کرمانشاه و کردستان، در سال ۱۳۰۴ به مازندران و خراسان و در سال ۱۳۰۷ به بلوچستان اعزام کرد.

تخته قاپو یا یکجانشین ساختن (اسکان) عشایر به زور توپ و تفنگ و سرنیزه و بدون تمهید کوچک‌ترین مقدمات و فراهم آوردن کمترین تسهیلات برای آنان به مرحله اجرا درآمد. اطلاعات شخصی و معلومات آنان از عشایر بسیار ناچیز بوده و به شرحی که شواهد و قرائن گواهی می‌دهند از جنبه‌های کثرت و تضادها و کشمکش‌های درونی این جماعات بی‌خبر یا علم و اطلاعی بسیار سطحی و معمولی داشتند. مأموران و به ویژه نظامیانی که برای انجام این امر خطیر (تخته‌قاپو و اسکان) به نواحی کوهستانی و دوردست عشایری می‌رفتند، اکثراً افرادی غیرمتعهد، سودجو و خودخواه بوده‌اند. بسیاری از آنها در پی اندوختن ثروت بوده‌اند، اینان برای خطیر و مهم جلوه دادن اقدامات خویش و کسب اختیارات و قدرت بیشتر و خنثی ساختن شکوه‌ها و دادخواهی‌های در گزارش‌های خود به مقامات بالاتر چاشنی دروغ و اغراق را با مبالغه بیشتر به کار می‌برده‌اند.

سیاست تخته‌قاپو گذشته از تأثیر سیاست‌های استعماری با چنین فرماندهان و مأمورانی اجرا شده است. به خصوص که فضای اصلی اجرای آن یک محیط دیکتاتوری بوده با این عیب بزرگ که کسی جرأت حرف زدن برخلاف اوامر صادره را نداشته و طبعاً در چنین فضایی جایی برای انتقاد و فرصتی برای اصلاح باقی نمی‌ماند، نتیجه اینکه:

سیاست تخته‌قاپوی عشایر پیش از آنکه تحولی اجتماعی و اصلاحی باشد، فرمانی سیاسی و امنیتی بود. در واقع، برای حل مشکل حکومت و مأموران آن اجرا می‌شد و مهم‌تر

اینکه در کار یکجانشین ساختن و اسکان عشایر به جای تکیه بر فکر، اندیشه، دانش و تجربه از زور سرنیزه استفاده می‌شد. طراحی برنامه‌های اسکان عشایر کار دانشمندان، متخصصان و عشایر شناسانی است که بر فرهنگ و سنن دیروز احاطه کامل داشته و به پیشرفت فردای ایران معتقد و مؤمن باشند نه کار نیروهای نظامی و انتظامی.

نتیجه کلی عدم توجه به همه مراتبی که در بالا مذکور شد نابودی وحشت‌آور توده عشایر و اتلاف غیرقابل تصور دام‌هایی که منبع اصلی درآمد آنان (عشایر) به حساب می‌آید و لطمه جبران‌ناپذیر به اقتصاد کشور بود.

رضاخان در طول دوازده سال ۱۳۱۲-۱۳۰۰ عشایر ایلات لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، فارس، بلوچستان، خراسان، آذربایجان شرقی و غربی و خوزستان را تحت فشار همه جانبه قرارداد و با حملات نظامی، تبعیدها و کشتارهای بی‌رحمانه توده عظیم مردم آزادی این جماعات را سرکوب کرد.

موفقیت رضاخان مرهون تفرقه‌اندازی بین ایلات و طوایف هر منطقه، سوءاستفاده از عدم اتحاد و یگانگی بین ایلات و کوچ‌نشینان، تمکین کردن و به دام انداختن خوانین، سران و کلانتران ایلات با توسل به انواع فتنه‌ها و نیرنگ‌ها، سوءاستفاده از تعصبات مذهبی و ملی (قسم‌های دروغ، پشت قرآن نوشتن‌ها و...)، استفاده از انواع سلاح‌های جدیدتر و قوی‌تر، استفاده از فنون و تاکتیک‌های نظامی جدیدتر و از همه اینها مهم‌تر برخورداری از کمک و حمایت استعمارگران و مأموران استعماری انگلیس بود.

رضاخان با تمهیدات و وسایل مذکور پس از آنکه بر ایلات و عشایر پیروز گردید، برای نخستین بار در تاریخ ایران اقدام به یکجانشینی و خلع سلاح آنان کرد. اما همان‌طور که قبلاً نیز اشاره گردید تخته‌قاپو و اسکان ایلات متأسفانه بدون تمهیدات ضروری و پیش‌بینی لازم و در یک کلمه بدون بررسی‌های علمی مقدماتی (که لازمه چنین تحولی است) و صرفاً با در نظر گرفتن جنبه‌های سیاسی آن انجام شد و در نتیجه از نظرات گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خسارات وسیع جبران‌ناپذیری ببار آورد.

خانم لمبتون که سالیان درازی در پوشش دبیر سفارت انگلیس مشغول پژوهش،

کندوکاو در امور ایران بود، در این باره می‌نویسد:

پیداست که این سیاست بدون تهیه مقدمات کافی به مرحله اجرا درآمد و هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال سازمان‌های عشایری در اقتصاد ایران به عمل نیامده است. بسیاری از خوانین و سران ایلات را تبعید کردند. از کوچ سالانه ایلات تا حدود زیادی جلوگیری کردند، در همه موارد جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمی‌شد، نیازهای آنان را از نظر بهداشت و آموزش و پرورش به حد کافی تأمین نمی‌کردند و از نظر تعلیم و آموزش کشاورزی، تدارک آلات و ابزار کشت و زرع و تسهیلات ضروری برای عشایر فراهم نمی‌ساختند تا بتوانند به این طریق آنان را در تحول از مرحله شبانی و دامداری به مرحله کشاورزی مساعدت و یاری کنند... گاهی بعضی طوایف را مجبور می‌کردند به نقاطی کوچ کنند که در آنجا نمی‌توانستند برطبق رسوم و سنن خود زندگی کنند، مثلاً ایلاتی را که به طور سنتی در کوهستان زندگی می‌کردند به نقاط دوردستی که در جلگه واقع شده بود کوچ می‌دادند و در طی نقل و انتقال آن‌چنان بر آنها سخت گرفتند که آنان به تپه‌ها و بلندی‌ها پناه برده و چندین ماه همچون یاغیان با نیروهای دولتی جنگیدند و بعد از سرکوب عشایر آنان را به همان نقطه معین کوچ می‌دادند. در میان عده بی‌شماری از آنان نابود می‌شدند. سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند، لاجرم تلفات سنگینی بر دام‌ها و چهارپایان وارد آمد و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عده آنان به تعداد زیادی کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد کشور به حدی بود که رضاشاه در سال‌های آخر سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل نماید و پس از استعفای او مسئله عشایری که او به هیچ روی نتوانسته بود آن را حل کند دوباره از پرده بیرون افتاد (لمبتون، ۱۳۴۵).

پس از اسکان اجباری عشایر و ایلات از بعد تقنینی برای قانونمندی آن مجموعه قوانینی به شرح زیر در مجلس شورای ملی در مورد استان‌های مختلف به تصویب می‌رسد که عبارتند از:

۱. ماده واحده - مجلس شورای ملی برای مخارج عمران لرستان، سکنی دادن و



نگهداری لرهای لرستان و نقاط دیگر یکصد هزار تومان اعتبار اضافی تصویب می‌نماید که از محل ذخیره مملکتی پرداخت می‌شود (مصوب ۶ و ۱۴ مهر ۱۳۰۹ مجلس شورای ملی پیشین: ۳).

۲. ماده واحده - مجلس شورای ملی برای مخارج عمران لرستان، پنجاه هزار تومان اعتبار اضافی تصویب می‌نماید که از محل ذخیره مملکتی به قران پرداخته می‌شود (مصوب ۲ و ۱۶ بهمن ۱۳۰۹: ۱۰۹).

۳. ماده واحده - به وزارت مالیه اجازه داده می‌شود قلاع و ساختمان‌هایی که دولت برای تخت‌قاپو نمودن لرها در لرستان ساخته و تهیه نموده هر طور مقتضی بداند اعم از فروش یا غیر آن به خود آنها به صورت ملکیت واگذار نماید (مصوب ۳۰ خرداد ۱۳۱۰ مجلس شورای ملی مجموعه قوانین سال ۱۳۱۰ وزارت دادگستری نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، بی‌تا: ۳۹).

۴. قانون اعتبار اضافی برای مخارج عمران و تخت‌قاپو کردن عشایر:

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است مبلغ یکصد و پنجاه هزار ریال برای مخارج عمران و تخت‌قاپو کردن عشایر علاوه بر اعتباری که در بودجه هذمه السنه مملکتی منظور است از محل ذخیره مملکتی به ریال به مصرف برساند (مصوب ۱۳۱۱/۷/۲۱ مجلس شورای ملی، مجموعه قوانین مصوب ۱۳۱۷ وزارت دادگستری نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، بی‌تا: ۱۲۸).

۵. قانون واگذاری خالصجات واقعه در لرستان به افراد لر که ده‌نشین گردند:

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است به هر فردی از طوایف لر که چادرنشینی را ترک کند و ده‌نشین گردد از خالصجات واقعه در لرستان حصه‌ای که به قدر کفاف معاش او و خانواده‌اش باشد مجاناً واگذار نماید (همان: ۱۴۰).

۶. اجازه فروش املاک خالصانه واقعه در اطراف پل ذهاب برای ده‌نشین کردن طوایف آن محدود.

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است املاک خالصه واقعه در اطراف پل ذهاب را کلاً

یا به قطعات جزء با رعایت قوانین مربوطه و با شرط اینکه خریداران مکلف باشند در ظرف مدتی که در موقع معامله با دولت معین خواهد شد کلیه ساختمان‌ها و آبادی‌هایی را که به جهت دهنشین کردن طوایف آن حدود آماده نمایند و وسایل رعیتی را در دسترس ایشان بگذارند به فروش برسانند.

هرگاه از میان طوایف مزبوره افرادی حاضر به خریداری قطعاتی از املاک مزبوره شوند که به قدر کفاف معاش خود و خانواده آنها باشد و از میزان بذرافشان دو جفت گاو تجاوز ننماید و وزارت مالیه مجاز است بر حسب تقدم و بدون رعایت اصول مزایده و قطعه مطلوبه را به داوطلب بفروشد و قیمت آن را نقداً یا به وثیقه خود ملک استهلاکاً دریافت نماید (مصوب ۱۳۱۱/۴/۱۴ مجلس شورای ملی، مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره هشتم: ۷۰۶).

۷. قانون اجازه واگذاری مراتع و اراضی دولتی واقعه آذربایجان به خوانین و افراد شاهسون:

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است از مراتع و اراضی دولتی در ولایات آذربایجان که مقرر طوایف است هر مقدار را که مقتضی بداند به خوانین و افراد و طوایف مزبوره به ملکیت واگذار نماید. شرایط واگذاری از طرف وزارت مالیه تعیین خواهد شد.

۸. قانون واگذاری مراتع و اراضی دولتی واقعه در آذربایجان به خوانین و افراد شاهسون مصوب ۷ دی ۱۳۱۱.

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است از مراتع و اراضی دولتی در ولایات آذربایجان که مقرر طوایف شاهسون است هر مقدار که مقتضی بداند به خوانین و افراد طوایف مزبوره بلاعوض به ملکیت واگذار نماید شرایط و ترتیبات واگذاری از طرف وزارت مالیه معین خواهد شد (مجموعه قوانین سال ۱۳۱۱، وزارت دادگستری نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران).

دولت پهلوی علاوه بر وضع قوانین و مقررات برای تسهیل و تسریع در فرآیند اسکان عشایر هر ساله در بودجه کشور مبالغ قابل توجهی پیش‌بینی می‌کرد. موارد زیر از این نمونه

می‌باشند:

الف) قانون بودجه یک‌ساله ۱۳۱۱ مملکتی مصوبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۱۰ و ۱۰ فروردین ماه ۱۳۱۱

فصل ۱۷- اعتبارات ثابت عمومی

۱. دیوان خارجی دولت ۸۰۰۰۰ [پهلوی]

۲. وظایف و شهریه و مستمریات ۵۱۶۷۶۰۰ [ریال] ۹۰۸

فصل ۱۸- مخارج غیر ثابت عمومی

۱. اعتبار عمران و تخت‌قاپو کردن ۱۰۰۰۰۰۰ [ریال]

۲. اعتبار دفع آفات محصولات زراعتی

- دفع ملخ ۱۰۰۰۰۰۰۰ [ریال]

مجموعه قوانین سال ۱۳۱۰ (وزارت دادگستری و روزنامه رسمی کشور: ۱۶۴-۱۵۶)

قانون بودجه سال ۱۳۱۲ مملکتی مصوب دوم اردیبهشت ماه ۱۳۱۲

۱۶. مخارج غیر ثابت عمومی

اعتبار عمران و تخته‌قاپو کردن عشایر و تبدیل املاک

الف) اعتبار عمران و تخته‌قاپو کردن عشایر ۸۲۰۰۰۰ [ریال]

ب) اعتبار مصارف مربوط به تبدیل املاک و علاقه اشخاص به املاک دولتی

۱۸۰۰۰۰ [ریال]

ج) قانون تصویب سیصد هزار ریال اعتبار اضافی برای مخارج عمران تخته‌قاپو کردن

عشایر مصوب ۱۱ تیر ۱۳۱۲.

ماده واحده: وزارت مالیه مجاز است مبلغ سیصد هزار ریال برای مخارج تخته‌قاپو کردن

و عمران عشایر علاوه بر اعتباری که در بودجه هر ساله مملکتی منظور است از محل ذخیره

مملکتی به ریال به مصرف برساند.

(اعتبار عمران تخته‌قاپو کردن عشایر سال ۱۳۱۲) ۸۲۰/۰۰۰ ریال

ج) قانون بودجه کل سال ۱۳۱۴ مملکتی که در تاریخ ۱۰ اسفند ماه ۱۳۱۳ به تصویب

مجلس شورای ملی رسیده

۱. اعتبار عمران و اسکان عشایر و تبدیل املاک ۱/۸۲۰/۰۰۰ ریال

الف) اعتبار عمران و اسکان عشایر ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

ب) اعتبار مصارف مربوط به تبدیل املاک و علاقه اشخاص به املاک دولتی

۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال

د) بودجه سال ۱۳۱۵ کشوری مصوب ۱۹ اسفند ماه ۱۳۱۴

اعتبار عمران و اسکان عشایر و تبدیل املاک ۱/۸۲۰/۰۰۰ ریال

الف) اعتبار عمران و اسکان عشایر ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

ب) اعتبار مصارف مربوط به تبدیل املاک و علاقه اشخاص به املاک دولتی

۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال

### پیامدهای اسکان

#### ۱. مهاجرت ایلات و عشایر به شهرها

اعمال سیاست اسکان عشایر مبتنی بر زور به منظور یکجانشین نمودن عشایر سبب تضعیف دامداری سنتی گردید و ضربه مهلکی به اقتصاد ایران وارد آورد و این عامل به نوبه خود موجب فقر، بیکاری و مهاجرت ایلات و عشایر به شهرها گردیده است (نیک خلق و نوری، ۱۳۷۷: ۵۲-۵۱).

#### ۲. خلع سلاح ایلات و عشایر ایران

چنان که سابقاً نیز اشاره شده برای ایرانیان به ویژه عشایر تیراندازی در عصر کمان تا دوران تفنگ مهارتی ستودنی به حساب می آمد.

از میان برداشتن خان‌های پر قدرت ایلی و نیروهای واگرا از مهم‌ترین و عاجل‌ترین اهداف رضاخان بود. او ارتش کوچک اما آموزش دیده‌اش را به گیلان و آذربایجان، که خارج از کنترل تهران بود، فرستاد و در سال ۱۳۰۴ پس از انتخاب شدن به پادشاهی ایران

سیاست‌هایش را دنبال کرد. ارتش مدرن ایران نشان داد که می‌تواند نیروهای نظامی رؤسای ایلات را در خراسان، کردستان، بلوچستان، فارس و خوزستان در هم بکوبد. رضاشاه به منظور تحت فرمان درآوردن رؤسای خودمختار ایلات، ایلات سراسر کشور را خلع سلاح کرد. سیاست‌هایی نظیر آنچه در بالا آورده شد؛ یعنی خدمت سربازی اجباری، اسکان عشایر کوچنده، اعمال سیستم مالیاتی واحد و خلع سلاح نیروهای ایلی به طور مستقیم بر اقتدار خان‌ها و سردارهای ایلات و طوایف در بخش‌های مختلف ایران تأثیر گذاشت. رضاشاه پس از خلع سلاح نیروهای ایلات، خان‌های پر قدرت و شورشی را تبعید و در مواردی اعدام کرد (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۶).

برای آن گروه از ایلاتی که رؤسای آنها تبعید یا اعدام شده بودند رؤسای جدیدی از میان افسران نظامی تعیین شد. در بسیاری موارد، این رؤسای غیرایلی با مردم ایلی تحت کنترل خود بد رفتاری می‌کردند، برخی رؤسای خلع سلاح شده ایلی، اقتدار دولت را پذیرفتند و با سازش با دولت پهلوی قدرت خود را حفظ کردند. از آنجا که بعضی از این ایلات در خلع سلاح سایر ایلات به رضاشاه کمک کرده بودند، اجازه یافتند طبق نظر دولت تعدادی از سلاح‌های خود را نگاه دارند. رؤسای وفادار ایلی تبدیل به زمین‌داران پر قدرت شدند و میان افراد ایل خود و دولت مرکزی نقش واسطه را بازی کردند. در عوض دولت به منظور تحت کنترل درآوردن مناطق ایلی دور دست، امتیازاتی به این رهبران ایلی وفادار داد (همان: ۲۱۶).

### ۳. تبعید و گشتار سران عشایر خوانی و دگرگونی در وضع

#### سیاسی

دخالت مستقیم حکومت رضاخان و گماردن مأمورین نظامی و انتظامی در رأس ایلات عملاً موجب دگرگونی‌هایی در وضع نظام سیاسی سنتی ایلات و عشایر گردید. نظامیان که نه اطلاعی از وضع ایلات و عشایر و نه دخالتی در امور داخلی آنان داشتند، اکنون بر جان و مال و ناموس عشایر تسلط پیدا کرده و همه‌جا به دلخواه خود عمل می‌کردند.

بسیاری از سران ایلات تبعید و یا اعدام شدند، عده‌ای از آنان در تمام دوران حکومت رضاخان در زندان‌ها بودند؛ اما با این حال، چون مالکیت خوانین، سران و کلاتران عشایر بر بیشتر زمین‌های مورد استفاده ایلات تثبیت شد آنان توانستند تا میزان زیادی نظام سنتی ایل را حفظ کنند و به حاکمیت خود ادامه دهند. در بعضی موارد که ایلات در زمین‌های خالصه اسکان داده شدند، زمین‌های مزروعی بین اعضاء ایل تقسیم گردید و هر خانواده مالک قطعه زمین خود شناخته شد. این امر، سبب کاهش قدرت خوانین گردید و پیچیدگی و دگرگونی در نظام سنتی ایل به وجود آورد.

#### ۴. تعویض سیاه چادر و عشایر

از سیاست‌های دیگری که در حوزه سلطنت پهلوی اول در قبال ایلات و عشایر به مرحله اجرا درآمد می‌توان به تعویض سیاه چادر (که عملاً توسط خود ایلات عشایر از موی بز ساخته می‌شد). با چادرهای سفید برزنتی اشاره کرد. این کار علاوه بر وابسته کردن اقتصاد خود کفای ایلات به بازارهای مصرف جهانی نوعی زبون کردن سمبلیک ایلات از طریق تخته‌قاپو و تبدیل سیاه چادر به چادرهای سفید به حساب می‌آید. زیرا سیاه چادر به وسیله زنان با استفاده از مواد تولیدی داخل ایل ساخته می‌شد، اما چادر سفید ساخت خارج و از برزنت بود.

#### ۵. تعویض لباس سنتی اقوام و عشایر

تعویض لباس سنتی ایلات و عشایر و الزام آنان به پوشیدن لباس‌های فرنگی و نیز استفاده از کلاه پهلوی (در وهله اول) و کلاه شاپو (در مراحل بعدی) نیز از سیاست‌هایی است که در دوران سلطنت رضاخان در قبال (در واقع علیه) اقوام ایلات و عشایر به مرحله اجرا درآمد. می‌دانیم که مسئله تعویض لباس و به ویژه کلاه از اقدامات کلی و عمومی حکومت پهلوی از طریق غرب‌گرایی، فرنگی‌مآبی و تشبیه مردم ایران به غرب بود. این موضوع در شهرها و بعضی مناطق روستایی که مردم لباس سنتی و به اصطلاح اونیفورمی نداشتند واکنش چندان زیادی نداشت (هرچند واکنش منفی مردم در شهرها هم بسیار شدید بود و

تظاهرات مردم مشهد در مسجد گوهرشاد یادگار شومی از این موضوع و نیز موضوع رفع حجاب در تاریخ ایران است)؛ اما به هر حال، عکس‌العمل عشایر و مردمی که اجدادشان لباس سنتی یک شکلی در بر کرده و کلاه مشخصی بر سر می‌گذاشتند در برابر این زورگویی بسیار شدید بود، با توجه به اینکه ایرانیان قدیم و زنان و مردان عشایر سر برهنه ظاهر شدن در انظار را نوعی توهین و کاری خلاف ادب تلقی می‌کردند. به هر تقدیر مقاومت عشایر در برابر مأمورین حکومت بسیار شدید بود و سعی و کوشش توأم با آزار و توهین مأمورین نظامی در این مورد تا مدت‌ها بی‌نتیجه ماند، اما به مرور زمان عده زیادی از ایلات و عشایر لباس سنتی خود را (که خود تولید می‌کردند) کنار گذاشتند. امروزه، کمتر ایلاتی می‌توان یافت که لباس سنتی بپوشند.

#### ۶. دگرگونی در شیوه معیشت عشایر

همچنان‌که از مشروح جزئیات سیاست پهلوی اول در قبال ایلات و عشایر پیداست اقدامات رضاخان و عمال حکومتی او نه تنها باری از دوش زندگی دشوار جماعات عشایری برنداشت، بلکه سبب نابسامانی هرچه بیشتر و از هم پاشیدگی زندگی آنان گردید. اسکان اجباری عشایر موجب نابودی آنها و اتلاف وسیع دام‌هایشان گردید و ایلات یکجانشین شده مجبور شدند به کشاورزی روی آورند، اما از آنجا که وسایل کشاورزی برای آنان تدارک دیده نشده بود، ناگزیر فعالیت زراعتی آنان در محدوده کشت گندم و جو دیم محصور گردید، لیکن چون بازدهی کشاورزی دیم به طور معمولی بسیار اندک بود، خانواده‌های یکجانشین شده به سختی امرار معاش می‌کردند و ناگزیر برای تأمین هزینه‌های زندگی خود به کارهایی از قبیل هیزم‌شکنی و تهیه ذغال و فروش آن پرداخته و از این راه خواه ناخواه بزرگ‌ترین زیان‌ها را به جنگل‌های طبیعی مملکت وارد آوردند. با تمام اینها همچنان با فقر و بدبختی دست به گریبان بودند و چون همه اینها به ویژه از دست دادن آزادی خود را ناشی از اقدامات حکومت رضاخان می‌دانستند، به شدت از دولت ناراضی شده بودند. مقامات دولتی نیز کوچک‌ترین توجهی به آنان نداشتند. با این همه تبلیغات

دولتی حکایت از بذل عنایات شاهانه در حق آنان داشت.

#### ۷. تثبیت مالکیت شهرنشینان بر اراضی کوچ‌نشینان

در برخی موارد افراد شهرنشین در نتیجه تبانی با مأمورین دولتی اراضی کوچ‌نشینان را به نام خود به ثبت رساندند.

#### ۸. تبعید اجباری

رضاخان برای تضعیف و نظارت بر کوچ‌نشینان دستور تبعید بعضی از ایلات را که در برابر مأمورین انتظامی مقاومت به خرج داده یا اینکه از ترس مجازات شدید به کوه‌ها پناه برده بودند، صادر کرد.

حقیقت این بود که حکومت پهلوی اول کوچک‌ترین توجهی به آموزش و پرورش عشایری نداشت، اما برای خالی نبودن عریضه چند مدرسه (دارالتربیه) ابتدایی آن هم در شهرها (و نه در مناطق ویژه عشایری) افتتاح کرده بود. برنامه تدریس این مدارس منحصر به درس ابتدایی (از اول تا هشتم) بود. لیکن از آنجایی که این دبستان‌ها از دسترس ایلات اسکان یافته دور بود و ضمناً به زبان فارسی رسمی (که اکثریت فرزندان عشایر آن را نمی‌توانستند بفهمند) نیز تدریس می‌شد راه یافتن با آنها بسیار سخت و دشوار بود، تنها عده بسیار کمی توانستند به آنها راه بیابند و تازه این عده هم پس از پایان دوران ابتدایی به هیچ‌وجه دسترسی به دبیرستان و امکان ادامه تحصیل را نداشتند و در نتیجه، مجبور به ترک تحصیل بودند.

شاید با توجه با اینکه تصدی مشاغل مملکتی مستلزم داشتن تحصیلات عالی دانشگاهی و یا حداقل دبیرستانی بود می‌توان دریافت که جوانان عشایر اسکان یافته با داشتن تحصیلات دوره مقدماتی هیچ‌گاه نتوانستند به مشاغل مهم دست یابند و چنین کارهایی درست در اختیار شهرنشینان قرار می‌گرفت و عشایر یکجانشین شده به صورت قشر



ضعیفی درمی‌آمدند که نمی‌توانستند در اداره امور مملکت هیچ نقشی داشته باشند (امان‌الهی: ۳۴۳-۲۴۰).

### سیاست‌های قومی در دوره پهلوی دوم

دوران ۳۷ ساله حکومت محمدرضا شاه پهلوی - به استثنای چند سال نخستین آن - فی‌نفسه به لحاظ گسترش نفوذ امپریالیسم سرمایه‌داری و پاره‌ای علل و عوامل دیگر از دوره دیکتاتوری رضاخان مشخص و متمایز است. اما خود این دوران نیز به دلیل تنوع و گوناگونی سیاست‌های اعمال شده یکدست نیست و هر پژوهشگری برای مطالعه و بررسی دقیق ناگزیر از اعمال تقسیماتی است. در این کتاب کوشش شده است، به لحاظ اعمال سیاست‌های ویژه این دوران را به سه دوره تقسیم و مورد بررسی و مطالعه قرار دهد:

۱. از استعفا و تبعید رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای امپریالیستی (آمریکایی - انگلیسی) ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۲. از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب سفید در بهمن ۱۳۴۱.

۳. از انقلاب سفید ۱۳۴۱ تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷.

در صحنه سیاسی - اقتصادی تداخل چند عامل مهم و جدید این دوران را به طور کلی از دوره دیکتاتوری رضاخان متمایز می‌کند: نخست، جایگزینی امپریالیسم قدرتمند و تازه نفس آمریکا به جای امپریالیسم قدیمی انگلیس که این جابه‌جایی سبب دگرگونی هدف‌ها، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های استعماری در ایران شد.

دوم اینکه با پیروزی متفقین در جنگ و نقشی که اتحاد جماهیر شوروی در آن بازی می‌کند، این کشور به صورت یک ابرقدرت در صحنه سیاست جهان ظاهر گردید و ایران به صحنه رقابت آمریکا و شوروی در طول دوران جنگ سرد تبدیل می‌گردد.

سوم اینکه با ورود آمریکا به صحنه سیاست ایران تصور بر این است که انگلستان از صحنه خارج شده است در صورتی که در حقیقت نقش انگلستان از یک قدرت درجه اول

در ایران به یک قدرت درجه دوم تغییر می‌یابد و همچنان در امور ایران با قدرت کمتری مداخله می‌نماید.

با این مقدمه گفتار خود را با اشاره به سیاست‌های قومی و عشایری در دوران پهلوی دوم پی می‌گیریم:

#### دوره نخست: در فاصله شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲

در این دوره کشور توسط نیروهای متفقین اشغال گردید. نیروهای ارتش سرخ شمال و شمال‌غربی کشور را اشغال کردند و جنوب، جنوب شرقی و غرب کشور نیز در اشغال نیروهای انگلیسی و آمریکایی بود. حکومت مرکزی در واقع شبیح سیاسی فاقد اقتداری است که شعاع قدرت آن به زحمت از پایتخت بیرون می‌رود. خوانین و سران و رؤسای ایلات و عشایری که در تهران زندانی و تحت نظر بودند و یا در شهرهای دوردست در تبعید بودند با استفاده از این وضع به مناطق نفوذ پیشین خود باز گشته و بار دیگر قدرت از دست رفته خود را احیاء می‌کنند. دوران کشمکش و تنش رؤسای ایلات با حکومت مرکزی آغاز می‌شود. اینان با استفاده از عشایری که در دوران دیکتاتوری رضاخان متحمل انواع رنج‌ها و ستم‌ها شده بودند و با بسیج آنها و حمله به بعضی پادگان‌های دور دست سلاح‌هایی به دست آورده و علیه حکومت مرکزی شروع به اقدام می‌کنند. تحریکات گوناگون خارجی و داخلی به آتش این گونه کشمکش‌ها دامن می‌زند و نتایج خونباری به بار می‌آورد.

از جمله وقایعی که در این دوران اتفاق افتاد تأسیس حزب دمکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری و حزب دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد و نیز ادعای خودمختاری این دو منطقه و درگیری‌های خونین حکومت مرکزی با طرفداران آنها بوده است. ناگفته نماند که این حرکات جدایی طلبانه به پشتیبانی شوروی صورت می‌گرفت.

درگیری‌های این دهه مختص به مناطق خاصی از کشور نبوده و تقریباً در سرتاسر کشور درگیری وجود داشته. مهم‌ترین آنها درگیری بین خوانین قشقایی با حکومت

مرکزی است که نقطه اوج آن به «جنگ سمیرم» مشهور شده است.

این درگیری به کشته شدن حدود دویست نفر و زخمی شدن عده‌ای از طرفین منجر گردید. پادگان سمیرم (منطقه‌ای نزدیک اصفهان که محل ییلاق خوانین قشقایی بوده است) به دست نیروهای عشایری (قشقایی و بویراحمدی) سقوط و فرمانده آن پادگان (سرهنگ قشقایی) کشته می‌شود. علاوه بر این، شانزده کامیون حامل مهمات و آذوقه مربوط به پادگان سمیرم از طرف قشقایی‌ها مصادره می‌شود و مهم‌تر اینکه عده‌ای از مردم بی‌گناه سمیرم در زیر آتش طرفین کشته می‌شوند. علاوه بر این، شورش‌ها و درگیری‌های دیگری نیز در مناطق مختلف کشور (از آن جمله در میان ایلات هزاره خراسان و عشایر کردستان و...) ایجاد شد.

با این وجود، در این دوره دوازده ساله به دلیل پراکندگی مراکز قدرت در بین ارتش، درباریان، مجلس، شاه و بورکراسی و در نتیجه، ضعف حکومت مرکزی و درگیری با مسائل مهم‌تر حکومت کمتر متعرض اقوام، عشایر و ایلات گردید و ایلات و اقوام تا حد زیادی نسبت به دوره قبل از آزادی بیشتری برخوردار بودند.

در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز اکثریت قریب به اتفاق عشایر همدوش با سایر اقشار ملت ایران از مبارزه دولت علیه استعمار انگلیس حمایت کردند. این دوران در حقیقت آغاز قدرت‌یابی آمریکا در ایران است که سرانجام آن به کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت مصدق می‌انجامد.

#### دوره دوم: از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۴۱

از آغاز این دوره زندگی اقوام و عشایر کوچ‌نشین ایران به تدریج به سوی بحرانی همه جانبه کشانده شد تا آنکه این زندگانی سنتی هزاران ساله در طی چند سال آن‌چنان در دهانه وسیع گرداب امپریالیسم سرمایه‌داری بین‌المللی فرو رفت که تصور نجات آن بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد. این تغییر شیوه زندگی بیش از هر چیز زاییده دخالت امپریالیسم استعمار غرب و گسترش تب‌آلود سرمایه‌گذاری از جانب سرمایه‌داران خارجی و عمال

داخلی آنها بوده است.

از سال ۱۳۳۳ دروازه‌های ایران به طور وسیعی بر روی سرمایه‌های خارجی گشوده شد. پیش‌قراول این سرمایه‌داری خارجی شرکت‌های عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت بودند که با دلالتی حکومت کودتا و نادیده گرفتن مبارزات ملت ایران نفت جنوب را بین خود تقسیم کردند و به دنبال آن امتیاز بهره‌برداری از سایر نواحی نیز به کمپانی‌ها و شرکت‌های خارجی واگذار شده. کتاب *کوچ‌نشینی در ایران* به نقل از ایوانف در زمینه حجم سرمایه‌داری غرب با ایران پس از ۲۸ مرداد می‌نویسد:

«در اواخر سال ۱۹۵۵ (۳۵-۱۳۳۴) قانون مخصوصی توسعه سرمایه‌داری خصوصی در ایران به تصویب رسید، طبق این قانون به دارندگان سرمایه‌داری خصوصی اجازه داده شد تا با شرایط مختلف همراه با سرمایه‌های بومی در داخل ایران سرمایه‌گذاری کنند...».

#### دوره سوم: از سال ۱۳۴۱ تا سقوط حکومت پهلوی

همزمان با گسترش سرمایه‌داری خارجی و داخلی در ایران محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۴۱ به توصیه آمریکا برنامه به اصطلاح انقلاب سفید را پیش کشید. انقلاب سفید شامل شش اصل بود که دو اصل آن یعنی اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگل‌های تأثیر عمیقی بر زندگی کوچ‌نشینان بر جای گذاشت. به طوری که نظام اجتماعی آنها را تا حد زیادی دگرگون کرد. تا پیش از اصلاحات ارضی زمین و مراتع معمولاً به صورت گروهی و اغلب زیر نظر خوانین و کلانتران مورد استفاده کوچ‌نشینان قرار می‌گرفت و بدین وسیله افراد عادی ایل مجبور به تبعیت از رهبران ایل بودند. در مناطق کوچ‌نشین اصلاحات ارضی با تمام نواقصی که داشت سبب تضعیف خوانین و کلانتران و آزادی افراد عادی ایل گردید. بنابراین، از یک طرف برقراری امنیت در بین کوچ‌نشینان باعث جلوگیری از تجاوز ایلات و طوایف به سرزمین و مرتع یکدیگر گردید و از سویی، با اجرای اصلاحات ارضی زمین و مرتع به طور انفرادی در اختیار کوچ‌نشینان قرار گرفت با آنکه اصلاحات ارضی رویهم‌رفته به نفع افراد عادی کوچ‌نشین بود؛ با این حال، حق بسیاری از کوچ‌نشینان پایمال

شد. چنان‌که در بسیاری موارد کلاتران و خوانین توانستند با همکاری مأمورین بهترین اراضی و چراگاه‌ها را برای خود نگه دارند. همچنین ملی کردن جنگل‌ها و مراتع لطمه بزرگی به کوچ‌نشینان وارد آورد با این اقدام بسیاری از سرزمین‌ها و مراتع مورد استفاده آنها به تصرف دولت درآمد. علاوه بر این، با بهره‌گیری از چاه‌های عمیق و نیمه عمیق قسمت زیادی مراتع به زیر کشت درآمدند. به کار گرفتن تلمبه موجب گردید که هر روز از وسعت مراتع کاسته و در نتیجه، دامنه فعالیت کوچ‌نشینان محدود شود. (امان‌اللهی، بهاروند: ۲۴۹).

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ بار دیگر قدرت رؤسای زمین‌دار ایلات را تضعیف کرد. آن گروه از رهبران ایلی که دارای اتباع ایلی بودند، دیگر در مناطق ایلی یا در املاک خود زندگی نمی‌کردند. آنها غالباً شهرنشینانی بودند که رابطه خود را با مناطق روستایی حفظ کرده بودند تا از زمین‌های خود کسب درآمد کنند. اما رؤسای ایلات وفادار پاداش‌های زیادی دریافت کردند و به بخشی از نخبگان سیاسی کشور تبدیل شدند و موقعیت‌هایی نظیر عضویت در مجلس شورای ملی و سایر نهادهای دولتی به دست آوردند. (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۸).

پس از شکست اجتناب‌ناپذیر اصلاحات ارضی و ایجاد میل شهرگرایی در کشاورزان. خواه ناخواه انگیزه شهرگرایی در میان عشایر نیز به وجود آمد و در اواخر دوره پهلوی، همه شاهد کارگران ساختمانی عشایری بودیم به واسطه عدم آشنایی به زبان فارسی و نداشتن تخصص اغلب با دستمزد ناچیز به کار اشتغال می‌ورزیدند (شاهسون‌بغدادی: ۱۱۴). در دوره محمدرضاشاه نیز سیاست اسکان عشایر تا حدودی دنبال گردید. به عنوان مثال، عوامل دولتی عشایر کوچنده کرد را مجبور کردند تا چادرهای خود را رها کنند و در روستاها خانه بسازند و کشاورزی کنند. به منظور جلوگیری از کوچ سنتی تابستانی و زمستانی ایلات کُرد مرزهای غربی کشور بسته شد. در نتیجه این سیاست، تعداد روستاها در کردستان رو به افزایش گذاشت (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۹).

از جمله اقدامات محمدرضاشاه در این دوره تأسیس شورای عالی عشایر بود.

شورای عالی عشایر در سال ۱۳۲۵ تأسیس شد. اعضای این شورای همگی از فئودال‌ها و سردمداران رژیم بودند و از اعضای عادی عشایر حتی یک نفر در آن شرکت نداشت. هدف این شورا اجرای برنامه‌های آموزشی، بهداشتی و همچنین تدوین و تألیف کتابی در زمینه شناخت کوچ‌نشینان بود. این شورا در سال ۱۳۳۶ با همکاری وزارت آموزش و پرورش موفق به تأسیس هشت دانشسرا در شهرهای ارومیه، بهبهان، شیراز، اسلام‌آباد (شاه‌آباد)، دشت آزادگان، شهرکرد، گنبد کاووس و زاهدان گردید (امان‌اللهی بهاروند: ۲۵۹).

### برنامه‌های پهلوی دوم و شیوه‌های اعمال آنها

برنامه‌ریزی ابزاری است در دست دولت برای ایجاد تغییر اجتماعی هدفدار و هدایت شده به منظور بهبود زندگی مردم و ارتقای سطح زندگی آنان. امواج این حرکت ایران پریشان را نیز تکان داد. دولت ایران در فروردین ۱۳۲۵ گروهی را به نام «هیأت تهیه نقشه اصلاحی و عمرانی کشور» مأمور می‌کند تا درباره «اصلاحات مورد احتیاج کشور» مطالعه نماید (کیاوند: ۱۲۸).

در مجموع، در دوره محمدرضا شاه پهلوی پنج برنامه عمرانی به مرحله اجرا گذاشته شد.

برنامه اول عمرانی، جامعه عشایری ایران و اقتصاد ویژه آن را در برنگرفته است. بنابراین، رشد و توسعه برنامه‌ای کشور بدون ملحوظ داشتن جماعت‌ها و اقتصاد عشایری آن آغاز شده است (همان: ۱۲۹).

برنامه عمرانی هفت ساله دوم نیز به تحلیل ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور پرداخته است. این برنامه هم یک چارچوب بخشی داشته است، یعنی کل اقتصاد کشور را در چند بخش اقتصادی می‌دیده است که اعتبارات برنامه را باید بین آن بخش‌ها تقسیم کرد. به نظر می‌رسد که اطلاعات و امکانات کافی برای شناخت و تجزیه و تحلیل بخش‌های اقتصادی نیز وجود نداشته است (همان: ۱۳۰).

تنها طرحی که در این دوره اجرا می‌شد و ادعای اسکان عشایری را داشت، طرح عمران دشت مغان بود که اسکان عشایر شاهسون را در دستور کار خود قرار داده بود. این طرح به ایجاد تأسیسات آبیاری و کشاورزی در دشت مغان انجامید، اما در امر اسکان عشایر کوچنده شاهسون توفیقی نیافت. این طرح سرانجام به طرح بزرگ‌تر و گسترده‌تر کشت و صنعت مغان منجر گردید و با تصرف چراگاه‌ها و فضای زندگی زمستانی عشایر کوچنده شاهسون ظاهراً مشکلی بر مشکلات‌شان افزوده شد (همان: ۱۳۱).

در گزارش‌های «پیشرفت عملیات عمرانی» برنامه سوم طرح‌هایی دیده می‌شود که در ارتباط با جماعت‌های عشایری تصویب شده و اعتبار گرفته‌اند، همانند:

الف) طرح گروه‌های آبادانی عشایری: دستگاه اجرایی این طرح وزارت آبادانی و مسکن و محل اجرای آن مناطق عشایری بختیاری، قشقایی، کرد و بلوچ بوده است. این طرح در سال‌های آخر برنامه سوم یعنی در سال ۱۳۴۶ با اعتباری به مبلغ حدود ۴۶ میلیون ریال به تصویب رسیده است (همان: ۱۳۴).

ب) عمران مناطق عشایری فارس: مجری طرح استانداری فارس بوده است. تمرکز عملیات طرح در تنگ بوان، صحرای باغ، کفدهک خرامه و رود خورچشمه عاشق بوده است. هدف این طرح اسکان عشایر بوده است که در ابعاد قابل انتظار تحقق پذیرفته است. گزارش پیشرفت عملیات عمرانی برنامه سوم اطلاعات زیر را درباره اعتبار این طرح تا پایان شهریور ۱۳۴۶ در اختیار می‌گذارد:

کل اعتبار مصوب عمرانی	۱۳۳۲۹۲۰۰۰ ریال
پرداختی در سه ماهه دوم ۴۶	۹۰۰۰۰۰۰ ریال
کل مبلغ پرداختی تا پایان شهریور ۴۶	۱۰۰۵۴۲۲۵۸ ریال

در پایان این گزارش توضیحی به شرح زیر دیده می‌شود که «اجرای طرح بدون مطالعه و بررسی‌های لازم انجام گرفته و به علت ضعف دستگاه اجرایی پیشرفت آن تأخیر داشته است» (همان: ۱۳۵).

ج) طرح عمران مناطق کهگیلویه و بویراحمد: مجری این طرح سازمان عمران



کهگیلویه و اعتبار مصوب عمرانی آن در سال ۱۳۴۶ حدود ۴۸ میلیون ریال بوده است. هدف اولیه برنامه‌ای که این طرح از آن نشأت گرفته پوشش دادن تمام مردم بومی کهگیلویه اعم از عشایر کوچنده و عشایر اسکان یافته بوده است. برنامه عمران کهگیلویه از تلفیق دو مفهوم عمرانی منطقه‌ای و توسعه اجتماعی و اقتصادی عشایری پدید آمده است. امکانات مالی و اعتباری نسبتاً خوبی در اختیار سازمان مذکور قرار گرفت. با وجود اینکه کارها و فعالیت‌های پراکنده زیادی در منطقه انجام شد، ولی هدف اصلی که سرو سامان بخشیدن به زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم به ویژه عشایر کوچنده بود در حد انتظار طراحان و برنامه‌ریزان اولیه تحقق نپذیرفت.

د) آموزش عشایر فارس: نظام آموزشی ویژه‌ای که در استان فارس برای گسترش مدارس سیار عشایری به ویژه در ایل قشقایی از اواسط و بعد ۱۳۳۰ شکل گرفته بود در برنامه سوم به طور رسمی با اعتبارات عمرانی فصل آموزش که در آن زمان فرهنگ نامیده شد پیوند خورد (همان: ۱۳۷).

در برنامه چهارم از ۱۰۴ طرح عمرانی فصل اول تنها یک طرح کوچک تحت عنوان آبادانی مناطق عشایری سهم عشایر بوده است. اجرای این طرح را همچنان وزارت آبادانی و مسکن بر عهده داشته است.

کل اعتبار مصوب این فصل در سال ۱۳۵۰ حدود ۱۰ میلیارد و ۸۰۰ میلیون ریال بوده، اعتبار طرح عشایری مذکور در سال ۵۰ فقط نزدیک به ۱۳ میلیون ریال بوده است. مقایسه این رقم با رقم‌های دیگری از اعتبارات دو طرح دیگر از طرح‌های همین فصل میزان بی‌عنایتی به امر توسعه اقتصادی جماعت‌های عشایری را نشان می‌دهد. در همین سال، اعتبار مصوب طرح عمران جیرفت ۲۵۳ میلیون ریال بوده است. در همین سال، طرح عمران کشاورزی و دامپروری منطقه سفیدرود ۳۸۰ میلیون ریال اعتبار گرفته است.

طرح تعلیمات عشایری در سال ۱۳۵۰ از فصل عمرانی دهات و از بند ۷ آن (آموزش روستایی) ۴۲ میلیون ریال اعتبار گرفته است، عنوان این طرح «توسعه و تجهیز تعلیمات عشایر» بود. در این سال، سازمان عمران کهگیلویه و بویراحمد ۳۵ میلیون ریال اعتبار در



اختیار داشته که از فصل ۱۷ عمران ناحیه‌ای تأمین شده است (همان: ۱۳۹).

آنچه مشخص است از سال ۱۳۴۶ به بعد سیاست دولت نسبت به عمران مناطق عشایری اندکی تغییر کرد. ولی باز راه‌های منطقی و مناسبی برگزیده نشد و بدون وجود سازمان مستقل فعال، کمک‌های پراکنده از سوی ادارات و سازمان‌های مختلف به صورت موقت انجام می‌گرفت و چون برنامه و هدف معین و مستمری وجود نداشت به زودی دنباله کارها رها می‌شد در اندک مدتی آثار مخروبه‌ای از انبارهای علوفه، آبشخور، حمام، چاه‌های حصر شده، راه‌های ویران شده و مواردی از این قبیل به خصوص در استان فارس به جای مانده و مبالغ هنگفتی پول و اقلام ارزنده‌ای از نیروهای انسانی همگی به هدر رفت و متقابلاً عکس‌العمل‌های بدبینانه را تشدید نمود. از سال ۱۳۴۵ کمیته‌ای جهت بررسی مقدمات تهیه برنامه عمران عشایری در برنامه چهارم به وسیله دفتر عمران ناحیه‌ای ترتیب یافت و از کلیه دستگاه‌های ذیربط دعوت شد تا در این کمیته شرکت نمایند. در این کمیته پیشنهاد شد که یک کمیسیون دائمی برای عمران عشایر تشکیل شود تا علاوه بر رسیدگی به مقدمات برنامه چهارم خود نیز وسیله تبادل نظر دائمی و هماهنگ کردن فعالیت‌های واحدهای اجرایی عشایر باشد. برای تحقق این امر گروه‌هایی به مناطق فارس و اورامانات از طرف دفتر عمران ناحیه‌ای اعزام شدند.

قبل از اجرای برنامه عمرانی کشور (۱۳۵۱-۱۳۴۷) شناخت جنبه‌های مختلف زندگی عشایر ایران و اجرای برنامه‌های مربوط به آنها جزء وظایف سازمان‌های مختلف کشور بود تا اینکه در سال ۱۳۴۷ عملیات عمرانی مناطق عشایری ایران به عهده وزارت آبادانی و مسکن محول گردید.

از سال ۱۳۵۱ با توجه به وظایف جدید وزارت کشاورزی و منابع طبیعی ادامه فعالیت‌های این طرح به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی محول گردید که تحت عنوان «تأمین نیازمندی‌های جوامع دامداران متحرک ایران» نام‌گذاری شد. هدف از اجرای این طرح بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی عشایر کشور بود. از طریق اجرای این طرح تا سال ۱۳۵۵ بیشتر از ۹۶۶ میلیون ریال مصرف گردید (امان‌اللهی بهاورزند: ۲۵۹).

برنامه پنجم عمرانی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را در بر می‌گیرد. در این برنامه برای اولین بار اشاره‌ای جزئی، حاشیه‌ای و تلویحی به مناطق عشایری دیده می‌شود: «دولت در فعالیت‌های کشاورزی که جنبه انتفاعی داشته باشد، مستقیماً وارد نخواهد شد».

در سطح طرح‌ها، بر اثر فشار کارشناسانی که در سازمان برنامه از موجودیت و حق عشایر دفاع می‌کردند، اقدامات پراکنده و محدودی برای جوابگویی به برخی از مشکلات حاد عشایر به عمل آمده است که اهم آنها عبارتند از:

۱. طرح توسعه اجتماعی اقتصادی عشایر کرمان
۲. طرح توسعه اجتماعی و اقتصادی عشایر کرمانشاهان
۳. طرح آبادانی مناطق عشایری
۴. طرح آموزش عشایری
۵. طرح‌هایی که با اعتبارات محدود در قالب طرح‌های خاص ناحیه‌ای در سال‌های اول برنامه پنجم به تدریج در سطح استان‌ها راه‌اندازی شد (کیاوند: ۱۴۱).

با وجودی که تا ابتدای برنامه پنجم عمرانی کشور، کم و بیش اطلاعاتی از موقعیت اجتماعی - اقتصادی عشایر ایران به دست آمده بود. معذک می‌توان با توجه به نحوه توزیع بودجه‌ها به عدم توجه مسئولین امر به جامعه عشایری ایران تا آن روز آگاهی یافت. به پاره‌ای از مناطق عشایری مانند: کردستان، کرمان، خوزستان، ایلام و کهگیلویه در سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۳ اعتباری اختصاص داده نشد. همچنین با وجود اختصاصی بودن اعتبار جامعه عشایری توزیع آن منطقی به نظر نمی‌رسد.

همان‌گونه که گفته شد، طرح‌های عمرانی موقعی می‌تواند ثمربخش باشد که شناخت درستی از زندگی عشایر داشته باشیم. در غیر این صورت، با شکست روبه‌رو می‌شویم. چنان‌که ملاحظه شد، بیشتر طرح‌های عمرانی مربوط به عشایر که با هزینه‌های نسبتاً گران به مرحله اجرا درآمد به علت عدم شناخته‌زندی عشایری و همچنین فساد رژیم گذشته نتیجه مطلوب را به بار نیاورد (امان‌اللهی بهاروند: ۲۵۹).

در زمینه آموزش عشایر باید گفت تجربه مدارس سیار عشایری که در فارس آغاز شد

تجربه بی‌نظیر و موفق بوده است، اما باید دانست که این نظام آموزشی تمام جماعت‌های عشایری ایران را به طور یکسان و همزمان زیر پوشش نبرده است. در سال تحصیلی ۵۶-۱۳۵۵ یعنی حدود ۲۰ سال بعد از آغاز فعالیت این نوع مدارس، در سراسر کشور ۹۲۱ مدرسه سیار عشایری وجود داشته است که ۶۲۳ مدرسه خدمات آموزشی خود را به جماعت‌های عشایری فارس می‌داده است. در این ۶۲۳ باب مدرسه ۵۱۹ باب آن در ایل قشقایی فعالیت می‌کردند (کیاوند: ۱۶۱).

در دوره محمدرضا شاه چندین سازمان عمرانی منطقه‌ای تأسیس شد که از آن جمله سازمان عمران دشت مغان بود که با تکیه بر اولویت اسکان عشایر شاهسون تأسیس شد. به همین منظور ده دهکده نمونه با امتیاز استفاده از زمین و آب و کانال‌های آبیاری که با سرمایه دولت احداث شده بود پایه‌گذاری گردید. ساکنین این آبادی‌ها را به مرور زمان مهاجران اردبیلی تشکیل دادند و نه شاهسون‌های کوچ‌رو (امان‌اللهی بهاروند: ۲۶۱-۲۶۰). سازمان عمران بختیاری نیز کم و بیش با همین هدف آغاز به کار کرد، اقداماتی که ضروری نیز شناخته شده بود انجام شد، اما عشایر بختیاری وجود دارند که تا به امروز همچنان کوچ کنند (همان: ۶۱).

سازمان عمرانی کهگیلویه و بویراحمد با اعتباراتی چشمگیر و قابل ملاحظه موجودیت یافت. هر چند استقرار و اسکان همانند دیگر سازمان‌های مشابه در این سازمان با شتابزدگی همراه نبود، اما عبور برنامه‌های عمرانی از معبر اسکان مورد نظر بود. اهم وظایف این سازمان در نخستین سال‌های تأسیس ایجاد تغییرات بنیانی در نظام زندگی این منطقه عشایر نشین بود (همان: ۲۶۱).

به طور کلی، سیاست‌های توسعه کشور نیز در چارچوب برنامه عمرانی ۷ ساله و ۵ ساله که از سال ۱۳۲۷ آغاز و تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت، اگر چه بسته و گریخته توسعه نواحی مختلف کشور همانند: خوزستان (عرب‌نشین)، سیستان و بلوچستان (بلوچ‌نشین)، کهگیلویه (لرنشین) و... را مورد توجه قرار داد؛ ولی این توسعه، توسعه‌ای هماهنگ، یکپارچه و متناسب با ساخت و بافت این مناطق نبود. بعضاً تحول مورد انتظار را در بهبود شیوه معیشت

مردم این نواحی پدید نیامورد. تمامی برنامه‌های انجام شده در طول برنامه اول تا پنجم مجموعه‌ای از پروژه‌های مشخص اجرایی بودند که اهداف آنها مقطعی و کوتاه‌مدت بود و قادر به برقراری روابط میان بخشی و بین منطقه‌ای نبود.

در اواخر دوره پهلوی نیز علاوه بر تضعیف قدرت عشایر، اشتباهات عمدی و غیرعمدی طراحان اصطلاحات ارضی، ایجاد بازار کار کاذب، عدم تعادل چشمگیر درآمد سرانه روستاییان و شهرنشینان، اختلافات بارز شرایط رفاهی بین این دو قشر جامعه و ترویج راحت‌طلبی و سودپرستی نقش بزرگی را در تقلیل طوایف عشایری، که تولیدکننده قسمت اعظم پروتئین حیوانی کشور بودند، بازی کردند (شاهسون‌بغدادی: ۵۱).

### برنامه‌های عمرانی اول تا پنجم

#### پنادر = بندر خرمشهر

تأسیسات لازم برای بندر خرمشهر به شرح زیر خریداری شده است:

۱. پانزده هزار تن سیمان برای ساختمان بندر خرمشهر که تمام وارد شده است.
  ۲. ۴۵ هزار تن انبار فلزی روپوشیده خریده شده که اعتبار آن گشایش یافته است.
- خرید کشتی لایروب و متعلقات آن (کلیه اعتبار آن پرداخت شده است).
- اعتبار خرید ۱۵/۰۰۰ تن ریل و تراورس و لوازمی که از انگلستان خریداری شده باز گردیده است.

ساختمان این بندر به مقاطعه کار واگذار شده و فعلاً نیز مشغول نقشه‌برداری اراضی می‌باشند. هزینه پرداختی برای بندر خرمشهر تاکنون بالغ بر ۲۶۹۱۶۳۰۰ ریال می‌گردد. (گزارش دوره عملیات سازمان برنامه در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰: ۱۵-۱۴)

#### راه‌های شوسه

حوزه راه‌های استان آذربایجان و زنجان که از ۱۰۰۰ تا ۶۵۰۰ نفر کارگر مشغول بوده‌اند. عملیات زیر در سال ۱۳۲۹ انجام یافته است:

عملیات نقشه‌برداری در حدود	۵۷۸ کیلومتر
تهیه خرده سنگ و شن برای شن‌ریزی	۶۸/۰۰۰ میلیون متر مکعب
عملیات خاکی در حدود	۲۹۵۰ میلیون متر مکعب
ساختمان پل و دیوار با سنگ و ملات	۳۴۰۰۰ میلیون متر مکعب
تعداد آبروها و پل‌های ساخته شده	۴۵۴ چشمه
راه خاک‌ریزی شده در حدود ۳۰۰ کیلومتر و هزینه مصرفی یا تعهد شده در حدود ۷۵ میلیون ریال بوده است (همان: ۱۲).	

### راه آهن، راه‌های شوسه، پناذره، فرودگاه‌ها

راه آهن میانه - تبریز به طول ۳۰۰ کیلومتر - عملیات ساختمان این راه که از حیث دشواری کم نظیر است طبق برنامه پیشرفت نموده و ساختمان دو قطعه (یکی از میانه تا بندر و دیگری دو تونل به طول متجاوز از ۱۷۰۰ و ۱۵۰۰ متر و یک پل بزرگ) به اتمام رسیده است (همان: ۱۱).

### آبیاری و سدسازی

سدهای سیستان (میانکنی و زهک) - امور ساختمانی این دو سد در فروردین ۱۳۲۹ شروع و هنوز هم ادامه دارد و تا کنون از اعتبارات مصوبه که معادل ۴۰ میلیون ریال بوده است در حدود ۱۲ میلیون ریال مصروف شده و پیش‌بینی می‌شود که امور ساختمانی در اواسط سال ۳۱ تمام شود.

سد کرخه - طرح‌های مقدماتی و تفصیلی این سد در خلال سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ تهیه شده و ساختمان آن از طریق مناقصه به مقاطعه کار واگذار گردیده و عملیات ساختمان در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شروع شده است و با ساختن این سد در حدود ۱۶۰/۰۰۰ هکتار اراضی خوزستان آبیاری خواهد شد (همان: ۹).

### اهور زراعی

آزمایش کشت نیشکر - به منظور آزمایش نیشکر در منطقه خوزستان اقدام به وارد نمودن ۲۷ نوع قلمه از کشورهای آمریکا، برزیل، هندوستان، پاکستان و مصر شده و قلمه‌های مزبور تحویل وزارت کشاورزی گردیده و طبق اطلاع واصله وضع نمود آنها رضایت بخش بوده و انوعی که نتیجه بهتری داشته برای توسعه کشت در نظر گرفته شده است (همان: ۸).

### برنامه عمرانی اول

ماده ۱ مقررات گزارش شماره ۱ مورخه ۱۳۲۷/۶/۴ کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی: به منظور افزایش تولید و صادرات، تهیه مایحتاج مردم در داخل کشور، ترقی کشاورزی، اکتشاف و بهره‌برداری معادن و ثروت‌های زیرزمینی بخصوص نفت، اصلاح و تکمیل وسایل ارتباطی، اصلاح امور بهداشت عمومی و انجام هر نوع عملیاتی برای عمران کشور، بالا بردن سطح معلومات افراد، بهبود وضع معیشت عمومی و تنزل دادن هزینه زندگی دولت مکلف است در ظرف مدت هفت سال از تاریخ تصویب این قانون عملیاتی را که مجموع آنها برنامه هفت ساله عمرانی کشور نامیده می‌شود به انجام برساند (قانون و مقررات برنامه هفت‌ساله، چاپخانه بانک ملی ایران: ۱).

### برنامه عمرانی دوم

برنامه تفصیلی بخشی از بند ۷ فصل اول برنامه‌ها

#### عمران اراضی مغان

اعتبارات لازم به میلیون ریال	خلاصه عملیات
۵۱-۲۰	ساختمان خانه‌های روستایی و اماکن عمومی به منظور اسکان یکصد خانوار
۰-۸۰	ساختمان تعمیر خانه و آشیانه ماشین‌های کشاورزی و آسیاب موتور برای روستاهای فوق
۱۶-۰۰	خرید ماشین‌های کشاورزی و نهرکشی
۴-۰۰	مساعده کشاورزان برای تهیه وسایل کار و تأمین معاش

۷۲-۰۰	جمع
-------	-----

میلیون ریال	مصرف تدریجی اعتبارات فوق
۱۹	سال ۱۳۳۶
۲۳	سال ۱۳۳۷
۱۵	سال ۱۳۳۸
۱۵	سال ۱۳۳۹

منبع: (برنامه تفصیلی مربوط به قانون برنامه هفت سال دوم مصوب کمیسیون مشترک برنامه مجلسین: ۱۵)

#### عمران کشاورزی سیستانی

اعتبار لازم به میلیون ریال	عمران کشاورزی سیستانی
۲۲	عمران کشاورزی سیستانی
۲۲	جمع

میلیون ریال	مصرف تدریجی اعتبارات فوق
۷	سال ۱۳۳۶
۸	سال ۱۳۳۷
۷	سال ۱۳۳۸
۲۲	جمع

تبصره: سازمان برنامه می‌تواند اعتبار پیش‌بینی شده در برنامه تفصیلی عمران کشاورزی سیستان را در صورت امکان تا سال ۱۳۳۶ مصرف و از محل سایر صرفه‌جویی‌ها مبلغ متناسب دیگری با تصویب کمیسیون مشترک برنامه به همین منظور تخصیص دهد (همان: ۱۷).

برنامه تفضیلی بخشی از بند ۷ فصل اول برنامه‌های عمران بلوچستان

اعتبار لازم	خلاصه عملیات
۲۲-۰۰	اصلاحات کلی کشاورزی و عمران اراضی دهات بلوچستان
۲۲-۰۰	جمع

مصرف تدریجی اعتبارات فوق

۷	۱۳۳۶
۷	۱۳۳۷
۸	۱۳۳۸
۲۲	جمع

منبع: (پیشین: ۱)

برنامه تفضیلی بخشی از قسمتی ب فصل اول عمران خوزستان

اعتبار لازم به میلیون ریال	خلاصه عملیات
۵۰۰-۰۰	هزینه مطالعه و شروع عملیات عمرانی خوزستان
۵۰۰-۰۰	جمع

مصرف تدریجی اعتبارات فوق

میلیون ریال	سال
۲۰۰	۱۳۳۵
۳۰۰	۱۳۳۶
۵۰۰	جمع

منبع: (پیشین: ۳)



## برنامه تفصیلی بخشی از بند ۵ فصل چهارم برنامه خانه‌های ارزان

اعتبارات لازم به میلیون ریال	خلاصه عملیات
۷۷۰-۰۰	ساختمان خانه ارزان قیمت در شهرها و روستاها برای اسکان ایلات و عشایر از راه اعطای وام

## مصرف تدریجی اعتبارات فوق

میلیون ریال	سال
۱۵۰	۱۳۳۵
۱۵۰	۱۳۳۶
۱۲۰	۱۳۳۷
۱۰۰	۱۳۳۸
۱۰۰	۱۳۳۹
۱۰۰	۱۳۴۰
۵۰	۱۳۴۱
۷۷۰	جمع

تبصره: در مواردی که امکان استرداد وام پیش‌بینی نمی‌شود (مثلاً اسکان ایلات و عشایر) سازمان برنامه می‌تواند کمک بلاعوض برای ساختمان خانه بنماید (همان: ۶۰).

## پرفنامه آئینده بندر سازی

طبق نظر مهندسین مشاور بندرعباس و حوالی آن تنها محل مناسب و عمیق برای ایجاد بندر در کنار سواحل شرقی خلیج فارس یا دریای عمان می‌باشد. با ساخته شدن آن کرمان و ناحیه بلوچستان و نیز به طور غیرمستقیم افغانستان، که دسترسی به دریای آزاد ندارد، دارای بندر معظمی خواهند شد. علاوه بر این، چون ایجاد چنین بندری صدور سنگ‌های معدنی را به مقدار زیاد از ناحیه کرمان ممکن می‌سازد ساختن آن را می‌توان از این لحاظ موجه دانست (سنجش پیشرفت و عملکرد برنامه عمرانی هفت ساله دوم ایران، ۱۳۳۸: ۶۵).

### برنامه عمران ناحیه‌ای

در حال حاضر، دو برنامه عمران ناحیه‌ای یکی در خوزستان و دیگری در سیستان و بلوچستان در دست اجرا است. برنامه دیگری در کرمان آغاز شده بود، ولی در اوایل سال ۱۳۳۸ پس از انجام مرحله اول کار به علت کمبود اعتبارات متوقف گردید. برنامه عمرانی دیگری در استان‌های آذربایجان، خراسان و کردستان نیز پیشنهاد شده که هرگز به مرحله عمل نرسید.

برنامه عمرانی خوزستان پیشرفت‌های زیادی کرده و تا پایان سال ۱۳۳۷ در حدود ۱۵/۳ میلیون دلار از ۱۱۰ میلیون دلار کل هزینه برآورد شده در دوره برنامه دوم به مصرف رسیده بود. برنامه عمرانی سیستان و بلوچستان به مرحله دوم اجرا رسیده و در حال حاضر، اجرای یک سلسله عملیات عمرانی شروع شده که هزینه آنها در حدود ۷/۵ میلیون دلار برآورد شده است (همان: ۱۳۹ - ۱۳۸).

بدیهی است که اجرای برنامه‌های عمران ناحیه‌ای در بعضی از مسائل سیاسی مؤثر است. در نواحی مرزی پاکستان همبستگی اقتصادی و ارتباط سیاسی بین ساکنین این نواحی و پاکستان وجود دارد. این همبستگی تا اندازه‌ای مربوط به وجود طرق ارتباطی بیشتری است که این نواحی با پاکستان دارند. در برخی از قسمت‌های خوزستان اکثریت جمعیت عرب بوده و با فرهنگ و جامعه ایرانی کاملاً آمیزش ننموده‌اند.

در شمال اختلافاتی از نظر زبان و ملیت وجود دارد. جمعیت بسیاری از نواحی عقب مانده که دارای زندگی ایلاتی و چادرنشین می‌باشند و با مهاجرت‌های اجباری که در نتیجه کم‌آبی، فرسایش خاک زراعتی و شوره‌زار شدن آن و همچنین فقدان امکانات اقتصادی به وقوع می‌پیوندد و رو به کاهش می‌رود.

گذشته از این در اینجا مسئله آرمان‌های ملی مردم ایران برای تأمین زندگی بهتر مطرح است. تمایل به بالاترین سطح زندگی مردم و توزیع عادلانه درآمد بدون بذل توجه به اکثریت جمعیتی که در نقاط خارج از مرکز دارای زندگی سخت و نامطلوبی هستند، نمی‌تواند معنی و مفهومی داشته باشد (همان: ۱۴۲ - ۱۴۱).

### برنامه عمرانی سوم

هیأت وزیران در جلسه مورخه ۱۳۴۵/۱/۲۴ بنا به پیشنهاد شماره ۴/۵۸۸ م مورخه ۱۳۴۴/۱۲/۲۳ سازمان برنامه اساس ماده ۱۹ قانون عمرانی سوم کشور اساسنامه عمران کهگیلویه را به شرح زیر تصویب می‌نماید.

ماده (۱) به منظور تهیه و اجرای برنامه عمرانی در منطقه فرمانداری کهگیلویه سازمان عمران کهگیلویه، که در این اساسنامه سازمان خوانده خواهد شد، تشکیل می‌گردد.

ماده (۲) منطقه عملیات سازمان، فرمانداری کل کهگیلویه می‌باشد و مرکز اداری آن شهر دهدشت یا محل مناسب دیگری در آن فرمانداری کل می‌باشد.

ماده (۳) وظایف سازمان به قرار زیر است:

الف) مطالعه و شناسایی منابع و امکانات عمرانی کهگیلویه.

ب) تهیه و تنظیم برنامه‌های عمرانی در قالب برنامه عمرانی کشور

ج) تهیه طرح‌های عمرانی براساس برنامه مصوب و پیشنهاد آن جهت تصویب سازمان

برنامه

تبصره ۱- در صورتی که اجرای طرح‌ها فوری به نظر برسد، به طور استثنای قبل از تصویب برنامه عمرانی برای تصویب به سازمان برنامه پیشنهاد خواهد شد (اساسنامه سازمان عمران کهگیلویه؛ مجموعه قوانین سال ۱۳۴۵: ۱- ۲).

تبصره ۲- کلیه طرح‌هایی که توسط سایر سازمان‌های دولتی برای عمران کهگیلویه پیشنهاد می‌شود، باید در حدود برنامه مصوب بوده و با نظر سازمان تهیه شود.

د) اجرای طرح‌هایی که به تشخیص شورای عالی عمران کهگیلویه، سازمان تجهیز برای اجرای آنها وجود نداشته باشد.

ه) نظارت بر اجرای طرح‌های مصوب مربوط به منطقه و ارزشیابی اقتصادی از عملکرد آنها.

و) تشویق و راهنمایی مردم برای شرکت در فعالیت‌های عمرانی و سرمایه‌گذاری در امور تولیدی و ایجاد تسهیلات لازم برای این منظور.

ماده ۶) وظایف شورای عالی عمران کهگیلویه عبارت است از: تعیین خط‌مشی توسعه منطقه، ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های مختلف عمرانی کهگیلویه و تصویب تشکیلات سازمان (همان: ۳-۲).

### برنامه عمرانی چهارم

برنامه‌های مشخص عمران ناحیه‌ای برنامه چهارم به قرار زیر خواهد بود:

الف) شناسایی، انتخاب و تعیین قطب‌های کشاورزی براساس استعداد و ظرفیت منابع طبیعی و قابلیت تأثیر آن بر مناطق دیگر و ایجاد مزارع و مؤسسات بزرگ کشاورزی و دامپروری و بهره‌برداری از آنها با روش‌های پیشرفته. قطب‌های مزبور در مجاورت نقاطی که از تکنیک‌های جدید آبیاری استفاده می‌کنند، به وجود خواهد آمد.

در برنامه چهارم علاوه بر ادامه عملیات در مناطق جیرفت، میناب، کهگیلویه، گرگان، قزوین، منطقه دز و منطقه سفید رود عمران ناحیه‌ای به نواحی جدید از قبیل: رضائیه و مهاباد، اراک، سد شاه عباس کبیر زاینده رود، سد داریوش کبیر درودزن فارس، کازرون و خرامه، داراب، بمپور و سراوان، مریوان و سردشت، کرمانشاهان و همدان، سرخس و دره گز، مازندران، گرمسار، ورامین، حومه مشهد و اسفراین، حوزه تربت جام، زنجان، خمسه، کرج، شهریار و مناطقی که پس از مطالعه حائز اهمیت تشخیص داده شوند به ترتیب اولویت گسترش داده خواهد شد.

ضمناً با توجه به اهمیتی که دامپروری در تأمین احتیاجات غذایی کشور دارد در قطب‌های فوق‌الذکر که شرایط مساعدی برای توسعه دامپروری داشته باشند، سرمایه‌گذاری متمرکز و منحصر به بهره‌برداری کشاورزی نبوده و نسبت به ایجاد واحدهای بزرگ دامپروری تأکید خواهد شد. همچنین نظر به اهمیتی که ایلات و عشایر کشور در فعالیت‌های دامپروری دارند، در مناطق مسکونی عشایر به ایجاد کارخانه‌های مولد غذایی دام و احداث مراکز دامپروری مبادرت خواهد شد.

در زمینه شیلات با توجه به ذخایر وسیع انواع ماهی و میگو در خلیج فارس و دریای

عمان، بندرعباس و چند بندر مناسب دیگر به عنوان مراکز فعالیت شیلات تقویت و تجهیز خواهند شد و به عنوان قطب‌های توسعه به بهبود توسعه اقتصاد سراسر این منطقه کمک خواهند کرد.

ب) توسعه و تقویت پایگاه‌های صنعتی در نواحی منتخب به نحوی که این پایگاه‌ها به صورت قطب‌های صنعتی و هسته مرکزی عمران ناحیه‌ای در آیند. با توجه به آنکه در طی برنامه سوم پایه چند قطب صنعتی در شهرهای اصفهان، اهواز، تبریز و اراک نهاده شد هدف برنامه چهارم عبارت خواهد بود از: تکمیل و تجهیز پایگاه‌های صنعتی مزبور، تأکید سرمایه‌گذاری در رشته‌های زیربنا و مکمل و تبدیل آن پایگاه‌ها به قطب‌های توسعه و همچنین در برنامه چهارم پایگاه‌های صنعتی جدیدی در شیراز، بندر شاهپور و قزوین به وجود خواهد آمد و نسبت به ایجاد پایگاه‌ها صنعتی در رشت، مشهد و کرمانشاه مطالعات ضروری و شناسایی به عمل خواهد آمد (مجموعه قوانین دوره بیست و دوم قانون‌گذاری، مجلس شورای ملی، اصول هدف‌های برنامه عمرانی چهارم: ۲۱۴۷-۲۱۴۶).

ج) افزایش ظرفیت تأسیسات تولیدی نیروی برق در مراکز تولیدی و شهرهای مختلف کشور به قرار زیر خواهد بود:

نصب مولدهای بزرگ جدید به ظرفیت ۱/۴۲۱/۰۰۰ کیلووات برای شبکه‌های منطقه گرگان و منطقه خراسان و شبکه‌های اخیر شهرهای مناطق تهران، گیلان، مازندران، خوزستان، اصفهان، آذربایجان، فارس و کرمانشاهان را با یکدیگر مرتبط خواهد ساخت (همان: ۲۱۸۸).

### عمران ناحیه‌ای در برنامه چهارم

به طور کلی، مبنای عمران ناحیه‌ای در ایران - به طوری که تاکنون ملحوظ بوده است - در وهله اول سرمایه‌گذاری وسیع در مناطقی بوده است که از حیث طبیعی دارای امکانات توسعه برای تحصیل حداکثر بازده اقتصادی باشند و در وهله دوم بهبود وضع عمومی مناطق عقب‌مانده کشور مورد نظر بوده است. نمونه این گونه کوشش‌ها در طرح‌های عمران

ناحیه‌ای سیستان و بلوچستان و طرح‌های سازمان امداد و عمران بنادر و سواحل جنوب دیده می‌شود.

شناسایی، انتخاب و تعیین قطب‌های کشاورزی براساس استعداد ظرفیت منابع طبیعی و قابلیت تأثیر آن بر مناطق دیگر است. ایجاد مزارع و مؤسسات بزرگ کشاورزی و دامپروری و بهره‌برداری از آنها به روش‌های پیشرفته قطب‌های مزبور در مجاورت سدها و نقاطی که از تکنیک‌های جدید آبیاری استفاده می‌کنند، خواهد بود.

### برنامه‌های توسعه بهره‌برداری از منابع آب در برنامه چهارم

ایجاد و تشکیل تأسیسات مربوط به بهره‌برداری از آب‌های سطحی - این گروه طرح‌ها شامل عملیات زیر خواهد بود.

۱. تکمیل شبکه‌های آبیاری سدهای ساخته شده شامل: طرح‌های آبیاری فرخ (سفیدرود) و محمدرضاشاه (دز) می‌باشد.

۲. تکمیل طرح‌های سدسازی و آبیاری در دست اجرا شامل: طرح‌های مربوط به سد و شبکه‌های آبیاری داریوش کبیر (رودخانه کرخه)، شاه‌عباس کبیر (زاینده‌رود)، شاهپور اول (رودخانه مهاباد)، کوروش کبیر (زرینه‌رود) ارس - وشمگیر (گرگان) تأسیسات آبیاری دشت قزوین (شامل سد طالقان و تونل انحرافی آن) می‌باشد (مجموعه قوانین دوره بیست و دوم قانون‌گذاری. جلد چهارم، اصول و هدف‌های برنامه عمرانی چهارم، فصل هشتم آب: ۲۱۸۵ - ۲۱۸۴).

### مخاطرات در برنامه چهارم

۱- رادیو: برنامه تقویت شبکه‌های رادیویی کشور بر مبنای دو هدف تنظیم گردیده است. الف) پوشش کلیه نقاط کشور به طور شبانه‌روزی و رساندن صدای ایران به کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی، شمال آفریقا و اروپا.

ب) تقویت رادیوهای شهرستان‌ها برای پخش برنامه‌های محلی و برنامه‌های خارجی جهت ممالک همجوار و سعی در بهبود کیفیت برنامه‌ها.

در برنامه چهارم توسعه شبکه رادیویی کشور به صورت زیر پیش‌بینی گردیده است.  
 ج) نصب دو دستگاه فرستنده ۲۵۰ کیلوواتی جمعاً ۵۰۰ کیلووات موج متوسط برای رادیو اهواز.

د) نصب پنج دستگاه فرستنده ۱۰ کیلوواتی موج متوسط در شهرهای کرمان، سنندج، گرگان، ساری، رضائیه و...

۲- تلویزیون: برنامه‌های زیر جهت توسعه شبکه تلویزیونی کشور پیش‌بینی گردیده است.

الف) احداث مرکز تلویزیون در آبادان برای پوشش استان خوزستان و اطراف خلیج فارس

ب) در برنامه چهارم برای شهرهای اصفهان، اهواز، کرمانشاه، کرمان و گرگان فرستنده تلویزیون نصب خواهد شد. این مراکز دارای مرکز تولید برنامه نبوده و از برنامه‌های ضبط شده تهران و شهرستان‌های دیگری که دارای مرکز تولید برنامه هستند، استفاده خواهند نمود (همان: ۲۲۱۰ - ۲۲۰۹).

### برنامه عمرانی پنجم

#### سرمایه‌گذاری و برنامه‌های خاص ناحیه‌ای

سرمایه‌گذاری‌های ناحیه‌ای که اجرای آنها موجب تحقق رشد متعادل‌تر نواحی خواهد گردید.

براساس جدول زیر اعتبارات بخش‌های اقتصادی و اجتماعی تأمین و تحت عمران نواحی در مناطق زیر به مصرف خواهد رسید:

۱. ناحیه شمال (گیلان و مازندران)	۲۰/۲ میلیارد ریال
۲. ناحیه آذربایجان (آذربایجان شرقی و غربی)	۲۷/۰ میلیارد ریال
۳. ناحیه مرکزی (استان مرکزی، سمنان، زنجان)	۲۱/۱ میلیارد ریال
۴. ناحیه خوزستان (خوزستان، کهگیلویه و بویراحمد)	۹/۲ میلیارد ریال

۵. ناحیه همدان (همدان و لرستان)	۱۵/۳ میلیارد ریال
۶. ناحیه اصفهان (اصفهان، یزد، چهار محال بختیاری)	۱۳/۲ میلیارد ریال
۷. ناحیه فارس (فارس)	۱۰/۶ میلیارد ریال
۸. ناحیه کرمان و زاهدان (کرمان، سیستان و بلوچستان)	۱۲/۶ میلیارد ریال
۹. ناحیه خراسان (خراسان)	۱۷/۶ میلیارد ریال
۱۰. ناحیه غرب (کرمانشاهان، کردستان و ایلام)	۱۷/۰ میلیارد ریال
۱۱. ناحیه ساحلی (بندرعباس و بوشهر)	۶/۱ میلیارد ریال
جمع	۱۷۰/۰ میلیارد ریال

(مجموعه قوانین دوره بیست و سوم قانون‌گذاری، جلد نهم، خلاصه برنامه عمرانی پنجم کشور: ۴۳۶۳).

### پروژه‌های خاصی عمران استان‌ها

ایجاد ۵۰ مجتمع عشایری در مناطق لرستان، سیستان و بلوچستان، فارس، آذربایجان غربی، کرمان، چهار محال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، کردستان و کرمانشاهان با ظرفیت تقریبی ۲/۰۰۰ خانوار برای مجتمع عشایری (پیشین، جلد ۱۶: ۷۲۰۳).

### قوانین مصوب در دوره پهلوی دوم

در برنامه‌های پیشنهادی کابینه‌های پس از ۱۳۲۰ اغلب بندی با مضمون: «اصلاح قانون تقسیمات کشوری و توجه به اینکه اهالی در اداره امور محلی خود بیشتر شرکت داشته باشند»<sup>(۱)</sup> دیده می‌شود که نشان از این دارد که حداقل در بیان این کابینه‌ها به حقوق ساکنین استان‌های دیگر غیر از تهران توجه نشان می‌دهند. در کابینه‌های بعدی شاید شکل بیان این مسئله کمی تغییر یابد، ولی مضمونی به این شکل در برنامه‌های ارائه شده توسط نخست وزیران وجود دارد.

### دوره سیزدهم

۱- بند ۲۰ برنامه کابینه محمدعلی فروغی، مصوب ۱۱ اسفند ۱۳۲۰ دوره سیزدهم مجلس قانون‌گذاری.  
- بند ۸ برنامه کابینه سهیلی، مصوب ۲۱ اسفند ۱۳۲۰ دوره سیزدهم مجلس قانون‌گذاری.



در این دوره قانون فروش خالصجات و قرضه‌های فلاحتی و صنعتی تصویب شد. طبق مقررات این قانون، فروش خالصجات پشتکوه و لرستان به طوایف لر واگذار شده است و می‌توانند بهای آن را دریافت نمایند. (متمم بودجه سال ۱۳۲۱، مصوب آذرماه ۱۳۲۱، مجموعه قوانین دوره سیزدهم مجلس شورای ملی)

در مجموعه قوانین مجلس سیزدهم نیز توجه اندکی به قومیت‌ها و مناطق قومیت‌نشین شده است و در قوانین بودجه این دوره نیز بودجه مستقل از دیگر نقاط برای مراکز قومیت‌نشین به تصویب نرسیده است و اگر قوانینی وجود داشته آن هم به ندرت و بدون هدف حمایت از مناطق قوم‌نشین یا ایل‌نشین بوده است. از آن جمله، قانون اعطای اعتبار به وزارت بهداری جهت اعطای به شانزده نقطه مرزی بد آب و هوا در متمم بودجه سال ۱۳۲۲ بوده است:

«مبلغ سیصد هزار ریال اعتبار به وزارت بهداری داده می‌شود که از محل اعتبار بودجه سال ۱۳۲۲ برای مدت شش ماه آخر سال ۱۳۲۲ به شانزده نقطه ذیل:

(۱) بندر جاسک، (۲) بندر بوشهر، (۳) بندر دیلم، (۴) میناب، (۵) لنگه، (۶) بندرعباس، (۷) هنگام، (۸) قشم، (۹) بندر شاهپور، (۱۰) خاش، (۱۱) ایرانشهر، (۱۲) میرجاوه، (۱۳) سردشت، (۱۴) ییله سوار، (۱۵) مهران و (۱۶) خداآفرین.

(ماده ۲۳ قانون متمم بودجه سال ۱۳۲۲، مصوب ۱۳۲۲/۸/۲۴ مجلس شورای ملی دوره

سیزدهم)

#### دوره پانزدهم

در این دوره مجلس شورای ملی چند قانون که به طور تلویحی به مناطق قوم‌نشین اشاره دارد، تصویب کرد از جمله:

- هر ایرانی در بلوچستان اقدام به تأسیس کارخانه صنعتی نماید از تاریخ شروع بهره‌برداری تا پنج سال معاف از مالیات خواهد بود. (ماده دوم تبصره ۱۸، قانون بودجه سال ۱۳۲۸، مصوب دوره پانزدهم مجلس شورای ملی)

- بانک کشاورزی نسبت به مطالبات خود در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ از آذربایجان و زنجان حق مطالبه فرع و خسارت دیر کرد ندارد. (تبصره ۲۳، قانون بودجه سال ۱۳۲۸، مصوب دوره پانزدهم مجلس شورای ملی)

- به وزارت فرهنگ اجازه داده می‌شود که در ظرف مدت دو ماه از تاریخ تصویب این قانون به معلمینی که به موجب احکام صادره وزارت فرهنگ در دانشگاه تبریز به مدت معمولی مشغول خدمت هستند، در صورت دارا بودن دیپلم دکتری یا دیپلم مهندسی، که مورد تصویب شورای دانشگاه باشد، با رعایت ماده ۱۲ قانون تعلیمات اجباری و سابقه مدت تدریس در دانشگاه تبریز رتبه دانشیاری با مزایائی که فعلاً دریافت می‌نمایند اعطا نماید و از این پس، استخدام معلمین جدید در دانشگاه تبریز و سایر دانشگاه‌های شهرستان‌ها تابع قوانین و مقررات مربوط به دانشگاه تهران خواهد بود. (تبصره ۱۲ قانون بودجه سال ۱۳۲۸ کل کشور مصوب ۲۳ تیرماه ۱۳۲۸، دوره پانزدهم مجلس شورای ملی)

- اعتباراتی جهت ساخت دانشگاه تبریز اختصاص داده شد.

ماده واحده - به وزارت دارایی اجازه داده می‌شود حقوق و هزینه‌های مستمر و غیرمستمر وزارتخانه‌ها، ادارات، بنگاه‌های دولتی و سایر هزینه‌های کشور و مصارف عمرانی و تولیدی عام‌المنفعه را در مرداد ماه ۱۳۲۸ در حدود اعتبارات اسفند ماه ۱۳۲۶ و با رعایت تبصره یک ماده واحده قانون مصوب آبان ماه ۱۳۲۴ و سایر قوانین و مقررات مالی کمک هزینه کارمندان کشوری و لشگری را مطابق قوانین و آیین‌نامه مربوطه از درآمد عمومی سال جاری پرداخت نماید (مصوب ۲ شهریور ۱۳۲۷، مجموعه قوانین دوره پانزدهم مجلس شورای ملی).

- اجازه تأسیس چندین دانشگاه دیگر به علاوه دانشگاه تبریز در شهرهای دیگر نیز به وزارت فرهنگ داده می‌شود.

ماده واحده - وزارت فرهنگ مجاز است دانشگاه تبریز را که در سال گذشته تأسیس شده تکمیل نماید و همچنین در شهرستان‌های مشهد، اصفهان، شیراز و هر شهرستان دیگری که وزارت فرهنگ لازم بداند به تدریج که وسایل و موجبات فراهم می‌شود به

تأسیس دانشگاه و در اهواز به تأسیس یک دانشکده پزشکی اقدام نماید. دانشکده‌هایی که در محل تأسیس می‌شود، باید با توجه به استعداد و احتیاجات خاصه آن محل بوده و ممکن است در صورت لزوم ابتدا به صورت مدارس عالی که احتیاجات محلی را تأمین نماید تأسیس گردد.

- قانون عفو عمومی مجرمین غائله آذربایجان و زنجان به تصویب رسید.

ماده واحده - کلیه اشخاصی که در غائله آذربایجان سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در استان آذربایجان و شهرستان زنجان مرتکب جنحه یا جنایت سیاسی یا جنحه یا جنایت عادی مربوط به غائله آذربایجان شده‌اند (به استثنای مرتکبین قتل یا غارت) و همچنین شرکاء و معاونین آنها اعم از اینکه تحت تعقیب بوده و یا به موجب حکم قطعی یا غیرقطعی محکوم شده‌اند و یا اساساً تاکنون مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند، از تعقیب و مجازات معاف می‌گردند و هیچ‌گونه آثار کیفری به عمل آنان مترتب نمی‌شود.

شمول این قانون نسبت به کسانی از اشخاص مذکور در قسمت اول این ماده که فعلاً در ممالک خارجه هستند، در هر مورد به خصوص موکول به تصویب هیأت وزیران و صدور فرمان همایونی خواهد بود.

هر گاه کسی که به موجب این قانون مشمول عفو عمومی می‌گردد، مرتکب جرمی نظیر جرایم فوق شوند، آثار عفو کان لم یکن گشته و جرائم سابق نیز قابل تعقیب و مجازات خواهد بود. مقررات این قانون به هیچ‌وجه در حقوق مدعیان خصوصی مؤثر نیست و کسانی که بر اثر خاتمه غائله آذربایجان خاک ایران را ترک کرده‌اند و طبق این ماده باید مورد تعقیب قرار گیرند و نمی‌توانند از مقررات مربوط به مرور زمان استفاده کنند. (مصوب ۲۶ مرداد ۱۳۲۷ دوره پانزدهم مجلس شورای ملی).

#### دوره شانزدهم

- قانون اجازه مصرف سی میلیون ریال از محل صرفه‌جویی‌های کشور در سال ۱۳۲۹

جهت ساختمان راه اهواز - شیراز

ماده واحده - به وزارت دارایی اجازه داده می‌شود، مبلغ سی میلیون ریال از محل صرفه‌جویی‌های کل کشور در سال جاری در اختیار وزارت راه بگذارد تا به مصرف ساختمان راه شیراز - اهواز برساند. اعتبار نامبرده قابل انتقال به سال بعد بوده و آنچه در سال جاری خرج شود در سال بعد قابل مصرف می‌باشد (مصوب ۲۴ دی‌ماه ۱۳۲۹، دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و ۲ دی‌ماه مجلس سنا).

- قانون اجازه اجرای مقررات حکومت نظامی در پاره‌ای نقاط جنوب مجلس شورای ملی در جلسه شب یکشنبه ۱۳۳۰/۱/۲۵ در نقاط آبادان، گچساران، آغاچاری، لالی، بندر محشور، هفتگل و مسجد سلیمان از تاریخ ۵ فروردین ماه ۱۳۳۰ برای مدت دو ماه اجرای مقررات حکومت نظامی را تصویب نمود (مصوب ۲۵ فروردین مجلس شورای ملی و ۲۴ فروردین مجلس سنا ۱۳۳۰ دوره شانزدهم).

- قانون بودجه سال ۱۳۳۲

ماده ۱۳ متمم بودجه سال ۱۳۲۱ - به منظور تشویق آبیاری و توسعه کشاورزی در خوزستان از تاریخ ۱ فروردین ۱۳۱۶ مواد نفتی مورد مصرف موتورهای آبیاری خوزستان از مالیات مواد نامبرده معاف می‌شوند.

دوره هجدهم

- قانون برقراری حکومت نظامی در پالایشگاه کرمانشاه

ماده واحده - به دولت اجازه داده می‌شود مقررات حکومت نظامی را از تاریخ ۱۳۳۳/۲/۷ به مدت سه ماه تا تاریخ ۱۳۳۳/۵/۷ در پالایشگاه کرمانشاه برقرار نماید (مصوب ۱۳۳۳/۲/۲۸ مجلس شورای ملی و ۱۳۳۳/۳/۱۰ مجلس سنا، دوره هجدهم).

- قانون مالیات بر درآمد و املاک مزروعی و مستغلات و حق تمیر.

ماده ۳ - درآمدهای زیر از تادیه مالیات بخشوده است.

تبصره - کلیه مستغلات و املاکی که متعلق به اقلیت‌های مذهبی است و عواید آن به

وسیله هیأت‌های ملی مربوطه به مصرف معابد و بنگاه‌های فرهنگی و بهداشتی می‌رسد از پرداخت مالیات معاف هستند، مشروط بر اینکه رسمیت هیأت‌های مذکور به گواهی مراجع رسمی مذهبی آنها در شهرداری محل رسیده باشد.

(بند ک ماده ۳) - درآمد اراضی خالصه خوزستان که طبق قانون و آیین‌نامه‌های مربوط به اشخاص واگذار شده یا می‌شود تا مدت پنج سال از تاریخ بهره‌برداری از پرداخت مالیات معاف هستند، به استثنای درآمدهایی که معافیت آنها طبق قوانین بیش از پنج سال بوده و در این صورت قانون قبلی نسبت به آنها اجرا خواهد شد. (مصوب ۱۳۵۵/۱/۱۶ مجلس شورای ملی و ۱۳۳۴/۱۲/۲۸ مجلس سنا)

#### - قانون فروش خالصجات

ماده ۱- وزارت کشاورزی مکلف است طبق مقررات این قانون نسبت به فروش کلیه خالصجات اعم از قراء، مزارع، اراضی، قنوات دائر و بایر و مستغلات و ابنیه که ملک قطعی دولت باشد، اقدام نماید و به استثناء مراتع و جنگل‌های طبیعی و همچنین خالصجات و ابنیه و مستغلاتی که مورد احتیاج مؤسسات دولتی می‌باشد و فهرست آن به اطلاع کمیسیون‌های مربوطه مجلسین خواهد رسید.

تبصره ۱- نسبت به آنچه از املاک و اراضی خالصه خوزستان که تا تاریخ تصویب این قانون آباد شده طبق ماده واحده مصوب ۱۶ فروردین ۱۳۱۴ و ماده ۵۰ قانون مصوب ۲۰ آبان ماه ۱۳۱۶ اقدام و بعداً هرگونه واگذاری و همچنین نسبت به آنچه از املاک واگذار شده در خوزستان که تعهدات و شرایط انجام نشده باشد، مطابق مقررات این قانون عمل می‌شود. (مصوب ۳۰ آبان ۱۳۳۴ مجلس شورای ملی دوره هیجدهم)

#### دوره نوزدهم

- قانون راجع به امور قضایی عشایر و ایلاتی که اسکان می‌شوند.

ماده واحده - در نقاطی که ایلات و عشایر اسکان می‌شوند برای رسیدگی به اختلافات و دعاوی افراد ایلات و عشایر با یکدیگر و یا کسانی که با آنها دعوی دارند، وزارت

دادگستری می‌تواند هیأت‌هایی مرکب از سه نفر که دو نفر از آنها از قضات مجرب باشند، تشکیل دهد که با توجه به اصول و قوانین به طریق کد خدامنشی و اصلاح اختلافات دعاوی مربوطه را فیصله دهند و در هر حال قابل فرجام نیست. (مصوب ۱۹ آذرماه ۱۳۳۷ دوره نوزدهم مجلس شورای ملی)

- قانون مربوط به اجازه ساختمان سدهای درودزن و زرینه رود

ماده ۱- دولت مجاز است برای اجرای طرح و اداره تأسیسات درودزن فارس و زرینه رود آذربایجان سرمایه لازم را (حداکثر برابر ۴۵ میلیون دلار) از افراد یا مؤسسات یا شرکت‌های داخلی یا خارجی از طریق تحصیل اعتبار و یا وام با تعهد به طور درست به موجب قرار داد تأمین و لایحه آن را به مجلسین تقدیم نماید و پس از تصویب به مورد اجرا گذارد.

ماده ۲- بانک ملی ایران با تضمین وزارت دارایی تعهدات مالی مذکور در ماده یک را به عهده خواهد گرفت. (مصوب ۱۵/۱۰/۱۳۳۸ مجلس سنا و ۲۳/۱۰/۱۳۳۸ مجلس شورای ملی دوره نوزدهم)

- قانون راجع به اجازه تحصیل ۴۲ میلیون دلار وام از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه جهت ساختمان سد دز.

ماده واحده - دولت مجاز است در اجرای ماده ۲ قانون مصوب ۲۰ اسفند ماه ۱۳۳۶ و قسمت اخیر (ب) ماده واحده بودجه سال ۱۳۳۷ کل کشور تا مبلغ ۴۲ میلیون دلار از بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم طبق قراردادی که در تاریخ ۳۰ بهمن ماه ۱۳۳۸ (۲۰ فوریه ۱۹۶۰) به امضاء نمایندگان دولت شاهنشاهی و بانک نامبرده در واشنگتن رسیده و متن و ترجمه آن ضمیمه این قانون است، برای تأمین هزینه‌های سد دز از آن بانک وام اخذ نماید.

- قانون راجع به اجازه ضبط اموال متجاسرین آذربایجان و کردستان و تصفیه مطالبات و

خسارات اشخاص

ماده واحده - کلیه وجوه نقد و اموال منقول و غیرمنقول متجاسرین آذربایجان و کردستان و احزاب غیرقانونی دموکرات آذربایجان و کومله کردستان که در تصرف دولت

است، به ملکیت دولت شناخته می‌شود و به دولت اجازه داده می‌شود مطالبات و خسارات مورد ادعای دولت، اشخاص و مؤسسات غیردولتی را از متجاسرین تا آخر اسفند ۱۳۳۳ کتباً به وزارت دارایی اعلام کند به وسیله کمیسیون مرکب از دادستان استان و پیشکار دارایی مورد رسیدگی قرار داده و مبلغ مورد تصدیق را به هیأت وزیران گزارش دهد که پس از تصویب با اخذ سند ترک دعوی به ذیحق پرداخت شود.

- قانون تصمیم متخذه کمیسیون مشترک برنامه مجلسین مربوط به یکصد میلیون ریال وام اعطایی به شرکت لوله کشی کرمانشاه

ماده واحده - کمیسیون مشترک برنامه موافقت می‌نماید که در اجرای تبصره ۲ ماده ۲ تصمیم قانونی ۲۳ بهمن ماه ۱۳۳۳ کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی سازمان برنامه اجازه دارد، یکصد میلیون ریال وامی را که به شرکت لوله کشی کرمانشاه داده تبدیل به سهام شرکت مذکور نماید از این سهام هر مقدار سهم که اهالی کرمانشاه تقاضا نمایند به آنها بفروشد و هر موقع میزان سهام فروخته شده به مردم به ۵۰٪ سهام خریداری شده از طرف سازمان برنامه رسید، ۵۰٪ دیگر را بلاعوض به شهرداری کرمانشاه واگذاری نماید (مصوب ۱۳۳۶/۹/۱۸ کمیسیون برنامه مجلسین دوره نوزدهم).

- قانون تصمیم متخذه کمیسیون مشترک برنامه مجلسین به منظور توسعه عمران سیستان و بلوچستان

ماده واحده - به سازمان برنامه اجازه داده می‌شود، مبلغ دویست میلیون ریال قسمتی از ۲۰ درصد افزایش اعتبارات برنامه هفت ساله دوم عمرانی را به شرح زیر مصرف نماید:

اعتبارات لازم به میلیون ریال	خلاصه عملیات
۲۰۰	مطالعه و شروع به کار عمران ناحیه سیستان و بلوچستان
۲۰۰	جمع

#### مصرف تدریجی اعتبارات فوق

۱۰۰	سال ۱۳۳۷
-----	----------

۱۰۰	سال ۱۳۳۸
۲۰۰	جمع

تبصره- اعتبار فوق در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ قابل پرداخت خواهد بود (مصوب ۱۳۳۶/۱۲/۱۹ کمیسیون مشترک مجلس نوزدهم).

- قانون تصمim متخذه کمیسیون فرهنگ دائر بر اجرای قانون تعلیمات اجباری ابتدایی در پاره‌ای نقاط

کمیسیون فرهنگ مجلس شورای ملی طبق تبصره ۴ قانون اضافه اعتبار وزارت فرهنگ در جلسه ۲۹ فروردین ۱۳۳۶ با اجرای قانون تعلیمات اجباری ابتدایی در نقاط زیر: «ملایر، سمنان، بیابانک، شهمیرزاد، خاش، زاهدان، میرجاوه، سراوان، بم، بافت، سرچشمه، بیرجند، شادگان، شوشتر، اندیمشک، رامهرمز، کوزه کنان، ایلام و بانه» در قبال تقاضای آن وزارتخانه موافقت نموده و نیز در همان جلسه تصمimی اتخاذ گردید که وزارت فرهنگ مکلف است، صورت نقاطی از استان آذربایجان و کردستان و بنادر و دشتی و دشتستان که تعلیمات اجباری ابتدایی اجرا نگردیده است، تهیه و برای تصویب به کمیسیون فرهنگ تقدیم نماید (مصوب ۱۳۳۶/۲/۱۳ کمیسیون فرهنگ مجلس نوزدهم).

#### دوره بیست و دوم

- اساسنامه شرکت سهامی عمرانی منطقه غرب ایران

#### فصل اول: کلیات

ماده ۱- با اختیارات حاصل از ماده ۳ قانون تأسیس وزارت آب و برق و ماده ۲ قانون

تأسیس شرکت‌های بهره‌برداری از اراضی زیرسدها مصوب ۴۷/۲/۳۱ شرکتی به نام شرکت سهامی عمران منطقه غرب ایران مطابق مقررات این اساسنامه تشکیل می‌گردید.  
هدف شرکت: عملیات عمرانی مربوط به آبیاری در مناطقی که از آب رودخانه‌های مهاباد و میاندوآب و سدهای کوروش کبیر و شاهپور اول مشروب خواهد شد و متضمن احداث سد و آب بند ایجاد شبکه انتقال و توزیع آب و توسعه آن و همچنین اجرای



طرح‌های مربوط به رودخانه‌های منطقه کردستان و کرمانشاهان و به طور کلی غرب ایران که در منطقه عمل سایر سازمان‌های آب و برق نیست و توسعه منابع آب زیرزمینی همین منطقه از طریق حفر چاهای عمیق و ادغام آنها در شبکه آبیاری یا مصرف آنها به صورت گروهی یا انفرادی (مصوب ۱۳۴۸/۸/۲۱ کمیسیون‌های آب و برق و داریی و امور استخدامی مجلسین دوره بیست و دوم).

#### دوره بیست و سوم

##### - قانون اصلاحات ارضی در کردستان

ماده واحده - دولت به استناد تصویب نامه هیأت وزیران مربوط به اجازه پرداخت مبلغ دو میلیون ریال از محل درآمد عمومی کشور در سال ۱۳۳۹ به هیأت عالی اصلاحات جهت شروع اجرایی قانون اصلاحات ارضی در منطقه کردستان پرداخت کند (مصوب ۱۳۵۰/۷/۱۵ مجلس سنا ۱۳۵۰/۲/۲۸ مجلس شورای ملی).

##### - قانون بودجه سال ۱۳۴۸

ماده واحده - به وزارت راه اجازه داده می‌شود مبلغ ۶۰۷۴۱۹۰ ریال اضافه کار به تکمیل پل‌های بزرگ آذربایجان موضوع قرارداد شماره ۱۸۰۷۸ مورخ ۱۳۳۶/۱۱/۱۳ را که از مبلغ قرارداد ۲۵ درصد آن تجاوز شده است از محل اعتبار دیون بودجه خود بپردازد (مصوب ۱۳۴۷/۱۲/۲۷ مجلس شورای ملی).

#### دوره بیست و چهارم

##### - قانون اجازه واگذاری نود هکتار از اراضی سیستان و بلوچستان به سازمان رادیو و

##### تلویزیون ملی ایران

ماده واحده - به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی اجازه داده می‌شود، چهل هکتار از اراضی منابع ملی شده زابل و پنجاه هکتار از اراضی منابع ملی شده چابهار را برای ایجاد تأسیسات مورد نیاز سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران مجاناً به سازمان مذکور واگذار نماید. سازمان حق فروش، انتقال و اجاره این اراضی را به غیر ندارد و ملزم است طرح

مربوطه را حداکثر ظرف مدت پنج سال در اراضی واگذار شده اجرا نماید. در غیر این صورت، زمین مورد واگذاری به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی مسترد خواهد شد (مصوب ۱۳۵۴/۸/۹ مجلس سنا و ۱۳۵۴/۹/۲۵ مجلس شورای ملی دوره بیست و چهارم).

-قانون بودجه سال ۱۳۵۳

تبصره ۵۶ ماده واحده - به دولت اجازه داده می‌شود که سازمان توسعه استان سیستان و بلوچستان را به استثنای دفتر برنامه‌ریزی آن استان از اول سال ۱۳۵۲ از سازمان برنامه و بودجه منتزع و با وظایف و اختیاراتی که دارد به صورت یک سازمان مستقل زیر نظر استاندار سیستان و بلوچستان قرار دهد. سازمان‌های توسعه سایر استان‌ها یا فرمانداری‌های کل که تشکیل شده یا بشوند نیز حسب مورد نیاز استانداران و فرمانداران کل اداره خواهند شد. وظایف و تشکیلات و حدود اختیارات سازمان‌های مزبور به موجب اساسنامه‌ای که از طرف سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد و به تصویب کمیسیون‌های استخدام و دارایی مجلسین می‌رسد، تعیین خواهد شد (مصوب ۱۳۵۱/۱۲/۲۷).

### جمع‌بندی سیاست‌های قومی دوره پهلوی

در بخش‌های پیشین ملاحظه شد که سیاست‌هایی که در ایران در ارتباط با اقوام، ایلات و عشایر و خرده فرهنگ‌ها توسط دولت‌های مختلف به ویژه از زمان پهلوی اول اجرا شده، مبتنی بر «هماندسازی قومی» و «یکسان‌سازی فرهنگی» (ذوب فرهنگ‌ها) بوده است. هرچند اعمال این سیاست‌ها اولاً، به لحاظ زمانی گاه دچار وقفه و با افت و خیز و فراز و فرودهایی همراه بوده و ثانیاً، روش‌ها، ابزارها و شیوه‌های اجرای این سیاست‌ها به لحاظ ماهیت حکومت‌ها و اقتضانات داخلی متفاوت بوده است. چنانچه بخواهیم سیاست‌های سلسله پهلوی را مرور نموده و خطوط کلی آن را ترسیم نماییم ویژگی‌ها و مؤلفه‌های سیاست‌های قومی این دوره (پهلوی اول و دوم) را به قرار زیر می‌توان دسته‌بندی و ارائه نمود: (این الگو متأثر از تجربه ترکیه دوران آتاتورک می‌باشد)

۱. ایجاد تمرکز در نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به شکل قدرتمند و

نویسن.

۲. وابسته‌سازی و ادغام نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پراکنده قومی و ایلی و عشیره‌ای در نظام مرکز.

۳. نوسازی و مدرن‌سازی کلیه حوزه‌های نظام اجتماعی.

۴. وحدت ملی ایرانیان در قالب وحدت سیاسی، اخلاقی، روان‌شناختی، عاطفی و اجتماعی.

۵. تشدید تمایلات پان‌ایرانیستی با تکیه بر زبان فارسی (فارس‌گرایی افراطی) و هویت و فرهنگ ایران قبل از اسلام (باستان‌گرایی)

۶. تأکید و تکیه بر نژادگرایی مبتنی بر اسطوره آریایی

۷. تأسیس دولت ملی و تکمیل فرآیند دولت - ملت، مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیستی.

۸. ارتش نوین، ایران‌سالاری دولتی و بهره‌گیری از درباریان سه ابزار و وسایلی بودند که به کمک آنها رضاخان حکومت خود را تثبیت و برقرار ساخت.

اهمیت سیاست یکسان‌سازی در دوران مدرن برای حکومت پهلوی آنقدر زیاد بود که برخی گفتمان مسلط در این دوره (سلسله پهلوی) را گفتمان پهلویسم و فارسی‌گرایی افراطی نامیدند (تاجیک، ۱۳۷۸). به همین علت بود که برخی تحلیلگران، انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را واکنش به شبه‌مدرنیسم دوره پهلوی دانسته و آن را انقلابی برضد مدرنیزاسیون، نفی ملی‌گرایی افراطی و سلطه غرب و آمریکا بر ایران خوانده‌اند.

## ۱-۲. سیاست‌های قومی بعد از انقلاب

### اهداف و رویکردها

قبلاً در تعریف سیاست‌های قومی توضیح داده شد مجموعه‌ای از اهداف، رویکردها و اقداماتی است که از سوی حکومت‌ها برای تنظیم و تغییر روابط و رفتارهای قومی در یک جامعه طراحی و اعمال می‌گردد و براساس آنها می‌توان روابط قومی تحت قاعده و نظم در آورد و بر آن مدیریت نمود. بر این اساس، می‌توان گفت سیاست‌های قومی در هر جامعه

از دو ویژگی یا دو خصوصیت دولت یا نظام سیاسی تبعیت می‌کند.

۱. ایدئولوژی سیاسی حکومت و میزان پایبندی آن به دموکراسی یا عقیده به حق حاکمیت مردم

۲. نوع نگاه، تلقی، تعریف و رویکردی که دولت از ملت یا ناسیونالیسم دولتی دارد (چلبی، ۱۳۷۶).

محققین و پژوهشگران علوم سیاسی و اجتماعی با استناد به قوانین اساسی و موضوعه کشور رویکردهای کلی سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی ایران را در آثار و مطالعات خود به سه دسته تقسیم کرده‌اند که در اینجا به شرح زیر ارائه می‌گردند.

#### ۱. رویکرد مدرن و امت‌مدارانه (الگوی آرمان‌گرایانه)

تدوین قانون اساسی دستاورد انقلاب اسلامی است که در آن انقلابیون فاتح منویات خود را به شکلی که اکنون در دست داریم، مدون نموده‌اند. از آنجا که قانون اساسی کشور قاعدتاً محصول اندیشه‌ورزان مدرنیته محسوب می‌شود، به همین سبب نگرش ویژه آن عبارتست از رویکرد برابرانه به حقوق و آرزوهای اساسی شهروندی که به صورتی بنیادین از نگرش‌های نابرابری خواه قومی، زبانی، مذهبی و ملیت تبری می‌جوید. زیرا قانون اساسی دستاورد رویکرد فراگیر و جامع به مفهوم ملی و ملت محسوب می‌شود و امتیازات ویژه را نمی‌پذیرد. از این رو، به دلیل وجود برخی از ویژگی‌های تمایز آفرین، قانون اساسی جمهوری اسلامی (به عنوان سند میثاق ملی و مبنای سایر قوانین و سیاست‌ها) رویکردی مدرن، امت‌نگر و دین‌باورانه به مسئله قومیت‌ها دارد (خلیلی، ۱۳۸۳).

#### ۲. رویکرد واقع‌گرایانه

نظریه دوم رویکرد و جهت‌گیری سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی ایران را تلفیقی از دو دیدگاه تکثرگرایی و یکپارچه‌سازی دانسته، زیرا نسبت و ترکیب این دو رویکرد را مبنای اتخاذ سیاست‌های قومی می‌داند. یعنی از یک سو، این تلقی وجود دارد که همه ملت ایران اعم از اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها به عنوان شهروندان جمهوری اسلامی محسوب شده و

صرف نظر از تفاوت‌های فرهنگی‌شان از حقوق شهروندی برابر و یکسانی برخوردارند. از سوی دیگر، ملت ایران را به حسب خصوصیات فرهنگی تعریف نموده که براساس این تلقی فارس‌ها به دلیل برخی خصوصیات فرهنگی (زبان، مذهب و...) تقدم یافته و کانون فرهنگی<sup>(۱)</sup> قرار گرفته و بر محور آنان، ملیت ایران توسعه یافته است.

در جمهوری اسلامی ایران زمینه‌ها، بسترها و ظرفیت‌های مناسبی برای اتخاذ و سیاست یکپارچه‌سازی یا تکثرگرایی وجود دارد. به رغم ظرفیت‌های قانونی در اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی و بهبود رویکردهای نظام به سمت بهره‌گیری از توانمندی‌های بومی و منطقه‌ای، رویکرد بخش‌هایی از نظام هم عرض تحولات عظیم جهانی ارتقاء نیافته و در دایره محدود بخشی‌نگرشی گرفتار است (مقصودی، ۱۳۸۳).

### ۳. رویکرد وحدت در کثرت

سومین نظریه رویکرد جمهوری اسلامی به مسئله قومیت‌ها و سیاست‌های قومی در ایران با رویکرد انسجام در عین حفظ تنوع قومی، که مبتنی بر برابری حقوق و شهروندان صرف نظر از زمینه‌های نژادی، مذهبی، زبانی و فرهنگی و قومی است، می‌داند. براساس این نظریه، بحث اقوام در ایران با شروع دولت مدرن از انقلاب مشروطه آغاز شد. زیرا با شکست انقلاب مشروطه راه برای شکل‌گیری مقتدرانه دولت مدرن هموار گردید. این دولت مدرن و اقتدارگرا برای غلبه بر قدرت‌های محلی و بنا به خصلت خود مقاومت پیرامون را که برای حفظ هویت و موجودیت خود و امتیازات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انجام می‌گرفت به گونه‌ای قهرآمیز در هم شکست. اما با پیروزی انقلاب اسلامی [به دلیل وجود ویژگی متمایز آفرین با رژیم گذشته] راه حل (رویکرد) دموکراتیک جانشین راه حل (رویکرد) اقتدارگرا (تمرکزگرا و همانندساز) شد و نظریه همبستگی ملی جایگزین نظریه اقتدار دولت گردد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳).

در بررسی، تجزیه و تحلیل و استخراج جهت‌گیری کلی جمهوری اسلامی در مورد

نحوه مدیریت تنوع قومی، خرده فرهنگ‌ها و سیاست‌هایی که در این خصوص طراحی و اجرا گردید، به منابع و مراجع زیر رجوع شده است:

۱. مشروح مذاکرات مجلس و بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی

۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی

۳. مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در زمینه اصول سیاست فرهنگی کشور

۴. مصوبات شورای فرهنگی عمومی

۵. مصوبات مجلس شورای اسلامی

۶. برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه اقتصادی اجتماعی کشور

۷. عملکرد مجموعه نظام اجرایی در طول یک ربع قرن در عرصه مدیریت قومی و فرهنگی کشور

از نقد و بررسی و تحلیل محتوای قوانین، مصوبات و عملکرد مجموعه نظام اجرایی کشور در حوزه قومیت‌ها قوانین زیر حاصل می‌گردد:

۱. قانون اول: جهت‌گیری کلی در رویه حکومت جمهوری اسلامی نسبت به اقوام و به تبع طراحی و اعمال سیاست‌های قومی به شدت متأثر از ماهیت، ترکیب و ساختار دولت و نظام نوپای اسلامی بوده است.

۲. قانون دوم: ماهیت ساختار و ایدئولوژی سیاسی جمهوری اسلامی مبتنی بر دموکراسی است که به لحاظ ماهوی عقیده به حق حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت خود دارد.

۳. قانون سوم: نظام جمهوری اسلامی دارای ماهیتی ایدئولوژیک است به گونه‌ای که ساختار و جهت‌گیری آن را به شدت متأثر ساخته و موجب گردید گفتمان سیاسی حاکم بر کشور ماهیت و رویکردی جهان‌وطنی، امت‌گرایانه و دین‌مدارانه به خود گیرد.

۴. قانون چهارم: ماهیت دینی و ایدئولوژیک نظام همراه با ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر حق حاکمیت مردم موجب شده است جهت‌گیری کلی نظام در روابط «دولت - ملت» و «دولت - قومیت» از بعد سیاسی رویکردی جامع، فراگیر، عام و مبتنی بر برابری در حقوق و

آزادی‌های اساسی و شهروندی و از بُعدی تقنینی فرا قومیتی تکثرگرایانه و از بعد ساختار اداری و اجرایی نیمه متمرکز طراحی گردیده است.

اصول کلی حاکم بر عملکرد نظام اجرایی در مدیریت اقوام و روابط «دولت - قومیت» عبارتست از:

۱. رویه، تعامل و روابط حکومت با اقوام «دولت - قومیت» در جمهوری اسلامی به دو بُعد رفتاری (اجرایی) و تقنینی تقسیم می‌شود.
  ۲. این رویه و تعاملات دو بُعدی لزوماً یکسان و منطبق بر هم نیست.
  ۳. این رویه و تعاملات دو بُعدی در طول یک ربع قرن عمر نظام بر حسب شرایط سیاسی، اجتماعی، داخلی، بین‌المللی و نگرش سیاسی مدیریت کلان کشور گاه به هم نزدیک و تا حدودی منطبق و گاه از هم فاصله گرفته است.
- به دلیل تفکیک و جدایی که در تعاملات و روابط «دولت - قومیت» در جمهوری اسلامی ایران از دو بُعد رفتاری (اجرایی) و تقنینی (قانون اساسی، قوانین موضوعه، اهداف، سیاست‌های فرهنگی کشور و...) قائل شدیم، ناگزیریم برای تحلیل و بررسی دقیق‌تر موضوع سیاست‌های قومی و جامع‌نگری در آن، به لحاظ روشی این تفکیک و جدایی را نیز قائل شویم.

**الف) رویه‌های تقنینی در تعاملات «دولت - قومیت»:** منظور نوع تلقی، نگاه، تفکر سیاسی، اهداف، سیاست‌ها و راهبردهایی است که حکومت ج.ا.ا در قبال اقوام در قالب مجموعه قوانین و مقررات کشور (اعم از قانون اساسی و قوانین موضوعه) طراحی و تصویب نموده است و ما مسامحتاً این مجموعه را «سیاست‌های قومی» می‌نامیم.

**ب) رویه مدیریتی یا اجرایی در تعاملات «دولت - قومیت»:** منظور مجموعه رفتارها، اقدامات عملی، روش‌ها و ابزارهای است که برای مدیریت، کنترل و هدایت اقوام در قلمرو سیاسی ایران در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی و اقتصادی توسط حکومت به عنوان کارگزار کلان اجتماعی اتخاذ و به مورد اجرا گذاشته شده است و ما مسامحتاً آن را «مدیریت سیاسی - اجرایی» می‌نامیم. بدیهی است حاصل اعمال «مدیریت

سیاسی - اجرایی» و در قالب عملکرد مجموعه نظام اجرایی در قبال اقوام قابل بررسی و ارزیابی است که به صورت طولی انجام می‌گیرد.

### روابط (دولت - اقوام) در جمهوری اسلامی

#### - روند تدوین جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های قومی

جهت‌گیری کلی سیاست‌های قومی ایران در بدو انقلاب مبتنی بر جَو سیاسی، اجتماعی حاکم بر کشور از یک‌سو و از سوی دیگر، تابع نگرش کلی حاکم بر وضعیت انقلابی جامعه بود. توده‌ای و مذهبی بودن انقلاب و ماهیت جهان وطنی اسلام، چالشی بین مدیریت راهبردی انقلاب در سال ۵۷ مبنی بر مذهبی یا ملی بودن نوع حکومت ایجاد کرد. اعضاء و سران جبهه ملی و نهضت آزادی در مقابل نظریه امت‌گرایانه اسلام که ملی‌گرایی را صراحتاً نفی می‌کرد، تاب مقاومت نیاوردند و طی سه سال از صحنه حذف شدند (مرشدی‌زاد: ۱۲۱).

این تعارض در سال اول انقلاب تحت عنوان دیگری به نام تعارض سنت و مدرنیته مطرح بود. فکوهی در مقاله خود تحت عنوان تعارض سنت و مدرنیته در عرصه توسعه اجتماعی در ایران می‌نویسد:

تعارض سنت و مدرنیته، در انقلاب ۱۳۵۷، نیز همچون همه حركات اجتماعی که از ده‌ها سال قبل از آن آغاز شده بود، آشکار شد. این تعارض به صورتی مشخص در پاره‌ای مباحث روشنفکرانه سال‌های پیش از انقلاب، به خصوص در تحلیل‌هایی که گاه مدرنیته را در نهایت عاملی برای سلطه غرب می‌شمردند (آل‌احمد، ۱۳۴۶؛ تاریخ‌تهاجم، ۱۳۷۳؛ داوری، ۱۳۶۳) و گاه به نوعی استفاده گزینشی از اندیشه غربی و مدرنیته باور داشتن (شریعتی، ۱۳۶۱، ج ۳۱۰) دیده می‌شد. با شروع انقلاب برخی گرایش‌های اجتماعی که به صحنه وارد شدند، در پی تداوم فرآیند «مدرنیزاسیون» صرفاً با حذف استبداد پیشین و توجه بیشتر به زمینه‌های سنتی فرهنگ جامعه بودند (بازرگان، ۱۳۶۲). در حالی که گرایش‌های



دیگری که جنبه غالب یافتند، پی‌ریختن یک «هویت» جدید از خلال بازگشت به سنت اسلامی و تکیه بر دین به مثابه عامل اساسی مشروعیت یافتن قدرت سیاسی دنبال می‌کردند (تاریخ تهاجم، ۱۳۷۳؛ داوری، ۱۳۶۳).

به هر حال، به رغم تعارضات و تضادهایی که بین گفتمان اسلام‌گرا و گفتمان ملی‌گرا ایجاد شد، از میان دیدگاه‌های مختلف گفتمان اسلام‌گرا (اسلام‌گرایی رادیکال، اسلام‌گرایی که ملی‌گرایی را از مادیت و سکولاریسم غیرقابل تفکیک می‌دانست) دیدگاهی که با ارزش‌های ملی تضاد نداشت و ملی‌گرایی را نه از باب نفی ارزش‌های ملی ایرانی بلکه از باب تردید در توانایی ناسیونالیسم در ایجاد همبستگی ملی مورد نقد قرار می‌داد، به عنوان گفتمان اصلی انقلاب پذیرفته شد. این نوع گفتمان اسلام‌گرا مبتنی بر اندیشه‌های امام خمینی (ره)، مرحوم مدرس، شهید مطهری و مرحوم طالقانی بود.

در واقع، در سخنان هیچ‌یک از رهبران و نخبگان برجسته انقلاب اسلامی سخنی بر ضد ارزش‌های ملی مشاهده نمی‌شود. علاوه بر این، در بسیاری از زمینه‌ها نسبت به استفاده و تأکید بر ارزش‌های ملی حساسیت ویژه‌ای وجود داشته است. توجه امام خمینی (ره) به زبان فارسی به عنوان زبان انقلاب، به کارگیری زبان فارسی از سوی حکومت به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه با اقلیت‌گرایی نژادی و حساسیت و تأکید سران حکومت بر واژه خلیج فارس به جای خلیج از این موارد محسوب می‌شوند.

شهید مطهری هم با تألیف کتاب *خدمات متقابل ایران و اسلام* توجه عمیق رهبران مذهبی به عناصر ملی ایرانی را نشان داد. ایشان در این کتاب می‌نویسد:

«ما صاحب عقاید مذهبی اسلامی هستیم، همان‌گونه که صاحب عقاید میهنی ایران هستیم» (رنجبر، ۱۳۸۳: ۶۳۳). به علاوه از آنجا که انقلاب اسلامی در ایران با شعار و ایده اخوت اسلامی و آرمان شکل‌گیری امت واحده اسلامی پیروز شد. مخاطبان پیام انقلاب در دنیای اسلام و کشورهای همسایه مردمانی بودند که قرابت قومی، زبانی و مذهبی با اقوام ایرانی، عرب، ترکمن، بلوچ، کرد و آذری داشتند. لذا در عمل پیگیری ایده وحدت دنیای اسلام در سیاست خارجی با سیاست قومی در داخل و نوع برخورد نظام با گروه‌های قومی

- مذهبی کشورمان گره خورد. دغدغه و دل‌نگرانی رهبران حکومت دینی از بهره‌برداری مخالفان و کشورهای رقیب جمهوری اسلامی از پراکندگی و اختلافات زبانی و مذهبی در ایران - به شکلی که در سال‌های نخست انقلاب روی داد - داعیه وحدت‌طلبی و تلاش برای پیشبرد «دکترین وحدت» و اتحاد شیعه و سنی را عمق و شدت مضاعف می‌بخشید.

دکترین وحدت، تنها وجه شعاری و صوری نداشت و گویای طرز تلقی دست کم طیفی از رهبران انقلاب از مبانی و وفاق ایرانیان و تعریف و برداشت آنان از شناسه‌ها و مبانی هویت ایرانی و ایرانیان بود. برداشتی که براساس آن اسلام عامل هویت‌بخش و ایجاد وفاق ملی بوده و بر دیگر مؤلفه‌های هویت ایرانی اعم از زبان، سرزمین و دیرینه تمدنی پیش از اسلام و یا باور به تبار مشترک رجحان داشت.

پیگیری این سیاست تا حدودی جنبه واکنشی داشت و پاسخی به روند اسلام‌زدایی در دوران پهلوی نیز بود. بدین وصف اسلام به عنوان مخرج مشترک قاطبه ایرانیان اعم از کرد، ترک، بلوچ، عرب و فارس مبنا و شالوده طراحی سیاست قومی قرار گرفت و پیوندهای دیگر فرهنگی زبانی و نژادی که آنان را در چهارچوب هویت ایرانی و حوزه فرهنگی و تمدنی ایران زمین گرد هم می‌آورد در مراتب بعدی قرار گرفت یا برای مدتی نادیده گرفته شد.

تقلیل این عناصر هویت‌بخش و همبستگی آفرین به دین، محتوا و شکل سیاست قومی را کاملاً تحت‌الشعاع خود قرار دارد (حق پناه، ۱۳۸۲).

امام خمینی (ره) در موضع ایدئولوگ و رهبر سیاسی و مذهبی جامعه انقلابی، نقش مؤثری در ایجاد وحدت و بسیج توده‌ای طی دوران انقلاب و پس از آن و طراحی جهت‌گیری‌ها، سیاست‌های عمومی و سیاست‌های قومی کشور را داشت. یکی از مهم‌ترین نکات مورد تأکید ایشان لزوم حفظ وحدت همه مردم اعم از شیعه و سنی، کرد، ترک، بلوچ و سایر اقوام ایرانی و پرهیز از تفرقه و طرح مسائل اختلاف‌برانگیز در لوای خواسته‌های واگرایانه با پوشش مذهب، قومیت و غیره بود.

اتخاذ راهبرد وحدت مذاهب، مسئولیت عمومی همه اقوام ایرانی برای حفظ انقلاب،

تأکید بر مشارکت سیاسی همه اقوام ایرانی برای تأمین امنیت، ایجاد زمینه مشارکت سیاسی، مدیریت بحران در مناطق قوم‌نشین و نهادسازی و تعیین افراد مسئول (حقی‌پناه، ۱۳۸۲) از خطوط کلی اندیشه‌های امام در دوران اول انقلاب محسوب می‌شود.

در خصوص وحدت میان اقوام و ملت‌های مسلمان (دکترین وحدت امت اسلامی) و تفوق گفتمان اسلام‌گرایانه بر گفتمان ملی‌گرایانه حضرت امام (ره) می‌فرمایند:

«اسلام آمده است تا تمام ملل دنیا را، عرب را، عجم را، ترک را، فارس را همه را با هم متحد کند و یک امت بزرگ به نام امت اسلام در دنیا برقرار کند تا کسانی که می‌خواهند سلطه بر این دولت‌های اسلامی و مراکز اسلام پیدا نکنند به واسطه اجتماع بزرگ مسلمین از هر طایفه نتوانند. نقشه قدرت‌های بزرگ و وابستگان آنها در کشورهای اسلامی این است که این قشرهای مسلم را که خدای تبارک و تعالی بین آنها اخوت ایجاد کرده است و مؤمنان را به نام اخوت یاد فرموده است از هم جدا کنند و به اسم ملت ترک، ملت کرد، ملت عرب، ملت فارس از هم جدا کنند، بلکه با هم دشمن کنند و این درست برخلاف مسیر اسلام است و مسیر قرآن کریم. تمام مسلمین با هم برادرند و برابرند و هیچ‌یک از آنها از دیگری جدا نیستند و همه آنها زیر پرچم اسلام و زیر پرچم توحید باید باشند. اینهایی که با اسم ملیت و گروه‌گرایی بین مسلمین تفرقه می‌اندازند، اینها لشگرهای شیطان و کمک کار قدرت‌های بزرگ و مخالفین با قرآن کریم هستند» (صحیفه‌نور، ج ۱۳: ۲۲۵).

«از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح می‌کنند و عمال استعمارگران در تبلیغ آن به پا خاسته‌اند، قومیت و ملیت است که دولت عراق سال‌هاست بدان دامن می‌زند و بعضی از طوایف هم همان راه را در پیش گرفته‌اند و مسلمانان را در مقابل هم قرار داده‌اند و حتی به دشمنی کشیده‌اند، غافل از آنکه حب وطن، حب اهل وطن و حفظ و حدود کشور مسئله‌ای است که در آن حرفی نیست و ملی‌گرایی در مقابل ملت‌های مسلمان دیگر، مسئله دیگری است که اسلام و قرآن کریم و دستور نبی‌اکرم (ص) برخلاف آن است و آن ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین و از حیل‌های اجانب است که از

اسلام و گسترش آن رنج می‌برند» (همان: ۸۱).

«اگر یک اشخاصی پیدا شدند و خواستند با تبلیغات سوءشان اختلافی بین شما برادرها ایجاد کنند، بین برادرهای عرب و عجم، بین برادرهای کرد و غیر کرد، ترک و غیر ترک، بدانید که توطئه است» (همان، ج ۱: ۱۲۳).

«ما خادم برادران کردستانی هستیم و خادم برادران بلوچستانی و سیستانی و همه طبقات. ما می‌خواهیم شما را نجات بدهیم از دست این خائن‌ها، شما هم کمک کنید این خائن‌ها را از خود دور کنید، سران اینها را بگیرید تحویل بدهید. اینها به اسلام عقیده ندارند، اینها با قرآن مخالفند» (همان، ج ۱: ۲۱۳).

در جامعه و نظام سیاسی ایران پس از انقلاب، قبض و بسط‌ها و تحولات سریع سیاسی - اجتماعی ناشی از انقلاب، روند تدوین جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های عمومی کشور از جمله سیاست‌های قومی و تدوین قوانین و مقررات در این حوزه را تحت تأثیر قرار داد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مهم‌ترین مرجع و مبنای تدوین سیاست قومی در کشورمان به حساب می‌آید. در فضای ملتهب و انقلاب‌زده جامعه در سال ۱۳۵۸ و در اوج درگیری‌های مناطق کردستان، گنبد، خوزستان و سیستان و بلوچستان و فعالیت گروه‌های تجزیه طلب تدوین شد. فضای انقلابی جامعه از یک سو و از سوی دیگر، دیدگاه‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و روحانیون شیعه که اکثریت مجلس قانون‌گذاری را در بر می‌گرفتند - نقش و تأثیر مهمی در تصویب قانون اساسی کنونی داشته‌اند. ماهیت شیعی و ایدئولوژیک نظام از یک سو و شکاف‌های مذهبی در ایران از سوی دیگر، موجب ایجاد تناقض و پارادوکس در عرصه حقوقی و مباحث شدیدی در سطح جامعه گردید.

شدت انتقادات به حدی بود که از همان ابتدا امام خمینی (ره) را وادار به واکنش نمود: «... اقلیت‌های مذهبی هم خاطر جمع باشند که ما اطمینان می‌دهیم به آنها که در این مملکت زندگی عادلانه و مرفهی خواهند داشت و مورد پشتیبانی ما هستند. اسلام از اهل ذمه پشتیبانی می‌کند. اگر کسانی چیز دیگری می‌گویند برای تفرقه انداختن است. فقط

خرابکارها باید بدانند که این خراب‌کاری‌ها خیانت به ملت و مملکت است، دست از خراب‌کاری بردارند و زیر دولت اسلام و کلمه لا اله الا الله باشند آنها چه می‌خواهند جز اینکه همه مردم درجه سه و زارع و کارگر همه مرفه باشند؟ ما همه اینها را تأمین خواهیم کرد» (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، جلد دوم، ۱۳۶۴: ۳).

تأکید بر اسلام و به ویژه اسلام شیعی باعث شد تا اقوام و اقلیت‌های کشور نیز بر هویت مذهبی خویش تأکید کنند و شکاف مذهبی حاکم بر اقوام در کنار شکاف قومی فعال شود و سیاست‌گذاری حاکم بر جمهوری اسلامی را تحت تأثیر خویش قرار دهد تا آنجا که «ماهیت شیعی انقلاب اسلامی» بیشترین تأثیر را در تدوین و اعمال سیاست قومی کشور دارد. پر واضح است هر گاه سخن از حاکمیت این ایدئولوژی در ایران کنونی می‌رود، منظور قرائتی فقیهانه از آیین تشیع به مثابه یکی از مذاهب اسلامی است که چارچوب نظری و ساختار نظام از آن برگرفته شده و مذهب اکثریت ایرانیان به ویژه ساکنان مناطق مرکز کشور به شمار می‌آید. در حالی که هموطنان مناطق قوم‌نشین حاشیه کشور اکثریت اهل تسنن می‌باشند. سوابق و تجربه تاریخی ملت ایران نشان می‌دهد که اصولاً شکاف قومی قابل توجه و فعالی در ایران وجود ندارد و عنصر نیرومند هویت ایرانی میان گروه‌هایی که اصطلاحاً اقوام ایرانی نامیده می‌شوند به چشم می‌خورد و اساساً شکل‌گیری مسئله قومیت‌ها در ایران طی دهه‌های اخیر صرف نظر از عوامل بین‌المللی، بیشتر تابع عوامل سیاسی و ایدئولوژیک از جمله فعال شدن شکاف مذهبی بوده است (مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱: ۱۱).

با نگاهی گذرا به جلسات و مباحث نمایندگان مختلف در زمان تصویب اصول مختلف قانون اساسی می‌توان روند غالب شدن ایدئولوژی مذهبی را بر روند قانون‌گذاری در ایران و به ویژه قانون اساسی که سنگ بنای سایر قوانین آتی را تشکیل می‌داد، دید.

از همان ابتدای تشکیل مجلس امام خمینی (ره) با فرستادن پیامی در مورد قانون اساسی تکلیف همه را مشخص نمودند. ایشان در پیام خویش صراحتاً اعلام فرمود که قوانین حاکم در جمهوری اسلامی ایران باید صد در صد اسلامی باشد و این اسلامی شدن که قرائت

خاصی را در طی سال‌های آینده به خود گرفت پاشنه آشیل برخورد موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی و اقوام و اقلیت‌ها به طور خاص شد.<sup>(۱)</sup>

با شروع به کار مجلس از ابتدا بحث بر سر حقوق اقلیت‌ها و جایگاه این گروه مورد مناقشه قرار گرفت و از همان ابتدا واضح و آشکار بود که بر سر حقوق اقوام و اقلیت‌ها چالش‌های مختلفی خواهد شد. روند اعلان آزادی و احترام به حقوق اقوام و اقلیت‌ها در ابتدا و سپس محدود نمودن آنها و برتری دادن به اسلام شیعی طی روند تصویب قانون اساسی نشان از در حاشیه قرار دادن این گروه‌ها داشت. در جلسه سوم مجلس در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ نماینده‌ای با استفاده از آیه ۸ و ۹ سوره ممتحنه اعلان می‌کند که اسلام متعهد به حقوق و حیث‌های بشری نزد همه کس است و اینان در امور عامه و خاص خویش کمال استقلال را دارند (همان: ۳۹). اما در همان جلسه نماینده‌ای دیگر اگرچه این موضع‌گیری را نفی نمی‌کند، اما با قید «اسلامی» که به آن می‌زند و توصیه‌ای که جهت تصفیه آموزش و پرورش از گروه‌ها و انجمن‌هایی که خلاف اسلام کار می‌کنند، محدودیت‌ها را قابل اجرا می‌داند (همان: ۵۰).

اقلیت‌ها و اقوام مختلف خواهان این بودند که در قانون اساسی جدید حقوق آنها - که در دوره پهلوی نقض و نادیده گرفته شده بود - به رسمیت شناخته شود این گروه‌ها خواهان به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک شهروند ایرانی فارغ از قومیت، مذهب و نژاد بودند.

بیشترین بحث نمایندگان در زمان تصویب اصول قانون اساسی که باعث چالش فراوان میان اقلیت حاضر در مجلس و اکثریت آن شد، بحث بر سر تعیین دین و مذهب رسمی

۱ - بخشی از پیام امام خمینی (ره) در جلسه اول ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ چنین است: «بر هیچ‌یک از آنان که از انقلاب اسلامی ایران اطلاع دارند پوشیده نیست که انگیزه این انقلاب و رمز پیروزی آن اسلام بوده و ملت ما در سراسر کشور از مرکز تا دورافتاده‌ترین شهرها و قرا و قصبات با اهداء خون و فریاد الله اکبر جمهوری اسلامی را خواستار شدند».

با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین و در این جمهوری باید صددرد براساس اسلام باشد. و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ج. ۱، ج اول، ۱۳۶۴، ۵).

کشور بود، اولین اظهارنظر را در آن زمان مولوی عبدالعزیز بیان نمود. وی خواهان این بود که در کنار نام دین رسمی کشور که اسلام باشند نامی از مذهبی خاص برده نشود. وی این‌گونه مقصود خود را بیان نمود: «برادران مسلمان و حضار محترم، راجع به اصل سیزدهم خواستم در حضور آقایان چند کلمه عرض کنم. تقاضای بنده این است که همه برادران و دوستان موافقت بفرمائید که دین رسمی ایران فقط و فقط اسلام بشود و اسمی از هیچ یک از مذاهب برده نشود... اگر بنا باشد اسم مذهب را ببریم، برادران ما در عالم اسلام به ما بدین می‌شوند و آنها هم در مقابل ما یک جبهه‌ای می‌گیرند، زیرا که مذهب رسمی کشورشان شافعی یا مالکی یا حنفی یا غیرذالک است مع‌هذا به عقیده بنده باید همه ما با هم متحد باشیم و دین رسمی کشور ما اسلام باشد و اگر اسمی از مذاهب برده می‌شود، باید مذاهب اربعه رسمیت داشته باشند. مثلاً عرض می‌کنم وقتی در اصل ۱۴ نوشته شده زرتشتیان - یهودیان - مسیحیان در ایران اقلیت‌های رسمی دینی شناخته می‌شوند، پس چطور ما دین اسرائیل و دین آمریکایی‌ها را که دشمن رسمی ما هستند و ادیان آنها منسوخه است (و ان‌الدین عندالله الاسلام) را رسمی بدانیم، اما مذهب اهل سنت و الجماعت را که برادران شما هستند و خدای سنی‌ها و شیعه‌ها و پیغمبر و قبله آنها و کتب آسمانی آنها یکی است و هیچ تفرقه‌ای ندارند، چطور به خودمان اجازه بدهیم که مذاهب اربعه اهل سنت و الجماعت را رسمی ندانیم، اما ادیان منسوخه را رسمی بدانیم؟...» (همان: ۱۸۴).

نمایندگان اکثریت و موافق بیان دین و مذهب رسمی کشور در قانون اساسی همواره اعلان می‌نمودند که به اقلیت‌ها احترام کامل گذاشته خواهد شد، اما هیچ‌گاه بیان نکردند که منظور از احترام چیست؟ تفاوت آن با حقوق آنها تا چه مقدار است؟ آنچه مشخص است اقلیت‌ها (چه قومی و چه دینی) بیش از آنکه خواستار احترام باشند خواستار حقوقی بودند که به نظر می‌رسد از آنها در دوره نظام سیاسی پیشین مضایقه شده بود و در نظام سیاسی جدید خواهان احقاق آن بودند، سید محمدحسین بهشتی (ره) نایب رئیس مجلس در خصوص احترام به اقلیت‌ها و در پاسخ به مولوی عبدالعزیز این‌گونه بیان نمود: «... البته



برادرمان آقای مولوی عبدالعزیز باز پیشنهادی نوشته‌اند که: (و سنت خلفای راشدین را اضافه فرمایند، اساسنامه کلی مملکت براساس مذهب تشیع تنها نباید باشد، باید تمام فرق اسلامی را در برداشته باشد) من داشتم یادداشتی نوشتم که خدمت ایشان بفرستم، همان‌طور که در پیش‌نویس ملاحظه فرمودید در اصول آینده مسئله احترام کامل به مذاهب فقهی اسلامی و آزادی کامل برادران و خواهران اهل تسنن در عمل به احکام بر طبق مذهب فقهی خودشان پیش‌بینی شده است و آنچه اینجا نوشته شده هیچ‌گونه منافاتی با آن نخواهد داشت...» (همان: ۲۶۸).

مولوی عبدالعزیز از تنش میان مسلمانان شیعه و سنی در حوزه‌های متخلف کشور آگاه بود از نتایج تصویب و رسمیت بخشیدن به یک مذهب (منظور شیعه اثنی‌عشری) و آثار و پیامدهایی که این مسئله می‌توانست در برداشته باشد تا آنجا نگران بود که نگرانی خویش را با اعلان اینکه این روند نوعی «انحصارگری شیعی» است اظهار نمود: «... برادران اسلام و حضار بسیار گرمی و محترم همه آقایان برای این جمع شده‌اند که قانون اساسی را پیاده کنند و مسیر ملت مسلمان و غیر مسلمان ایران را تعیین بکنند... نباید من و شما علمای اعلام و آیات عظام و حاملان دین نبی انحصارطلبی بکنیم و نباید برای عالم اسلام و دنیا ثابت کنیم که کشور ایران، کشور مخصوص شیعه‌هاست و جمهوری اسلامی همه مال شیعه است همه کشتارها و فداکاری‌ها و مصیبت‌ها که پیش آمده است، برای این است که جمهوری شیعه‌گری درست بشود... اگرچه این آیه‌ها را بنده و شما آقایان همه می‌خوانیم، ولی به مفاد آیه توجه نداریم که: «کل حزب بمالیدهم فرحون» هر گروهی به آن معتقداتی که نزد آنهاست خوشحال هستند. شیعه می‌گوید ما به حق هستیم که پیرو اهل بیت و عترت هستیم و سنی می‌گوید ما به حق هستیم که پیرو خلفای اربعه و پیرو اهل بیت و عترت هستیم. اما حالا باید این اختلافات قدیم را... کنار بگذاریم... لہذا بنده از سروران و دوستان و علمای اعلام تقاضا دارم که زیاد تعصب به خرج ندهند. شیعه و سنی برادر هستند شش ماه ما این شعار را می‌دادیم که شیعه و سنی دو برادر پیروزند، هر شب امام می‌فرماید که سنی و شیعه برادر هستند، بیایید برادری را ثابت کنید، هر حقوقی که برای پیروان مذهب



شیعه قائل می‌شود، برای برادران اهل سنت خود که ده میلیون یا هشت میلیون نفر در کشور ایران هستند، باید قائل شوید. اگر دنبال «مذهب» [پسوند] «جعفری اثنی‌عشری»، می‌گذارید رسمیت دارد، باید به دنبال مذاهب اهل تسنن هم بگذارید که آنها هم رسمیت دارند. این چه هست که ما را مسخره می‌کنید که محترم هستند و معتبر هستند، ما نمی‌خواهیم به ما احترام بگذارید و مذهب را معتبر کنید، ما می‌خواهیم مذهب ما را مثل مذهب خود بدانید، مذهب اهل تسنن را مثل مذهب جعفری بدانید، همچنان که ما مذهب جعفری را مثل مذاهب اربعه خود می‌دانیم (همان: ۴۶۰ - ۴۵۹).

میرمیراد زهی می‌گوید: «در باره مذهب و مذهب رسمی قبلاً در اصل ۱۳ پیشنهادی دولت و اصل ۱۲ تصویب شده در مجلس صحبت شد. این اصل گویای این مسئله بود که مذهب رسمی، مذهب جعفری اثنی‌عشری است... با تصویب آن اصل ما انتظار نداریم که در این اصل هم حرف ما اثری داشته باشد و تغییراتی در آن داده شود... وقتی که اکثریت جامعه طرفدار یک شخص به خصوصی باشند. مثلاً طرفدار کسی خواهند بود که با او وجه مشترک داشته باشند. در مورد کاندیداهای ریاست جمهوری مسلماً گروه‌ها و احزاب و همه گروه‌های سیاسی یک کاندیدا معرفی می‌کنند؛ یعنی در واقع، اگر شما در این اصل این شرط بگذارید بقیه گروه‌ها را از شرکت در امور سیاسی محروم کرده‌اید.

ولی عواقب تصریح یا عدم تصریح این خواهد بود که چنانچه حتماً و الزاماً تصریح شود ما تصور خواهیم کرد که همه کسانی که به نحوی از انحاء، باید در دولت نقشی داشته باشند، حتماً باید شیعه مذهب باشند و این به نظر من درست نیست و عملاً از گردونه خارج کردن گروه کثیری از جمعیت ایران است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ج. ۱، ۱۷۶۹).

در همین زمینه «عضدی» نماینده مجلس در نطق خویش بیان می‌نماید که: «... من فقط با آوردن دو شرط در اینجا مخالف هستم و به نظر من تحصیل حاصل است و لزومی ندارد که در اینجا ذکر کنیم، یکی آوردن همین قید «مذهب رسمی کشور است»... در داخل ایران ما می‌خواهیم پنج میلیون مردم ایران را از شرکت در سیاست کنار بگذاریم

در حالی که می‌دانیم رئیس‌جمهور رهبر نیست، کسی نیست مواظب باشد که جامعه از مسیر مکتب ما انحراف پیدا نکند. رئیس‌جمهور، رئیس قوه مجریه است اجرا کننده است و قوانین را گروه دیگری تصویب می‌کنند. مجتهدان و فقها هستند که مکتب ما از راه اسلام منحرف نشود و ذکر کردم که مؤمن به مبانی اسلام باشد و ده‌ها قید و شرط گذاشتیم که هر جا بخواهد از مبانی جمهوری اسلامی منحرف بشود و خیانت بکند به جمهوری اسلامی محاکمه و معزول خواهد شد. ما در آینده می‌خواهیم امت بزرگ اسلامی به وجود بیاوریم، امت بزرگ‌تر از ملیت است، چطور می‌خواهید این اصل را تصویب کنید و شش میلیون غیرشیعه را از بافت سیاسی خارج کنید و قول می‌دهم اینها در انتخابات شرکت نخواهند کرد، زیرا شما آنها را شرکت نداده‌اید. به این ترتیب، من معتقدم که شرط مسلمانان بودن کافی است» (همان: ۱۷۶۷-۱۷۶۶).

موضوع مجادله برانگیز دیگر اصل پانزدهم قانون اساسی بود. اصل پانزدهم قانون اساسی زبان و خط رسمی کشور را فارسی می‌داند که براساس آن اسناد و مکاتبات متون رسمی و کتب درسی باید با خط و زبان فارسی باشد، البته در کنار آن اصل استفاده از زبان‌های محلی که بنا به شرایط جغرافیایی زبان‌های محلی منطبق شده است با توزیع جغرافیایی اقوام و اقلیت‌ها آزاد است. مولوی عبدالعزیز می‌پرسد: «همان‌طور که در جلسه بیست و دوم اگر کسی بخواهد عربی بخواند آیا دولت برای او معلم عربی می‌گیرد یا خیر؟ و یا اگر کسی بخواهد زبان بلوچی بخواند آیا دولت ملزم است که برای او معلم بلوچی بگیرد یا خیر؟»

نایب رئیس مجلس: بلی دولت موظف است، یعنی وقتی آنها حق داشتند این زبان را تدریس کنند دولت موظف است چیزی را که آنها حق دارند برایشان تهیه کند. مولوی عبدالعزیز - یعنی هم کتاب و هم معلم‌ها باید تهیه کند؟ بلی» (همان: ۵۵۷).

از جمله اصول دیگری که در قانون اساسی مورد بحث فراوان قرار گرفت اصول مربوط به قانون شوراها بود. این اصول جزو اصولی بود که می‌توانست تمرکزگرایی نظام را تعدیل کرده و باعث شود تا مناطق مختلف براساس نیازها و خواست‌های منطقه‌ای خویش

عمل کنند. با توجه به تنوع قومی و فرهنگی موجود در جمهوری اسلامی ایران، شوراها می‌توانست گام مؤثری در جهت توجه به مناطق بردارد. همان‌طور که «نوربخش» در خصوص شوراها معتقد بود که نظام شورا می‌تواند در مقابل نظام مطلقه بایستد. وی می‌گوید: «یک قانون اساسی هر چقدر هم مترقی نوشته بشود. اگر به شرایط محیطی که این قانون اساسی می‌خواهد در آن پیاده شود، توجه نشده باشد، در عمل با اشکال روبه‌رو خواهد شد. قانون اساسی مشروطه را دیدیم که اشکال زیادی نداشت، ولی در عمل با اشکال مواجه شد، اما راجع به شورا، این مسئله‌ای نیست که ما بخواهیم بگوییم خوبست مشورت بکنیم، مهم‌تر نظام شورایی است که می‌خواهیم مطرح بکنیم چون مملکت ما از مردمی با فرهنگ‌ها، زبان‌ها، مذاهب و آداب و رسوم مختلف تشکیل شده است. برای اینکه این مردم را روی یک محور بیاوریم و اداره بکنیم، امکان چندین سیستم هست، یکی دیکتاتوری، یعنی چیزی که در گذشته بیشتر به آن عمل شد و خواستند با زور تمام این مردم را روی یک محور نگهدارند و استقلال مملکت را حفظ کنند و از جدا شدن و قطعه قطعه شدن مملکت جلوگیری بکنند و من فکر نمی‌کنم این راهی باشد که مورد نظر ماست. یک راه دیگر، اداره کردن مملکت به صورت «فدراتیو» است که آن را هم با جوی که می‌بینیم فعلاً زود است که مملکت به این ترتیب اداره بشود. سیستم آخری که می‌ماند نظام شورایی است که به طور کلی، دو نوع شورا وجود دارد، یکی شوراهای محلی که تصمیماتی می‌گیرند راجع به محل و مسائل خودشان است؛ دیگری شورای صدر که حاکمیت ملی را اعمال می‌کند» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهانی قانون اساسی ج. ۱/۱، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۶۴-۳۶۳).

در خصوص حق اعمال حاکمیت بر نواحی مختلف در ابتدای انقلاب انتظارات تا آن حد بود که مقدم مراغه‌ای در نطقی خواهان به وجود آمدن مجلسی در کنار مجلس مقننه با عنوان «مجلس خلق‌ها» بود که نواحی مختلف به لحاظ فرهنگی، قومی، زبانی و... به طور مساوی ۵ نماینده داشته باشند: «اصول ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۵ و ۳۶ از نظر تضمین حقوق انسانی برای افراد کشور نارساست و نارساترین قسمت در مورد حقوق نواحی

مختلف کشور است که به مسائل فرهنگی آنها هیچ توجهی نکرده است. در مورد نواحی مختلف اصول ۶ و ۷۴ مطلب را به طور اجمال و با غفلت بسیار عنوان کرده است. وقتی ما قبول کردیم افراد آزاد هستند و با رضایت خود پاره‌ای حقوق را به دلخواه به جامعه واگذار می‌کنند، نتیجه حاصل آن است که دهستان و یا شهرستان و یا ایالات هم حاکمیت دارد و از نظر مصالح اجتماعی است که مقداری از حقوق و اختیارات خود را به حکومت واگذار نماید و در اینجا مسئله حاکمیت مطرح می‌شود. هر ناحیه باید مسائل داخلی خودش را که فقط مربوط به او است و با حاکمیت ملی ارتباط ندارد، رأساً حل کند و درباره آن تصمیم بگیرد. این یک حق مشروع است اگر صحبت مقایسه در میان بیاید، بنده باید عرض کنم قانون اساسی گذشته در این مورد رساتر است.

ما باید کاری بکنیم که با تصویب قانون اساسی جدید، وحدت ملی ما تضمین و تثبیت شود. با روح عدالت‌پروری و براساس تعلیمات اسلامی حقوق طبیعی نواحی مختلف را از نظر مدیریت بپذیریم و اگر مشکلاتی هست برای آنها دلایل و جهات را روشن ساخته و از راه مذاکره محیط تفاهم ایجاد نماییم. تشکیل قوه مقننه از یک مجلس، تمرکز اداری را شدیدتر می‌کند و حقوق نواحی مختلف پایمال می‌گردد. پیشنهاد می‌کنم مجلس دیگری در کنار مجلس مقننه به عنوان «مجلس خلق‌ها» و یا «مجلس اقوام» تشکیل شود که نواحی مختلف براساس خصوصیات فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی به تعداد مساوی نماینده داشته باشند» (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ج. ۱، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۷-۴۶).

مقدم مراغه‌ای نماینده تبریز که تلاش زیادی در جهت تمرکززدایی از سیستم سیاسی جدید داشت در جلسه سی‌ام مجلس دوباره با اشاره به مسئله تمرکزگرایی در نظام قبلی خواستار ایجاد مجلس خلق‌ها شد. «ما مدت پنجاه و هفت سال یک حکومت متمرکز داشتیم و تمام قدرت‌ها، ثروت‌ها و اختیارات در مرکز متمرکز شده بود و این تمرکز یک عکس‌العملی ایجاد کرده است، البته یک حالت هیجانی پیدا کرده که با آن باید مبارزه کرد و یک واقعیتی دارد که باید حمایت شود و آن این است که ایالات و استان‌ها اختیاراتی می‌خواهند به یک نوعی نمایندگیشان در حکومت مرکزی بیشتر از اینکه الان

هست باشد. طبیعی است که نه تنها مخالفت و مبارزه نباید کرد، بلکه باید تشویق هم کرد. در قانون اساسی قبلی مسئله ایالات و ولایات و انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که مسکوت ماند و هیچ موقع به آن عمل نشد، ولی بنده پیشنهاد کردم که یک مجلسی، این پیشنهاد را عرض کردم و به گروه دادم، ولی متأسفانه گروه در آن موقع که گزارش می‌کرد منظور نکرد. بنده دو اصل پیشنهاد کرده بودم یکی اینکه در کنار مجلس شورای ملی یک مجلس ایالات تشکیل بشود که از هر استان به طور مساوی در آن نماینده داشته باشند. یعنی اگر بلوچستان و ترکمن‌ها همواره تعداد جمعیتشان کمتر از ایالت مرکزی باشد. در مجلس ایالت، دارای نمایندگان مساوی باشند. الان ملاحظه می‌فرمایید، تهران براساس صد هزار نفر و یا یکصد و پنجاه هزار نفر، تعداد نمایندگانش با تعداد نمایندگان ترکمن صحرا قابل مقایسه نیست و اینها نمی‌توانند در مقابل هم برابری می‌کنند. بنابراین، از نظر اینکه عدالت اجتماعی در سرتاسر کشور گسترش پیدا کند، قدرت و اختیارات نباید متمرکز باشد و نمایندگان باید امکان اظهار نظر داشته باشند. این است که بنده پیشنهاد کردم این اصل قبول بشود، یعنی مجلسی به نام «مجلسی ایالات» در کنار مجلس شورای ملی تشکیل شود که از هر ایالت به تعداد مساوی، سه یا چهار نفر در این مجلس باشند که در مسائل مربوط به تقسیم اعتبارات یا سیاست‌های کلی مملکتی اظهار نظر کنند. بنابراین، همه عضو مساوی یک خانواده باشیم و همه ایالات به طور مساوی اختیار داشته باشند» (همان: ۱۷۹).

تلاش و پیگیری اقوام و اقلیت‌ها در جهت قانون شوراها و تثبیت نظام شورایی دادن نوعی خودمختاری در مسائل داخلی به ایالت بود و در این راه امید فراوانی نیز وجود داشت. چون ایران کشوری است که در آن مردمان مختلف زندگی می‌کنند. برخی این مردمان را خلق‌های ایران، برخی دیگر اقوام و برخی دیگر ملیت‌ها می‌نامند. سیستم شورایی که مرحوم آیت‌الله طالقانی موكداً آن را گوشزد می‌کرد: «می‌تواند بخشی از مسائل اقوام را حل و فصل کند. این در صورتی است که از ذیل تا صدر کلیه امور کشور به صورت شورایی اداره شود. منظور از این ترکیب استحاله ملی نیست، سنی بلوچ لازم نیست شیعه

فارسی زبان بشود. چنین امری فاشیستی خواهد بود. مثل دوران آریامهر خواهد بود، دورانی که در آن قرار بود خلق‌های مختلف ایران از نژاد آریایی بوده باشند و اگر نبودند باید به زور آریایی می‌شدند. نه دین، نه مذهب، نه زبان، نه فرهنگ و نه شعائر قومی و فرهنگی یک خلق را باید بر خلق دیگر تحمیل کرد، برای یک خلق، استاندار از یک خلق دیگر و یا به وسیله حکومت مرکزی نمی‌توان تعیین کرد، چرا که در این صورت حکومت مرکزی کلیه تمایلات متمرکز شدن را در خود احیاء خواهد کرد. سیستم شورایی باید سیستم انتخابی باشد از پایین به بالا و باید بر کلیه ساخت‌ها و بافت‌های مربوط به انتصاب از بالا خط بطلان بکشد. آقای وزیر کشور هنگام صحبت از سیستم شورایی از شوراهاى مختلف در کشور با عنوان «جمهوری‌های کوچک» یاد کرده است. این گفته درست است ولی چیزهایی کم دارد و آن در نظر گرفتن مسئله خلق‌های ایران است. شما می‌توانید یک سیستم فوق‌العاده آزاد، باز، راحت، بدون تردید و دموکراتیک در قالب جمهوری اسلامی داشته باشید و این موقعی عملی می‌تواند باشد که سیستم شورایی با سیستم خودمختاری‌ها در هم بیامیزد و در مرکز، یعنی در تهران هم کلیه تضمین‌های لازم را ایجاد کنید تا کلیه تمایلات مربوط به تمرکز و انحصار و سیستم قدر قدرت مرکزی از میان برود. برای تحقق این هدف لازم است نکات زیر در نظر گرفته شود:

۱. سیستم شورایی یک دستگاه بسیار دموکراتیک است. کلیه انتصابات باید ملغی شود و کلیه مناصب باید جنبه انتخابی داشته باشد.

۲. در مملکتی که در آن چند خلق مختلف زندگی می‌کنند، دستگاه شورایی کامل نخواهد بود، مگر آنکه دستگاه و سیستم دیگری که به همان اندازه سیستم شورایی دموکراتیک است بر آن افزوده شود. اگر کلیه مردمی که در ایران زندگی می‌کنند، معتقدند به تشیع، متکلم به فارسی و از یک ملیت بودند، سیستم شورایی می‌توانست کلیه مسائل را حل کند. ما همه می‌دانیم که چنین نیست. راهش فقط یکی است: خودمختاری خلق‌ها را به رسمیت بشناسد.

۳. برای تحقق کامل سیستم شورایی و سیستم خودمختاری لازم است تقسیمات

جغرافیای کشور عوض شود.

۴. حکومت در زمره تضمینات اگر بلوچستان نمی‌خواهد از ایران جدا شود، این تضمین تاریخی است، شما هم باید تضمین کنید که بلوچستان را از خود جدا نکنید» (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ج. ۱، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۷۹-۹۸۴).

یکی دیگر از عواملی که روند تهیه و تدوین قانون اساسی و جهت‌گیری‌های نظام را در قبال مدیریت اقوام تحت تأثیر قرار داد بحران‌های قومی در بدو انقلاب بود.

معمولاً در هر انقلابی گروه‌های اجتماعی، اقوام و طبقات مختلف با این پیش‌فرض به صف مبارزین و فعالین علیه حکومت وقت می‌پیوندند که نسبت به شرایط کنونی معترض بوده و خواهان تغییر این وضعیت می‌باشند. به عبارت دیگر، در هر انقلابی کنشگران انقلاب به دنبال پیگیری منافع خود می‌باشند. در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران نیز چنین شرایطی حکمفرما بود. علاوه بر انگیزه معنوی و اسلام‌خواهی، گروه‌های مختلف سیاسی و اقوام هر کدام به نوبه خود در این تحول تاریخی نقش داشتند و خواهان تحقق عدالت اجتماعی و بهبود وضعیت خویش بودند با پیروزی انقلاب در پاره‌ای از مناطق پس از مدتی همگرایی ملی روزهای آغازین انقلاب به واگرایی تبدیل شد. اقوام و اقلیت‌ها در زمره گروه‌هایی بودند که خواسته‌های خویش را در قبال نظام نوپای جمهوری اسلامی مطرح نمودند و در مقابل، نظام تازه تأسیس شده از یک سو، ناتوان از برآورده کردن آن خواسته‌ها بود و از سوی دیگر، روند حوادث به سمتی رفت که عملاً در مقابل آن خواسته‌ها قرار گرفت.

از بهمن ۵۷ زنجیره به هم پیوسته تقاضاهای قومی و به دنبال آن خشونت‌های قومی - محلی آغاز شد. ابتدا در شمال غرب ایران و سپس در اسفند ۱۳۵۷ و فروردین ۱۳۵۸، آشوب و درگیری صفحات شمالی کشور را در بر گرفت. هم مرزها با جمهوری خودمختار ترکمنستان شوروی و در حاشیه جنوبی دریای خزر از بندر ترکمن، آق‌قلعه و شهرستان گنبد درگیری‌های شدیدی بین ترکمن‌ها و نیروهای دولتی گزارش شد.

در ماه‌های بعد تظاهرات اعراب در شهرهای اهواز، خرمشهر و آبادان و سپس موج



بمب‌گذاری و خراب‌کاری در صفحات جنوبی در بین خطوط لوله نفت و گاز، ایستگاه‌های راه آهن، دکل‌های مخابراتی و خطوط مواصلاتی استان خوزستان را دچار تنش کرد.

آذربایجان و به ویژه تبریز از نیمه دوم فصل پاییز سال ۱۳۵۸ آبستن حوادث غیرمترقبه‌ای گردید که به سرعت مهار شد.

حاشیه مرزهای جنوب شرقی کشور یعنی منطقه بلوچستان نیز از درگیری‌های قومی - منطقه‌ای مصون نماند. بلوچستان در آن سال و سال‌های بعد به صورت مقطعی، محل بروز ستیزها و چالش‌هایی بود که حاکمیت دولت را در صفحات بلوچ‌نشین آماج حملات خود می‌ساخت. به علاوه منازعات دیگری در ابعاد کوچک‌تر در منطقه حساس و استراتژیک ایل قشقایی (از جنوب اصفهان تا خلیج فارس) در «اردوی خان» و در دیگر شهرها نظیر: بوشهر و انزلی به وقوع پیوست که با هوشیاری طرف‌های ذی‌نفع به سرعت خاتمه یافت (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۹۵-۲۹۶).

از این رو، پیدایش گرایش‌های قوم‌گرا میان کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها، ترکمن‌ها و عرب‌های ایرانی ساکن در مناطق مرزی و حاشیه‌ای منجر به اتخاذ راهکارهای از سوی نظام برای حفظ تمامیت سرزمینی، ایجاد وفاق ملی، مقابله با تجزیه‌طلبی و بسط تعریف گفتمان مسلط هویت ایرانی شد.

در اثنای بررسی و تصویب پیش‌نویس قانون اساسی، انجمن آذربایجان متشکل واکنش‌های بسیار تندی از خود نشان داد و اطلاعیه‌های متعددی صادر نمود.

این انجمن در اعلامیه نهم فروردین ماه خود اعلام کرد که «مدافع سرسخت آزادی‌های اساسی و حقوق دموکراتیک همه خلق‌های ایران است. نه تنها برای خود و همزبانان خود در سراسر کشور بلکه برای همه تنوعات زبانی ایران آزادی فرهنگی و مدنی می‌خواهد». این انجمن ضمن قرار دادن فارسی‌ها به عنوان یک قوم در کنار سایر اقوام در اعلامیه خود نوشت: «اقوام آذری، فارس، کرد، عرب، لر، قشقایی، بلوچ، ترکمن باید در همه حقوق با هم برابر باشند. جمهوری اسلامی ایران باید نقطه آغاز رفع ستم تاریخی و



استبداد مضاعف باشد. تا مسئله ملی حل نگردد و تا تشخیص و هویت همه ایرانیان و حق تعیین سرنوشت خلق‌های ایران قطع نظر از اختلاف زبان، مذهب، تمدن، شیوه زندگی و سایر ویژگی‌ها در قاموس هیأت حاکمه ایران پذیرفته نشود، مبارزه ضدامپریالیستی و استقرار حاکمیت ملی و حفظ اتحاد و یگانگی امکان‌پذیر نخواهد بود.»

ایران به عنوان وطن مشترکی است که «خلق‌های این سامان» در آن زندگی می‌کنند و ملیت و تابعیت ایرانی حالت حقوقی همه آنهاست، لذا باید حکومت‌های محلی با اختیارات اداری، مالی، قضایی، انتظامی، اجتماعی، فرهنگی، عمرانی و قوه تصمیم‌گیری برای امور محلی به وسیله شوراهای ناحیه‌ای برقرار گردد (وارلیق، شماره ۱۰-۱).

با طرح پیش‌نویس قانون اساسی این انجمن که متشکل از روشنفکران اکثراً غیرمارکسیست بود، به انتقاد از آن پرداخت و با چاپ مقاله‌ای با عنوان مسئله فرهنگی اقوام ایران و قانون اساسی جمهوری اسلامی در روزنامه وارلیق نوشت: «مسئله اقوام و ملیت‌ها در قانون اساسی باید مدنظر قرار گیرد و مسئله غفلت از حقوق میلیون‌ها اقوام مختلف و انکار هویت آنان و تحمیل زبان، سنت‌ها و خصوصیات قومی از اقوام کشور به دیگران یکی از دردهای بزرگ جامعه ماست» (وارلیق، شماره ۲: ۸-۷).

این انجمن با تشکیل سمیناری با عنوان «خواست‌های ملت ایران از قانون اساسی» که با همکاری «جمعیت حقوقدانان ایران» و با شرکت نمایندگان گروه‌های مختلف سیاسی کشور در تیر ماه ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران برگزار شد و دکتر حسینقلی کاتبی، دکتر حمید نطقی، دکتر جواد هیأت و محمدعلی فرزانه از طرف انجمن آذربایجان شرکت کردند. موارد زیر را جهت طرح و گنجاندن در قانون اساسی مطرح ساختند:

۱. طرح موضوع «نفی برتری طلبی، سلطه‌جویی و تبعیض فرهنگی، سیاسی و اقتصادی» در اصل ۲ و نیز بیان این مطلب در اصل ۵ که «در جمهوری اسلامی ایران همه اقوام از قبیل: فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و نظایر اینها از حقوق مساوی برخوردارند...» مایه خوشوقتی است.

۲. اصل دهم آمده است برای فراهم ساختن امکانات آموزش و پرورش برای همه مردم

کشور و به طور یکسان تا هر کسی بتواند فراخور استعدادش از آموزش و پرورش و رشد و شکوفایی برخوردار گردد. در اینجا اضافه می‌کنیم که در کنار محدودیت‌های مادی محدودیت دیگری هم مانع راه پیشرفت و شکوفایی و رشد می‌گردد و آن مانع یا سد زبان است. تدریس در مدارس تا سال چهارم ابتدایی به زبان مادری و سپس به هر زبان مادری و فارسی باید باشد.

۳. در مورد اصل ۲۱ سه نکته پیشنهاد می‌شود: الف) با وجود اینکه در متن اصلی تصریحاً و دقیقاً از فارسی به عنوان زبان مشترک مردم ایران سخن می‌رود، اصلاحاتی انجام نشده، پیشنهاد می‌شود به جای عنوان «فصل چهارم - پرچم و زبان و خط رسمی» چنین عنوانی بیاید «فصل چهارم پرچم رسمی، زبان و خط» ب) در همین اصل چنین گفته می‌شود «متون و مکاتبات رسمی باید با این زبان و خط باشد» که باز ناقص برابری اقوام مختلف است. پیشنهاد این است که این جمله به کلی حذف شود. راه درست آن است که زبان مرا چون جزئی جدایی‌ناپذیر از شخصیت من بپذیرید و از من نخواهید اکنون نیز وقتی وارد محفلی رسمی می‌شوم زبانم را چون چتر و پالتوی خود دم در به دربان بسپارم. ج) در بخش آخر همین فصل چنین گفته شده است: «ولی استفاده از زبان‌های محلی در مدارس و مطبوعات محلی آزاد است». کلمه «محلی» حتماً باید از انتهای ترکیب «مدارس و مطبوعات محلی» حذف شود. چرا که تعداد زیادی از آذری‌ها در شهرهای دیگر و به ویژه تهران پراکنده هستند.

۴. پیشنهاد می‌شود که به اصل ۱۵۱ نیز این حکم اضافه شود که وسایل ارتباط جمعی و از جمله رادیو و تلویزیون باید در خدمت گسترش فرهنگ قومی محلی و ملی قرار گیرد.

۵. اصل ۷۴ مبهم است و معلوم نیست که مردم را تا چه حد در اداره امور بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی شرکت می‌دهند، باید حدود و کیفیت عدم تمرکز و حقوق و وظایف مردم شهرها و مناطق تعیین گردد و تنها ترتیب پیاده کردن و جزئیات آن به عهده قانون خاص در چارچوب این اصل گذاشته شود (همان: ۱۴-۷).

### – جایگاه اقوام در قوانین کشور

سرانجام پس از بحث‌ها و مذاکرات طولانی در مجلس تدوین قانون اساسی و فشارهایی که از اطراف بر تدوین‌کنندگان وارد می‌شد و فضای انقلابی و شرایط پراشتهاپ و اوج درگیری‌های قومی در اقصی نقاط کشور، قانون اساسی جمهوری اسلامی به عنوان سند میثاق ملی و مبنای شکل‌گیری و تنظیم سیاست‌های کل نظام از جمله سیاست‌های قومی در ایران تدوین و تصویب گردید.

مطابق مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی، قانون‌گذار ماهیت و جوهر جهت‌گیری نظام را بر مبنای «رعایت حقوق شهروندی» تنظیم نموده است. این قاعده و اصل نیز در عموم فصول و اصول قانون اساسی از جمله مفاد مربوط به اقوام و اقلیت‌ها رعایت شد و مبنای تدوین سیاست‌های قومی قرار گرفت.

روح حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی بیانگر پذیرش استراتژی «وحدت در تکثر فرهنگی» است. در این استراتژی ضمن تأکید بر اشتراکات فرهنگی همه ایرانیان، اعم از فارس، کرد، ترک، بلوچ، لر، ترکمن و... امکان تکثر خرده‌فرهنگ‌های مختلف و اقوام در چارچوب مشترک مجاز و تنوع قومی و فرهنگی به رسمیت شناخته شده است. از آنجا که انسجام و یکپارچگی ملی در سایه همزیستی اقوام حاصل می‌شود، تلاش گردید محتوا و شکل سیاست‌های قومی به گونه‌ای طراحی گردد که در تعارض با اصل انسجام جامعه‌ای (ملّی) قرار نگیرد؛ در عین حال، ضمن حفظ خرده‌فرهنگ‌ها و تفاوت‌های قومی شرایط و قواعد لازم برای حفظ و برابری گروه‌های قومی پیش‌بینی و حقوق آنان تأمین گردد. لذا در کنار استراتژی وحدت در کثرت سیاست «همگرایی قومی» نیز اتخاذ گردید. براساس این سیاست وجود تنوع قومی، فرهنگی و مذهبی در کشور به عنوان اصل پذیرفته شده در آمد و ترتیبات حقوقی و نهادی به گونه‌ای پیش‌بینی گردید که تعاملات میان اقوام از یک سو و تعاملات «دولت - قومیت» از سوی دیگر، به صورت مسالمت‌آمیز در آمده و همزیستی قومی در جامعه براساس حفظ و صیانت حقوق اقوام و اقلیت‌ها و نه استحاله

فرهنگی آنان در فرهنگ اکثریت تأمین گردد.

دو اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی، صریح‌ترین و مهم‌ترین اصولی هستند که جهت‌گیری کلی نظام و قانون اساسی را که مبتنی بر استراتژی «وحدت در تکثر فرهنگی» و سیاست «همگرایی قومی» و «حقوق شهروندی» است به خوبی نشان می‌دهند:

در اصل ۱۱ قانون اساسی ضمن به رسمیت شناختن تنوع قومی در کشور بر امکان استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات، رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات قومی در مدارس در کنار زبان فارسی تأکید و تصریح شده است. در اصل ۱۹ قانون اساسی به تساوی حقوقی مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای صرف‌نظر از رنگ، نژاد و زبان (حقوق شهروندی) تصریح شده است.

از سوی دیگر، در قانون اساسی به عنوان مبنای نظم اجتماعی و بنیان رفتار گروه‌های اجتماعی و قومی علاوه بر دو اصل ۱۴ و ۱۵، در اصول ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۶۴، ۱۰۰ الی ۱۰۶ به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به حقوق اقوام و اقلیت‌ها اشاره دارد.

مطابق قانون اساسی اقلیت‌های قومی به سه گروه تقسیم می‌شوند: ۱) گروه قومی که صرفاً به لحاظ قومیت و خصوصیات متمایز کننده جدای از مذهب و دین گروه خاصی را تشکیل می‌دهند، مانند: آذری‌ها ۲) گروه اقلیت قومی - مذهبی مانند: بلوچ‌ها و کردها ۳) گروه اقلیت‌های دینی مانند: ارامنه و ...

در اصل ۱۹ قانون اساسی با اشاره به تنوع «قوم و قبیله» در ایران، همه آنها را فارغ از رنگ و نژاد، زبان و غیره برخوردار از حقوق مساوی به حساب آورده است. پس در درجه نخست اقوام نیز برابر با دیگر شهروندان محسوب شده‌اند. برابری گروه‌های قومی نیز، از حیث عقاید که در مقوله اکثریت قرار می‌گیرند؛ از بسیاری جهات مفروض گرفته شده و محتاج تذکر نبوده است.

در خصوص آزادی‌های مدنی، به ویژه از حیث اعتقادات و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، در قانون اساسی در مورد اقلیت‌های دینی سخن به میان آمده است. ولی در مورد اقوام همان احکام مربوط به اکثریت جاری است و در مورد برخورداری از نماینده یا

نمایندگان خاص اهل سنت یا نماینده خاص اقوام کرسی خاصی همانند اقلیت‌های دینی برای آنان منظور نشده است.

بارزترین موردی که در آن به حقوق خاص قومی پرداخته می‌شود، مسئله آزادی فرهنگ و زبان قومی است که در این خصوص می‌توان به اصول ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۴ و ۲۶ اشاره کرد. اصل ۱۵ قانون اساسی بعد از اعلام و تعیین زبان رسمی و ذکر این مطلب که «اسناد و مکاتبات رسمی و اداری و متون رسمی و کتب درسی باید با خط و زبان فارسی باشد»، آزادی‌های متنوعی را برای استفاده از زبان‌های «محلّی و قومی» ذکر می‌کند که عبارتند از: آزادی به کارگیری این زبان‌ها در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس زبان و ادبیات قومی در مدارس در کنار زبان فارسی. این حقوق امکان حفظ هویت و تداوم فرهنگی را برای گروه‌های قومی فراهم می‌آورند. در اصول ۲۴ و ۲۶ نیز به آزادی تشکیل «احزاب و جمعیت‌ها» و آزادی نشریات و مطبوعات اشاره شده است؛ امری که آزادی اجتماعی<sup>(۱)</sup> را نیز به گروه‌های قومی می‌دهد. اما اینکه آیا احزاب می‌توانند پایه و مبنای قومی داشته باشند در قانون مسکوت مانده است. اما از نص آن آشکار می‌شود که منعی وجود ندارد و علی‌القاعده تفسیر آن به عهده نهادهای مسئول است. لفظ «جمعیت» نیز با آنکه اندکی مبهم می‌نماید؛ اما به هر حال، می‌تواند به طیف وسیعی از تشکلهای اشاره داشته باشد که در آن صورت انجمن‌های فرهنگی، اجتماعی، خیریه و اقلیت‌های قومی را هم می‌تواند شامل شود.

روشن است حقوق اقلیت در جایی مطرح می‌شود که تفاوت وجود داشته باشد و اکثریت ایرانیان و حکومت دینی برخاسته از قانون اساسی نیز بیشترین تفاوت را با اقلیت‌های دینی دارند. بنابراین، تدوین‌کنندگان قانون جمهوری اسلامی ایران نیز بیشترین عنایت را به اقلیت‌های دینی معطوف کرده و اقلیت‌های قومی را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند.

---

1- Association

برای اقلیت‌های دینی، غیر از دموکراسی تضمین شده در مجلس شورای اسلامی، ماده واحده‌ای نیز برای رعایت حقوق مذهبی و اجرای شرایع دینی‌شان وجود دارد. اما اقلیت‌های مذهبی (اهل سنت) و قومی، به واسطه اشتراک در دین، به لحاظ حقوق اجتماعی و سیاسی، بخشی از اکثریت جامعه ایرانی به حساب آمده‌اند. بنابراین، در ساحت فرهنگی کشور، حق آنان برای تداوم بخشی به هستی فرهنگی‌شان تأیید و آزادی شعائر مذهبی اقلیت‌های مذهبی مسلمان، با عنایت به ماده واحده مذکور، تأمین شده است.

اصول مندرج در قانون اساسی به اقتضای وضع قانون عام و اساسی، مجمل و کلی‌اند و تبعاً در مقام اجرا و تهیه آیین‌نامه نکات باریک‌تر و غامض‌تری نیز گشوده خواهند شد. اگر این امر در مورد حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی با «ماده واحده» خاص حل شده باشد، لیکن در مورد اقلیت‌های قومی به دلیل عدم اجرای بسیاری از اصول مقرر، ابهامات و نکات غامض هنوز مطرح نشده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۷۰-۱۶۸).

ب) توجه به وفاق اجتماعی و همگرایی قومی در پرتو با هم‌نگری و ادغام ارزش‌های دینی - ملی.

تحركات قومی و بحران‌هایی که در سال‌های نخست انقلاب در قلمرو و مناطق قومی کشور ناشی از شکاف‌های مذهبی، زبانی و قومی به وقوع پیوست موجب گردید، در روند تدوین سیاست‌های قومی تغییرات قابل محسوسی ایجاد شده و حفظ وحدت و انسجام ملی و تمامیت ارضی در اولویت قرار گیرد. از این رو، در فرآیند تدوین قوانین، مصوبات و دستورالعمل‌ها حفظ وفاق و همبستگی اجتماعی، توجه به ملی‌گرایی و عوامل و عناصر وحدت‌آفرین و وجوه اشتراکات قومی و ملی در قانون توجه و اذعان قانون‌گذار قرار گرفت و تبدیل به گفتمان مسلط در تدوین قوانین شد. نگاهی به اصول ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی جایگاه والای وفاق ملی تعیین شده به علاوه بررسی روند تدوین قوانین و مقرراتی که در دهه دوم انقلاب به بعد توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای فرهنگ عمومی، مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی امنیت ملی وضع و اجرا شده است این نکته را به خوبی نشان می‌دهد. که در

زیر به بررسی اجمالی مصوبات آنها می‌پردازیم:

دومین سند مهم در زمینه حقوق اقوام «اصول سیاست فرهنگی کشور» مصوب ۱۳۷۱، شورای عالی انقلاب فرهنگی است. اصل ۵ از اصول سیاست فرهنگی به «تحکیم وحدت ملی و دینی» با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع وحدت اشاره دارد. این شورا در سال ۱۳۷۶، اهداف و سیاست‌های کلی و فرهنگی کشور را در مجمعی تحت عنوان هیأت منتخب شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد بررسی قرار داد و در بند ۴ اصل «تحکیم وحدت و همبستگی ملی در عین احترام به آداب و سنن محلی» را مطرح کرد و در ذیل آن به موضوع یا سیاست جزئی‌تر توجه کرد.

براساس متن اصلی این مصوبه «شکل‌گیری و انسجام هر جامعه در گرو وجود وحدت می‌باشد و بدون وحدت دینی، ملی و قومی تحقق و دستیابی به اهداف و آرمان‌های یک جامعه تقریباً غیرممکن است. در این راستا، توجه به نکات زیر ضروری است:

- ۱) تلاش در تبیین نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم یکپارچگی ملی.
- ۲) پیوند دادن فعالیت‌های فرهنگی و هنری قومی با فعالیت‌های ملی و سراسری به عنوان زمینه اصلی حفظ میراث فرهنگی اقوام و طوایف ایرانی (۳) توسعه و گسترش فعالیت‌های رسانه‌ای در سطح رسانه‌های سراسری کشور و تدوین برنامه‌ای برای فعالیت رسانه‌های کشور در این زمینه (۴) هماهنگی فعالیت سازمان‌های ذیربط به منظور تشکیل کارگاه‌های آموزشی روابط بین فرهنگی (۵) تلاش برای ترویج زبان فارسی با توجه به محدودیت‌های زبان‌های مکتوب قومی به ویژه در مورد کودکان و نوجوانان (۶) حمایت از تدوین و ترویج پیشینه و میراث فرهنگی مشترک همه اقوام و طوایف ایرانی و معرفی شهدا، ایثارگران و چهره‌های تاریخی که در تحکیم وحدت ملی ایران کوشیده‌اند. (۷) تمرکز مطالعات قوم‌شناسی در چارچوب فعالیت‌های ایران‌شناسی از سوی مراکز معتبر علمی کشور (۸) توسعه فعالیت‌های پرورشی و اردوگاهی در سطح استان‌های محروم و حاشیه‌نشین (۹) حمایت و ایجاد هماهنگی در مطالعات مستمر و مقطعی به منظور دستیابی به راه‌های گسترش وفاق و شناسایی عوامل و انگیزه‌های فردی و اجتماعی مؤثر بر آن.



از دیگر مراجعی که مصوبات آن دارای جنبه حقوقی و جنبه تقنینی است، شورای فرهنگ عمومی وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌باشد. در بندهای ۱، ۲ و ۴ بیانیه این شورا ضمن بیان اهداف سیاست فرهنگی کشور، چارچوبی برای پیگیری راهبردها و سیاست‌های فرهنگی در مورد فعالیت قومی و روابط بین قومی در سطح منطقه‌ای و ملی ارائه شده است. در بند اول این بیانیه شورای فرهنگ عمومی مسأله روابط بین اقوام و خرده فرهنگ‌های منطقه‌ای و تمایزات مذهبی را مسئله‌ای فرهنگی و اعتقادی دانسته و با توجه به این موضوع اتخاذ تدابیر و راهکارهای فرهنگی را به منظور افزایش وحدت ملی بر سایر راه‌حل‌ها مقدم دانسته که حدود آن را اصول قانون اساسی و اصول سیاست فرهنگی کشور تعیین می‌کند.

همچنین در این بیانیه اصول سیاست فرهنگی ضامن حفظ حقوق فرهنگی، فردی و اجتماعی قومیت‌ها و اقلیت‌های ایرانی تلقی شده و تأکید شده است که هر گونه سیاست‌گذاری در عرصه فرهنگ و عرصه‌های آموزشی، اجتماعی و اقتصادی دارای پیامدهای فرهنگی باید با عنایات به اصول سیاست فرهنگی صورت گیرد. در بند سوم این بیانیه تصریح شده است. «شکل‌گیری انسجام در هر جامعه در گرو وحدت است و بدون وحدت دینی، ملی و قومی تحقق و دستیابی به اهداف و آرمان‌های یک جامعه تقریباً غیرممکن است».

در جلسه ۲۰ مرداد ۱۳۷۶ شورای فرهنگ عمومی برای تحقق وحدت ملی و انسجام ملی بر نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم یکپارچگی ملی، پیوند فعالیت‌های فرهنگی، هنری و قومی به فعالیت‌های ملی و سراسری، توسعه فعالیت‌های رسانه‌ای، تقویت آموزش در روابط بین فرهنگی، ترویج زبان فارسی، حمایت از میراث فرهنگی مشترک و معرفی شهدا، ایثارگران و چهره‌های تاریخی قومی که در تحکیم وحدت ملی ایران کوشیده‌اند، تمرکز مطالعات قوم‌شناسی در چارچوب فعالیت ایران‌شناسی، توسعه فعالیت‌های پرورشی در مناطق محروم و مطالعه مستمر در خصوص راه‌های گسترش وفاق ملی تأکید شده است. در این جلسه برای پیگیری موارد فوق‌الذکر تشکیل «هیأت فرهنگی



نظارت بر حفظ تحکیم وحدت ملی» متشکل از نمایندگان از دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی دولتی و شخصیت‌های مطبوعاتی، علمی و فرهنگی به تصویب رسید. اعضای این هیأت عبارتند از: نمایندگان وزارتخانه‌های فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش، وزارت علوم و فن آوری، سازمان صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، دو نماینده از مطبوعات و یک شخصیت فرهنگی.

در این راستا، در جلسه ۵۷ شورای فرهنگ عمومی در اسفند ماه ۱۳۷۴ در کمیسیون‌های تخصصی این شورا راهکارهایی در شش بخش سیاسی، دینی، مذهبی، آموزشی و تحقیقاتی، اقتصادی، سیر و سیاحت و جهانگردی، فرهنگی و تبلیغی پیشنهاد شد، ولی به قانون، دستورالعمل و یا مقررات رسمی تبدیل نگردید و مسکوت ماند. هرچند در قوانین اساسی کشور، تصریح و تأکید بر رعایت حقوق اقوام به وضوح دیده می‌شود. اما در عین حال، در کنار قانون اساسی برخی قوانین دیگر وجود دارند که با ملاک قرار دادن اسلام شیعه عملاً محدودیت‌های حقوقی را برای اقوام ایجاد نموده است. از جمله این قوانین لایحه قانونی انتخاب اولین رئیس جمهور مصوب ۱۳۵۸/۱۰/۵ را می‌توان برشمرد در فصل شرایط نامزد ریاست جمهوری در ماده سوم این لایحه آمده است: «ماده سوم... رئیس جمهور از رجال مذهبی و سیاسی واجد شرایط زیر باشد:

#### ۱. تابع ایران و ایرانی الاصل

۲. مدیر، مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و «مذهب رسمی» کشور (وزارت کشور، ۱۳۷۰: ۱۱۷-۱۱۴). مراد از مذهب رسمی در این لایحه شیعه امامیه است با توجه به اینکه بخش عمده‌ای اقوام کشور دارای مذهبی غیر از مذهب رسمی یعنی شیعه می‌باشند. بنابراین، این مصوبه آنان را از این «سِمَت» خارج می‌سازد.

بنابراین، این قانون و دیگر قوانینی که تأکید بر مذهب رسمی کشور به عنوان یکی از عوامل مهم مناصب حکومتی در ایران دارد، به عنوان قوانین محدودده کننده باید نگرست.

## روابط «دولت - اقوام» از بعد اجرایی

بدون تردید شناخت و تجزیه و تحلیل رویه عملی هر حکومتی در قبال اقوام، خرده‌فرهنگ‌ها و اقلیت‌های دینی بدون توجه به ماهیت و تعریف دولت امکان‌پذیر نیست. در واقع، ترکیب و ساختار دولت‌ها بر جهت‌گیری و سیاست‌های آنان تأثیرگذار است. از این رو، با توجه به نحوه شکل‌گیری، ترکیب و ساختار دولت‌ها و ماهیت و نوع ایدئولوژی سیاسی میزان پابندی یا عدم پابندی آنان به حاکمیت مردم بر سرنوشت خود است که می‌توان تحلیلی دقیق و واقع‌بینانه از سیاست‌های قومی (عملکرد حکومت) در هر جامعه یا کشوری به دست داد (Anthias And Yaval Davis, 1996).

ساخت سیاسی مردم‌سالار و دین‌مدار حکومت ایران مبتنی بر حقوق شهروندی و مداخله مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش می‌باشد. این ساختار امکان طبیعی حق‌طلبی اقوام و تکلیف دولت در قبال اعطای آن را گوشزد می‌کند. این ساختار حقوقی و مردم‌سالار با اعمال نوعی سیاست قومی سنخیت و سازگاری دارد که حقوق اقوام را به رسمیت بشناسد و مبتنی بر تكثرگرایی باشد. لذا از یک سو رویکردها و ویژگی‌هایی که بر ماهیت، ساختار و ایدئولوژی‌های سیاسی نظام حاکم بود و از سوی دیگر، مجموعه قوانین اساسی و موضوعه، مدیریت راهبردی کشور و نیروهای انقلاب را وادار می‌ساخت در قالب این ساختار حرکت کرده و سیاست‌ها را به گونه‌ای عملیاتی و اجرا نمایند که ضمن تضمین حق تعیین سرنوشت اقوام در پرتو حکومت دینی، تعامل «دولت - قومیت» به شکل مناسب جریان یابد و نظم اجتماعی در بعد کلان برقرار گردد. اینکه آیا چنین انتظاراتی محقق گردید و یا نظام اجرایی کشور در طول یک ربع قرن توانست منویات امام خمینی (ره) و نظام جمهوری اسلامی را که مجموعاً در قالب قانون اساسی تبلور یافت، عملی سازد. موضوعی است که در این قسمت تحت عنوان روابط «دولت - قومیت» از بعد رفتاری یا اجرایی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و به

آن پاسخ داده خواهد شد. برای پاسخ دقیق و همه جانبه به این سؤال سعی شده است رویه مدیریتی و اجرایی حکومت در جمهوری اسلامی در قبال اقوام به صورت طولی مورد بررسی قرار گیرد. برای نیل به هدف مذکور در تاریخ انقلاب برش‌هایی ایجاد و آن را به چهار مقطع تاریخی تقسیم نموده‌ایم. این چهار دوره عبارتند از:

۱. تشتت و ابهام در الگو و استراتژی مدیریت و فقدان آگاهی مدیران نسبت به تحولات قومی.

۲. دوره استقرار الگوی سیاست جنگی و تمرکز بر دشمن خارجی.

۳. استراتژی توسعه اقتصادی مناطق قومی.

۴. استراتژی مشارکت سیاسی اقوام، تشکیل شوراها، تشکیل احزاب و جمعیت نخبگان قومی، گسترش رسانه‌ها و مطبوعات قوم و حضور فعال اقوام در انتخابات.

در این بخش، به دنبال آن هستیم تا آن دسته از سیاست‌های داخلی و خارجی کشور را که به نحوی بر رویه رفتاری (عملی) دولت و مدیریت قومی مربوط می‌گردد در هریک از دوره‌های چهارگانه فوق‌الذکر بررسی، نقد و تحلیل نماییم:

#### دوره انتقالی

این دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ آغاز و تا اواسط سال ۱۳۵۹ ادامه دارد. این دوره که مصادف با تغییر نظام سیاسی کشور و به هم ریختن ساختار نظام سیاسی و اجتماعی پیشین و حرکت به سمت تأسیس و ایجاد ساختار سیاسی و نظام اجتماعی جدید است می‌توان بر آن «وضعیت انقلابی» نام نهاد. زیرا در اثر وقوع انقلاب نظم اجتماعی قبلی و همه ساختارها فروپاشید، ولی هنوز نظم اجتماعی جدید جایگزین آن نگردیده و فضای سیاسی - اجتماعی جامعه بسیار ملتهب بود. از سوی دیگر، علاوه بر التهابات و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و قومی در اقصی نقاط کشور همه نیروهای درگیر و مشارکت‌جو در انقلاب به ویژه گروه‌های قومی و نخبگان سیاسی آنان ضمن طرح مطالبات و تقاضاهای متراکم خود که در طول رژیم گذشته بدون پاسخ مانده و یا سرکوب

شده بود، خواستار تحقق آنها و مشارکت در قدرت سیاسی شدند و به دلیل از هم پاشیدگی نظم اجتماعی پیشین و بی‌اعتباری و یا بهتر بگوییم نفی قوانین و مقررات رژیم ساقط شده و جایگزین نشدن قوانین و مقررات جدید جامعه دچار ناهنجاری سیاسی گردید. در چنین فضایی برای نیروهای انقلاب و مدیریت راهبردی کشور به ویژه در مناطق قومی بسیار دشوار و در عین حال حساس بود و هرگونه اقدام نسنجیده‌ای از سوی نیروهای انقلاب می‌توانست به بحران عظیمی تبدیل گردد، بدیهی است از مهم‌ترین ویژگی‌ها این دوره در زمینه تعاملات «دولت - قومیت» می‌توان به چند ویژگی اشاره نمود:

الف) ابهام و بی‌تصمیمی: عدم وجود قوانین و دستورالعمل‌هایی که بتوان برای مدیریت جامعه قومی کشور بدان استناد کرد، از ویژگی‌های بارز این دوره است. هرچند عدم وجود طرح و برنامه‌های از قبل تعیین شده در این زمینه بر ابهام وضع موجود افزود. به علاوه شروع خیزش‌های سیاسی قومی چند ماه پس از پیروزی انقلاب در استان‌های قوم‌نشین کردستان، بلوچستان، آذربایجان و ترکمن صحرا و به راه افتادن اردوگاه‌های خوانین در جنوب ایران یعنی قلمرو ایلات قشقایی و شورش‌های شهری در میان اعراب خوزستان نه تنها بر ابهام وضعیت جامعه افزود، بلکه به دلیل ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی نیروهای انقلاب را با نوعی بی‌تصمیمی مواجه ساخته و آنان را وادار می‌ساخت از توسل به زور و خشونت پرهیز نمایند، هرچند که بعدها فشارها آنان را وادار به چنین کاری کرد.

ب) فقدان انسجام اجتماعی: این عدم انسجام از یک سو، به نیروهای انقلاب که مدیریت راهبردی کشور را در وضعیت انقلابی به دست گرفته بودند و از سوی دیگر، تفرقه و جدایی میان احزاب سیاسی که در پیروزی انقلاب نقش داشتند، مربوط می‌گردد. این تفرقه در زمانی برجسته‌تر و به مقابله و رویارویی مسلحانه منجر شد که ماهیت نظام از سوی رهبر فقید انقلاب تعیین و اعلام گردید. لذا بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی موجود در آن زمان راه و مسیر خود را جدا کرده و حتی به مقابله با انقلاب برخاستند و جامعه به شدت دچار گسست اجتماعی گردید.

علاوه بر آن اگرچه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی با تأکید بر اسلام فقهاتی یا اسلام شیعی

در جامعه شیعیان ایران به ایجاد هویت مشترک اجتماعی و ارائه هنجارهای مشترک کمک کرد؛ اما در عین حال، همین مذهب مسلط در جامعه ایران که اقوام غیرشیعی در آن زندگی می‌کردند به دلیل برخورداری از عناصر انعطاف‌ناپذیر اعتقادی به واسطه هویت اجتماعی اهل سنت و اقلیت‌های مذهبی انجامید و شکاف مذهب در تقاطع با شکاف‌های قومیتی در کنار مطالبات فرهنگی - اقتصادی انسجام اجتماعی در مناطق قومی را آسیب‌پذیر نمود.

بنابراین، با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی، عامل مذهب و تفاوت‌های مذهبی و زبانی در میان اقوامی مثل: کردها و بلوچ‌ها در مقایسه با دیگر اقوام فعال‌تر عمل کرد و موجب شکنندگی وفاق و انسجام اجتماعی گردید.

ج) تحولات سریع: اصولاً از منظر رشته‌های جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلابات در جوامع دستخوش انقلاب و همچنین در دولت‌های انقلابی جامعه دستخوش قبض و بسط‌های سیاسی - اجتماعی و تحولات سریع در همه عرصه‌ها و امور می‌گردند. از این رو، انتظار اداره و ساماندهی امور همانند جوامع باثبات سیاسی، انتظاری غیرواقعی و نامعقول خواهد بود. در ایران پس از انقلاب جو انقلاب زده و شرایط بی‌ثبات سیاسی از یک طرف و سرعت تحولات از طرف دیگر، به حدی بود که مانع از طراحی یک استراتژی حتی کوتاه‌مدت می‌شد. لذا مدیریت راهبردی دوران انقلاب ناگزیر بود که همراه با وقایع، حوادث و اتفاقاتی که رخ می‌نمود به سامان‌سازی پرداخته و مدیریت نماید. همین روند در مدیریت قومی در دوران انقلاب نیز مشاهده می‌شود.

د) توسل به ابزار نظامی: در این مقطع هرچند سیاست‌ها و جهت‌گیری کلی نظام نوپا بر حذف و سرکوبی گروه‌های قوم‌گرا و خیزش‌های سیاسی - قومی استوار نبود، اما مع‌الوصف به رغم این رویه نظری و قانونی، رویه اجرایی و رفتار عملی حکومت در مناطق قومی برخلاف آن قرار گرفت و حکومت به اجبار برای اعمال حاکمیت در این مناطق به ابزار نظامی متوسل و به رغم پاره‌ای ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی به ناچار از روش نظامی یا شبه‌نظامی سودجست (مطالعات راهبردی، ۱۳۷۶).

اتخاذ رویه شبه نظامی و برخوردهای حاد و قهرآمیز با گروه‌های قوم‌گرا در این دوره حکایت از نوعی شکاف میان رویه نظری و تئوریک نظام (سیاست‌ها و قوانین موجود) از یک سو و رویه عملی آن از سوی دیگر دارد؛ زیرا گفته می‌شود اولاً، در دولت مرکزی برای اعمال رویه عملی سرکوب‌گرانه اجماع‌نظر و توافق کامل وجود نداشت. برخی مقامات در دولت موقت و شورای انقلاب قائل به راه‌های مسالمت‌آمیز و مذاکره بودند. ثانیاً، دولت مرکزی توان کافی برای برخورد جدی نداشت و ثالثاً، برخی از رهبران و متنفذین محلی در مناطق قومی در برخی مقاطع با انقلاب همراهی داشته و موقعیت میانجی‌گرایانه آنان مانع از تعمیق تضاد گروه‌های قومی و دولت می‌شد. برای مثال، شیخ شبیر خاقانی در خوزستان و مولوی عبدالعزیز ملازاده در سیستان و بلوچستان دارای چنین نقش و موقعیتی بودند (مقصودی، ۱۳۸۲: ۲۴۹).

تعارض و دوگانگی در نظر و عمل در مدیریت قومی کشور در دوره اول مؤید نکته پیش گفته شده، مبنی بر ابهام یا فقدان انسجام در تصمیم‌گیری می‌باشد. در این دوره از نقش استراتژیک حضرت امام خمینی (ره) در مدیریت راهبردی کشور، به ویژه حل و فصل بحران‌های قومی باید یاد کرد. زیرا حضور مقتدرانه حضرت امام و مشروعیت بالای نظام سیاسی ناشی از مشروعیت کاریزماتیک امام خمینی (ره) و دیگر منابع سنتی و ایدئولوژیک موجب پیش‌گیری از تجزیه کشور توسط گروه‌های سیاسی قوم‌گرا و دیگر گروه‌های سیاسی شد (همان، ۱۳۸۳: ۶۳۶).

امام در تمام بحران‌های این دوره با طرح دیدگاه‌های خود و مخاطب قرار دادن اقوام، اقلیت‌ها و اهل سنت ضمن تأکید و توجه نظام بر حقوق و مطالبات اقوام، آنان را به صبر انقلابی و یاری و مشارکت در حل مشکلات و نارسایی‌ها دعوت می‌نمود:

«قدری تحمل بکنیم، این را حمل نکنید به اینکه یک قشری را به قشر دیگر برتری دارد. اسلام و آنی که می‌خواهیم بین هیچ‌یک فرقی نمی‌گذارد، همه حقوق را ملاحظه می‌کنند. مسلمین همه ید واحده هستند، مسلمین همه برادر هستند. اینکه مسلمین یک طایفه‌شان به یک طایفه دیگر مقدم باشد، اینها نیست، حقوق همه مسلمین و هر کس که در

مملکت اسلامی زندگی می‌کند حقوقی برابر دارد، اسلام ما را به آن حقوق می‌رساند. من احتمال می‌دهم که خدای ناخواسته باز یک دست‌هایی در کار باشد که پیش برادرهای کرد ما بروند بگویند که ببینید دولت اسلامی شد و کاری نشد، پیش برادرهای بلوچ ما بروند و همین حرف را بزنند، قشقای‌ها بروند همین حرف را بزنند. همه برای اینکه یک آشوبی باشد، آرامش نباشد که ما مملکت‌مان را به طور عاقلانه و به طور عدالت اداره کنیم. اینهایی که می‌آیند و این حرف را می‌زنند، اینها قصد این را ندارند که اصلاح بشود، اینها قصد فساد دارند، خود شما هم می‌دانید که اینها می‌خواهند فساد بکنند.

اما قضیه اینکه کارهای هر کسی به دست خودش باشد، این جزء برنامه‌های اسلام است و برنامه ما هم بنا بر همین هست. نه تنها شما، در هر جا، در هر استانی، در هر جایی که هست باید همان طوری که از اول قانون هم همین معنا بوده است که باید شوراهای ولایتی باشد، اینها باید بشود و می‌شود و در صدد هستند. الان مشغول طرح‌ریزی آن هستند که شما را برای خودتان، مسائل خودتان باشد، انتخابات مال خودتان باشد، خودتان انجام بدهید، کارهایتان محول به خودتان باشد. نه شما تنها، خراسان هم همین‌طور، اصفهان هم همین‌طور، همه‌جا همین‌طور. این شوراها باید همه‌جا باشد و هر جایی خودش را اداره کند این هم برای ملت خوب است، هم برای دولت خوب است. دولت نمی‌تواند همه‌جا را خودش تحت نظر بگیرد، وقتی محول کرد کار را به خود مردم، هم مردم در هر منطقه‌ای که هستند برای خودشان دلسوزتر هستند، بهتر اطلاع دارند به احتیاجات خودشان. اینها یک برنامه‌هایی است که در دست اجرا است.» (صحیفه نور، ج ۶: ۹۹-۱۰۰).

«... یک تلگرافی با امضای ۱۸ نفر از ائمه جماعت مهاباد و اطراف و رونوشت به پانزده نفر از مقامات آمد و در آن این بود که ما اهالی کردستان در این نهضت شریک بودیم و زحمت کشیدیم و حالا اشخاصی ذهن شما را مشوش کردند و نسبت به اهالی کردستان بدبین کردند و شما و همه ایرانی‌ها را بر ضد کردستان بسیج کردید. خوب من می‌دانم که علمای آنجا همچو چیزی نمی‌گویند. این یک مطلبی است که یا ائمه جماعت را اسمشان را نوشته‌اند آنها هم بی‌اطلاعند، یا با سر نیزه رفتند آنجا و گفتند باید این را امضاء کنید و



نمی‌خوانستند نکنند. ما می‌خواستیم ببینیم که علمای کردستان و اهالی کردستان و علمای سایر بلاد ما که برادران ما هستند و اهل سنت هستند، تا حالا چه مطلبی دیدند که در این پنج، شش ماهی که جمهوری اسلامی هست که نسبت به کردستان، بلوچستان، سیستان، سایر جاها یک عملی شده باشد که برخلاف باشد، برخلاف مصالح آنها باشد یا یک امتیازی در این مدت گذاشته شده باشد بین اهالی کردستان و بلوچستان با اهالی تهران، یک گرفتاری‌هایی شما دارید و همه قشرهای مملکت دیده‌اند و شاید در ذهنشان این آمده باشد که جاهای دیگر این‌طور نباشد. من در این مدتی که اینجا بودم و گروه‌های مختلف آمده‌اند، چه از کردستان چه از جاهای دیگر، از بختیاری، از قشقایی، از همه اینها، این گروه‌های مختلف آمده‌اند اینجا و هر دسته‌ای ادعا کرده‌اند که آن قدری که به ما ظلم شده است به دیگران نشده، آن قدر که ما عقب مانده هستیم دیگران نیستند، ما نه آب داریم نه آسفالت داریم و نه برق داریم نه کذا. من به آنها گفتم آقا شما محیط خودتان را می‌بینید، شما بروید جاهای دیگر هم ببینید، ببینید آنها دارند و شما ندارید، یا همه ندارید؟ اصلاً بنا بر این بوده که نداشته باشید. من نمی‌گویم بروید عشایر را ببینید، دوردست‌ها را حالا به شما عرض می‌کنم شما بروید تهران، این محل‌هایی که در دوروبر تهران الان واقع است» (همان، ج ۹: ۳۷).

«... اگر احکام اسلام در این مملکت پیاده بشود، همه جهات مادی و معنوی تأمین خواهد شد، اسلام برنامه‌اش است که ما بین فقیر و غنی و نمی‌دانم - کرد و ترک و لر و اینها فرق نگذارد، همه برادر و برای همه است و شما باز همین نهضتی را که دارید، نهضت اسلامی با همان نیت اسلامی و نهضت اسلامی ادامه بدهید» (همان، ج ۹: ۱۷۹).

«... من کراراً در خطابه‌هایی که ایراد کردم و در نوشته‌هایی که داشتم دو مطلب را رویش تأکید کردم، یک مطلب اینکه در اسلام، نژاد، گروه، دستجات، زبان این‌طور چیزها مطرح نیست. اسلام برای همه است و به نفع همه و ما با شما برادر هستیم به حکم قرآن، به حکم اسلام و از هم جدا نیستیم. با کردها، با ترک‌ها، با بلوچ‌ها همه برادر و باید با هم زندگی کنیم» (همان، ج ۹: ۳).



«... ما می‌خواهیم به آن‌طوری که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد، در ایران پیاده بشود و همهٔ اقشار بدون اینکه فرقی باشد ما بین مرزنشین و ما بین مرکز نشین، بین فارس و کرد، بین عرب و عجم، بین کرد و غیر کرد، هیچ فرقی در اسلام نیست و همه به حقوق خودشان می‌رسند. از خدای تبارک و تعالی سلامت و سعادت همه را می‌خواهم و خداوند همه را حفظ کند» (همان، ج ۷: ۲۵۴).

هـ. برقراری آزادی‌های نسبی در کشور: در فاصله بین سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۹ آزادی نسبی در کشور ایجاد و مطبوعات و کتب قومی زیادی چاپ و منتشر شد. در آذربایجان شرایط برای فعالیت‌های انتشاراتی - اعم از کتاب و مطبوعات - به زبان‌های آذری فراهم آمد. مراکز عمده انتشارات به زبان آذری در تهران و تبریز واقع بود. در این شهرها و بسیاری از شهرهای کوچک‌تر آذربایجان ایران تعداد زیادی از نشریات ادبی و سیاسی فعالیت خود را آغاز نمودند که بینش و نقطه نظرات متنوعی را به خوانندگان منتقل می‌کردند. اکثریت این نشریات عمر خیلی کوتاهی داشتند، ولی با خارج شدن یکی از صحنه، نشریه دیگری جایگزین آن می‌شد. از جمله این نشریات می‌توان از یولداش (رفیق)، انقلاب یولوندا (در مسیر انقلاب)، نینی یول (راه نو) و وارلیق را نام برد که نشریه اخیر هنوز هم به مدیریت و سردبیری دکتر جواد هیأت منتشر می‌شود. در اوایل این دوره، روزنامه‌های معروف ایران یعنی کیهان و اطلاعات و نیز روزنامه آیندگان از آزادی بیشتری در انتقال خبر و تحلیل برخوردار بودند. بدین ترتیب، در این روزنامه‌ها - مخصوصاً آیندگان - مباحث قومی مربوط به آذربایجان بروز و ظهور بیشتری می‌یافت.

مهم‌ترین حادثه‌ای که در آذربایجان در این دوره به وقوع پیوست حرکت حزب جمهوری خلق مسلمان بود. هر چند موضع‌گیری شریعتمداری در مقابل دولت جمهوری اسلامی، موضعی ذاتاً قومی نبوده و بیش از هر چیز به اختلاف دیدگاه‌های شریعتمداری و امام خمینی (ره) در خصوص منشاء حاکمیت و مشروعیت و اختلاف در خصوص نحوه تدوین قانون اساسی مربوط می‌شد (مرشدی‌زاد: ۱۲۳). اما مع الوصف در این حادثه

تحریک احساسات قومی آذری‌ها نقش برجسته‌ای داشت.

یکی دیگر از فعالیت‌های قومی که در فضای آزاد بدو انقلاب بروز و ظهور نمود، تأسیس و تحریک احزاب قومی بود. در ابتدای سال ۱۳۵۸، در حالی که دولت موقت در ایران حاکم بود و شرایط انقلابی هنوز در ایران حکمفرما بود، احزاب قومی در کشور بروز کردند. در کردستان حزب دموکرات کردستان به رهبری عزالدین حسینی ادعاهایی در خصوص احقاق حقوق گروه‌ها و خودمختاری و حق تعیین سرنوشت مطرح کرد. در آذربایجان نیز به دنبال شکل‌گیری حزب جمهوری خلق مسلمان ایران که حزبی طرفدار شریعتمداری بود، ادعاهایی کرد که در ابتدا ماهیت قومی نداشت، ولی کم‌کم شکل قومی به خود گرفت. شریعتمداری در ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ در مقابل حوادث کردستان و ترکمن صحرا اعلام موضع کرد و گفت:

«هموطنانی که در کردستان و ترکمن صحرا زندگی می‌کنند همه برادران و خواهران ما هستند و از اوضاعی که در این ایام در سنج به وجود آمد شدیداً متأثر و متأسف شدیم، اگرچه دقیقاً از علل و موجبات حوادث این دو شهر اطلاعی نداریم، ولی گمان می‌رود که این نوع حرکات خالی از تحریکات داخلی و خارجی نباشد. با وجود این، معتقدیم که دولت باید قویاً در تأمین خواسته‌های مشروع و منطقی آنان که جزو مصالح عمومی ملت ایران است رسیدگی فوری نموده و اقدامات عاجلی مبذول دارد (آیندگان، ۱۳۵۸).

همچنین در آذربایجان انجمنی با عنوان «انجمن آذربایجان» شکل گرفت که تشکیل دهندگان آن افرادی مانند: دکتر هیأت، دکتر حمید نطقی، حسینقلی کاتبی، محمدعلی فرزانه و دیگران بودند. انجمن آذربایجان در اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۵۷ انتشار داد، مواضع و خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام کرد:

«این وظیفه را که ما آذربایجانی‌ها همراه با همه مردم مبارز و آزاده ایران نه امروز و نه دیروز و نه پارسال و پیرارسال بلکه از یک قرن پیش در سنگرها و پایگاه‌های ملی با خلوص نیت و از اعماق دل و جان انجام داده و همواره سرسخت و پیشگام بوده‌ایم، اینک نیز ادامه همین وظیفه ملی را در پایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و «انجمن آذربایجان»

که تاریخ آن با تاریخ درخشان آزادی ایران توأمان است، اعلام می‌داریم. ... بدینسان ما فرزندان آذربایجان... با اتکا به نیروی سرسختی و پایداری و سنجیه شور و حمیت آذربایجان، همه آزادی‌خواهان و رزمندگان این سامان را در سراسر ایران به همکاری و کوشش در راه احیاء دموکراسی و استقرار نظام دموکراتیک دعوت می‌کنیم. در خوزستان نیز در این دوره حزب قومی با عنوان «حرکت التحریر» تأسیس و شروع به فعالیت نمود. این حزب نقش مؤثری در فرآیند هویت‌سازی قومی در میان اعراب خوزستان ایفا نمود. هرچند این حزب در طی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران کنار زده شد (مرشدی‌زاد: ۲۱).

در این دوره چنان‌که پیش از این اشاره شد گروه‌های مارکسیستی نیز در ابتدای امر فعالیت داشتند، ولی به تدریج از نقش آنها کاسته شد. دولت موقت و حزب جمهوری اسلامی هیچ‌کدام مارکسیسم را تحمل نمی‌کردند. لذا اندیشه‌هایی که به قومیت از منظر مارکسیستی می‌نگریستند و احزابی که دیدگاه‌های قومی خود را از شوروی اخذ می‌کردند نتوانستند دوام زیادی بیآورند (همان: ۱۳۵).

#### روابط دولت - اقوام از بعد فرهنگی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا شروع جنگ، به دلیل اختلافات و کشمکش‌های داخلی و پراکندگی قدرت از یک سو و از سوی دیگر، تثبیت نشدن وجوه فرهنگی نظام جدید چندان توجهی به مسائل فرهنگی اقوام نمی‌شد. در عین حال، عملکرد برخی نهادها از جمله صدا و سیما منجر به اعتراض و ایجاد کشمکش‌ها و بحث‌هایی شد.

اقلیت‌ها و اقوام در این دوره خواهان این بودند که به اعتقادات و ارزش‌های آنها در کنار اسلام شیعی توهین نشود و آنها نیز از شأنی همسان اسلام شیعی برخوردار شوند. مولوی عبدالعزیز می‌گوید: «حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده یعنی مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از زبانش و از دستش در امان باشند و حدیث دیگر این است «لا یومن احدکم حتی یحب لآخر ما یحب لنفسه» هیچ‌کدام از شما مؤمن کامل

نمی‌شود تا وقتی که آنچه را خودش نمی‌پسندد برای دیگران بپسندد. منظورم این است که این اصل خوب نوشته شده که اهانت به شعائر کسی نشود و همه موافق هستیم، اما منظور عرضم این بود که همچنان که اهانت و توهین به شعائر دینی گناه است، همین‌طور اهانت به مقدسات دینی هم گناه است. ما از تمام رسانه‌های گروهی می‌شنویم که نسبت به خلفای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) اهانت می‌شود. از دوستانم که علمای اعلام هستند و وارث دین پیغمبر هستند، تقاضا می‌کنم به برادران و دوستان و آنهایی که در رأس علم و عمل هستند توصیه بفرمایند که نسبت به خلفای پیغمبر در رسانه‌های گروهی توهین نشود سنی‌ها برادران شما هستند. تمام مسلمانان دنیا می‌خواهند دست به سوی شما دراز بکنند ما بایستی دست همه را بفشاریم به تمام مسلمانان دنیا دست بدهیم وقتی که دنیای اسلام و عالم عرب از رادیوی تهران می‌شنوند که نسبت به خلفا و مقدسات آنها اسائه ادب و توهین می‌شود چه جور آنها را برادر خودتان می‌دانید... (همان: ۷۲۶-۷۲۵).

در کنار عوامل بالا آنچه با بررسی آمارهای فرهنگی بین نقاط مختلف جلب نظر می‌کند، عدم تعادل در توزیع و تمرکز امکانات فرهنگی در سطح مرکز و استان‌ها می‌باشد، گرچه می‌توان این تبعیض را ناشی از سیاست‌های پیش از انقلاب دانست، اما توجه به آنها و مقایسه با آمار در دوره‌های بعدی می‌تواند آگاهی‌بخش باشد. در سال ۱۳۵۹، بنابه آمار سازمان برنامه و بودجه تعداد کتابخانه‌های ثابت تهران ۳۴ باب بوده است و پس از آن خراسان با ۲۱ باب در رتبه بعدی قرار دارد و این در حالی است که در برخی استان‌ها نظیر آذربایجان غربی ۶ باب، کردستان ۳ باب و کهگیلویه بویراحمد ۱ باب می‌باشد. از سوی دیگر، موزه‌های فعال تهران ۲۶ و سینما ۹۷ باب می‌باشد در حالی که همین آمار برای آذربایجان غربی بالاترین تعداد پس از تهران ۳ و ۷ می‌باشد و استانی مثل کردستان دارای یک موزه فعال و ۳ واحد سینما می‌باشد (سازمان برنامه و بودجه، ج ۴، ۱۳۵۹).

از میان ۲۲۹۴ واحد دبیرستان موجود در کشور در سال ۵۹-۵۸، ۴۰۸ واحد متعلق به استان تهران است و استان‌های آذربایجان غربی ۷۷، کرمانشاهان ۸۰، سیستان و بلوچستان ۲۷ و خوزستان ۱۴۹ و کردستان ۲۸ واحد می‌باشد (همان: ۱۲۲۰).

### روابط دولت - اقوام از بُعد اقتصادی

به لحاظ اقتصادی از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا شروع جنگ تنها منبعی که می‌توان براساس آن به بررسی سیاست‌های اقتصادی دولت پرداخت قانون بودجه سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ می‌باشد. در مقدمه بودجه سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۵۸ در بند ۷ یکی از خصوصیات بودجه تقدیمی را تمرکززدایی اقتصادی می‌داند. در حالی که عملاً این گونه نشد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۹ و ۱۳۵۸: ۱۸-۱۷).

به لحاظ وضع بهداشتی از میان ۱۴۷۲۵ نفر پزشک در سطح کشور ۸۲۲۰ نفر آنها در تهران حضور داشتند و استان‌هایی مثل: آذربایجان غربی ۲۰۴ نفر، خوزستان ۵۹۰ نفر، سیستان و بلوچستان ۴۶ نفر و کردستان ۸۱ نفر حضور داشتند (همان: ۱۴۶).

به لحاظ تعداد بیمارستان‌ها در تهران ۱۳۷ بیمارستان و به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۳/۲۶ تخت بیمارستانی وجود دارد در حالی که در آذربایجان غربی ۱۶ بیمارستان و برای هر ۱۰۰۰ نفر ۱/۵۷ تخت بیمارستانی وجود دارد و خوزستان ۴۴ بیمارستان و به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۱/۸۴ تخت، در سیستان و بلوچستان ۹ بیمارستان و به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۰/۷۶ تخت بیمارستان و در کردستان ۸ بیمارستان و به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۰/۵۴ تخت بیمارستان و در ایلام ۳ بیمارستان و به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۰/۵۳ تخت بیمارستانی وجود داشت (همان: ۱۵۰).

نتایج سرشماری از کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور به تفکیک استان‌ها بدین صورت بوده است که از ۴۵۰۲ کارگاه بزرگ، تهران ۱۶۰۸ کارگاه را دارا بوده است در حالی که آذربایجان غربی ۸۵ کارگاه، خوزستان ۲۰۶ کارگاه و کرمانشاهان ۶۳ کارگاه را دارا بوده است (همان: ۴۶۱).

به لحاظ کشاورزی مبلغ وام‌های اعتباری به استان‌های کل کشور ۱۴۸۳۷۸ میلیون ریال بوده است و از این مبلغ به استان مرکزی (تهران و استان مرکزی) ۱۶۸۳۳ میلیون ریال

اختصاص داده شده بود در حالی که سهم استان‌هایی که استعداد کشاورزی بیشتری داشتند از آذربایجان غربی ۵۳۳۸ میلیون ریال، خوزستان ۳۰۵۳ میلیون ریال، سیستان و بلوچستان ۶۱۱ میلیون ریال و کردستان ۲۲۷۱ میلیون ریال بوده است (همان: ۲۹۴). نکته جالب اینجاست که استان تهران و مرکزی چندین برابر دیگر استان‌ها که استعداد کشاورزی بیشتر یا حداقل هم‌سطح استان تهران دارند، بودجه و وام اعتباری دریافت کرده است. به هر حال، مجموعه آمار و ارقام فوق‌الذکر نشان می‌دهد که رویه عملی حکومت در دوره اول مطابق اهداف و سیاست تعیین شده در جهت فقر و محرومیت‌زدایی عملی نشده است.

#### دوران سیاست جنگی

این دوره از سال ۱۳۵۹، مقارن با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، آغاز و تا سال ۱۳۶۸ پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ادامه یافت. از مهم‌ترین ویژگی این دوره در رویه اجرایی دولت - قومیت به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

#### پیگیری رویه برخورد و حذف گروه‌های افراطی قوم‌گرا و تجزیه‌طلب

با شروع و گسترش جنگ و حمله عراق به ایران، مناطق بحرانی خوزستان، کرمانشاه، کردستان و بخش‌هایی از آذربایجان غربی به لحاظ مجاورت مرزی با عراق و به علت ارتباط و همکاری گروه‌های تجزیه‌طلب مانند: حزب دموکرات کردستان و اتحادیه خلق عرب - با رژیم بعثی تبدیل به مناطق جنگی شدند. در این مقطع، عملکرد دولت در حوزه اقوام تحت‌الشعاع مسئله جنگ قرار گرفت. در استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان نیز تداوم شرارت و ناامنی و ارتباط گروه‌های تجزیه‌طلب بلوچ مانند «جمبا» با عراق و نیز لزوم برقراری ثبات و امنیت در مرزهای شرقی موجب شد که حالت فوق‌العاده همانند مناطق جنگی اعلام شود.

با یکدست شدن دولت مرکزی از اوایل این دوره و غلبه گرایش رادیکال اجماع‌نظر و توان نسبی برای تأمین امنیت حاصل شد. در شرایط رادیکالیزه آن دوران رهبران میانه‌رو محلی نیز کناره گرفته و یا همانند احمدمفتی‌زاده روشنفکر مذهبی گرد از زاویه برخورد با

نظام وارد شدند.

در این دوره، برای حکومت اولویت اصلی در این مناطق برقراری امنیت بود. بدین منظور نهادها و مراکز نظامی، انتظامی و اطلاعاتی به شدت تقویت شدند. از این رو، در سال ۱۳۶۱ به منظور تأمین امنیت و مقابله با گروه‌های تجزیه‌طلب مرتبط با عراق در شمال غرب کشور «قرارگاه حمزه» سپاه پاسداران انقلاب تأسیس و در شرق کشور برای ایجاد امنیت «قرارگاه ثارالله» تجهیز گردید.

در تمام این دوره، سیاست برخورد و حذف گروه‌های قوم‌گرا با جدیت دنبال شد. این عمل پرهزینه و گریزناپذیر تأثیراتی دیرپا بر جای نهاد که هزاران معدوم، زندانی، تسلیمی و متواری و خانواده آنان از آن جمله‌اند. از سوی دیگر، گروه‌های تجزیه‌طلب راه خروج از کشور را در پیش گرفته و اکثر آنان در کشورهای همجوار مانند: عراق، ترکیه، پاکستان و افغانستان و برخی نفرات آنان در اروپا و آمریکا مستقر شدند و به صورت مستقل یا با همراهی و همکاری مستقیم و غیرمستقیم ممالک یاد شده تحرکات خود را علیه نظام ادامه دادند (همان: ۲۵۰).

#### تقویت و انسجام هویت ملی و نهفته شدن مطالبات قومی

دوره جنگ تحمیلی دوره تشریک مساعی تمامی ملت ایران برای مقابله با دشمن خارجی بود. در طول تاریخ، هویت ایرانی بیشتر در دوره‌هایی بروز یافته است که خطری خارجی کشور را تهدید کرده و یا مسئله داخلی حادی، مشارکت همگانی را طلب کرده است. نمونه این مطلب انقلاب مشروطیت بود که در آن (اقوام) به ویژه آذربایجان بر ایرانی بودن خود مهر تأیید گذاشت. در جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز آحاد مردم ایران از جمله مردم سآذربایجان فعالیت‌های زیادی در حمایت از مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی وی به عمل آوردند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها از آن مردم آذربایجان است که حماسه ۲۹ بهمن تبریز یکی از تجلیات پایداری و جوانمردی مردم آذربایجان در دفاع از هویت و حیثیت ایرانی‌شان است. در طول جنگ تحمیلی نیز اقوام با



دلاوری هرچه تمام‌تر به دفاع از کشور ایران برخاستند. در واقع، لشگرهای عاشورا از آذربایجان، محمد رسول‌الله از تهران و امام حسین از اصفهان سه لشگر بزرگی بودند که در طول جنگ بیشترین خدمت را به کشور کردند و بیشترین نیروهای داوطلب را به نبرد اعزام کردند. آذری‌ها در مقایسه با سایر گروه‌های زبانی بیشترین مشارکت را در جنگ داشتند. بخشی از این امر به واسطه ماهیت نسبتاً شیعی جنگ بود (مرشدی‌زاد: ۱۳۵).

به علاوه در این دوره، تحت تأثیر شرایط سیاسی و انسجام ملی ناشی از جنگ تحمیلی گروه‌های چپ‌گرا به تدریج از صحنه سیاسی کشور حذف شدند و روشنفکران و گروه‌های مارکسیستی که در خصوص مسائل قومی فعالیت داشتند به سمت فعالیت‌های زیرزمینی و مسلحانه در کردستان و یا فعالیت سیاسی در خارج از کشور سوق داده شدند. دیوید نیسمان در این باره می‌نویسد:

نشریات آذری زبان «پیشرو» در ایران تنها در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ فرصت شکوفایی داشتند. زندگی حرفه‌ای حسین دوزگون (معروف به حسین صدیق) گویای فعالیت این نشریات است. وی که شاعر، روزنامه‌نگار و سردبیر مورد حمایت شوروی بود، طی این دوران به ترتیب به انتشار سه مجله به نام‌های یولداش (رفیق)، انقلاب یولوندا (در مسیر انقلاب) و ینی یول اقدام کرد. در اوایل سال ۱۹۸۴، تمامی فعالیت‌های انتشاراتی آذری «پیشرو» متوقف شد. مسکو و باکو این سخت‌گیری‌ها را نوعی ضدآذری و ضدملی تلقی می‌کردند (همان: ۱۳۶).

با توجه به شکاف مذهبی میان اکثریت شیعه (فارس) با سایر اقلیت‌های زبانی و مذهبی (به جز اقوام ایرانی آذری و عرب) ایدئولوژی‌گرایی مذهبی در سیاست‌های داخلی و خارجی در این دوره از منظر نخبگان قوم‌گرا ترجمان دیگری از ناسیونالیسم و شتونیسیم فارس با مجوز شرعی برای سلطه بر سایر اقوام ایرانی تلقی شد (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱: ۱۲).

در این دوره نشریات محلی و قومی به علت پیشگیری از:

۱. ایجاد آشوب و درگیری در میان طوایف قومی و مذهبی و یا اخلال در وحدت



جامعه و تمامیت ارضی کشور.

۲. تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن‌دوستی و ایجاد روحیه خودباختگی در برابر فرهنگ و تمدن غرب و نظامات استعماری.

۳. تحریک احساسات منفی و برهم زنده‌آساز وحدت در میان اقوام و فرق مختلف کشور محدود شدند.

در زمینه سیاست‌های اجرایی لایحه برنامه اول اولویت را به استان‌ها می‌دهد. اما مشخص است که این اولویت به معنای حق تقدم سیاست‌گذاری از سوی این مناطق نیست، بلکه اولویت در اینجا به معنای اجرا می‌باشد.

سیاست‌های اجرایی در بخش فرهنگی عبارت بود از:

اولویت استان‌ها و مناطق محروم در ایجاد امکانات و ارائه خدمات فرهنگی و هنری (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۱۴۵-۱۴۴).

این نوع سیاست‌گذاری در سطح کلان باقی نماند، بلکه حتی در جزئیات نیز این مسئله نمودار گردید. در ۱۷۹ جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی مورخ ۴ بهمن ماه ۱۳۶۷ درباره سیاست نام‌گذاری خیابان‌ها و اماکن عمومی و موسسات این‌گونه تصمیم‌گیری شد: «شهرهای جمهوری اسلامی ایران ظاهراً و باطناً باید هر یک نمایانگر تاریخ و جغرافیایی تمدن اسلامی باشند و لذا مسئولان نام‌گذاری باید حتی المقدور از نام شخصیت‌های بزرگ فرهنگی، ادبی و علمی در تاریخ تمدن اسلامی و همچنین از نام شهرها و اماکن مشهور در این قرن استفاده کنند. این شخصیت‌ها، شهرها و اماکن‌ها را باید در درجه اول مربوط به تاریخ و جغرافیای ایران و در درجه دوم مربوط به تاریخ و جغرافیای سایر کشورهای اسلامی باشد (همان: ۵۵۹).

آمارها نیز در این دوره نشان از مرکزیت فرهنگی تهران دارند و نشان می‌دهند که فعالیت‌های فرهنگی نیز به نسبت سطح کشور در تهران متمرکز شده‌اند. براساس آمار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از میان ۴۵۳ نمایش‌نامه اجرا شده در سطح کشور در سال ۱۳۶۷، استان تهران به تنهایی ۱۰۱ اجرا داشته است و سایر استان‌ها مجموعاً ۳۵۲ اجرا

داشته‌اند، یعنی استان‌هایی مثل: آذربایجان غربی ۷ اجرا، خوزستان ۴۰ اجرا، باختران ۱۹ اجرا و سیستان و بلوچستان ۴ اجرا داشته‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۷: ۱۳۷). این در حالی است که نمایش‌نامه و آثار نمایشی خود عاملی است که می‌توان از آن در جهت گسترش فرهنگ ملی و نوعی وابستگی و دلبستگی اقوام به میهن را اشاعه داد. اما می‌بینیم که براساس آمار این فعالیت‌ها تنها در تهران رونق داشته‌اند و دیگر استان‌ها سهمی از آن نبرده‌اند.

در کنار این آمار، آمار دیگر نیز حاکیست که از میان ۲۶۰ باب سینمای موجود در کل کشور در سال ۱۳۶۷، ۸۱ سینما متعلق به تهران است، استان آذربایجان غربی ۱۴ باب، باختران ۴ باب، خوزستان ۱۳ باب، سیستان و بلوچستان ۲ باب سینما و کردستان تنها دارای یک باب سینما بوده است (همان: ۱۳۸).

از سوی دیگر، در برنامه پنج‌ساله بین سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۶۲ قرار بر این بوده است که از میان ۳۰۰ هنرستان فنی جدید تعداد ۴۴ عدد آن در استان تهران ساخته شده (یعنی نزدیک به ۱/۶ آن) و مابقی در ۲۳ استان دیگر تقسیم شود، از میان ۲۲۰ عدد دبیرستان خدمات تعداد ۴۴ باب آن در استان تهران و در سایر استان‌ها نظیر: کهگیلویه و بویراحمد ۲، ایلام ۳، کردستان ۳، سیستان و بلوچستان ۵ و آذربایجان غربی ۵ باب ساخته شود (پیوست لایحه برنامه اول توسعه. همان: ۳۴-۲۲).

از بُعد اقتصادی رویه اجرایی دولت برخلاف رویه تقنینی در مسیر محرومیت‌زدایی حرکت نکرد و در نتیجه، روند قطبی شدن مناطق ادامه یافت.

به لحاظ اقتصادی از جمله مواردی که می‌توان در این دوره بدان اشاره کرد، مسئله لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بین سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۶۲ و طرح آمایش سرزمین، که خود می‌توانست مقداری در جهت‌دهی به برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های مختلف در سطح کلان کشور باشد، است.

آنچه در ابتدا نمودار گردید این بود که هدف از لایحه برنامه اول و مطالعه آمایش سرزمینی، تمرکززدایی و توسعه مناطق محروم بود. در بخشی از برنامه پنج‌ساله اول در

قسمت مبانی اصلاح سیاست‌های اقتصادی چنین نوشته شده بود: «عدم گسترش تقسیمات کشوری و افزایش تعداد استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌ها باعث گسترده‌گی سازمان اداری کشور و افزایش حجم سازمان‌های دولتی گردیده است. با توجه به کمبود منابع و درآمد و ضرورت جلوگیری از هرگونه افزایش و گسترش پرسنلی و تشکیلات دولتی در طی برنامه اول از هرگونه تغییر در تقسیمات کشوری که باعث گسترش سازمان‌های دولتی شده و برای دولت بار مالی اضافی ایجاد کند، باید خودداری کرد (مبانی اصلاح برنامه پنج سال نیمسال اول: ۱۹).

در بخش دیگر از سیاست‌های کلی در جهت تأمین هدف‌ها و جلوگیری از رشد شهرهای بزرگ این چنین ذکر شده است: «.. جلوگیری از رشد شهرهای بزرگ و سیاست‌های اسکان جمعیت، گسترش شهرهای بزرگ در ایران در زمان طاغوت مانند سایر کشورهای وابسته جهان سوم در یک روند سالم توسعه اقتصادی و به خاطر ضرورت‌های تولیدی نبوده است. شهرهای بزرگ مرکزی برای واسطه‌گری و زندگی مصرفی بوده‌اند که منابع اقتصادی کشور را که به کل مردم و مناطق مربوط است به طور ناعادلانه‌ای در خود جذب و مصرف می‌نمایند. جلوگیری از رشد بی‌رویه و تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ به خصوص تهران و ایجاد یک بافت منظم و به هم مرتبط شهری و روستایی در مناطق مختلف، سیاست کلی اسکان جمعیت برنامه اول را تشکیل می‌دهد و جابه‌جایی و اسکان جمعیت با توجه به توزیع امکانات طبیعی نظیر منابع آب و فعالیت‌های اقتصادی هدایت خواهد شد (لایحه برنامه اول توسعه: ۱۵-۱ و ۱۴-۱).

این تلاش در جهت تمرکززدایی اقتصادی از سوی دولت حتی در گزارش شور دوم توسط رئیس کمیسیون برنامه و بودجه (مرتضی الویری) نیز کاملاً نمودار بود. آنگاه که او گرایش‌های مسلط بر سازمان فضائی کشور را این گونه تشریح نمود: «نگرش بر توزیع فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی در پهنه سرزمین و نظری به استقرار جمعیت در فضای ملی جمهوری اسلامی ایران حاکی از آن است که امکانات و قابلیت‌های کشور از پراکندگی بهینه و همگنی برخوردار نیستند. ناهمگنی کشور هم از عوامل طبیعی و هم از ناموزونی

استقرار فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی ناشی شده است.

توزیع منطقه‌ای فعالیت و ترکیب فعالیت‌های عمده و کلیدی در درون و پیرامون کانون‌های جاذب جمعیت (نیمه غربی کشور) به پیدایش قطب‌های متمایز و قطب‌های جمعیتی انجامیده و ادامه این روند تمرکزهای عمده فعالیت و جمعیتی را در چند شهر موجب شده است. بر پایه آخرین بررسی‌های به عمل آمده ۶۳/۷ درصد ارزش افزوده کل کارگاه‌های بزرگ صنعتی به استان‌های تهران، اصفهان و زنجان اختصاص یافته است. اینها ۶۳ درصد ارزش افزوده را به خودشان اختصاص داده‌اند؛ یعنی سرمایه‌گذاری‌ها در استان‌های تهران، زنجان و اصفهان انجام شده است. ۶۰ درصد شاغلین کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور در استان‌های تهران، اصفهان و زنجان استقرار یافته است که فقط ۴۰ درصد در تهران است و این نشان می‌دهد که به بقیه کشور توجهی نشده است و در این برنامه خیلی مهم است که ما دیگر نقاط محروم را محروم‌تر نکنیم و نقاط باد کرده را باد کرده‌تر نکنیم» (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۹: ۲۳).

این چنین اظهارنظری نشان از این دارد که گوینده و سازمان متبوعش به دنبال از بین بردن یا حداقل کاهش چنین وضعیتی در سطح کشور بوده‌اند. اما از همان ابتدا، اعتراض به این برنامه آشکار نمود که این برنامه نیز نمی‌تواند چندان مشکلی را حل نماید. ابتدا علی‌کرم‌محمدیان از نمایندگان مجلس نسبت به سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و عدم توجه به عشایر لب به اعتراض گشود، وی این چنین اظهار داشت: «این عشایر یک میلیون و دویست، سیصد هزار نفر هستند که در کشور اسلامی ما زندگی می‌کنند، فقط جرمشان این است که نحوه زندگی و معیشتشان اجازه می‌دهد که اینها در رابطه با نحوه زندگی‌شان و مبارزه با عوامل جوی از بیلاق به قشلاق و برعکس کوچ کنند و این عشایر هم تولیدکننده هستند و هم محروم. حالا ما در برنامه پنج‌ساله، برای پنج سال این مملکت داریم برنامه‌ریزی می‌کنیم و قانون تصویب می‌کنیم، یا باید شامل حال این عشایر هم بشود یا نشود. در هیچ جای از مواردی که در قانون داریم در این لایحه برای عشایر پیش‌بینی لازم نشده» (همان: ۲۷).

در کنار اعتراض به وضعیت عشایر و جایگاه آن در برنامه پنج‌ساله اول، ارسال صفائی نیز از دیگر نمایندگان مجلس به تمرکزگرایی حاکم در برنامه اول اعتراض نمود: «... در این برنامه‌ریزی اولاً عرض کردم چند تا مسئله‌ای که هست و باید به آنها توجه شود، یکی اینکه بر آورد کلی باید بکند از تمام امکانات، مشکلات و آن چیزهایی که هست. ما بینیم در نظام گذشته وضع نامطلوبی که در کشور ایجاد شده بود، یک بخش‌ها و مناطقی به وجود آورده بود که یک منطقه از تمام امکانات برخوردار بود و بقیه مناطق در فقر، فلاکت و بدبختی قرار داشت. با کمال تأسف در اثر مشکلات جنگ، توطئه‌های جهانی و شیطنت‌های ضدانقلاب فرصت برنامه‌ریزی و بررسی این وضع را در خلال ده سالی که جمهوری اسلامی حاکمیت داشته، پیدا نکردیم. ما نتوانستیم آن تعادل مطلوب را در سطح مملکت خودمان ایجاد بکنیم، بلکه در بعضی جهات عرض کردم در اثر وضعی که ایجاد شده بود، تشدید شد. شما نگاه کنید الآن وضع به جایی رسیده که در یک استان خاص و آن هم در مرکز استان، حدود ۲۸ درصد صنایع مملکت در آنجا متمرکز است. اثر این در سایر بخش‌ها و سایر مناطق و سایر استان‌ها چیست؟ اثر این در استان سیستان و بلوچستان و گنبد و کردستان و ایلام و جاهای دیگر و استان‌های غربی و استان‌های محروم کشور که کیلویه و بویراحمد چیست؟ این فقر و فلاکتی که ایجاد شده است، این بیکاری که ایجاد شده و این تمرکز متخصصین در چند نقطه خاص و به فلاکت کشیدن سایر مناطق، چه وضعی را به وجود آورده و چه تصویری ایجاد کرده و چه پیامدهای فرهنگی و اجتماعی در سطح مملکت ما به وجود آورده است؟... آیا این برنامه‌ریزها در اینجا پیش‌بینی کرده‌اند که برای ایجاد تعامل در سطح مناطق مختلف چه باید کرد؟ و آیا باید بودجه مملکت دوباره همین‌طوری که بود در آن چند تا استانی که صنایع و امکانات در آنجا متمرکز شده بود، پمپاژ بشود؟ وضع بقیه مملکت به کجا می‌کشد؟ آن موقع ما باید بگوییم در فلان گوشه این بدبختی به وجود آمد، در فلان منطقه این نکبت به وجود آمد و پیامدهای سیاسی که به مسائل رعایت نشده یعنی پیش‌بینی نشده که به مناطق محروم چطور بها داده شده است» (همان: ۳۰).

با بررسی برنامه پنج‌ساله اول، به نظر می‌رسد که مخالفان لایحه برنامه اول توسعه در مورد تعادل و تمرکزگرایی در برنامه چندان هم بی‌دلیل اعتراض نمی‌کرده‌اند. همان‌طور که آمارها نشان می‌دهد، مثلاً پیش‌بینی اعتبارات جاری و عمرانی بخش آموزش و پرورش استان تهران به تنهایی از مجموع ۲۲۳۵۴۴۰ میلیون ریال اعتبارات جاری کل کشور، ۳۲۰۹۶۳ میلیون ریال را به خود اختصاص داده است در حالی که استان کهگیلویه و بویراحمد ۲۶۵۶۲ میلیون ریال، ایلام ۲۴۳۴۹ میلیون ریال، کردستان ۵۵۲۳۹ میلیون ریال و خوزستان ۱۴۶۰۹۴ میلیون ریال داشته‌اند؛ یعنی استان تهران به تنهایی ۱۴/۵ درصد بودجه عمرانی را به خود اختصاص داده است. از سوی دیگر، اعتبارات عمرانی استان‌ها نیز چندان دست کمی از اعتبارات جاری ندارد. در این زمینه هم استان تهران با داشتن ۵۱۵۸۷ میلیون ریال ۱۱/۵ درصد از کل بودجه را به خود اختصاص داده است، در حالی که استان کهگیلویه و بویراحمد ۸۰۷۸ (۱/۸ درصد)، استان ایلام ۷۶۲۸ (۱/۲۷ درصد)، کردستان ۱۳۴۶۸ (۳ درصد) و خوزستان ۲۹۶۱۹ (۶/۶ درصد) دارا بوده‌اند (پیوست لایحه برنامه اول توسعه، ج ۴، همان: ۲۴-۲۱).

نتایج یک تحقیق در سال ۱۳۶۴ نشان از این دارد که سیاست‌های اقتصادی در بعد ملی و منطقه‌ای توسعه‌ای ناهماهنگ و نابرابر را شکل داده و هیچ‌گونه پیوندی میان امکانات و پتانسیل هر منطقه و برنامه‌های اجرا شده وجود نداشته و در آرایش فعالیت‌های اقتصادی در سطح ملی و منطقه‌ای ضرورت‌ها و امکانات موجود هر منطقه مطرح نبوده، بلکه روابط و سودجویی‌های آنی مطرح بوده است (مدیریت هماهنگی امور مناطق، ۱۳۶۴: ۴-۳). نتایج همین تحقیق نشان می‌دهد که اگر ضریب محرومیت استان تهران را ۱۰۰/۲ بگیریم، ضریب محرومیت استان خوزستان ۷۳۴/۳، باختران ۷۵۱/۹، ایلام ۸۳۳/۸، آذربایجان غربی ۸۵۶/۵، کردستان ۹۳۲/۵ و استان سیستان و بلوچستان ۹۶۹/۳ می‌باشد (مدیریت هماهنگی امور مناطق، ۱۳۶۴، ۷۸).

البته در کنار این آمار، باید اذعان نمود که هرچند در طی این سال‌ها برخی تصمیمات در خصوص نواحی محروم و به خصوص نواحی مرزنشین گرفته شد، اما این تصمیمات در

مقابل ساختار عقب‌مانده و سیاست‌های اقتصادی که طی سال‌های پیش از انقلاب و پس از آن گرفته می‌شد، چندان مثمر‌تر نبوده است، مثلاً در سال ۱۳۶۴، نسبت به آیین‌نامه اجرایی تبصره ۲۷ قانون بودجه سال ۱۳۶۴ این چنین هیأت وزیران تصمیم گرفت: «هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۶۴/۳/۱ بنا به پیشنهاد مشترک به شماره ۱۴۵۹ / ۱۸۴۷/۵/۵۲ مورخه ۱۳۶۴/۲/۲۲ وزارت کشور، وزارت برنامه و بودجه، وزارت راه و ترابری و وزارت مسکن و شهرسازی آیین‌نامه اجرایی تبصره ۲۷ قانون بودجه سال ۱۳۶۴ کل کشور به شرح زیر تصویب نمودند:

ماده ۱- اعتبار تبصره ۲۷ قانون بودجه سال ۱۳۶۳ کل کشور با رعایت دقیق مفاد تبصره ۳۸ قانون مزبور قابل مصرف می‌باشد.

ماده ۲- تعیین اولویت و نیازهای عمرانی هریک از استان‌های مرزی از محل اعتبار تبصره مذکور براساس طرح‌ها و پروژه‌هایی خواهد بود که با پیشنهاد کمیته مرکزی استان‌های مرزی و از طریق استانداری ارسال و به تأیید ستاد مرزها در مرکز رسیده و به دستگاه‌های اجرایی ذیربط ابلاغ می‌گردد تا پس از مبادله موافقتنامه با وزارت برنامه و بودجه طبق مقررات مربوطه به مصرف برسد (وزارت کشور، معاونت سیاسی و اجتماعی، دفتر انتخابات، ۱۳۷۰: ۴۴۷).

از دیگر طرح‌هایی که حداقل به لحاظ نظری با هدف تمرکززدایی در اقتصاد کشور صورت گرفت «طرح آمایش سرزمین» بود که در سال ۱۳۶۴ با هدف شناخت وضعیت سرزمینی و تلاش در جهت متعادل کردن و استفاده از بخش‌های مختلف کشور صورت گرفت. در گزارش کمیسیون خاص رسیدگی به برنامه پنج‌ساله به مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶۴/۹/۴ در فصل سوم آمایش سرزمین این گونه آمده است:

فصل سوم:

ماده ۱۴- گسترش، تجهیز، تعادل‌سازی و ایجاد پیوندهای هدفدار بین مراکز زیست و فعالیت به نحوی که جمیع این مراکز به صورت یک نظام هماهنگ و متعادل عمل نموده و ضمن حفظ محیط زیست موجب حداکثر باروری قابلیت‌های سرزمین گردد.



۱. توزیع فعالیت‌ها در پهنه سرزمین براساس ایجاد تخصص‌های منطقه‌ای مطابق با مزیت‌های نسبی و قابلیت‌های مناطق در چهارچوب یک تقسیم کار کلی.

۲. تمرکززدایی از نواحی مرکزی، بهسازی و تعادل بخشی به نواحی غرب و شمال و افزایش جمعیت در محورهای شرق و جنوب کشور.

۲-۱. برپایی کانون‌های توسعه در نواحی محروم و دور افتاده و ایجاد ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی در جهت باروری قابلیت‌ها و جلوگیری از حاشیه‌ای شدن و تخلیه این مناطق.

۲-۲. ایجاد ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی در نواحی استثنایی از نظر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نظامی.

۲-۳. بازسازی و آمایش مناطق آسیب‌دیده از جنگ تحمیلی (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۳۲ - ۳۱).

در جریان مطالعات طرح آمایش سرزمین استراتژی توسعه ملی در کنترل جابه‌جایی‌های جمعیت اهداف خود را بر تمرکززدایی از تهران، بارور کردن قابلیت‌های موجود مناطق، زمینه‌سازی جهت توسعه آینده و فعلیت بخشیدن به استعدادهای بکر مناطق عقب‌مانده گذاشت (دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای؛ کتاب دوم، ج ۱: ۳-۱).

در کنار آن استراتژی آمایش سرزمین این چنین اهداف خود را بیان نمود:

- توزیع بهینه جمعیت در سرزمین متناسب با ضرورت‌های رشد اقتصادی، نیازهای اجتماعی و ملاحظات سیاسی - نظامی است.

- تقویت منابع انسانی نواحی دارای اهمیت به ویژه مناطق جنوبی، جنوب شرقی و محور شرق.

- متنوع ساختن بافت اجتماعی - فرهنگی جمعیت در مناطق حساسی که با جامعه ملی هماهنگی لازم را ندارند. (سازمان برنامه و بودجه، دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، کتاب

اول: ۵-۱)

همان گونه که روح حاکم بر اهداف آمایش سرزمین برمی آید، مهم‌ترین اهداف آن



به هم زدن ترکیب قومی مناطق در کشور بود که با اصول قانون اساسی که تکثر فرهنگی را پذیرفته است، در تعارض قرار می‌گیرد.

بر این اساس، مطالعات آمایش سرزمین به منظور بهره‌گیری توسعه منطقه‌ای خط‌مشی‌های کلی را تعیین خواهد کرد.

اگر تا دیروز مسئله منطقه‌ای کردن برنامه‌های توسعه ملی بود، در آینده هدف باید ملی کردن برنامه‌های توسعه منطقه‌ای باشد. یعنی برنامه‌های توسعه ملی باید بر اساس برنامه‌های توسعه منطقه‌ای تنظیم شود (دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱۳۶۴: ۲-۱).

باید اذعان نمود که طرح آمایش سرزمین به لحاظ روشن کردن نقصان‌ها و مشکلاتی که حاکم بر فضای اقتصادی کشور بود، از اهمیت والایی برخوردار است. این طرح اهدافی را برای خود در نظر گرفته بود که اگر تحقق می‌یافت، می‌توانست تمرکزگرایی را کاهش داده یا حداقل روند حاکم بر آن را کند کند. این طرح اهدافی را برای خود تعریف کرده بود که آنها همان خواسته‌هایی است که حاشیه کشور و مناطق مرزی و استان‌های محروم خواهان آن بودند. اهدافی همانند، تمرکززدایی از تهران و توجه به استان‌هایی که قابلیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بالا دارند.

اما نکته جالب توجه تضاد ناشی از قوانین است که به رغم طرح مسئله تمرکززدایی باز هم در انتها باور چندانی به آن وجود ندارد و تنها در حد گفته‌ها و نوشته‌هایی است که در همان طرح مطرح شده بود. مثلاً در این مطالعات بارها ذکر شده بود که باید از تمرکزگرایی در مرکز کشور و به ویژه شهر تهران جلوگیری نمود، اما در جایی دیگر دوباره تأکید بر این می‌شود که به رغم تمرکززدایی باید تهران کماکان به عنوان کانون استقرار فعالیت‌های تخصصی مدیریت تلقی شود: «استان تهران در سطح پایه آمایش برای شکستن رشد قطبی و تمرکزی که در سطح ملی و منطقه‌ای دارد، نیازمند یک بازنگری و گسترش عملکرد در مقیاس ملی و منطقه‌ای است. این امر لزوم برخورداری چند وجهی و سازماندهی - گسترده انسان، فضا و فعالیت را در تمامی پهنه سرزمین را ضروری می‌سازد تا از طریق یک آمایش ملی، تهران نیز آمایش شود. این گونه سازماندهی با هدف نهایی

توسعه یکپارچه سرزمین، توزیع وظایف و بهره‌مندی‌های تمرکز یافته و باروری قابلیت‌های منطقه‌ای را توصیه می‌کند و در طرح پایه آمایش سرزمین به صورت گسترده‌سازی فضاهای تجهیز شده و سازمان یافته در مناطق مختلف و گسترده و سرریز کردن فضای توسعه تهران به مناطق همسایه خود عمل می‌شود تا استخوان‌بندی مناسب توسعه فضایی فراهم شود. در این رابطه شهر تهران به عنوان مرکز ثقل کشور باید کانون استقرار فعالیت‌های تخصصی مدیریت علمی تلقی شود و فعالیت‌های غیر تخصصی قابل استقرار در سایر نقاط سرزمین به نفع فعالیت مدیریت ملی در این شهر کاهش یابد. همچنین تهران باید کماکان نقش مهمی در نوآوری‌ها و اشاعه دستاوردهای پیشرفته ملی برای همگامی توسعه با زمان ایفا نماید (همان: ۱۸۰).

در مجموع، در این دوره جنگ تحمیلی موجب شد بحث‌های قومی و به ویژه در میان توده‌ها به میزان زیادی تحت فضای دفاع مقدس و حفظ کشور از تهاجم بیگانگان کنار گذاشته شدند و مطالبات قومی در حوزه اقتصادی متأثر از این فضا موقتاً رها گردد و زمینه لازم برای طرح آنها فراهم نگردد، مطالبات فرهنگی که عمده‌تاً توسط نخبگان قومی پیگیری و تعقیب می‌شد به شکل برجسته‌ای تخفیف گردد. گروه‌های قومی، به ویژه آن دسته از اقوامی که قلمرو و سرزمین آنان در محدوده جنگ قرار گرفته و یا به اشغال درآمده بود، در قالب نیروهای مردمی، داوطلب و گردان‌های عاشورا به دفاع از کشور پرداختند. انسجام ملی برجسته و تقویت گردید، تا جایی که بسیاری از محققان جنگ را عامل تکمیل کننده فرآیند «ملت‌سازی» در ایران خواندند. به رغم رویه قانونی مبنی بر تمرکززدایی و محرومیت‌زدایی و توجه به نقاط محروم کشور رویه عملی نظام به دلیل محدودیت‌های بودجه‌ای و مالی و گرایش‌های برخی دست‌اندرکاران مدیریت کلان کشور همان مسیر قبلی را پیمود و توفیقی در جهت اهداف خود به دست نیاورد. بسته شدن فضای اجتماعی - فرهنگی کشور و سلیقه‌ای عمل کردن برخی نهادها در عرصه‌های آموزشی و فرهنگی موجب تهدید حقوق اقوام سنی‌مذهب شد و سیاست آمایش سرزمین به هم‌زدن بافت یکدست جمعیتی نقاط قومی کشور را مجاز دانست. ماهیت شیعی نظام با وجود

استمرار دکترین وحدت، چالش‌هایی را در نقاط سنی‌نشین برانگیخت و موجب شد از اواخر جنگ به بعد سیاست‌های انقباضی اعمال و محدودیت‌ها تشدید گردد.

خلاصه آنکه بروز و تداوم جنگ هشت‌ساله، همه سیاست‌ها و اقدامات دولت در ارتباط با اقوام ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد و موجب شد توسعه و سازندگی این مناطق که در شمار عقب‌مانده‌ترین نواحی کشور به شمار می‌آمدند، نزدیک به یک دهه به تأخیر افتد. به گونه‌ای که کلیه شاخص‌های رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در استان‌هایی مانند: کردستان و سیستان و بلوچستان به پایین‌ترین سطح توسعه‌یافتگی کشور در پایان این دوره رسید (علی‌نقی، ۱۳۷۹).

به رغم حساسیت مسائل قومی در جامعه، سیاست‌گذاری قومی در این سال‌ها به شکل متمرکز و مدون نبود. مناطق قوم‌نشین کشور که دارای معضلات جدی امنیتی، مدیریتی، اقتصادی و فرهنگی بودند. برای حل هر یک از این معضلات نهادها و مراکز متعدد انقلابی و دولتی نقش‌هایی را عهده‌دار شدند. اما برای ایجاد هماهنگی و تمرکز به لحاظ قانونی سازمانی کلان موضوع یا نهادی پدید نیامد و وزارتخانه‌ها و مراکز ذیربط در چارچوب کارکردهای سازمانی خود فعال شدند (همان: ۲۵۰).

### دوره سازندگی

این دوره از سال ۱۳۶۷ آغاز و تا خرداد سال ۱۳۷۶ ادامه یافت و از آنجا که این دوره مصادف با خرابی‌های پس از جنگ و مقارن با پیگیری برنامه‌های توسعه و نوسازی اقتصادی بود به «دوره سازندگی» شهرت یافت. بخش عمده‌ای از این دوره به جز یک‌سال اول آن در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی قرار دارد. از مهم‌ترین ویژگی‌ها در رویه عملی و اجرایی حکومت در این دوره به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

تأکید بر توسعه اقتصادی و تشدید نابرابری‌های منطقه‌ای

پس از اتمام جنگ، آنچه در اولین نگاه توجه دست‌اندرکاران و سیاست‌گذاران نظام جمهوری اسلامی ایران را به خود جلب می‌نمود، «بازسازی اقتصادی» مناطق جنگ‌زده

بود، مناطقی که طی هشت سال جنگ دچار آسیب بسیار فراوانی گردیده بودند. در کنار آن، توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که ساکنان بیشتر این مناطق جزو اقوام ایران بودند و این موضوع توجه به این مناطق را دوچندان نمود. زیرا اقوام همواره بر توسعه ناموزون حاکم بر فضای کشور اعتراض می‌نمودند و این مسئله توجه به آن را بیشتر می‌نمود.

از سوی دیگر، شرایط جنگی مقتضیات خاص خویش را می‌طلبد که براساس آن توجه به حقوق شهروندی به ویژه در مناطقی که دچار زد و خوردهایی بودند نمی‌توانست چندان مورد توجه قرار گیرد. اما شرایط پس از جنگ اقتضاء می‌نمود که به خواسته اقوام مبنی بر دست‌یابی به حقوق خویش توجه شود.

این مسائل دوران سازندگی را متمایز از دیگر دوره‌ها می‌نمود، گرچه وظیفه دولت را نیز بسیار سخت‌تر می‌کرد؛ چون شرایط به شکلی بود که پس از جنگ همه خواهان تغییر اوضاع بودند. اکنون جامعه نیازمند بازسازی دوباره بود که این وظیفه به دست دولت هاشمی رفسنجانی و کابینه وی واگذار شد.

مهم‌ترین جنبه فعالیت‌های دوره سازندگی را مباحث اقتصادی شکل می‌دهد، در این دوره بازسازی کشور پس از جنگ آغاز شد. مهم‌ترین وجه فعالیت‌های اقتصادی دولت همان برنامه دوم توسعه اقتصادی است. در سال ۱۳۶۷ معاونت امور اقتصادی وزارت برنامه و بودجه برنامه کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۲-۱۳۶۸) را به صورت پیشنهاد به شورای اقتصاد ارائه داد. در آن گزارش گرایش‌های مسلط بر فضای کشور و تحلیل عملکرد یک دهه گذشته انقلاب را به خوبی بیان نموده است: «نگرشی بر توزیع فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی در پهنه سرزمین و نظری بر استقرار جمعیت در فضای ملی جمهوری اسلامی ایران حاکی از آن است که امکانات و قابلیت‌های کشور از پراکندگی بهینه و همگن برخوردار نیستند. ناهمگنی سازمان فضایی کشور هم از عوامل طبیعی و هم از ناموزونی استقرار فعالیت‌ها ناشی شده است.

از لحاظ جمعیتی ۷۸ درصد از جمعیت کل کشور در نیمه غربی و ۲۲ درصد باقیمانده

در نیمه شرقی کشور جای گرفته‌اند. تراکم جمعیت در نیمه غربی کشور از دو عامل امکانات طبیعی مساعد و تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در این بخش از کشور سرچشمه گرفته است. به عبارت دیگر، هدف‌های توسعه و رشد در گذشته عمدتاً از توجه و تمرکز سرمایه‌گذاری در نقاط مستعد و زودبازده نشأت یافته‌اند و چنین هدف‌گذاری در روند توسعه کشور لاجرم سرمایه‌ها و فعالیت‌های کلیدی را به سوی مراکز پرجمعیت و از نظر طبیعی مساعد سوق داده است. به این ترتیب، حاشیه شرق و نواحی شرق و مرکزی سرزمین که به واسطه تنگناهای اقلیمی و طبیعی جاذب جمعیت نیستند. همچنان در سازمان فضایی توسعه کشور مطرود و حاشیه باقی مانده‌اند.

به دلیل تمرکز و استقرار فعالیت‌های اقتصادی و اقدامات کلیدی در نواحی غربی و جنوب غربی کشور فضاهای منزوی در شرق سرزمین گسترش یافته و گسستگی و عدم انسجام در مراکز زیستی تشدید شده است. سازمان فضایی در محور شرق از نظر میزان جمعیت و فعالیت و تعداد کانون‌های جمعیتی از تعادل و توازن برخوردار نیست.

بررسی‌های انجام شده مؤید آن است که ۱۹ درصد جمعیت شهری کشور در بخش شرقی سرزمین سکونت دارند و ۸۱ درصد باقی مانده در نیمه غربی اسکان یافته‌اند. از مجموع ۱۶ شهر بزرگ کشور تنها سه شهر در شرق کشور قرار دارند و ۱۳ شهر از این مقیاس در غرب کشور شکل گرفته‌اند. تمرکز فعالیت‌های عمده و کلیدی در درون و پیرامون کانون‌های جاذب جمعیت (غرب کشور) به پیدایش فضاهای ممتاز و قطب‌های جمعیتی انجامیده و ادامه این روند تمرکزهای عمده فعالیت‌ها و جمعیتی در چند شهر بزرگ کشور را موجب شده است. برپایه نتایج به دست آمده ۶۳/۷ درصد ارزش افزوده کل کارگاه‌های بزرگ صنعتی به استان‌های تهران، اصفهان و زنجان اختصاص دارد و از این مجموعه ۴۲/۶ درصد آن مربوط به استان تهران است. همچنین ۶۰/۲ درصد شاغلین کارگاه‌های بزرگ صنعتی در استان‌های تهران، اصفهان و زنجان استقرار یافته‌اند که حدود ۴۰ درصد آن نیز در استان تهران اشتغال دارند.

علاوه بر عدم تعادل و ناهمگنی در فضای کل توسعه سرزمین، در درون مناطق نیز

سازمان فضایی توسعه فاقد یکپارچگی و توزان درون منطقه‌ای است. از این رو، در داخل مناطق رجحان اداری برخی از شهرها به دلیل مرکزیت اداری و سیاسی مناطق عدم تعادل‌های درون منطقه‌ای را دامن زده که از یک سو، فضاهاى حاشیه‌ای در داخل مناطق را توسعه داده است و از سوی دیگر، مراکز شهری پرجمعیتی را به وجود آورده که از عملکردی عمدتاً خدماتی برخوردارند تا مولد.

به تمامی عدم تعادل‌های پیش گفته بایسته است که اختلاف فاحش بین کانون‌های زیستی شهری و روستایی هم در کل پهنه سرزمین و هم در درون مناطق افزوده شود تا تصویری کامل از عدم تعادل قابلیت‌ها، امکانات، مراکز سکونت و پایگاه‌های فعالیت و خدمات در سازمان فضایی توسعه کشور به دست آید» (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۷: ۱۱ - ۱۰).

توزیع جمعیت در نواحی مختلف به دلیل پراکندگی قابلیت‌های اقتصادی، عدم تناسب میان منابع آب و خاک کشور، تمرکز بیش از حد امکانات خدماتی و فعالیت‌های تولیدی در چند مرکز شهری و وجود تنگناها و محدودیت‌های توسعه در ابعاد ملی و منطقه‌ای به شدت نامتعادل است. براساس گزارش مستندات برنامه دوم توسعه در سال ۱۳۷۰ هنوز کمترین میزان تراکم نسبی در سطح کشور شامل: استان‌های خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان با دارا بودن حدود ۴۲ درصد از وسعت کشور تنها حدود ۱۶/۷ درصد از جمعیت کشور را در خود جای دادند. اگرچه طی سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۵۵ تراکم نسبی در این منطقه از ۷/۳ نفر در کیلومتر مربع به ۱۴/۲ نفر در کیلومتر مربع رسیده است، لیکن در سال ۱۳۷۰ هنوز کمترین میزان نسبی در این مناطق می‌باشد.

همان منبع عدم تعادل موجود در توزیع و استقرار فضایی جمعیت در کشور را معلول عواملی از این قبیل می‌داند:

- تجمع و تراکم جمعیت و فعالیت‌های اقتصادی کشور در چند قطب عمده نظیر: تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد و اهواز شدت یافته و با روندی شتابان جمعیت و امکانات موجود در حوزه نفوذ خود را جذب نموده است.

- تقسیم کار تخصصی بین مناطق مختلف کشور براساس مزیت‌های نسبی هر منطقه و در چهارچوب خط‌مشی‌های کلان توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور صورت نگرفته است. همچنین شناخت ناکافی از قابلیت‌های متعدد برخی از مناطق کشور منجر به کاهش نقش و سهم آنها در تقسیم کار ملی و منطقه‌ای فعالیت‌های اقتصادی گردیده که در نهایت عدم تعادل در توزیع جمعیت در سرزمین را به همراه داشته است.

- اتخاذ استراتژی حصول رشد سریع اقتصادی، منابع سرمایه‌گذاری و جمعیتی را به سوی مناطق دارای ظرفیت‌های زیربنایی آماده بهره‌برداری هدایت کرده و منجر به حاشیه‌ای شدن بخش‌هایی از سرزمین و کاهش جمعیت آنها گردیده است.

- ضعف شبکه‌های زیربنایی به ویژه خطوط ارتباطی و خطوط انتقال انرژی بین قطب‌های توسعه و سایر مراکز زیست و فعالیت کشور از دیگر عواملی است که جمعیت و فعالیت را در نقاط محدود متمرکز ساخته است.

- عدم انتشار و توسعه کانون‌ها و قطب‌های توسعه به نواحی پیرامون و پراکندگی وسیع مرکز جمعیتی به ویژه در جامعه روستایی کشور نقش مؤثری در عدم تعادل‌های فضایی جمعیت کشور داشته است (سازمان برنامه و بودجه، جلد نهم، ۱۳۷۳: ۱۰-۸).

چنین تحلیلی از وضعیت موجود کشور در دهه دوم انقلاب سنگ بنای تدوین برنامه‌های توسعه‌ای این دوره را تشکیل داد.

برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۶۸-۱۳۷۲) شکل مصوب، قانونی و لازم‌الاجرا به خود گرفت. بررسی و تحلیل مفاد و بخش‌های از قانون برنامه اول توسعه جایگاه و روند سیاست‌گذاری در زمینه مسائل قومی را به خوبی نشان می‌دهد.

در قسمت تبیین هدف‌های کلی برنامه، اشاره‌ای به مسائل قومی و اقوام ایرانی نشده است و تنها در بند آخر آن: «سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیتی و فعالیت‌های متناسب با مزیت‌های نسبی هر منطقه» مورد اشاره قرار گرفته است.

در این برنامه نه تنها در اهداف و راهبردهای توسعه‌ای نامی از اقوام به میان نیامد، بلکه در اجرا نیز به رغم رشد برخی از شاخص‌های کمی و کیفی تأثیر و تحول عظیمی آن‌گونه



که انتظار می‌رفت در وضعیت مناطق محروم قوم‌نشین و نقاط مرزی نشد و بیشتر برنامه همچون روند گذشته در چند نقطه مرکزی کشور از جمله: تهران، اصفهان، مشهد و اراک اجرا شد و بدین ترتیب شکاف‌های منطقه پر نشد.

در بخش خط‌مشی‌های اجرایی قانون نیز این بی‌توجهی مشهود است و فقط در خصوص راهکارهای اجرایی سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت به مواردی مانند آمایش سرزمین در جهت اصلاح ساختار فضایی توسعه کشور اشاره شده که این مورد نیز بیشتر جنبه اقتصادی دارد. در همین محور دربارهٔ مقوله بازسازی مناطق محروم و حاشیه‌ای قوم‌نشین کشور اشاراتی به چشم می‌خورد.

طراحان برنامه اول بعدها خود اذعان نمودند که تهیه برنامه‌های استانی متناسب با ویژگی‌های قومی، مذهبی و زبانی هریک از این مناطق در حاشیه قرار گرفت و بدین لحاظ به همه اهداف خود نرسید (قانون برنامه توسعه اول، ۱۳۶۸).

در برنامه دوم توسعه نیز که از سال ۱۳۷۴ آغاز شد. محور توجه دولت ثبات اقتصادی بود. گسترش عوارض آثار تورم‌زدایی برنامه اول که همه مناطق کشور را در بر گرفته بود، موجب شد که برنامه‌های دولت بیشتر معطوف به اصلاحات اقتصادی شود و در سایر حوزه‌ها اقدام خاصی صورت نگیرد.

برای درک بهتر وضعیت اقوام و نقاط محروم و عملکرد برنامه اول توسعه و نمایش بیشتر شکاف‌های منطقه‌ای در این بخش به برخی تحلیل‌های آماری استناد می‌کنیم.

۱. یکی از این تحقیقات گزارشی است که از هوشنگ امیراحمدی با نام «پویایی‌شناسی توسعه و نابرابری استان‌ها در ایران (۱۳۶۲-۱۳۳۵)». وی با بهره‌گیری از ۱۳ شاخص اجتماعی دست به بررسی تحرک استان‌های کشور در مقایسه با یکدیگر از حیث محرومیت یا برخورداری، در سال‌های (۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ و ۱۳۶۱) زده است. داده‌های وی حاکی از بهره‌مندی بیشتر استان‌های آذربایجان شرقی، خوزستان و خراسان و محرومیت بیشتر استان‌های قوم‌نشین شامل: آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، ایلام و کردستان در سال ۱۳۶۱ می‌باشد. این رتبه‌بندی با اندکی تفاوت در تمامی دوره دیده



می‌شود (امیر احمدی، ۱۳۶۷).

۲. در تحقیقی میزان محرومیت از توسعه در استان‌های مختلف کشور در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ بررسی شده است. بر طبق یافته‌های این تحقیق استان‌های سیستان و بلوچستان و کردستان محروم‌ترین استان‌های مرزی کشورند، حال آنکه استان‌های آذربایجان شرقی، خراسان، گیلان و مازندران از برخوردارترین استان‌های مرزی کشور به شمار می‌روند (طرح مقدماتی شناسایی مناطق محروم، سازمان برنامه و بودجه).

۳. در گزارشی که با عنوان «تحلیل ویژگی‌های اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و رفاهی استان‌های کشور» به کمک یک مدل خطی انجام شد. ضریب بهره‌مندی استان‌های کشور محاسبه و استخراج شده است. در گزارش نهایی این تحقیق و در میان استان‌های مرزی در سال‌های دهه ۱۳۶۰ استان مازندران، گیلان، خراسان و آذربایجان شرقی از بیشترین بهره‌مندی و استان‌ها بوشهر، کردستان و سیستان و بلوچستان از کمترین بهره‌مندی برخوردار بودند.

۴. چهارمین گزارش مربوط به طرح پژوهشی «سنجش برخورداری فرهنگی استان‌های کشور براساس ۲۵ شاخص فرهنگی و به روش تاکسونومی» است که در سال ۱۳۷۵ توسط دانشگاه شاهد انتشار یافت. در این گزارش در میان استان‌های مرزی آذربایجان شرقی، گیلان و مازندران به عنوان استان‌های برخوردار و استان‌های بوشهر، ایلام، کردستان و سیستان و بلوچستان به عنوان استان‌های کاملاً محروم محسوب شده‌اند. مروری بر هر چهار تحقیق یاد شده و مقایسه آنها با یکدیگر مؤید آن است که نتایج به دست آمده، همگونی خاصی دارد و آن این است که رتبه‌بندی یاد شده در گزارش‌های چهارگانه فوق تغییر چندانی نیافته است.

به علاوه، متوسط استان‌های مرزی در اکثر موارد از متوسط‌های ملی پایین‌ترند. به عبارت دیگر، در اکثر شاخص‌ها استان‌های مرزی که عمدتاً اقوام کشور را به ویژه آن بخش از اقوام که دارای شکاف‌های قومی - مذهبی هستند در بر می‌گیرد، محروم‌تر از دیگر استان‌های کشور می‌باشند.

گویاترین آمارها مربوط به تحقیقی است که جهت بررسی وضعیت مناطق قومی ایران که در مرزها قرار گرفته‌اند، انجام شده است. مهم‌ترین شاخص‌های این مسئله در جدول زیر ارائه شده است:



## جدول ۱۵- تفکیک و توزیع شاخص‌های برخورداری رفاهی

ضریب	شاخص	مقوله
۱	۱. ارزش افزوده فعالیت صنعتی کارگاه‌های صنعتی (سرانه)	اقتصادی (a)
۱	۲. ارزش تولیدات بخش معدن (سرانه)	
۱	۳. ارزش سرمایه‌گذاری خانواده‌های دارای فعالیت صنعتی (سرانه)	
۱	۴. نسبت مساحت بهره‌برداری‌های کشاورزی به مساحت واحد جغرافیایی <sup>(۱)</sup>	
۱	۵. عملکرد اعتبارات عمرانی استان‌ها از محل درآمد عمومی	آموزشی (b)
۱	۶. تعداد کلاس درس برای دانش‌آموزان <sup>(۲)</sup>	
۱	۷. تعداد کارکنان واحدهای آموزشی <sup>(۳)</sup>	
۲	۸. نرخ سواد (در جمعیت شش ساله و بیشتر)	بهداشت (c)
۱	۹. امید به زندگی (۱۳۶۵)	
۱	۱۰. پزشک برای جمعیت <sup>(۴)</sup>	تأمین اجتماعی (d)
۱	۱۱. تخت بیمارستان برای جمعیت	
۱	۱۲. بیمه‌شدگان سازمان خدمات درمانی <sup>(۵)</sup>	تسهیلات محل زندگی (e)
۱	۱۳. بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی	
۲	۱۴. تسهیلات محل زندگی - برق	تسهیلات محل زندگی (e)
۲	۱۵. تسهیلات محل زندگی - آب لوله‌کشی	
۱	۱۶. تسهیلات محل زندگی - حمام	
۱	۱۷. تسهیلات محل زندگی - تلفن‌های دایر	دیگر شاخص‌های مؤثر اجتماعی، به ویژه در کوتاه‌مدت
۱	۱۸. جمعیت جوان <sup>(۶)</sup>	
۱	۱۹. بار معیشت	
۱	۲۰. ضریب جینی توزیع درآمد (۱۳۶۱)	
۱	۲۱. مهاجرت (خالص مهاجرت‌های بین استانی)	

- (۱) شامل بهره‌برداری‌های زیر کشت محصولات سالانه، آیش، باغ و قلمستان.
- (۲) کلاس‌های درس در سال تحصیلی ۷۶-۱۳۷۵ در محاسبه منظور شده و دانش‌آموزان سال تحصیلی ۷۶-۱۳۷۵ در مقاطع کودکستان، ابتدایی، راهنمایی، متوسطه، پیش‌دانشگاهی، تربیت معلم، دوره‌های راهنمایی و متوسطه و بزرگسالان در محاسبه منظور گردیده است.
- (۳) کادر آموزشی (کارکنان آموزشی و دفتری) شامل: کارکنان رسمی، پیمانی و حق‌التدریس مورد نظر است.
- (۴) شامل پزشکان خارجی نیز می‌باشد.
- (۵) شامل همه بیمه‌شدگان اصلی و تبعی
- (۶) در پاره‌ای از مباحث اقتصادی، رشد بالای جمعیت جوان کشور پتانسیلی قابل توجه برای رشد اقتصادی کشور، مورد توجه قرار می‌گیرد و به عنوان شاخصی مثبت در نظر آورده می‌شود. اما همین شاخص در مباحث مربوط به سنجش وضعیت کشور (و همچنین در مباحث مربوط به اشتغال از بخش اقتصادی) به صورت قسمی بنگاه اقتصادی که مشابه وقف کار می‌کنند و در آنها شرکت‌های متعدد در دست موسسه‌بی واحد فعالیت دارند.

در این مطالعه شاخص‌های اول تا پنجم را می‌توان در زمره سرمایه طبیعی و سرمایه مادی طبقه‌بندی کرد و دیگر شاخص‌ها را شاخص‌های اجتماعی و اجتماعی-اقتصادی دانست. از این میان، موارد ششم تا هشتم به وضعیت آموزش و تحصیل و موارد نهم تا سیزدهم به شرایط بهداشت و تأمین اجتماعی می‌پردازند. مجموع شاخص‌های ششم تا یازدهم را می‌توان نمایانگر وضعیت سرمایه انسانی دانست. چهار شاخص هجدهم تا بیست و یکم را نیز می‌توان شاخص‌های مهم اجتماعی به شمار آورد که به ویژه تأثیرات قاطعی در جهت‌گیری ذهنیت مردم و گروه‌های اجتماعی نسبت به امنیت خویش دارد. در این میان، شاخص هجدهم (جوانی جمعیت) و بیستم (ضریب جینی) تأثیرات شدیدی را در کوتاه‌مدت بر رفتارهای فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد و شاخص بیست و یکم (مهاجرت) نیز تأثیر قاطعی در انتقال نتایج سرمایه‌گذاری‌های انجام شده (انتقال ثروت مادی یا نیروی متخصص و نیروی کار) و بی‌فایده گردیدن سرمایه‌گذاری‌های یاد شده در محل دارد.

در محاسبات انجام شده، متوسط‌های ملی با رقم صفر (۰) مشخص شده و میزان

انحراف استان‌های مرزی کشور از آن به صورت منفی یا مثبت به نمایش درآمده است. از آنجا که تأثیر مثبت یا منفی شاخص‌های این تحقیق، قبل از ارزیابی و استخراج نهایی ضرایب ملحوظ گردیده است، باید انحراف استان‌های کشور از ضریب صفر به سوی ضرایب مثبت را نشانه مطلوب‌تر بودن وضعیت این استان‌ها انگاشت.

پس هرچه از ضریب (۱-) به سوی صفر و بالاتر بیاییم، شرایط عمومی استان مطلوب‌تر خواهد بود. همچنین از آنجا که متوسط‌های ملی با نمره صفر (-۰-) مشخص شده‌اند، وضعیت عمومی هر استان نسبت به متوسط‌های ملی را می‌توان از مقایسه «ضریب» استان با متوسط‌های ملی استخراج کرد. ارقام منفی مبین این واقعیت است که شرایط استان از متوسط‌های ملی نیز پایین‌تر است. ارقام مثبت نیز بیانگر این امر است که وضعیت استان از متوسط کل کشور مطلوب‌تر است.

این مطالعه امکان بررسی مطلق شرایط هر یک از استان‌های مرزی و مقایسه استان‌های مرزی کشور با متوسط‌های ملی را فراهم ساخته است.

در صورتی که متغیرهایی مانند: مذهب، گویش و زبان، سابقه تعارض‌های سیاسی - اجتماعی با دولت مرکزی، میزان همگرایی با دولت‌های مجاور، قومیت و... را نیز به جمع متغیرهای مؤثر در کوتاه‌مدت افزوده شود، نتایج دقیق‌تری به دست خواهد آمد.

مقایسه وضعیت استان‌های مرزی با متوسط‌های ملی حاکی از آن است که در شاخص‌های بیست و یک‌گانه و مقولات شش‌گانه (a-f) اکثریت استان‌های مرزی در جایگاهی قرار دارند که حتی از متوسط‌های ملی نیز پایین‌ترند. همچنین نتایج نهایی این تحقیق نشان می‌دهد تمامی استان‌های مرزی کشور پایین‌تر از متوسط‌های ملی هستند. در این میان، جایگاه استان سیستان و بلوچستان و شکاف شدید آن استان نسبت به متوسط‌های ملی و حتی ضعیف‌ترین استان‌های مرزی گویای هشدارهای بسیار و تهدیدزایی جنوب شرق ایران است.

در صورتی که استان‌های مرزی با استان‌های برخوردار کشور و نه متوسط‌های ملی مقایسه بشود، دامنه شکاف‌های موجود بسیار عمیق‌تر خواهد بود. گرچه شرایط استان‌های

برخوردار کشور از حیث احساس محرومیت نسبی و متغیرهای مؤثر در کوتاه‌مدت، احتمالاً در شرایط مساعدی قرار ندارند.

جدول ۱۶- نتایج نهایی بررسی تعادل و عدم تعادل در استان‌های قومی و مرزی کشور

ردیف	استان	ضریب X
۱	گیلان (تالش‌ها)	-۰.۱۷٪
۲	مازندران	-۰.۲۰٪
۳	کردستان (کردها)	-۰.۲۹٪
۴	آذربایجان شرقی (آذری‌ها)	-۰.۳۶٪
۵	خراسان (اهل سنت)	-۰.۷۶٪
۶	کرمانشاه (کردها)	-۰.۸۱٪
۷	خوزستان (اعراب)	-۰.۹۱٪
۸	آذربایجان غربی (آذری‌ها)	-۰.۱۰۱٪
۹	بوشهر	-۰.۱۱۴٪
۱۰	هرمزگان	-۰.۱۲۲٪
۱۱	ایلام (لر و لک)	-۰.۱۳۱٪
۱۲	اردبیل (آذری‌ها)	-۰.۱۷۰٪
۱۳	سیستان و بلوچستان (بلوچ‌ها)	-۰.۲۸۳٪

۵. مطالعه رویکرد وضعیت شاخص‌های توسعه انسانی و فقر انسانی برای چند استان نمونه انجام شد که اطلاعات آن در زیر ارائه می‌شود.

در این گزارش مقدار شاخص و رتبه استان در بین ۲۶ استان مشخص شده است

(گزارش توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸).

از نظر شاخص توسعه انسانی، تهران با رقم ۰.۸۴۲٪ بهترین وضعیت و استان کردستان بعد

از سیستان و بلوچستان با رقم ۰.۶۱۹٪ و با رتبه ۲۵ بدترین وضعیت را دارد.

این تفاوت ریشه در فقدان امکانات، سرمایه، منابع اقتصادی و از همه مهم‌تر محدودیت خدمات آموزشی اعم از آموزش عمومی، متوسطه و عالی دارد. به طور کلی، از نابرابری تخصیص منابع بین استان‌ها حکایت دارد. از طرف دیگر، از لحاظ شاخص فقر انسانی نیز باز هم استان تهران با رتبه اول و استان کردستان بعد از سیستان و بلوچستان و کهگیلویه و بویراحمد رتبه ۲۴ را دارد. تفاوت شاخص فقر انسانی بین استان‌های تهران و اصفهان از یک طرف و استان‌هایی مثل: کردستان و سیستان و بلوچستان از طرف دیگر، نشان از عدم تعادل منطقه‌ای و نابرابری‌های توزیع درآمد در کشور دارد (مجیدپور، ۱۳۸۳: ۸۴).

۶. در طرح مقدماتی شناسایی مناطق محروم که توسط سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۶۱ انجام شد با استفاده از هشت شاخص عمده اجتماعی و اقتصادی به ترتیب استان‌های ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، کردستان و سیستان و بلوچستان به عنوان محروم‌ترین استان‌های کشور معرفی شدند (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۶۲).

۷. در سال ۱۳۷۳ برای شناخت علل نابرابری منطقه‌ای در ایران سازمان برنامه براساس دو شاخص مجزای تولید ناخالص داخلی سرانه و هزینه مصرفی خصوصی سرانه استان‌های کشور را رتبه‌بندی و طبقه‌بندی نمود. در این طبقه‌بندی استان تهران در مقام نخست و استان‌های سیستان و بلوچستان، کردستان و کهگیلویه و بویراحمد در پایین‌ترین گروه‌های درآمدی قرار گرفتند (اسکندری، ۱۳۷۹).

#### تشدید تمرکزگرایی در ساختار سیاسی کشور

روند حوادث در این دوره نشان از این داشت که اندیشهٔ مرکزمحوری ریشه‌های محکمی در میان دست‌اندرکاران سیاسی و اقتصادی کشور دارد. این نگرش با بازنگری در قانون اساسی و تأکید فراوانی که بر تمرکزگرایی در قانون اساسی داشت، شروع شد.

قانون اساسی به عنوان میثاق کشور در زمان تصویب آن سعی شد خواسته‌های اقوام و اقلیت‌ها را در درون خویش رفع نماید تا بتواند پاسخگوی نیازهای آنها باشد. اما همان‌طور که در بخش‌های قبلی بررسی نمودیم، در عمل تمام نیازها ارضاء نگردید. با وجود این، در سال ۱۳۶۸ پس از اتمام جنگ اولین مسئله مهمی که توجه همگان را به خود جلب نمود

بحث «بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» بود. بازنگری چالش جدیدی بود که اقوام و اقلیت‌ها را دوباره به واکنش واداشت. این بازنگری حکایت از بازگشت به مسیر تمرکزگرایی به لحاظ حقوقی بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت در جلسه ابتدایی هدف از تأسیس مجلس شورای بازنگری را به صراحت مشخص نمود: «مسئله بازنگری قانون اساسی یک امر متوقع، قهری و طبیعی است. اولاً، هر کاری ولو کامل و پخته انجام شده باشد به مرور در تجربه عملی نقایصش آشکار می‌شود و احتیاج به تکمیل دارد.

ثانیاً، تدوین‌کنندگان قانون اساسی هرچند که در اداره کشور و سازمان‌دهی نیروهای اداری کشور هیچ تجربه‌ای نداشتند. لکن با تجربه تلخ‌تر تمرکز همه نیروها و قدرت‌ها و امکانات در رژیم گذشته مواجه بودند و با آن تجربه قانون اساسی را تدوین کردند و جهت قانون اساسی را در بخش سازمان‌دهی نیروها به سمت نوعی پراکندگی در وظایف و اختیارات قرار دارند که آثارش را در عمل مشاهده کردیم چه در قوه مجریه و چه در قوه قضائیه و چه در بعضی بخش‌های دیگر.

ثالثاً، این نکته باید مورد توجه باشد که در طلیعه بازسازی، کشور احتیاج دارد به مدیران قوی با قدرت تصمیم‌گیری و اختیارات وافی و کافی و این هم به نوبه خود ایجاب می‌کند که ما قانون اساسی را مورد تجدید نظر و بازنگری قرار بدهیم...» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ج. ۱، جلد اول، ۱۳۶۹، ۳-۲). بنابراین، همان‌طور که این اظهارنظرها نشان می‌دهد روند سیاست‌گذاری و از آن مهم‌تر قدرت به سمت تمرکز پیش خواهد رفت. در مجلس برای بازنگری قانون اساسی، چهار کمیسیون تشکیل شد که براساس آن: «ماده ۴- به منظور بررسی و بحث در مورد مسائلی که محدوده آن را حضرت امام مدظله العالی در نامه مورخ ۶۸/۲/۴ خود تعیین فرموده‌اند ۴ کمیسیون به شرح زیر تشکیل می‌شود:

- کمیسیون اول: کمیسیون بررسی مسائل رهبری و مجمع تشخیص مصلحت.
- کمیسیون دوم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز مدیریت قوه مجریه.



کمیسیون سوم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در قوه قضائیه.  
 کمیسیون چهارم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت صدا و سیما  
 (همان: ۴۹).

در آن مجلس به صراحت ذکر شد که تمرکززدایی در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ نوعی واکنش به تمرکز افراطی پیش از انقلاب بوده و این عکس‌العمل موجب مشکلات فراوانی در سطح مدیریت کشور شده است، بنابراین تنها راه چاره «تمرکز» است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که خود مدت مدیدی در سطح بالای سیاست‌گذاری و مدیریت کشور حضور داشت، بر لزوم اقتدار بیشتر در قوه مجریه تأکید می‌ورزید و اذعان می‌نمود قدرتی که در اختیار قوه مجریه قرار دارد، قدرتی محدود است که باید افزایش یابد. وی در جلسه ششم مجلس در نطقی در خصوص تمرکز در قوه مجریه نکاتی را بیان نمود: «عملاً آن‌طور که انسان می‌فهمد طبق تجربه، برای مسئولیت اداره کشور یعنی مدیریتی در این سطح، با توجه به انواع پیچیدگی‌های سیاسی و عملی که برای یک چنین مسئولیتی وجود دارد یک اقتدار حقیقی لازم است.

نمی‌گویم حکومت مطلقه‌ای که «لایسٹل اما یفعل» و غیرمسئول بلکه عرض می‌کنم قدرت البته در کنار قدرت، مسئولیت به شکل قابل تحقق... به هر حال، بایستی اقتدار مدیر جامعه اقتدار تام و تمامی باشد روحیه حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی به هیچ‌وجه با یک چنین چیز مساعدی نبود... وضع موجود دو اشکال اصلی دارد: یکی اینکه اقتدارات ریاست قوه مجریه و مدیریت کشور اقتدارات بسیار محدود و کلی است. منظورم اقتدارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر با هم است.

اشکال بعدی این است که همین هم تجزیه شده؛ یعنی بخشی از اقتدارات و اختیارات در اختیار رئیس‌جمهور و بخشی در اختیار نخست‌وزیر است و اینها از جمله چیزهایی است که در عمل قابل تقسیم نیست که حالا تفصیلات را عرض کردم در بخش‌های مفصل‌تر باید عرض کرد...

اشکال سوم هم این است که این تصمیم خیلی هم مشخص نیست... یعنی حقیقتاً

می‌شود از قانون اساسی به وضوح و صراحت آن مرزی را که میان مسئولیت‌ها و اختیارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر وجود دارد پیدا کرد.

به هر حال امام در نامه‌ای که مرقوم فرموده‌اند، تمرکز را تصریح کرده‌اند: «یعنی آن چیزی که ما باید حتماً براساس او مشی کنیم این هست که باید کاری کنیم که قدرت متمرکز بشود در یک جا و اقتدارات تقسیم نشود.

البته در کنار این حقیقتاً آقایان بایست توجه کنند ببینید آیا چیزی بر این اقتدارات اضافه بشود، کم بشود یا نه، که من تصورم این است که حتی همین اقتدارات اگر روی هم ریخته بشود باز برای مدیریت کشور کم است» (همان: ۲۱۹-۲۱۷).

در حالی که اقوام و اقلیت‌ها خواهان پراکنده شدن قدرت و تفویض آن به مناطق مختلف می‌باشند و تلاش خویش را جهت کاهش اقتدار مرکزی و افزایش اقتدار منطقه‌ای می‌نمودند، کمیسیون مربوط به تمرکز در مدیریت قوه مجریه با بررسی وضعیت مدیریت قوه مجریه در قانون اساسی ایران و برخی کشورهای دیگر، چنین اصلی را با اکثریت به تصویب رساندند:

مدیریت قوه مجریه و مسئولیت‌های ناشی از آن در یک شخص متمرکز می‌شود و دلایل توجیه این اصل را این چنین ذکر می‌کند: «دلایل توجیهی (۱) قوه مجریه یک مجموعه به هم پیوسته است و تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تقسیم اختیارات موجب تعارض و اصطکاک نیروها خواهد شد. (۲) مستفاد از کلام امام مدظله العالی نسبت به تمرکز مدیریت در قوه مجریه (همان: ۴۳۵).

البته در کنار طرفداری و اصرار بر تمرکزگرایی اشخاصی نیز وجود داشتند که انباشته شدن قدرت و اختیارات را در دست یک شخص خطرناک می‌دانستند. میرحسین موسوی در جلسه دوازدهم مجلس بازنگاری قانون اساسی در دفاع از مخالفتش با تمرکزگرایی می‌گوید: «... ما بیایم همین جور قبل از اینکه وارد ماهیت کار بشویم و اینجا استدلال بکنیم و بگوییم که همه اختیارات با یک فرد و با این فرض وارد بقیه راه‌حل‌ها بشویم عملاً این جوری استدلال کرده‌ایم که راه‌حل بسیط و ابتدایی بهترین راه‌حل‌هاست؟ ما

می‌خواهیم بگوییم، نه مدیریت‌های امروز در جهان بسیار پیچیده‌تر از این حرف‌هاست که ما بیایم و بهترین راه‌حل را این بدانیم که حتماً به خاطر تمرکز که اصل درستی است و باید در قوه مجریه وجود داشته باشد. اصل تمرکز را این چنین معنی نکنیم که حتماً در اختیار یک فرد باید باشد و ما این را برای کشور خطرناک می‌دانیم و به ذهن بنده می‌آید که اگر این کار را برای ارتش، سپاه و نیروی انتظامی و نظامی کار بسیار پسندیده‌ای است. برای کارهای پیچیده که جنبه‌های گوناگونی دارد عملاً این کار پسندیده‌ای نیست و احتمالاً خطرات زیادی را می‌تواند در آینده ایجاد بکند، برای همین بنده با این مخالف هستم» (همان: ۴۵۷-۴۵۶).

دامنه اعتراض به این گونه تمرکزگرایی تا آنجا پیش رفت که حسین هاشمیان در جلسه سیزدهم ادامه این روند را یکسان شدن توزیع قدرت به شیوه نظام پهلوی دانست: «بنده به عنوان مخالف صحبت می‌کنم با اختیارات قوه مجریه چه در انحصار رئیس جمهور باشد چه در دست نخست‌وزیر باشد. بنده با هر دوی این مخالف هستم و پیشنهاد راه میانی است که بعداً عرض می‌کنم. برای نظام اداری کشور بلکه هر نظام تشکیلاتی کشور یک رأس قرار دارد و یک بدنه و تشکیلات تابع. دنیای متفکر همیشه در این جهت سیر می‌کند که بین رأس نظام و بدنه تعادل باشد و نظام را از این رهگذر از بی‌قوارگی نجات بدهد. نظام اجرایی از این قانون مستثنی نیست... اگر رأس نظام کوچک باشد و بدنه بزرگ، این کاملاً بی‌تناسب است و قدرت در یک نفر جمع می‌شود که این رأس برای بدنه کوچک است... و همچنین اگر رأس نظام بزرگ باشد با بدنه تناسب نداشته باشد به این معنا مراکز تصمیم‌گیری زیاد باشد این هم خطرناک است؛ یعنی بر اثر تراحم‌ها و تضادها اداره کشور مختل می‌شود و متفکرین دنیا می‌کوشند که این تناسب در اداره کشور و تشکیل نظام رعایت بشود.»

## فقرزدایی و توسعه و نوسازی مناطق محروم جهت‌گیری برنامه دوم

از سال ۱۳۷۴ و آغاز برنامه دوم توسعه محرومیت‌زدایی از مناطق محروم و مرزی که عمدتاً قلمرو زندگی عشایر بود در کانون توجه قرار گرفت. در پیوست لایحه دوم توسعه، توجه زیادی به این مناطق شده و اهدافی نیز در جهت رفع محرومیت از این مناطق در نظر گرفته شده بود. هرچند در این لایحه و برنامه ذکر از نام اقوام یا اقلیت‌های مذهبی به میان نیامده، اما اهداف توجه به همان مناطق قومی است.

هدف‌های کیفی: ارتقاء سطح زندگی و بهبود شرایط اقتصادی در مناطق محروم قابل توسعه و استرژیک کشور.

هدف‌های کمی و برنامه‌های اجرایی: احداث ۱۷ هزار کلاس در سطوح مختلف آموزشی عمومی در ۶۳۵ دهستان محروم کشور.

- اجرای ۲۱۰۰ پروژه بهداشتی - درمانی روستایی در ۶۱۰ دهستان محروم.

- احداث ۱۰۰۰۰ کیلومتر راه روستایی در ۲۰۰ دهستان محروم کشور.

- برق‌رسانی به ۳۲۰۰ روستا در ۷۰۰ دهستان محروم کشور.

- تهیه و اجرای ۷ طرح توسعه و عمران منطقه‌ای در قلمروهای محروم با تکیه بر قابلیت‌ها و استعدادها آنها.

- تأمین امکانات زیربنایی و تسهیلات لازم برای ۹ جزیره در خلیج فارس.

- اقدامات اجرایی: اولویت تکمیل طرح‌ها و پروژه‌های نیمه تمام در مناطق محروم.

- بررسی و مطالعه لازم برای شناخت و تعیین استعدادها و قابلیت‌های توسعه در مناطق محروم.

- تکمیل شهرک‌های صنعتی و نواحی صنعتی کوچک و مراکز جمعیتی مناسب و هماهنگ با سیاست‌های توسعه روستایی و عشایری.

- ارائه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای کوتاه‌مدت در مناطق محروم.

- ایجاد کارگاه‌های آموزشی صنایع دستی در مراکز جمعیتی (همان منبع: ۶-۵ و ۵-۵).

- تمرکززدایی اداری

به لحاظ اداری نیز جهت‌گیری در این برنامه حکایت از تمرکززدایی اداری و محرومیت‌زدایی داشت. به نظر می‌رسد، سیاست‌گذاران آن دوره به تمرکز بیش از حد تشکیلات دولت پی‌برده بودند و اهداف خود را در دستیابی به تمرکززدایی می‌دانستند. لایحه برنامه دوم اهداف کیفی خود را در بخش امور عمومی - نظام اداری و اجرایی در جلوگیری از گسترش غیرضروری تشکیلات دولت در سطوح جغرافیایی و عدم تبعیت محض آن از تقسیمات کشوری به ادغام و انحلال دستگاه‌های دارای وظایف و عملیات مشابه، کاهش تعداد شوراها و کمیته‌های تصمیم‌گیری در سطح ملی و استانی، جلوگیری از تمرکزگرایی از طریق تفکیک دقیق وظایف دولت و ایجاد سه رده مدیریت مرکزی (جهت انجام وظایف ستادی و سیاست‌گذاری)، مدیریت در سطح استان و شهرستان و مدیریت محلی در جهت انتقال وظایفی که موضوعیت مردمی دارد به سازمان‌های محلی، بازنگری در ساختار تشکیلات استانداری‌ها و فرمانداری‌ها به منظور ارتقاء کیفی وظایف محوله و تقویت نقش استاندار و فرماندار به عنوان نماینده عالی دولت در سطح استان و منطقه و ایجاد انسجام در وظایف و فعالیت‌های جاری در سطح استان و حذف بخش‌داری و دهداری و اداره امور دهداری به صورت غیردولتی مشابه شهرداری؛ برقراری نظام مطلوبات تقسیمات کشوری جهت تثبیت آن در بلندمدت ذکر نمود (همان منبع: ۱۰-۱۱ و ۹-۱۱).

البته اقدامات دولت تنها در سطح نظر باقی نماند، بلکه به لحاظ عملی نیز اقداماتی صورت گرفت. به طور مثال، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در بهمن ۱۳۷۱ تصمیم‌گیری نمود که شورای عالی اداری در ۳۷ جلسه به مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۷ بنا به پیشنهاد سازمان امور اداری و استخدامی کشور و به منظور تقویت واحدهای خارج از مرکز و توسعه اختیارات نهادهای تصمیم‌گیرنده استانی و متناسب کردن اختیارات مقامات دولتی در استان و گستره منطقه‌ای تشکیلات دولت در ارائه خدمات در رابطه با انجام وظایف و مسئولیت‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تصویب نمود تا وظایف و مسئولیت‌های ذیل در چارچوب سیاست‌ها، ضوابط و دستورالعمل‌های اعلام شده از طرف

وزارت بهداشت و آموزش پزشکی مذکور حسب مورد توسط دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم پزشکی و سازمان‌های منطقه‌ای بهداشت و درمان انجام پذیرد:

۱. انتخاب و انتصاب مدیر عامل سازمان‌های منطقه‌ای بهداشت، درمان استان‌ها توسط رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی و در استان‌هایی که صرفاً دانشکده علوم پزشکی وجود دارد توسط رؤسای دانشکده‌های مزبور.

۲. اعمال اختیارات مربوط به شورای فنی طرح تمام وقت بهداشتی و درمانی به سازمان‌های منطقه‌ای بهداشت، درمان استان‌ها (اللهیاری، ۱۳۷۷: ۶۳ - ۶۱).

همچنین شورای اداری در جلسه‌ای دیگر نیز تصمیماتی در خصوص تقویت مناطق تصمیم‌گیری‌هایی گرفت: «شورای عالی اداری در شانزدهمین جلسه مورخ ۱۳۷۰/۵/۳۰ بنا به پیشنهاد سازمان امور اداری و استخدامی کشور در جهت تقویت واحدهای خارج از مرکز و توسعه اختیارات نهادهای استانی و رعایت اصل عدم تمرکز و به منظور بازنگری در سازمان دولت با انتقال اختیارات لازم به مسئولین محلی تصویب نمود:

کلیه وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی مکلفند حداکثر ظرف مدت ۶ ماه با رعایت سیاست‌ها و خط‌مشی‌های زیر اقدامات لازم را معمول دارند:

سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها: (۱) توزیع و تفویض اختیارات لازم به سطوح تشکیلاتی مختلف متناسب با حدود وظایف و مأموریت‌های مهوله در دهستان، بخش، شهرستان و استان که می‌بایست متضمن اختیارات در خصوص امور اداری، پرسنلی و مالی هم باشد.

اقدامات اجرایی:

۱. بررسی کلیه وظایف و مأموریت‌ها در سطوح مختلف سازمانی و توزیع مناسب آن و تفویض اختیارات لازم براساس سیاست‌های فوق‌الذکر و اصلاح تشکیلات و وضعیت نیروی انسانی موجود به موازات آن.

۲. توزیع امکانات و تجهیزات متناسب با وظایف و اختیارات تفویض شده در هر سطح تشکیلاتی.

۳. واگذاری اختیارات در زمینه امور پرسنلی و مالی به مدیران استانی (همان: ۳۰ - ۲۹).

## توسعه و یکجانشین کردن ایلات و عشایر متمایل به اسکان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اهداف و زمینه‌های سرمایه‌گذاری‌های عمرانی گذشته که بیشتر در راستای سیاست تغییر تدریجی شیوه زندگی عشایری به الگوی زندگی یکجانشینی بود، دچار دگرگونی شد و تأکید بر حفظ ویژگی‌های زندگی اقتصادی - اجتماعی عشایر و از همه مهم‌تر کوچ به عنوان مشخصه اصلی زندگی این جامعه و تلاش در جهت بازنمایی هویت اجتماعی جامعه ایلی (نه به عنوان جزئی از جامعه غیرشهری و یا روستایی کشور بلکه به عنوان جامعه عشایری که برای حفظ فرآیند تولید دامی به شیوه عشایری از بیلاق به قشلاق و بالعکس کوچ کنند) اهداف و سیاست‌های عمده ناظر بر جامعه عشایری قلمداد گردید. مروری بر محتوای طرح‌های عمرانی عشایری، پروژه‌ها و فعالیت‌هایی که طی سال‌های برنامه اول توسعه با استفاده از اعتبارات عمرانی عشایری به اجرا درآمده، گویای آن است که این‌گونه پروژه‌ها به دلیل فقدان شناخت دقیقی از جامعه عشایری و نیازهای عمرانی آن عمدتاً مصروف عملیاتی شده است که به طور کلی تأثیر چندانی بر زندگی عشایر نداشته‌اند. البته نباید از نظر دور داشت که برخی از فعالیت‌ها و پروژه‌های اجرا شده طی این سال‌ها به نحوی در توسعه و عمران مناطق عشایری نقش داشته‌اند، اما این به معنای تغییری چشمگیر در عمران و آبادانی جامعه ایلی کشور نیست.

بیشتر اعتبارات عمرانی مناطق عشایری از آغاز اجرای برنامه دوم توسعه کشور، حول محور ارائه خدمات پشتیبانی به عشایر کوچنده پیش‌بینی شده است. در برنامه دوم توسعه کشور که دولت موظف گردید اعتبارات مورد نیاز اسکان بیست هزار خانوار عشایری را وطلب اسکان را فراهم نماید، این اعتبارات افزایش چشمگیری یافت. به طوری که در سال اول برنامه دوم توسعه مبلغ ۲۱۲۳۰۰ میلیون ریال برای عمران مناطق عشایری اختصاص یافت. در طول سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۶۷ ه. ش مبلغ ۲۹۳۲۹۷ میلیون ریال در برنامه توسعه جامعه مناطق عشایری هزینه گردیده است که بیشترین اعتبارات برای آماده‌سازی و اسکان جماعات عشایری صرف شده است (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷: ۴۹).

همان‌طور که در بالا نیز ذکر شد هدف‌های کمی و برنامه‌های اجرایی برنامه دوم توسعه



به سمت اسکان عشایر بود. در پیوست لایحه برنامه دوم توسعه، برنامه توسعه جامع مناطق عشایر بدین نحو اعلام شد:

- انتخاب نقاط متعدد برای اسکان عشایر از بین ۲۰۲ کانون توسعه عشایری.
- اسکان تدریجی ۲۰ هزار خانوار عشایری در کانون‌های توسعه مناطق عشایری.
- تحت پوشش خدمات قرار دادن ۲۰ هزار خانوار اسکان یافته عشایری.
- در بخش اقدامات اجرایی این مسائل پیش‌بینی شده بود:
- شناسایی، آماده‌سازی و تجهیز اراضی مستعد کانون‌های توسعه در زیست بوم‌های عشایری و اسکان خانوارهای متمایل به اسکان در این کانون با توجه به اصول زیر:
- ایجاد هماهنگی بین سیاست تجمیع روستاهای پراکنده و طرح‌های اسکان.
- توجه به وابستگی عشیره‌ای خانوارهای عشایری در ایجاد مجتمع‌های اسکان.
- سازماندهی خانوارها در مجتمع‌های زیست پرجمعیت.
- ارائه خدمات تولیدی، زیربنائی و اجتماعی به خانوارهای اسکان یافته متناسب با شرایط و ویژگی‌های زیستی این خانوارها (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲: ۵۵-۴ و ۵).
- با کمال تأسف براساس پژوهش و سنجش درجه توسعه‌یافتگی استان‌های کشور که در سال ۱۳۸۰ در سطح ملی به مورد اجرا گذاشته شد، بیانگر روند توزیع غیرعادلانه ثروت در استان‌های کشور می‌باشد. نتایج بررسی مقایسه‌ای سال‌های ۱۳۵۶، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ به شرح ذیل تشریح می‌گردد.

**بررسی موردی وضعیت توسعه‌یافتگی استان‌های کشور در سال ۱۳۵۶**

قبل از بررسی علل تغییر بین دوره ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ برای آنکه بتوان نتایج بهتری را از این مقایسه به دست آورد، می‌توان از نتایج یکی از تحقیقات مشابه انجام شده در سال ۱۳۵۶ استفاده نمود.

براساس تحقیقی در سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۵۶ و با استفاده از ۵۵ شاخص اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ساختاری استان‌های کشور (به استثناء تهران) صورت گرفته



است که نتایج حاصل از آن به صورت جدول زیر است:

جدول ۱۷- وضعیت توسعه یافتگی استان‌های کشور در سال ۱۳۵۶

ردیف	استان	سطح توسعه یافتگی	ردیف	استان	سطح توسعه یافتگی
۱	مرکزی	۰/۳۶۷	۱۳	آذربایجان غربی	۰/۸۰۱
۲	اصفهان	۰/۶۵۴	۱۴	همدان	۰/۸۰۵
۳	خوزستان	۰/۶۸۷	۱۵	لرستان	۰/۸۲۵
۴	یزد	۰/۶۸۹	۱۶	بوشهر	۰/۸۳۲
۵	گیلان	۰/۷۱۰	۱۷	چهارمحال و بختیاری	۰/۸۴۳
۶	فارس	۰/۷۲۱	۱۸	هرمزگان	۰/۸۵۸
۷	سمنان	۰/۷۴۲	۱۹	کردستان	۰/۸۶۱
۸	مازندران	۰/۷۴۲	۲۰	زنجان	۰/۸۷۶
۹	کرمان	۰/۷۴۷	۲۱	سیستان و بلوچستان	۰/۹۱۲
۱۰	خراسان	۰/۷۷۲	۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	۰/۹۲۳
۱۱	کرمانشاه	۰/۷۷۳	۲۳	ایلام	۰/۹۳۰
۱۲	آذربایجان شرقی	۰/۷۸۹			

بر طبق نتایج به دست آمده در سال ۱۳۵۶ استان مرکزی، اصفهان و خوزستان به ترتیب رتبه‌های اول، دوم و سوم را به دست آورده‌اند و استان‌های ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، سیستان و بلوچستان، کردستان و لرستان در گروه توسعه نیافته‌ترین استان‌های کشور بوده‌اند.

پروسی تغییرات وضعیت توسعه یافتگی استان‌ها بین سال‌های ۱۳۶۵ و

۱۳۷۵

نتایج محاسباتی در بخش‌های قبلی و وضعیت کشور در سال ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ از بُعد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تغییرات چندانی را نشان نمی‌دهد و حتی تغییرات آن نیز در مقایسه با سال ۱۳۵۶ چندان قابل توجه نیست. تغییرات در محاسبات تفکیکی نیز در

بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اندک بوده است. با این حال، می‌توان این تغییرات را از جنبه‌های بسیاری بررسی نمود. این بررسی‌ها می‌تواند با تکیه بر موارد بسیاری صورت گیرد و علل تغییرات را می‌توان مرتبط با یکی از جنبه‌های زیر دانست:

۱. تغییرات به عمل آمده ناشی از عوامل برون مرزی که روی ساختار جمعیتی، آموزشی و مصرفی کشور تأثیر می‌گذارد.

۲. تغییرات به عمل آمده ناشی از عوامل برون‌زا (خارجی) که شامل سیاست‌های دولت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌گردد.

۳. وجود جنگ تحمیلی پس از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۷ و آثار و تبعات آن در کشور و اجرای سیاست‌های بازسازی پس از جنگ

در بخش اول که به عوامل برون مرزی اشاره گردید مواردی نظیر: افزایش ارتباطات، رشد فرهنگی جوامع، روند صنعتی شدن و جهانی شدن اقتصاد قابل اشاره است. بنابراین، به منظور بررسی علل تغییرات و ارزیابی آن تنها به بررسی عوامل برون‌زا (خارجی) پرداخته و سیاست‌های دولت و نتایج حاصل از آن را که بر روی سطح توسعه‌یافتگی استان‌های کشور تأثیر گذار بوده است، مورد بحث قرار می‌دهیم.

جدول ۱۸- ترتیب توسعه‌یافتگی استان‌ها با معیارهای مختلف در سال ۱۳۶۵

کل متغیرها	متغیرهای فرهنگی	متغیرهای اقتصادی	متغیرهای اجتماعی
۱ اصفهان	اصفهان	سمنان	اصفهان
۲ سمنان	سمنان	اصفهان	تهران
۳ تهران	تهران	یزد	سمنان
۴ یزد	مرکزی	تهران	یزد
۵ مرکزی	یزد	مرکزی	آذربایجان شرقی
۶ آذربایجان شرقی	فارس	آذربایجان شرقی	مرکزی
۷ فارس	آذربایجان شرقی	فارس	گیلان
۸ گیلان	گیلان	خراسان	مازندران
۹ مازندران	مازندران	گیلان	فارس
۱۰ خراسان	خراسان	مازندران	کرمان
۱۱ کرمان	همدان	کرمان	آذربایجان غربی
۱۲ آذربایجان غربی	چهارمحال و بختیاری	آذربایجان غربی	خراسان
۱۳ خوزستان	کرمان	خوزستان	خوزستان
۱۴ چهارمحال و بختیاری	آذربایجان غربی	چهارمحال و بختیاری	زنجان
۱۵ زنجان	خوزستان	زنجان	همدان
۱۶ همدان	زنجان	بوشهر	چهارمحال و بختیاری
۱۷ بوشهر	بوشهر	همدان	کهگیلویه و بویراحمد
۱۸ کهگیلویه و بویراحمد	لرستان	سیستان و بلوچستان	بوشهر
۱۹ هرمزگان	کهگیلویه و بویراحمد	هرمزگان	هرمزگان
۲۰ لرستان	کرمانشاه	کهگیلویه و بویراحمد	لرستان
۲۱ سیستان و بلوچستان	هرمزگان	لرستان	کرمانشاه
۲۲ کرمانشاه	ایلام	کردستان	سیستان و بلوچستان
۲۳ کردستان	کردستان	ایلام	کردستان
۲۴ ایلام	سیستان و بلوچستان	کرمانشاه	ایلام

جدول ۱۹- ترتیب توسعه‌یافتگی استان‌ها با معیارهای مختلف در سال ۱۳۷۵

کل متغیرها	متغیرهای فرهنگی	متغیرهای اقتصادی	متغیرهای اجتماعی
۱	سمنان	سمنان	سمنان
۲	یزد	مرکزی	یزد
۳	مرکزی	یزد	مرکزی
۴	اصفهان	آذربایجان شرقی	اصفهان
۵	تهران	اصفهان	تهران
۶	آذربایجان شرقی	کرمان	گیلان
۷	کرمان	تهران	آذربایجان شرقی
۸	گیلان	فارس	کرمان
۹	فارس	مازندران	مازندران
۱۰	مازندران	مرکزی	فارس
۱۱	چهارمحال و بختیاری	آذربایجان غربی	چهارمحال و بختیاری
۱۲	آذربایجان غربی	همدان	خراسان
۱۳	خراسان	خوزستان	آذربایجان غربی
۱۴	همدان	کردستان	بوشهر
۱۵	خوزستان	خراسان	همدان
۱۶	بوشهر	چهارمحال و بختیاری	زنجان
۱۷	زنجان	زنجان	خوزستان
۱۸	کردستان	هرمزگان	کردستان
۱۹	کهگیلویه و بویراحمد	کرمانشاه	لرستان
۲۰	لرستان	بوشهر	کهگیلویه و بویراحمد
۲۱	هرمزگان	لرستان	کرمانشاه
۲۲	سیستان و بلوچستان	کهگیلویه و بویراحمد	سیستان و بلوچستان
۲۳	کرمانشاه	ایلام	هرمزگان
۲۴	ایلام	سیستان و بلوچستان	ایلام

## بررسی سیاست‌گذاری‌ها و اثربخشی آنها طی سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵

مقایسه محاسبات نشان می‌دهد که تغییر چندانی در وضعیت استان‌ها صورت نگرفته است. به عبارت دیگر، سیاست‌ها به گونه‌ای بوده است که وضعیت استان‌ها کمابیش نسبت به یکدیگر حفظ گردید. تفاوت‌های موجود تنها در بین چند استان قابل مشاهده است. استان سمنان که در سال ۱۳۶۵ رتبه دوم کشور را داشته است، به رتبه اول ارتقاء یافته است و استان یزد نیز با دو رتبه ترقی به جایگاه دوم رسیده است. این مثال‌ها نشان‌دهنده تغییری است که براساس آن استان‌های مرکزی کشور که دارای جمعیت زیادی نمی‌باشند، در این سال‌ها رشد یافته‌اند. دور بودن از عوارض نامطلوب رشد جمعیت و نیاز به امکانات رفاهی و اجتماعی و مناسب بودن سرانه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مهم‌ترین عوامل این‌گونه ترقی‌هاست.

در مقابل، استان‌های پرجمعیت کشور مانند: تهران، اصفهان و مازندران جایگاه خود را در سال ۱۳۷۵ از دست داده که رشد جمعیت و کمبود امکانات بهداشتی، اجتماعی و اقتصادی از دلایل این امر است.

در میان برخی استان‌های بزرگ کشور نظیر: خراسان و خوزستان کاهش رتبه توسعه به دلایل مشکل توسعه متوازن استان بین شهر و روستا بوده است. به طوری که مهاجرت، افت کشاورزی و عدم توزیع یکنواخت امکانات باعث کاهش جایگاه آنها شده است.

استان سیستان و بلوچستان و تا حدودی نیز خراسان از دیرباز با مشکل ناامنی مواجه بوده‌اند. قرار داشتن این استان در کنار کشورهای افغانستان و پاکستان و ترانزیت مواد مخدر از آنها وجود تنش در این استان‌ها را در پی داشته است. از سویی، حیاتی بودن نقش این استان‌ها در ترانزیت مواد مخدر برای قاچاقچیان بین‌المللی و عدم امکان کنترل دقیق آنها توسط ایران موجب می‌گردد که این خطوط همواره اهمیت خود را حفظ نماید. ناامنی موجود در این استان‌ها تأثیر خود را در سطح توسعه این مناطق باقی گذاشته است و ناامنی سرمایه‌گذاری امکان هر گونه توجه کافی را به این دو استان از بین می‌برد. جایگاه توسعه‌نیافته این استان‌ها به ویژه استان سیستان و بلوچستان و حتی کاهش آن می‌تواند تا

حدود زیادی ناشی از ناامنی آنها و عدم توانایی دولت در رفع آن باشد. وضعیت استان‌های مرزی کشور در بخش غرب که شامل استان‌های کردنشین کشور می‌گردد، در سال ۱۳۷۵ نیز تکرار گردیده است. علی‌رغم خاتمه یافتن جنگ و آسیب دیدگی شدید این استان‌ها انتظار می‌رفت تا این استان‌ها کانون توجه سیاست‌گذاران کشور قرار داشته باشند در حالی که متأسفانه نتایج، حاکی از حفظ جایگاه این استان‌ها در میان استان‌های بسیار محروم کشور است.

می‌توان اطمینان داشت که ادامه بی‌توجهی به این مناطق نه تنها می‌تواند عوارضی نظیر: قاچاق مواد مخدر، قوم‌گرایی و ناامنی را در این استان‌ها افزایش دهد، بلکه به مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این مناطق نیز افزوده خواهد گردید و این به معنای تشدید چرخه محرومیت نسبی در این مناطق خواهد بود.

الف - بررسی تأثیر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور در طول سال‌های ۷۵-

۱۳۶۵

همان‌گونه که ذکر گردید سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور در طول دوره ۱۳۶۵-۱۳۷۵ بیشتر در اجرای برنامه اول توسعه نمود یافته است. محاسبات نشان می‌دهد که تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر رتبه استان‌ها بی‌تأثیر بوده است و به جز تغییرات موردی این سیاست‌ها تأثیر چندانی را باعث نگردیده است. این سیاست‌ها در حالی که استان‌هایی همانند یزد و کرمان را تحت تأثیر مثبت قرار داده باعث شده است، استان خراسان افت اقتصادی شدیدی داشته باشد و از رتبه ۸ در سال ۱۳۶۵ به رتبه ۱۵ در سال ۱۳۷۵ برسد.

رفع تبعیض، فقرزدایی و ایجاد عدالت اجتماعی گرچه جزو مهم‌ترین اهداف برنامه دولت بوده‌اند، اما عدم تغییر قابل توجه در بین استان‌ها نشان می‌دهد این سیاست‌ها نتوانسته‌اند به اهداف خود دست یابند. این بدان معناست که مدیریت منابع کشور نتوانسته است، در محدود سازی رشد چرخه محرومیت نسبی در مناطق مورد بحث موفق عمل کند.

پ = بررسی تأثیر سیاست‌گذاری‌های اجتماعی کشور در طول سال‌های ۱۳۶۵ و

۱۳۷۵

سیاست‌گذاری‌های اجتماعی دولت در طول سال‌های مورد بررسی در غالب سیاست‌های آموزشی، بهداشتی و رفاهی اجرا گردیده است.

رسیدگی به وضع مناطق شهری و روستایی، فراهم ساختن امکانات آموزشی در سطوح مختلف و امکانات بهداشتی از جمله عواملی است که توسعه اجتماعی یک استان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

محاسبات انجام شده در بخش اجتماعی دارای تغییرات زیادی نبوده است، می‌توان نتایج آن را به صورت زیر خلاصه نمود:

۱. استان‌های پرجمعیتی نظیر تهران و اصفهان رتبه توسعه‌یافتگی خود را از دست داده و به رتبه پایین‌تری رسیده‌اند. در مقابل، استان‌های سمنان، یزد و مرکزی در این سال‌ها از لحاظ اجتماعی رشد بیشتری را نشان می‌دهند.

۲. تعداد استان‌های توسعه‌یافته در سال ۱۳۷۵ نسبت به سال ۱۳۶۵ کاهش نشان می‌دهد که دلیل آن توزیع نامناسب امکانات اجتماعی در طول سال‌های مورد بررسی بوده است.

۳. استان‌های غرب کشور از لحاظ اجتماعی نیز جزو توسعه‌نیافته‌ترین استان‌های کشور مانده‌اند.

۴. جابه‌جایی در میان استان‌های میانی جدول بیشتر قابل مشاهده است که ناشی از شدت بیشتر تغییرات می‌باشد.

#### نتیجه‌گیری

با توجه به موارد ذکر شده می‌توان نتایجی را به صورت زیر از بررسی‌ها به دست آورد:

۱. وضعیت استان‌های کشور در سال ۱۳۶۵ با توجه به شرایط جنگی قابل توجه می‌باشد. وجود ناامنی در مرزهای غرب بر اثر جنگ و در مرزهای شرق بر اثر قاجاق مواد مخدر علت اساسی قراردادن این استان‌ها در بین استان‌های توسعه‌نیافته بوده است.

۲. سه بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وابستگی شدیدی نسبت به یکدیگر دارند به طوری که اغلب استان‌های توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی از سایر جوانب نیز توسعه‌یافته‌اند و بالعکس.

۳. بخش فرهنگ در عمل پس از سایر بخش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، به طوری که استان‌هایی همانند سمنان و یزد گرچه رشد مناسبی را در معیارهای اقتصادی و اجتماعی داشته‌اند از لحاظ فرهنگی نتوانسته‌اند متوازن حرکت نمایند.

۴. سیاست‌های اعمال شده در طول برنامه اول نتوانسته است هدف رسیدن به عدالت اجتماعی، فقرزدایی و سیاست‌های بازسازی را لاقلاً در میان استان‌های غرب کشور محقق سازد و این استان‌ها در هر دو سال جزو توسعه‌نیافته‌ترین استان‌ها قرار داشته‌اند.

### گسترش آموزشی عمومی

در این دوره، توجه خاصی به گسترش آموزش و پرورش عمومی در مناطق قوم‌نشین شد. در این بخش در مستندات برنامه دوم، اهداف کیفی این بخش را مواردی از قبیل تحت پوشش قرار دادن کلیه کودکان واجب‌التعلیم به ویژه در مناطقی نظیر: آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، خوزستان، بوشهر، هرمزگان، سیستان و بلوچستان و مناطق کردنشین کشور؛ احداث مدارس پیش‌دبستانی دو زبانه در استان‌های دارای گویش‌های خاص محلی؛ افزایش سهم اعتبارات عمرانی استان‌های جنگ‌زده کشور؛ گسترش امر تحصیل در نقاط محروم و دور افتاده به ویژه در روستاهای پراکنده واقع در نواحی کوهستانی و کویری؛ ارتقاء کیفیت تحصیل در مقاطع راهنمایی و متوسطه در مناطق کمتر توسعه‌یافته کشور و ایجاد مدارس پیش‌دانشگاهی در این مناطق؛ افزایش سطح پوشش تحصیلی در



مقاطع راهنمایی و متوسطه در مناطقی که به دلایل مختلف واجب‌التعلیمان این مناطق آموزشی از ادامه تحصیل بازمی‌مانند. ایجاد تعادل در توزیع جنسی دانش‌آموزان مناطق محروم و جذب دختران این مناطق به مدارس عنوان کرده است (سازمان برنامه و بودجه، جلد نهم، ۱۳۷۳: ۱۸۳). این توجه به مناطق قوم‌نشین به لحاظ آموزشی قابل توجه بوده است.

به لحاظ آموزشی در بخش آموزش عالی نیز برنامه دوم نشان از این دارد که در این جنبه برخلاف سایر موارد مناطق قوم‌نشین و مرزی نیز مورد توجه قرار گرفته بودند. رئوس کلی اهداف کیفی بخش آموزشی عالی در برنامه دوم توسعه در استان‌های کشور به این شرح اعلام شد:

۱. توسعه مراکز آموزش عالی مناسب بین استان‌ها از نظر برخورداری از تعداد دانشجوی.
۲. تثبیت تراکم دانشجویی موجود در مراکز شهری بزرگ کشور شامل: تهران، اصفهان، مشهد، تبریز و شیراز.
۳. افزایش سهمیه دانشجویان بومی در مراکز آموزش عالی استان‌ها با اولویت مناطق کمتر توسعه‌یافته.

اهداف کمی بخش آموزش عالی در استان‌های کشور در برنامه دوم توسعه به شرح زیر است:

- افزایش شاخص (تعداد دانشجو به ازاء هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت) استان‌های زیر ۵۰۰ نفر دانشجو به ازای ۱۰۰ هزار جمعیت شامل: استان‌های ایلام، هرمزگان، کردستان، کرمانشاه و بوشهر حداقل تا کسب شاخص فوق در اولویت اول،
- افزایش شاخص‌های استان‌های زیر ۷۵۰ نفر دانشجو به ازای ۱۰۰ هزار نفر جمعیت شامل: استان‌های گیلان، مازندران، همدان، لرستان، سیستان و بلوچستان، زنجان، خوزستان و آذربایجان غربی تا کسب شاخص فوق‌الذکر در اولویت دوم.
- افزایش شاخص استان‌های فارس، آذربایجان شرقی و خراسان (به استثنای شهرهای مشهد و تبریز) تا سقف ۷۵۰ نفر دانشجو به ازای ۱۰۰ هزار نفر جمعیت در اولویت سوم

(همان: ۲۲۲ - ۲۲۱).

در مجموع، از سال ۱۳۷۴ و آغاز برنامه دوم توسعه تا پایان این دوره محرومیت‌زدایی از مناطق قومی، محروم و مرزی کشور در عرصه‌های مختلف دنبال شد. آمارهای موجود نشان از بهبود شاخص‌های کمی در مواردی مانند: افزایش میزان سوادآموزی و کاهش نرخ بی‌سوادی، ازدیاد شمار مراکز آموزش عالی، دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، ارائه خدمات بهداشتی، راهسازی، مدرسه‌سازی، افزایش تعداد گازرسانی، برق‌رسانی، آبرسانی به شهرها و روستاها و گسترش شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات به ویژه تلفن دارد.

#### جمع‌بندی اقدامات و نقد دوره سازندگی

به طور کلی، نگرش غالب و روح حاکم بر رویه عملی در عرصه اجرای سیاست‌های قومی طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ مبتنی بر «رهیافت مدرنیزاسیون» یا «نوسازی» است. دولت با اعمال نظام مدیریتی متمرکز و تکیه بر مدیران غیربومی به تقویت رسانه ملی همت گماشت. مدیریت اجرایی کشور با این ایده و تحلیل که تفاوت‌ها و اختلاف‌های قومی در روند مدرنیزاسیون و نوسازی جامعه به تدریج رنگ خواهد باخت، با برنامه‌ریزی متمرکز در حوزه اجتماعی و اقتصادی، زمینه‌های همگرایی گروه‌های قومی در واحد ملی را در پیش گرفت که در عمل با موفقیت‌های اساسی در این حوزه همراه بوده است.

بدین ترتیب، رهیافت نوسازی در این دوره به عنوان محور و مبنای پروژه‌های توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور قرار گرفت و پاسخگویی به بخشی از مطالبات در مسئله اقوام ایرانی نتایج مثبتی به بار آورد. این رهیافت ضمن کسب توفیق در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی نتایج مطلوب و پیش‌بینی شده را به بار نیاورد.

گفتمان توسعه، نوسازی و سازندگی به دلیل عدم اولویت به پارامترها و مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی، بیشتر بر حوزه اقتصاد متمرکز بوده است. به همین خاطر، بخشی از

مطالبات گروه‌های قومی و مذهبی پاسخ داده نشد و فضایی به وجود آورد که سیاست قومی در دوره بعدی را معطوف به پاسخگویی به همین مطالبات و جلوگیری از تشدید واگرایی آنان با نظام گرداند. گرچه افزایش سطح مطالبات از حوزه اقتصادی و اجتماعی به حوزه سیاسی و فرهنگی در حقیقت محصول مدرنیزاسیون، نوسازی و افزایش سطح آموزش، دانش و آگاهی نخبگان و توده‌های قومی بوده است.

در ضمن شرایط خاص بعد از جنگ و طرح انبوه مطالبات انباشته هشت‌ساله و بازسازی خسارات و خرابی‌های وحشتناک جنگ و ضرورت بازگشت و ساماندهی و اسکان میلیون‌ها آواره جنگ هم‌زمان با انجام اصلاحات اقتصادی و نوسازی و بازسازی زیرساخت‌های کشور، راه‌ها، پل‌ها، فرودگاه‌ها، بهداشت، درمان، لوازم خانگی، رفاه، هم‌زمان با ده‌ها تهدید داخلی و خارجی و نیاز صدها نیاز عاجل دیگر، نیازمند مدیریتی کارآمد، قوی و دارای توانایی لازم برای پاسخگویی و مدیریت، انبوهی از مطالبات انباشته بود که این مسئولیت به دوش یکی از قوی‌ترین مدیران نظام و دردآشنای جامعه (آقای هاشمی رفسنجانی) واگذار گردید و الحق ایشان با کفایت لازم توانستند در آن مقطع بحرانی، این کشتی پرتلاطم را به ساحل نجات هدایت کنند که این امر خود زمینه‌ساز تحولات بعدی در ایران اسلامی گردید.

در حوزه‌های غیرتقنینی نیز بایستی به تصمیمات و رویه‌های سایر دستگاه‌های تبلیغی و رسانه‌ای از جمله صدا و سیما اشاره نمود. در این دوره، رویه صدا و سیما توسعه بخش‌های رسانه‌ای به زبان محلی و منطقه‌ای بود که در این زمینه رشد قابل توجهی به وجود آمد. همچنین انتشار مطبوعات محلی که به زبان بومی رشد فزاینده‌ای یافتند. به طوری که در تمامی مناطق قومی مطبوعات به زبان محلی منتشر گردید. در این دوره در آموزش و پرورش به ویژه در بعد نظام درسی با مسئله‌ای اقوام با احتیاط کامل برخورد شده است. در متون درسی علاوه بر یادآوری تنوع ساختار قومی در کشور، سیاست آموزش و پرورش در زمینه تألیف کتب درسی از نوع ادغامی بوده است (یاوری، ۱۳۷۳).

هرچند از واپسین ماه‌های جنگ تحمیلی محتوای تبلیغات جمهوری اسلامی ایران تغییر

قابل ملاحظه‌ای کرد. عناصر هویت ایرانی و نمادهای ایران باستان که از آغاز جمهوری اسلامی ایران امری مذموم شمرده می‌شد، در تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی ایران و در رسانه‌های جمعی مانند صدا و سیما بروز یافت. این تحولات از دید ناظران سیاسی از یک سو، نشان‌دهنده ناکامی ایده «جهان وطنی اسلامی» و بازگشت نسبی به ایده دولت ملی، و از سوی دیگر، نشان‌دهنده تمایل ایران به گسترش روابط با دیگر کشورها و به طور کلی، نشان‌دهنده اتخاذ مشی عمل‌گرایانه (پراگماتیک) از سوی جمهوری اسلامی ایران بود. برخی تحولات دوران سازندگی آن را از سایر دوره‌ها متمایز می‌سازد. برنامه‌های بازسازی و پرداختن به مبحث توسعه باعث گسترش مراکز آموزش عالی - اعم از دولتی و غیردولتی - در شهرهای مختلف ایران شد که مهم‌ترین وجه آن گسترش دانشگاه آزاد اسلامی در دور افتاده‌ترین شهرها بود. این امر به همراه سهمیه‌های مختلف آموزش عالی - اعم از سهمیه رزمندگان، جانبازان، خانواده شهدا و منطقه‌ای شدن نظام گزینش دانشجو باعث شد که از شهرهای مختلف و از طبقات مختلف جامعه افرادی به آموزش عالی راه یابند. در واقع، آموزش عالی را پوپولیستی ساخت. عدم تشکیل احزاب، فعالیت‌های سیاسی را در دانشگاه‌ها به سمت حضور و مشارکت در انجمن‌های اسلامی سوق داد. انجمن‌هایی که متضمن منافع عینی مشارکت‌کنندگان و اعضاء خود نبودند - بنابراین، دانشجویان را به سمت شکل‌دهی محفل‌هایی محلی و منطقه‌ای سوق داد. محفل‌هایی غیر رسمی مانند: «انجمن دانشجویان خراسانی دانشگاه تهران»، «انجمن دانشجویان آذری...»، «شب شعر آذری در دانشگاه تهران» و از این قبیل محافل و نشست‌ها اگرچه در اصل و در ظاهر برای بیان مشکلات رفاهی و اجتماعی دانشجویان شهرستانی ساکن در تهران و یا گفت‌وگویی ادبی شکل گرفته بودند، ولی در عمل به مجامعی برای بحث و گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی و قومی تبدیل شدند.

در محافلی که با عنوان «انجمن» یا «مجمع» تشکیل می‌شد گه‌گاه از مسئولین استانی از جمله: نمایندگان مجلس، استاندار و... دعوت به عمل می‌آمد و مشکلات سیاسی استان نیز مورد بررسی و بحث قرار می‌گرفت. استان‌ها و مناطقی که دارای گویش و یا زبانی غیر از

زبان فارسی بودند، مانند: ترک‌ها، کردها و... در کنار مجمع خود شب‌های شعری نیز برگزار می‌کردند که این شب‌های شعر نیز اگرچه در ظاهر به ادبیات و شعر اختصاص داشتند، به طور غیرمستقیم منعکس کننده نارضایتی‌های دانشجویان این مناطق از رویه عملی و تمرکزگرایی دولت در قبال آن استان خاص بود. (مرشدی‌زاد: ۱۴۰ - ۱۳۹).

از درون این انجمن‌ها، مجامع و نشست‌های شعرخوانی و در پرتو تحولات عصر بازسازی نسل جدیدی از روشنفکران قومی ظهور کردند که در عین داشتن گرایش دینی و انقلابی و بعضاً در عین داشتن مناصبی در درون حاکمیت، دارای خواسته‌ها و انتظاراتی منطقه‌ای نیز بودند و نشریاتی مانند: امید زنجان، احرار تبریز، آوای اردبیل، مبین و... محصول این روشنفکران در دوره بازسازی است. این روشنفکران حاملان بخشی از اندیشه جامعه مدنی دوره اصلاحات شدند، در عین پارادایم غالب اندیشه قومی در این دوره هستند.

خواسته‌های این روشنفکران در این دوره تفاوت چندانی با خواسته‌های روشنفکرانی مانند جواد هیأت نداشت. آنها نیز خواستار اجازه استفاده از زبان مادری خود که در آموزش و پرورش، ادارات و مراکز قضایی آذربایجان و خواسته‌هایی از این قبیل بودند. تفاوت این نسل از روشنفکران با نسل سابق در این است که پیوند مستحکم‌تری با داخل دارد و ارتباط آن با جریان‌ها و گروه‌های قومی آذری در خارج از کشور ناچیز است.

انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی در آذربایجان تجلی صاف‌آرایی این گروه از نخبگان در مقابل دولت مرکزی بود.

انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی در آذربایجان مشحون از شعارهای قومی و وعده به مردم در این خصوص بود. بارزترین چهره این چالش، دکتر محمود علی چهرگانی کاندیدای نمایندگی از تبریز بود.

در کردستان نیز وضعیت کردها و نگرش آنها به حکومت و مطالبات آنان تقریباً شبیه آذری‌ها بود. به رغم مشارکت کردها در انتخابات دوره‌های مختلف ولی به دلیل بحران طولانی قومی در این منطقه و شکاف مذهبی قومی و زبانی ادامه یافت.

اگرچه سهم کردها در مدیریت کشور با آغاز انقلاب ۱۳۵۷ تغییر جدی کرد، به صورتی که در بهمن ۱۳۵۷ اولین استاندار کرد سنی به کار گمارده شد و به همراه خود مدیران و معاونان کرد در سطح منطقه به کار گرفته شدند، اما با ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ با تغییر اساسی در سطح منطقه مواجه شدیم. به طوری که حضور نیروهای کرد محلی در مدیریت استان به حد صفر رسید. در سال ۱۳۷۶ تغییرات کلی در سطح مدیریت منطقه رخ داد و دومین استاندار کرد به کار گمارده شد و اکثر مدیران، بخشداران، معاونان ادارات از افراد بومی و محلی انتخاب شده‌اند (مجیدپور: ۱۶).

قانون شوراهای اسلامی که نماد تمرکززدایی و واگذاری بخشی از امور محلی به مردم محسوب می‌شود، تحت عنوان «قانون تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری» آبان ماه ۱۳۶۱ به تصویب نهایی رسید. این قانون در اجرا با مشکلاتی مواجه شد و عملاً تا سال ۱۳۷۷ مسکوت ماند. این قانون که دارای ۹ رده شامل: شوراهای استان، شهر، بخش، شهرستان، دهستان، محله، منطقه، ده و در رأس آنها شورای عالی استان‌ها در اصول ۷ و ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. به دلایلی اجرای آن به رغم تصویب و ابلاغ به وزارت کشور اجرا نشد و مسکوت ماند. بروز تشنج‌هایی در استان کردستان و ترکمن صحرا و بیم از این امر بود که اجرای قانون شوراهای مستمسکی برای تجزیه ایران تبدیل شود.

### دوره اصلاحات

این دوره از خرداد سال ۱۳۷۶ آغاز شد. این دوره مصادف با ریاست جمهوری هشت ساله سید محمد خاتمی است و در طول این دوره تغییرات جدید و در عین حال بنیادینی در گفتمان سیاسی نظام در دو عرصه داخلی و خارجی ایجاد شد. این تغییرات در بعد خارجی، گفتمان تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها را جایگزین گفتمان‌های قبلی ساخت.

از بعد داخلی نیز رویکرد نظام در قانون اساسی مبنی بر حقوق شهروندی به عنوان رویکرد مسلط نظام تبدیل شد و تئوری جامعه مدنی و خودی دانستن تمامی نگرش افرادی که تابعیت کشور را داشته و قانون اساسی را پذیرفته و به آن احترام بگذارند، تبدیل به

نگرش مدیریت راهبردی کشور گردید. از این جهت، این دوره در ادبیات سیاسی اجتماعی توسط نخبگان «دوره اصلاحات» نام گرفت.

اهتمام به آمایش سرزمین، شامل ترسیم خطوط کلی توسعه مناطق براساس قابلیت‌سنجی و اولویت‌ها، رفع محرومیت‌های منطقه‌ای، توانمندسازی مدیریت منطقه‌ای و آمایش سرزمین در استقرار جمعیت و فعالیت در پهنه سرزمین از نکات قابل توجه در سند برنامه سوم است.

در بخش رهنمودهای کلی مصوب هیأت وزیران، بدون اشاره به مسائل قومی خاص، در بندهای ۱۲، ۱۴، ۱۸ به ترتیب بر «حفظ مبانی و ارزش‌های دینی و ملی»، «تحکیم وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به فرهنگ‌های محلی» و نیز «توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی در کل کشور به عنوان زبان میانجی» اشاره شده است.

در رهنمودهای کلی هیأت وزیران جهت تدوین برنامه سوم همچنین بر تقویت پیوندهای اقتصادی و همبستگی‌های اجتماعی - فرهنگی همه مردم و اقوام ایرانی ساکن مناطق مختلف و جلوگیری از تداوم انزوای اقتصادی مناطق حاشیه‌ای و لزوم ادغام آنان در اقتصاد ملی تأکید شده است (برنامه سوم توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ا. به سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸: ۲۹).

### اولویت یافتن مسائل فرهنگی و سیاسی

بسیاری از محققین دوم خرداد و دولت برآمده از آن را محصول طرح مطالبات پاسخ نیافته و معوق مانده دوران قبل به ویژه در عرصه سیاسی و فرهنگی دانسته‌اند.

چنین فضایی موجب شد جهت‌گیری و خط‌مشی دولت خاتمی به سمت طرح ایده «جامعه مدنی» هدایت شود. در این فضا مسائل فرهنگی و سیاسی و پاسخگویی به آنها اولویت یافت و جایگزین رهیافت مدرنیزاسیون و توسعه و بازسازی اقتصادی در مناطق قوم‌نشین کشور شود. توجه به فرهنگ‌های قومی جهت استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادها، کشور برای رفع تنگناهای اقتصادی و توسعه پایدار سرلوحه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزان



قرار گرفت.

یکی از سیاست‌های دولت در این زمینه تلاش برای پر کردن خلاء سیاسی است که به واسطه برخورد و محدودسازی گرایش‌های سیاسی قومی - مذهبی واگرا پدید آمده است و جریان‌های سیاسی وفادار به نظام نیز برای پر کردن آن اقدام نکرده‌اند. تشویق و حمایت دولت از گروه‌ها و احزاب سیاسی قانونی فعال در مرکز برای گسترش فعالیت در استان‌های قوم‌نشین در همین راستا ارزیابی می‌شود (فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲: ۳۵۵).

فضای ایجاد شده پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ شرایطی را به وجود آورد که مباحث حقوق شهروندی و به طریق اولی حقوق اقلیت‌ها و اقوام در کانون توجه قرار گرفت و رئیس جمهور جدید هسته فعالیت‌های خویش را احقاق حقوق مدنی نامید. این شعارها بیشترین تأثیر را بر مناطق قوم‌نشین گذاشت، این اقوام شعارهای مطرح شده را از دو جنبه مورد توجه قرار می‌دادند. از یک سو، طرح این شعارها را به منزله عدم تحقق آن در گذشته دانسته و به نوعی مشروعیت مطالبات گذشته خویش می‌دانستند و از سوی دیگر، تأکید دوباره و افزون‌تری بر آن می‌نمودند و خواهان برخورداری سریع از این حقوق بودند. آزادی به وجود آمده باعث شد تا به لحاظ اقتصادی نیز در این فضا، روشنفکران قومی بر کاستی‌های موجود نیز به نحو بارزی تأکید نمایند و خواستار تغییر این روند شوند.

در پایان‌نامه‌ای که توسط یکی از دانشجویان علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی تدوین شده درباره دوران سیاست جمهوری اسلامی این چنین نوشته است: «... پس از انقلاب اسلامی در اصل پانزدهم قانون اساسی حق استفاده از زبان مادری به رسمیت شناخته شده، ولی عملاً این بند قانون اساسی هنوز به مورد اجرا در نیامده است.»

در ایران از سال‌ها قبل دو مجله کردی و کردی - فارسی به نام «سروه» و «ئاوینه» در ارومیه و تهران منتشر می‌شد که تا حال ادامه دارد، اما بعد از دوم خرداد هفته‌نامه‌ها و مجلات کردی بیشتر شدند در دانشکده ادبیات دانشگاه آزاد سنندج دو واحد زبان کردی به صورت اختیاری گذاشته شد که آن هم پس از انتخابات برچیده شد (محمدرزاده، ۱۳۸۰: ۱۶۵).



در این دوره، پس از گذشت مدت‌ها در کنار توجه به فرهنگ دینی به فرهنگ ملی و همچنین توجه به فرهنگ محلی نیز تأکید شد. در سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۳-۱۳۷۹ در بخش سیاست‌های فرهنگی رهنمودهای کلی هیأت وزیران این گونه اعلام می‌شود:

«۲... اعتلای معرفت دینی و ارتقاء ارزش‌های فرهنگ دینی، ملی و انقلاب اسلامی در همه ابعاد مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۴... تمهیدات لازم به منظور تحکیم مبانی فرهنگ اسلامی و مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانه فراهم شود.

۱۴... بر تحکیم وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به آداب و رسوم فرهنگ‌های محلی تأکید می‌شود.

۱۸... بر توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشور و در بین ملت‌های دیگر تأکید می‌شود» (سازمان برنامه و بودجه، جلد اول، ۱۳۷۸: ۲۹۷-۲۹۵).

رئیس جمهور نیز به مناسبت تقدیم لایحه برنامه سوم به مجلس در کنار عوامل فرهنگی ذکر شده، پیگیری‌های اصلی و ویژگی‌های برنامه سوم را در سمت و سوی تمرکززدایی اعلام کرد: «... یکی از مهم‌ترین چشم‌اندازهای برنامه، اصلاحات ساختاری و نهادی در بخش عمومی برای افزایش کارایی دولت، بالا بردن بهره‌وری منابع ملی و تقویت بخش غیردولتی است. در این زمینه چهار موضوع مهم نظام اداری، شرکت‌های دولتی، انحصارات و تمرکززدایی در برنامه سوم مورد توجه قرار گرفته است» (همان: ۱۵-۱۴).

در برنامه سوم توجه ویژه‌ای به مناطق محروم شده بود، در فصل ۲۱ به منظور گسترش عدالت اجتماعی و فراهم نمودن امکان استفاده عادلانه اقشار مختلف جامعه از کالاها و خدمات فرهنگی، ورزشی و هنری به منظور ایجاد تعادل و کاهش نابرابری‌ها به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های فرهنگی مجوزهایی داده شد و سازمان برنامه و بودجه موظف شد در لوایح بودجه سنواتی هر یک از سال‌های برنامه اعتبارات بخش‌های فرهنگ و هنر، تربیت بدنی و ورزشی را با توجه به موارد مذکور در بند (الف) این ماده و با عنایت به

وضعیت بهره‌برداری از فضاهاى فرهنگى، ورزشى و هنرى در مناطق مختلف کشور به گونه‌اى توزیع کند که نابرابرى‌هاى موجود در زمینه برخوردارى مناطق مختلف کشور از فضاهاى ورزشى، فرهنگى و هنرى و دست‌یابى ساکنین آنها به تولیدات فرهنگى تقلیل یافته و به تعادل برسد (اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، ۱۳۷۹: ۱۱۸-۱۱۷).

البته هنوز هم به لحاظ فرهنگى از سوى اقوام و اقلیت‌ها نسبت به برخى مسائل فرهنگى انتقاداتى وارد مى‌شد. این انتقادات تا آنجا پیش رفت که نسبت به «سوگند ریاست جمهوری» نیز وارد شد. «در فرهنگ دولت شاهنشاهى زبان عامل تبعیض بود و در فرهنگ سیاسى کنونى اگرچه ظاهراً مذهب عامل افتراق است، ولی فرهنگ فارسى نقش خود را در سیاست از دست نداده است. به طوری که آقاى خاتمی عامل وحدت ملی را زبان فارسى مى‌داند، اگرچه رئیس جمهورها در سوگندنامه ریاست جمهوری سوگند یاد مى‌کنند که وفادار مذهب رسمى کشور یعنی تشیع باشند، رئیس جمهور قسم نمى‌خورد که نسبت به سایر مذاهب وفادار باشد. به همین خاطر آذرى‌ها به علت شیعه بودن شکاف قومیشان متقاطع شده است و سیستم گزینشى و فرهنگى کشور نسبت به آنها سهل‌گیرتر از اقوام سنى است (محمدرزاده: ۱۶۳-۱۶۲).

### تمرکززدایی اداری، بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی

یکی از سیاست‌های اجرا شده در دوره اصلاحات که ارتباط تنگاتنگی با مسائل قومی داشته و موجب می‌شود رسیدگی به وضعیت اقوام تسهیل و تسریع گردد، تمرکززدایی و تلاش برای کوچک‌سازی بدنه دولت و تفویض اختیار به استان‌ها بود. زیرا تحقق یک نظام اداری غیرمتمرکز در کشور مستلزم ظرفیت‌سازی در سطوح منطقه‌ای و محلی است. بنابراین، تأسیس یا تقویت نهادهای تصمیم‌گیری اجرایی و مشورتی در سطوح منطقه‌ای، استانی و شهرستانی طی برنامه سوم ضروری گردید؛ زیرا هرچند وظایف اجرایی بیشتری به مناطق واگذار شود. دستگاه‌های مرکزی فرصت و فراغت بیشتری برای انجام وظایف

اصلی خود خواهند داشت.

در برنامه سوم توسعه در این دوران نقاط ضعف و آثار ناشی از تداوم تمرکزگرایی و ضرورت تغییرات در این فضا بیان شد. براساس استدلال‌ات مطرح شده در این برنامه: «در صورت ادامه روندهای گذشته و عدم ایجاد تحول اساسی در نظام اداری کشور و گسترش بی‌رویه نظام اداری (واحدهای اداری و نیروی انسانی) و هزینه‌های مترتب بر این امر در بودجه کشور، سهم اعتبارات جاری از کل بودجه کشور همواره افزایش یافته و به تدریج امکان سرمایه‌گذاری دولت در امور عمرانی و زیربنایی را کاهش می‌دهد. تبعات و آثار ناشی از تداوم این روندها عبارتند از:

- افزایش بی‌رویه بوروکراسی زاید و کاهش مستمر بهره‌وری واحدهای اجرایی محل به صورت خاص و دستگاه دولتی به صورت عام.

- تقویت گرایش‌های بخشی و تضعیف هماهنگی بین بخشی و بین دستگاهی دولت.

- تمرکز تصمیم‌گیری در تمام سطوح در دستگاه‌های ملی و تضعیف مشارکت مناطق برای حل مشکلات خود.

- گسترش نیروی انسانی و تشکیلات اداری دولت (همان منبع: ۳۶ - ۳۵).

از جمله پایه‌های مهم تمرکززدایی دادن اختیار به استان‌های مختلف کشور است به نحوی که بتوانند به طور مستقل در زمینه مسائل مختلف حوزه اختیار خویش تصمیماتی بگیرند. در این زمینه، در این دوره تصمیماتی اتخاذ شد «براساس قانون برنامه پنج‌ساله دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» به منظور افزایش نقش استان‌ها در تأمین درآمدهای استانی در سال ۱۳۷۸ ستاد درآمدهای استان به ریاست استاندار، مدیر کل امور اقتصادی و دارایی و رئیس سازمان برنامه و بودجه استان به دبیری سازمان برنامه و بودجه تشکیل می‌شود. این ستاد موظف است با همکاری و هماهنگی دستگاه‌های اجرایی علاوه بر وصول درآمدهای مصوب استانی درآمدهای جدید را با توجه به بافت اقتصادی، فرهنگی و امکانات درآمدی استان بررسی و پیشنهادها را همراه با گزارش توجیهی برای درج در لایحه بودجه سال ۱۳۷۹ به سازمان برنامه و بودجه اعلام

نماید.

همه دستگاه‌های اجرایی وصول‌کننده درآمد استانی موظف شدند درآمدهای وصولی در استان را به حساب نمایندگی همان استان واریز نمایند (اداره کل قوانین کشور، ۱۳۷۸: ۱۷۱ - ۱۷۰).

همچنین قرار شد شورایی به نام «شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان» به ریاست استاندار تشکیل شود که مهم‌ترین وظایف آن عبارت بودند از:

الف) بررسی و تأیید برنامه‌های میان‌مدت توسعه استان شامل: هدف‌ها، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اولویت‌های سرمایه‌داری در توسعه استان که در چارچوب رهنمودهای کلی و سیاست‌های کلان و بخشی و سازگار با برنامه میان‌مدت ملی برای دوره برنامه توسعه تهیه می‌شود.

ب) بررسی و تأیید برنامه‌های بلندمدت توسعه استان شامل چشم‌اندازهای توسعه بلندمدت استان در چارچوب نظام برنامه‌ریزی کشور و در راستای چشم‌اندازهای بلندمدت کشور و طرح آمایش ملی.

ج) تصویب طرح‌های توسعه و عمران و سلسله مراتب خدمات شهری و روستایی در قالب برنامه‌های توسعه استان با رعایت سیاست‌های مصوب شورای عالی معماری و شهرسازی.

ز) بررسی و توزیع اعتبارات عمرانی استانی

ک) شناخت قابلیت‌ها و مزیت‌های نسبی استان و ایجاد زمینه‌های لازم برای تشویق و توسعه سرمایه‌گذاری‌های مردمی در امور اقتصادی، تولیدی و اجتماعی.

در ادامه راهکارها و رهنمودهایی نیز داده می‌شود که عبارتست از:

«... ۲. توزیع فعالیت‌های عمده (در مقیاس ملی) در سرزمین متناسب با قابلیت‌ها،

امکانات و موقعیت مکان استقرار فعالیت و پس از انجام «تحلیل هزینه - فایده اجتماعی» و بررسی امکان‌پذیری صورت می‌گیرد.

۶... در جهت تسریع روند رشد و تکامل فعالیت‌های تولیدی و خدماتی در امر توزیع

فعالیت‌ها، تخصص‌های منطقه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد.

۹... در هر منطقه‌ای که بنا به مصالح ملی، نگهداشت جمعیت فراتر از ظرفیت نگهداشتن آن ضرورت یابد، متناسب با میزان جمعیت مازاد بر ظرفیت اقتصادی منطقه افزایش یابد و زمینه‌های اقتصادی جدید برای آنها ایجاد می‌گردد.

۱۱... به منظور جلوگیری از تداوم انزوای اقتصادی مناطق حاشیه‌ای ادغام قوی‌تر این مناطق در اقتصاد ملی، از طریق تعیین فعالیت‌های جدید در چارچوب تقسیم کار ملی، پایه اقتصادی این مناطق تقویت می‌گردد.

۱۷... اسکان‌های خودجوش عشایر در محیط‌های عشایری و روستایی از طریق مکان‌یابی، تجهیز و تأمین شرایط مناسب» (همان: ۳۵۵-۳۵۳).

در این دوره، جهت کوچک‌تر کردن تشکیلات دولت و به منظور تصحیح، بهسازی و اصلاح نظام اداری در ابعاد تشکیلات، سازماندهی و ساختار اداره امور کشور و کاهش تصدی‌های دولت، اصلاح سیستم‌ها و روش‌های مدیریت منابع انسانی، مقررات و آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها و افزایش بهره‌وری دستگاه‌های اجرایی «شورای عالی اداری» با ترکیب، صلاحیت‌ها، وظایف و اختیارات خاص تشکیل گردید (رحیمی، ۱۳۷۹: ۱۵-۳).

اما گام مهم‌تر در این زمینه با اجرای قانون شوراها برداشته شد. فصل هفتم قانون اساسی در ارتباط با شوراها (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶) با توجه به فضای ملتهب انقلابی و جنگی کشور طی دهه ۱۳۶۰ و عدم توجه به اصل مشارکت نهادینه مردمی در دهه ۱۳۷۰ فراموش شده بود. اما با توجه به ضروریات و تحولات جامعه پس از دوم خرداد اجرای این قانون نه تنها ممکن و مطلوب بلکه ضروری می‌نمود. با توجه به صلاحیت و اختیارات شوراها در انتخاب شهرداران و دهیاران واحدهای محلی، حق نظارت و حتی تقدیم طرح و پیشنهاد به مجلس، این نهاد می‌تواند در اداره امور نقاط مختلف کشور از جمله مناطق قوم‌نشین با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کاملاً نقش آفرین بوده و ضمن تقویت مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، پاره‌ای حساسیت‌های موجود را به حداقل برساند و یکی از مطالبات اساسی اقوام ایرانی را تا حدودی پاسخگو باشد.

از جمله اقدامات مثبت دیگر در این دوره نسبت به مناطق محروم، سیاست‌های اشتغال بود که سعی دولت در این بود که مزیت‌هایی برای مناطق محروم قائل شود از جمله: الف) معافیت از حقوق و عوارض دولتی برای سرمایه‌گذارانی که در مناطق محروم اقدام به سرمایه‌گذاری می‌نماید.

ب) پرداخت قسمتی از سود تسهیلات اعطائی به سرمایه‌گذاران بخش‌های خصوصی و تعاونی‌های خدمات تولیدکنندگان، تعاونی‌های تولید روستایی عشایری و بهره‌برداری از منابع طبیعی و طرح‌های خوداشتغالی (همان: ۴۳- ۴۲).

هرچند رویه حکومت از دهه ۷۰ به بعد بر افزایش تعداد شبکه‌های سراسری، محلی و برون‌مرزی استوار شد. اما این روند از سال ۱۳۷۶ به لحاظ کمی و کیفی شکل دیگری به خود گرفت. در این دوره، تحول مهمی در سازمان صدا و سیما با افتتاح شبکه‌های استانی ایجاد شد.

گزارش عملکرد سازمان صدا و سیما در سال ۱۳۷۸ گویای این نکته است که این تحول کمی و کیفی ابتدا از رادیو آغاز شد که نیاز به امکانات کمتری دارد. تا پایان سال ۱۳۷۸ پانزده شبکه رادیویی استانی آغاز به کار کرد که مجموع تولید برنامه آنها به زبان فارسی و زبان‌های محلی ۴۹۲۵۵ ساعت بود. به موازات آن، راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی استانی به ویژه در استان‌های قوم‌نشین نیز در دستور کار سازمان قرار گرفت و تا پایان همان سال با راه‌اندازی هفت شبکه، حدود ۶۸۶۶ ساعت برنامه تولید شده و تا نیمه دوم سال ۱۳۷۹ استان‌های حاشیه‌ای دیگر مانند: کردستان و آذربایجان شرقی نیز دارای شبکه‌های تلویزیونی استانی شدند.

اگر در دوره قبل شبکه پنج صرفاً در استان‌هایی مانند: تهران و اصفهان فعال بود، در این دوره سیاست رسانه‌ای گسترش حوزه نفوذ در مناطق قوم‌نشین بود و شبکه پنج در استان‌های قوم‌نشین تأسیس و راه‌اندازی شد (صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸).

تغییر نگرش در مبانی هویت ملی و وفاق اجتماعی

دوره اصلاحات حامل ارزش‌ها و نگرش‌ها و حاصل تحولات فکری و اجتماعی ژرفی بود و گفتمان تازه و رویکردی نو در تبیین مبانی هویت ملی ایرانی، وفاق ملی و همبستگی اقوام ایرانی براساس اصل شهروندی و جامعه مدنی پدید آورد که متفاوت از نگرش پوپولیستی دهه ۱۳۶۰ و نیز رهیافت مکتب‌نوسازی در دهه ۱۳۷۰ بود.

گفتمان اصلاحات با رجعت به ماهیت و شاکله قانون اساسی جمهوری اسلامی که مبتنی بر ایده و اصل پذیرش حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی همگان، منهای تعلقات قومی، زبانی و مذهبی‌شان بود، توانست تضادهای سیاسی، اجتماعی و قومی که در صورت فعال و متراکم شدن می‌توانست به رویارویی با نظام سیاسی و اضمحلال هویت ملی بینجامد، کنترل و مهار کند؛ زیرا مطابق قانون اساسی اولاً، همه افراد جامعه دارای حقوق و موقعیت برابر هستند و حق و تکلیفی یکسان در قبال یکدیگر و نظام سیاسی دارند. هیچ فردی در جامعه شهروند درجه دو و سه محسوب نمی‌شود و تبعیضی میان اعضای گروه‌های قومی و پیروان مذاهب به چشم نمی‌خورد. ثانیاً، فرصت‌ها به صورت برابر از سوی حاکمیت در اختیار همه شهروندان قرار می‌گیرد و دولت نه طرفدار یکی از گروه‌های قومی و مذهبی بلکه داور تعاملات اجتماعی و فرهنگی آنهاست (فصلنامه مطالعات راهبردی: ۳۵۷).

ثالثاً، در این دوره حکومت توانست با بهره‌گیری مناسب از منابع مشروعیت‌ساز از جمله عقلانیت دموکراتیک، خرد جمعی و سنت کاریزما مشروعیت نظام را در بین اقوام و گروه‌ها تقویت و یا گسترش حوزه‌های مشارکت سیاسی - اجتماعی و تأسیس نهادهای مدنی. بر دو بحران مشروعیت و بحران نفوذ غلبه نماید.

یکی دیگر از دستاوردهای نظام در این دوره تغییر رویه حاصل از تغییر نگرش در مبانی هویت ملی و ایرانی است.

دو عنصر اسلامیت و ملیت از ویژگی‌هایی هستند که در هویت ایرانی با هم آمیخته‌اند به نحوی که شناسایی و تمییز آنها از یکدیگر ممکن نیست و روح ایرانی با هر دو نماد ملی و دینی الفتی دیرین پیدا کرده است.



از این رو، جدا کردن هر کدام از آنها از فرهنگ این سرزمین با جریحه‌دار کردن روح کلی ایرانیان همسو است. برآیند اصلاحات در ایران موجب شد در کنار عناصر اسلامی، عناصر ملی و ملی‌گرایی اجازه ظهور و بروز یابد و میانشان پیوند برقرار گردد.

بدین ترتیب، اجماع نسبی در همنشینی ارزش‌های دینی و ملی در بین اندیشمندان ملی و مبارزین انقلابی پیدا شد. در بین نخبگان سیاسی، گرایش جدیدی پیدا شد که حاکی از توجه آنها به آیین‌های ایرانی است. آنها در عین حال، ضرورت سیاسی توجه به این ارزش‌ها را نیز درک کرده و برخلاف دیدگاهی که ملی‌گرایی را عامل گسیختگی ملی می‌دید؛ آن را به عنوان یکی از عوامل همبستگی ملی قلمداد می‌کند.

مقامات جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر، علاوه بر درک ضروریات سیاسی ملی‌گرایی، به این آگاهی دست یافتند که بین اسلام‌گرایی در داخل جامعه و ملی‌گرایی منافاتی وجود ندارد و بسیاری از آیین‌ها و رسومی که ملی‌گرایان آنها را ارج می‌نهند در تضاد با ارزش‌های اسلامی قرار ندارد.

در درون گفتمان روشنفکری هم‌گرایشی به وجود آمد که بر همنشینی ارزش‌های دینی و ملی در فرهنگ و هویت تأکید می‌کند. براساس این گفتمان تلاش برای برجسته کردن یک بعد و به حاشیه راندن بعد دیگر با شکست مواجه خواهد شد. زیرا در اندیشه روشنفکری در کشور، «ایرانیان» دو فرهنگی به شمار می‌آیند. از یک سو، وابسته به پیشینه سرزمینی خود هستند و از سوی دیگر، در کنار تعالیم اسلام قرار می‌گیرند. ایرانی مسلمان در واقع نه می‌تواند از هویت ایرانی خود جدا بماند و نه می‌تواند از اعتقادات مذهبی‌اش دست بکشد» (همان: ۶۳۷).

مجموعه این تغییر و تحولات در دوره چهارم گویای نزدیکی و انطباق نسبی گفتمان یا رویه تقنینی حکومت با رویه عملی (رفتاری) آن در عرصه سیاسی - فرهنگی و حفظ شکاف در عرصه اقتصادی و اجتماعی است.

تأثیر واقعه دوم خرداد و رویه حکومت در دوره اصلاحات بر مناطق کردنشین ایرانی، قبل از آنکه اقتصادی و رفع محرومیت‌زدایی باشد، سیاسی و فرهنگی بود. این به ماهیت و



جهت‌گیری این دوره مربوط می‌گردد. رویه اجرای دولت اصلاحات از بعد اقتصادی برای کردها دستاوردهای زیادی نداشت. مناطق کردنشین در ایران که از توسعه‌نیافته‌ترین مناطق ایران به شمار می‌آیند، تحولی در زندگی مردم حاصل نشد، نگاهی به آمارهای منتشره در این دوره مؤید این گفته است. یافته‌ها و آمارها در بخش اقتصادی بیانگر این نکته است که استان کردستان سهم ناچیزی در اقتصاد ملی داشته و بعد از دوم خرداد تغییر معنی‌داری در این زمینه مشاهده نمی‌شود. در سال ۱۳۷۹، استان کردستان با محصول ناخالص داخلی ۶۲۹۳/۸ میلیارد ریالی تنها ۹۷ درصد از کل محصول ناخالص کشور با به خود اختصاص داده است. به طور کلی، در ۷۵ درصد بخش‌های اقتصادی سهم ارزش افزوده استان در کل کشور زیر ۱/۵ درصد و در ۴۰ درصد بخش‌های اقتصادی این سهم زیر یک درصد می‌باشد. تولید ناخالص داخلی سرانه استان در سال ۱۳۷۹ معادل ۴/۳۶ میلیون ریال بوده که در مقایسه با رقم مشابه آن در سطح کشور (۱۰/۲ میلیون ریال) کمتر می‌باشد. در این استان ارزش افزوده رشته فعالیت اداره امور عمومی، دفاع و تأمین اجتماعی با ۱/۹۵ درصد بیشترین و رشته فعالیت معدن با ۰/۳٪ درصد کمترین سهم را در سطح ملی داشته است. در بخش‌های تولیدی، کشاورزی، صنعت و ساختمان نیز استان کردستان به ترتیب ۱/۵۱ درصد، ۰/۴۷٪ و ۱/۰۸ درصد سهم ناچیزی از تولید و امور سرمایه‌گذاری‌های کشور را به خود اختصاص داده است. به طور کلی، بخش خدمات با ۶۸/۵ درصد بیشترین سهم را از تولید ناخالص داخلی استان داشته‌اند. پس از آن بخش‌های کشاورزی با ۱۷/۸ درصد و صنعت و معدن با ۱۳/۷ درصد تولید ناخالص در استان سهم بودند.

مطالعات انجام شده در زمینه اندازه‌گیری و تحلیل خط فقر نیز نشان می‌دهد. سطح فقر در استان کردستان در سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۸ به ترتیب در مناطق شهری معادل ۴۳/۲، ۴۸/۶ و ۴۸/۹ درصد و در مناطق روستایی به ترتیب ۵۴/۶، ۴۲ و ۵۷/۸ درصد بوده است. شدت فقر در مناطق روستایی بیشتر از مناطق شهری استان می‌باشد.

همان‌طوری که قبلاً ذکر شد از تولید ناخالص داخلی استان بخش خدمات با ۶۸/۵ درصد بیشترین سهم را داشته است، پس از آن بخش‌های کشاورزی با ۱۷/۸ درصد و

صنعت و معدن با ۱۳/۷ درصد در تولید ناخالص داخلی استان سهم بوده‌اند. بالا بردن و گسترش نامناسب بخش خدمات یکی از معضلاتی است که گریبان‌گیر اقتصاد استان کردستان است و موجب تورم شده است. طبق نمونه‌گیری صورت گرفته در سطح استان در سال ۱۳۷۶ نرخ بیکاری را حدود ۱۹ درصد اعلام شد.

تعداد متقاضیان کار در فاصله زمانی ۱۳۸۰-۱۳۷۶ تقریباً دو برابر شده است و از ۱۰۱۷۲ نفر به ۲۰۳۰۷ نفر افزایش پیدا کرده است، اما در این مدت تعداد به کار گمارده شدگان نه تنها افزایشی نیافته است، بلکه کاهش پیدا کرده است. تعداد به کار گمارده شده‌گان ۷۹۶ نفر در سال ۱۳۷۶ بوده‌اند، ولی در سال ۱۳۸۰ این تعداد به ۷۷۰ نفر می‌رسد، البته این آمار در سال ۱۳۷۹ به ۱۶۰۷ نفر رسیده است و ناگهان در سال بعد کاهش فوق‌العاده‌ای داشته است.

وضعیت فرهنگی استان کردستان چندان امیدوار کننده نیست و در سال‌های پس از دوم خرداد نیز تغییرات عمده‌ای در آن حاصل نشده است. برای مثال، تعداد سینماهای کردستان در سال ۱۳۷۶، ۶ عدد بوده است که در سال ۱۳۸۰ به ۴ عدد کاهش پیدا می‌کند؛ تعداد تماشاگران فیلم‌های سینمایی نیز به نسبت بالاتری کاهش را نشان می‌دهد به گونه‌ای که تعداد تماشاگران از ۴۱۸۶۴۹ نفر در سال ۱۳۷۴ به ۱۸۴۱۷۵ نفر در سال ۱۳۸۰ کاهش پیدا می‌کند. هم‌اکنون، در استان کردستان فقط شهرهای سنندج و مریوان دارای سینما هستند و بقیه شهرها سینما ندارند. وضعیت نمایشگاه‌های فرهنگی - هنری و تعداد بازدیدکنندگان افزایشی نسبی را نشان می‌دهد؛ در سال ۱۳۷۶، حدوداً ۱۳۶ تئاتر و ۸۱ برنامه موسیقی اجرا شده است. در حالی که این آمار در سال ۱۳۸۰ به ۵۰۹ تئاتر و ۱۵۰ برنامه موسیقی می‌رسد. شاید این افزایش از باز شدن فضای فرهنگی کردستان حکایت داشته باشد. شمارگان مطبوعات محلی نیز در سال‌های پس از دوم خرداد شاهد افزایش نسبی بوده است و از ۴۰۰۰ در سال ۱۳۷۵ به ۱۴۰۰۰ در سال ۱۳۸۰ افزایش یافته است، بر تعداد مطبوعات محلی نیز اضافه شده است و تعداد آنها از ۲ در سال ۱۳۷۵ به ۷ در سال ۱۳۸۰ رسیده است.

همان‌گونه که در ابتدای این بحث گفته شد، تأثیر رویه حکومت در دوره اصلاحات

بیشتر سیاسی بوده است تا فرهنگی و اقتصادی.

یکی از مهم‌ترین تغییراتی که پس از دوم خرداد نسبت به کردستان ایجاد شد، این بود که نگاه امنیتی نسبت به کردستان مورد تردید قرار گرفت. هم گروهی از مسئولین و هم پاره‌ای از نخبگان و فعالان سیاسی کُرد از این رویکرد استقبال کردند.

طرح شعار تبدیل «معاند به مخالف» را می‌توان یکی دیگر از تغییراتی به حساب آورد که پس از دوم خرداد در کردستان به وجود آمد. تغییر لحن مسئولین دوم خرداد نسبت به اپوزیسیون کُرد خارج از کشور باعث آن شد که موضع‌گیری‌های طرفین تا حدودی تعدیل شده و از شدت حملات لفظی علیه یکدیگر کاسته شود. همین تغییرات باعث شد که احزاب کرد تفسیر مثبتی از جریان اصلاح‌طلبی داشته باشند و از تحریم انتخابات دور اول شوراها و مجلس ششم پرهیزند و حتی مردم را به شرکت در انتخابات نیز تشویق نمایند.

تشکیل فراکسیون کُرد در مجلس ششم نیز یکی دیگر از تغییراتی است که در فضای سیاسی پس از دوم خرداد در کردستان به وجود آمد. این فراکسیون که اعضای آن بیش از ۲۰ نفر بود تا حدودی به صورت منسجم مسائل کردستان را پیگیری می‌کردند و در موضع‌گیری‌های ملی عمدتاً با اصلاح‌طلبان هماهنگی داشتند.

کردها پس از دوم خرداد، فرصت را فراهم یافتند تا هویت سوم خویش یعنی هویت مذهبی را نیز پرورش دهند، لذا پس از دوم خرداد شاهد ترجمه و تألیف کتاب‌های متعدد دینی بوده‌ایم که در آنها مبانی ارزشی اهل تسنن مورد بررسی بوده است در سال‌های اخیر تیراژ این گونه کتاب‌ها رو به افزایش داشته و چند مرکز انتشاراتی به صورت فعال وارد صحنه شدند تا آثار نویسندگان سنی را منتشر نمایند.

جنبش دانشجویی در سال‌های اخیر نقش برجسته‌ای در تحولات سیاسی داشته است، این جنبش به همراه گروه‌های دیگر اجتماعی چون زنان، جوانان و اقوام در بروز و ظهور دوم خرداد بسیار مؤثر بودند و پس از آن نیز به صورت فعال در صحنه سیاسی حضور داشتند. ایشان برای تحقق آرمان‌های خویش دست به انتشار نشریات مختلف در دانشگاه‌ها

زدند به طوری که حدوداً ۲۵ نشریه پس از دوم خرداد توسط دانشجویان کرد منتشر گردید که اکثر آنها نوعی ناسیونالیسم فرهنگی را ترویج می‌کردند و به سرنوشت کردها در خارج از مرزهای ایران علاقه نشان می‌دادند. در کنار انتشار نشریات مختلف، برگزاری همایش‌هایی از جمله همایشی به مناسبت سالگرد بمباران شیمیایی حلبچه و همایش علمی در زمینه زبان و ادبیات کردی در دستور کار دانشجویان کرد قرار گرفت و در دانشگاه‌های مختلف دانشجویان کرد به سهم خود نسبت به برگزاری این گونه سمینارها اهتمام ورزیدند. تغییر دیگری که مردم کردستان پس از دوم خرداد شاهد آن بودند، حضور مدیران کرد در رده‌های میانی مدیریت استان بود. این تغییرات در نهادهای سیاسی و آموزشی بازتاب بیشتری داشت. حضور کردها در حد استاندار کردستان، معاونت استانداری‌های آذربایجان غربی و کردستان فرمانداری و ریاست آموزش و پرورش چند شهر نیز از تغییراتی است که یکی از مطالبات کردهایی است که بر مبنای هویت اول، خواسته‌های خویش را ابراز نمودند.

به طور کلی، از آنجایی که دوم خرداد در کلیت خود یک جنبش سیاسی بود در حوزه سیاست تغییرات بیشتری را موجب شده است (توکلی، ۱۳۷۹: ۴۳-۳۷).

در آذربایجان و قوم آذری نیز در این دوره بیشتر تقاضاها رنگ و بوی فرهنگی به خود گرفت که اساساً مربوط به حفظ هویت فرهنگی و زبان مادری می‌شد. لذا به دلیل ماهیت فرهنگی مطالبات قوم آذری تعداد مطبوعات محلی، که در اوایل انقلاب بسیار محدود بود، پس از دوم خرداد تحت تأثیر فضای باز سیاسی و فرهنگی جامعه دچار تغییرات کمی و کیفی شدند. انبوهی از نشریات دانشجویی به زبان‌های محلی با گرایش‌های سیاسی فرهنگی متفاوت چاپ و منتشر شدند. به علاوه آنان توانستند در کابینه اصلاحات نیز صاحب کرسی‌های متعدد باشند.

توسعه یافتگی نسبی مناطق آذرینشین و افزایش شمار تحصیل‌کردگان دانشگاهی در نسل جدید آنان از یک سو، همراه با ویژگی‌های خاص این مناطق از سوی دیگر، لزوم به کارگیری نیروها و مدیران بومی را بیش از پیش ضروری می‌ساخت. به همین خاطر یکی از

سیاست‌های دولت اصلاحات در مناطق قوم‌نشین از جمله استان‌های آذری‌نشین استفاده بیشتر از مدیران بومی بوده که تا حدودی نیز محقق شده است. هم‌اینک و در مقایسه با دوره‌های قبلی در مناصبی مانند: فرمانداری‌ها، شهرداری‌ها و سایر ادارات مناطق آذری‌نشین تعداد بیشتری از نخبگان و مدیران بومی اشتغال دارند.

فضای باز سیاسی فرهنگی در خوزستان موجب پیدایش احزاب قومی شد. در این دوره برای مثال، اعراب رسماً از وزارت کشور تقاضای تشکیل حزبی به نام «الجنة الوفاق» را کردند. این حزب در انتخابات شوراها به طور غیر رسمی فعال شد و نامزدهای آن رأی هم آوردند. البته درباره ماهیت و طرفداران آن اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای آن را حرکتی جدید و برخی دیگر آنها را بازماندگان «حركة التحرير» می‌دانند. آنها به عنوان یک گروه قومی فعال حتی نماینده‌ای هم به مجلس فرستادند (مرشدی‌زاد: ۱۷۸). زبان آنان به عنوان زبان دوم در مدارس تدریس می‌شود.

اما در سال‌های اخیر، شاهد تحركات قومی در مناطق عرب‌نشین خوزستان هستیم که آخرین و بزرگ‌ترین حرکت قومی مربوط به سال ۱۳۸۴ می‌باشد که براساس تحریک عده‌ای از عناصر افراطی قوم‌گرا با انتشار اطلاعیه‌ای دروغین به نام دولت و شورای عالی امنیت ملی و با بهره‌گیری از بسترها و زمینه‌های موجود قومی اقدام به اعتراضات خیابانی و تخریب و شورش نموده‌اند. در بررسی کارشناسی و نظرسنجی مؤسسه مطالعات فرهنگی خوزستان عامل اصلی این تحركات احساس محرومیت اقتصادی، تبعیض در توزیع فرصت‌های شغلی و عدم احترام و تکریم به فرهنگ و ارزش‌های قومی بیان شد.



فصل چهارم

الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران

(الگوی وحدت در کثرت)





## مقدمه

در طراحی این الگو، به روش طراحی سیستمی از بالا به پایین و با توجه به اینکه حفظ و تداوم همبستگی ملی جزء اصول بنیادین و استراتژیک دولت است، عمل شده است. محتوای این فصل به اجزاء، مؤلفه‌ها، ابعاد این الگو و الزامات ساختاری و نهادی آن اختصاص دارد. بنابراین، در ابتدا وضعیت مدیریت کلان کشور در حوزه اقوام بررسی می‌شود و آثار و پیامدهایی این الگو بر انسجام و هویت ملی برشمرده می‌شود. آنگاه تهدیدها، آسیب‌ها و فرصت‌هایی که بر سر راه انسجام و همبستگی ملی در حوزه اقوام وجود دارد، بررسی شده و سپس به الزامات الگوی مدیریت وحدت در کثرت پرداخته می‌شود. این الزامات اعم از پیش‌نیازهای اولیه و راهکارهای اجرایی در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود و سرانجام مدل مرجع این الگوی مدیریت که تصور می‌شود مناسب وضعیت ایران باشد، ارائه می‌گردد.



## ارزیابی وضعیت مدیریت کلان کشور در حوزه اقوام

در یک بررسی و تحلیل کلی، مدیریت استراتژیک و کلان کشور از منظر طراحی و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های خود در ارتباط با جامعه قومی کشور دارای ویژگی‌ها و نارسایی‌های زیر بوده است:

۱. رویکرد و جهت‌گیری کلی نظام در قبال اقوام و پاره فرهنگ‌ها از بعد تقنینی «استراتژی وحدت در کثرت» بوده که عموماً ماهیتی فرهنگی داشته است.

۲. برنامه‌ها و رویه‌های انجام شده فاقد مبانی نظری استراتژی و برنامه‌ریزی مشخص و پیشی‌بینی شده بوده است.

۳. سیاست‌ها فاقد اولویت‌بندی، تعیین جزئیات فنی و در نتیجه غیرقابل ارزیابی بوده‌اند، ضمن اینکه غالباً کلی و مبهم مطرح شده‌اند.

۴. هماهنگی بین دستگاه‌های ذی‌ربط مناسب نبوده است. به عبارت دیگر، سیاست قومی واحد و منسجمی در نظام تصمیم‌گیری کشور در طول یک ربع قرن دنبال نشده است.

۵. عوامل و عناصر مسلط در توصیف و تحکیم وحدت ملی مذهب، ناسیونالیسم و ادبیات و زبان فارسی تلقی شده‌اند.

۶. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از بعد قومی شباهت‌های زیادی با قانون اساسی مشروطیت دارد و از این حیث نمی‌توان گفت نظم مستقر را بر هم زده باشد. هیگنز در مقاله خود با عنوان «روابط اقلیت‌ها و دولت در ایران معاصر» این شباهت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. از جمله مواردی که وی به آنها اشاره می‌کند، عبارتند از اینکه هر دو قانون اساسی به یک منبع از مشروعیت معتقد هستند، هر دو قانون اساسی شهروندان را به صورت فردی و نه جمعی مدنظر قرار می‌دهند. در نتیجه، از آنها می‌خواهند که به صورت فردی در حکومت مشارکت جویند و این امر مانع از توجه به هویت قومی شده است. برخی از گروه‌ها مانند: زرتشتیان، مسیحیان و کلیمیان به عنوان اقلیت از برخی

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۲

امور مستثنی شده‌اند. هر دو قانون اساسی بر دین، فرهنگ و زبان رسمی و واحد تأکید دارند. در نتیجه، زبان‌ها و گویش‌های مختلف در نظام آموزشی جایگاهی پیدا نمی‌کنند.

۷. تعامل «دولت - قومیت» در جمهوری اسلامی در دو بُعد تقنینی و رفتاری شکل گرفت و به رغم تلاش‌های بسیار و تحت تأثیر شرایط سیاسی اجتماعی کشور و نگرش مدیریت کلان اجرایی در هر دوره این دو بعد نتوانست بر هم منطبق گردند. هرچند در مقاطعی از جمله دوره اصلاحات برخی وجوه حوزه تقنینی به حوزه اجرایی نزدیک گردید.

۸. در این مقطع طولانی از عمر انقلاب به رغم تبیین سیاست‌ها و اصول کلی در چارچوب قانون اساسی و برخی قوانین عادی، رویه عملی مدون و مشخصی در برخورد با مسائل اقوام ایرانی اتخاذ نشد. رویکردها و سیاست‌های اتخاذ شده و اقدامات انجام شده تحت تأثیر شرایط تهدیدزای داخلی و خارجی جنبه واکنشی و اقتضایی به خود گرفتند. هرچند این رویه پس از گذشت یک دهه رو به نقصان نهاد. اما ضعف در انسجام و هماهنگی و فقدان نگرش راهبردی به مبانی وفاق و هویت ایرانی همچنان به چشم می‌خورد.

۹. در دوره انتقالی به دلیل وضعیت انقلابی و شرایط خاص پس از انقلاب، ضعف دولت مرکزی و دوگانگی قدرت انتظار اعمال سیاست قومی مدون، مقتدرانه و واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. با این حال، تلاش جدی برای جلوگیری از تجزیه کشور مدنظر بوده و این سیاست کمابیش با موفقیت و البته با صرف هزینه فراوان اعمال شده است. توجه به نقش خاص بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در بعد سیاست‌گذاری و هدایت امور قابل توجه است.

۱۰. در دوره جنگ تحمیلی سیاست قومی تحت‌الشعاع مسئله جنگ و تداوم تهدیدات داخلی و خارجی قرار گرفت. نزدیکی و یکی بودن اکثر مناطق قوم‌نشین با مناطق جنگی و ارتباطات گروه‌های قومی - مذهبی تجزیه‌طلب و مسلح با رژیم بعثی عراق

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۳

موجب شد رویه حکومت از بعد رفتاری رویه «شبه نظامی» به خود گیرد و در اجرای سیاست قومی کشور ارگان‌ها و نهادهای نظامی - امنیتی بیش از پیش نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کردند.

۱۱. در دوره سازندگی، پذیرش قطعنامه و آغاز دوران بازسازی تغییراتی در رویه حکومت و اعمال سیاست‌های قومی پدید آمد و موجب شد نوع تعامل اقوام ایرانی با دولت مرکزی به تدریج متحول شود. افزایش میزان باسوادی، رشد نهایی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، تقویت وسایل ارتباطی و رسانه‌ها به ویژه صدا و سیما و افزایش میزان شهرنشینی از جمله این تحولات است. ولی اتخاذ رویکرد اقتصادی ابزارگرایانه مبتنی بر مدرن‌سازی اقتصادی موجب ناموزونی میان توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در مناطق قومی و تراکم تقاضای مشارکت سیاسی شد. این امر تدوین و اجرای سیاست‌های قومی در دوره بعدی را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

۱۲. در دوره چهارم یا دوره اصلاحات پیامد اقدامات و سیاست‌های دوران قبلی آشکار گردید و به تغییرات مهمی در این زمینه منجر شد. هرچند ناهماهنگی و تعارض نهادها و مراکز ذیربط همچنان به قوت خود باقی ماند، اما در عین حال، مسائل قومی تحت الشعاع رقابت‌های سیاسی جناحی قرار داشت، حتی در مواردی این تعارضات شدت گرفت. اما در این مقطع نسبت به مسائل قومی در سطوح ملی و در میان اقوام ایرانی آگاهی و حساسیت بیشتری به چشم می‌خورد. افزایش شمار روزافزون کتاب‌ها و نشریات به زبان‌های محلی و ملی، راه‌اندازی مؤسسات تحقیقاتی و فعالیت دانشجویان و دانشگاه‌ها در این زمینه قابل اشاره‌اند.

از مجموعه چهار دوره مورد بررسی دوره اصلاحات تنها دوره‌ای است که در آن رویه تقنینی حکومت با رویه اجرایی و رفتاری آن انطباق و هماهنگی بیشتری دارد. اما این به معنای به کارگیری تمام ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی در مورد اقوام نیست و هنوز ظرفیت‌های بالقوه زیادی وجود دارد که در صورت اجرا گفتمان جمهوری اسلامی و

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۴

مردم‌سالاری دینی محقق خواهد شد. بدیهی است تحقق این مهم نیازمند طراحی نظام مدیریتی و اجرایی چند بعدی است. اما در عین حال، از منظر آسیب‌شناسی حاصل این خلاء استراتژیک و ناهماهنگی در سیاست‌ها، برنامه‌ها و مدیریت راهبردی کشور در حوزه مسائل اقوام بروز مشکلات و معضلاتی در مناطق قوم‌نشین کشور است که ذیلاً به اختصار اشاره شده و فهرست‌وار تحت عنوان «مؤلفه‌ها و شاخص‌های بحران قومی در ایران» ارائه می‌گردند.

### مؤلفه‌ها و شاخص‌های بحران قومی در ایران

الف) تشدید شکاف‌ها و گسست میان هویت ملی و هویت‌های قومی: که از آن در ادبیات سیاسی اجتماعی تحت عنوان بروز «بحران هویت ملی» یاد می‌شود. نمودها و مؤلفه‌ها این واگرایی فرهنگی و بحران را می‌توان در موارد زیر جست‌وجو نمود:

۱. فزونی مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در میان توده اقوام
۲. رشد و شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی جدید در جوامع قومی کشور
۳. رشد فزاینده انجمن‌ها و مراکز مذهبی اقوام
۴. رشد فزاینده انجمن‌های هنری - ادبی دانشجویی و غیردانشجویی
۵. افزایش مطبوعات محلی به ویژه با گویش‌های قومی
۶. درخواست فرصت حضور و ارتقاء در پست‌های اداری سیاسی
۷. فراوانی ناهنجاری‌ها در میان قومیت‌ها به ویژه در حاشیه مرز
۸. درخواست توزیع برابر امکانات و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی
۹. بیگانگی با زبان فارسی
۱۰. شکل‌گیری احساسات مذهبی قومی افراطی در میان نخبگان، روشنفکران و احزاب قومی
۱۱. اعتراضات متعدد دسته‌جمعی و نامه‌نگاری‌های تند به مسئولان نظام
۱۲. رشد هویت قومی و ضعف هویت ملی است.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۵

در اینجا فرضیه‌ای اساسی آن است که اقوام ایرانی در نازل‌ترین وضعیت از طیف بحرانی قرار دارند و به طور مشخص آنچه مایه دغدغه خاطر است رشد یک‌سویه خودآگاهی‌های قومی و به تبع آن تضعیف هویت و وحدت ملی است. به عبارت دیگر، مسأله اصلی ما نه در بروز یا حتی احتمال بروز حرکت‌های خشونت‌آمیز و دسته‌جمعی قومی بلکه در ایجاد و تشدید بحران هویت ملی است. آنچه در شرایط فعلی کشور ما حائز اهمیت است، ضعف جدی در وفاق، وحدت و همبستگی ملی و عدم شکل‌گیری هویت ملی یکپارچه است.

روند رو به رشد هویت‌های قومی و محلی و گرایش‌های خاص گرایانه را علاوه بر رشد آگاهی قومی باید در ایجاد و پیگیری درخواست‌ها و مطالبات جدید به ویژه درخواست فرصت‌های کاملاً برابر در دسترسی به آموزش، منابع اقتصادی، تسهیلات فرهنگی و نهادهای سیاسی به موازات حذف تبعیض مبتنی بر قومیت، نژاد و فرهنگ یا مذهب ملاحظه کرد. این روند می‌تواند به ایجاد درخواست‌های جدید مبتنی بر حق حمایت ویژه، برخورداری از منابع و بهره‌مندی هرچه بیشتر از سرمایه و بودجه حکومت (سیاست تبعیض مثبت، به منظور تقویت اقدام) منجر شود (علی ابوطالبی، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

بنابراین، می‌توان گفت سطح هویت جمعی (و به تبع آن هویت ملی) در جامعه ایران بسیار نازل، کوچک و خاص‌گرایانه است و هویت جمعی عام در سطح کشور (و به طریق اولی در بین اقوام و ایلات) بسیار ضعیف است. افراد پایبند ارزش‌ها و هنجارهای خاص گرایانه فامیلی و قومی خود هستند و در زندگی و فعالیت‌های روزمره مصالح و منافع فامیلی و قومی خود را بر مصالح و منافع عام در سطح جامعه - از جمله مصالح و منافع ملی - ترجیح می‌دهند (عبداللهی، ۱۳۷۵) و این همه نشان‌دهنده ضعف جدی هویت ملی در ایران است. همچنین ثابت شده است که میزان وفاق اجتماعی در ارتباطی جدی با مسأله اقوام بوده است (صداقت‌زادگان، ۱۳۷۸). بنابراین، اقوام ایرانی وجود خارجی دارند (کاوه بیات، ۱۳۷۶) و از نظر هویت ملی ضعیف‌اند (بشیریه، ۱۳۷۰) و این بحران هویت در شرایط مختلف نمود یافته است (جلایی‌پور، ۱۳۷۲).

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۶

ب) رشد و پیدایش سازمان‌های سیاسی واگرا در مناطق قومی: برای نمونه به برخی از این سازمان‌ها اشاره می‌شود: جمعیت دفاع از حقوق زنان کردستان در سنج، حزب مردم کرد ایران در سقز، جمعیت دفاع از جامعه مدنی، ائتلاف نیروهای قومی و ترقی‌خواه در میان کردها، حزب اتحاد مسلمین در بلوچستان، شورای مرکزی اهل سنت در شرق مکتب‌القرآن، جنبش خلق بلوچ، جبهه آزادی‌بخش بلوچ (جمبا)، جبهه مجاهدین بلوچستان ایران، اتحادیه مبارزین بلوچ.

ج) تشکیل حوزه‌های فرهنگی قومی - مذهبی (گسل‌های فرهنگی) در مناطق مرزی با عقبه‌های برون‌مرزی و خارج از نظارت و کنترل نظام

د) تقویت و تشدید فاصله اجتماعی میان اقوام و خرده‌فرهنگ‌های قومی با نظام اجتماعی کشور که حاصل آن پیدایش بیگانگی اجتماعی در گروه‌های قومی است.

ه) دامن زدن به شکل‌گیری احساس بی‌عدالتی در توزیع فرصت‌ها در حوزه‌های فرهنگ (آموزشی)، قدرت (مشارکت در قدرت سیاسی و پست‌های مدیریتی)، ثروت (توزیع امکانات رفاهی، عمرانی، منابع مالی و توسعه‌ای) و منزلت (دسترسی به عوامل با ارزش اجتماعی). بدیهی است حاصل این روند در صورت استمرار و تشدید منجر به پیدایش «بحران توزیع» در مناطق قومی خواهد شد.

و) به وجود آمدن بیگانگی سیاسی و ایجاد فاصله میان اقوام و نظام سیاسی که به کاهش مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی از قبیل انتخابات، میتینگ‌ها، راهپیمایی‌ها و عرصه‌هایی که نیاز به حضور و نمایش قدرت ملی است، منجر خواهد شد. بدیهی است تشدید این روند و تداوم آن به بروز و ظهور «بحران مشارکت سیاسی» خواهد انجامید.

ز) عقب‌ماندگی و توسعه نامتعادل مناطق مرکزی و قومی (قبلاً در این رابطه به طور مفصل و مستند به آمار و ارقام بحث و بررسی به عمل آمد).

ح) کاهش مشروعیت سیاسی: رشد آگاهی و خودآگاهی‌های قومی موجب پیدایش تقاضاهای و مطالبات جدید سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قومی شده است. روند

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۴۷

کند و انقباضی پاسخگویی به تقاضاها سبب انباشت مطالبات و بی‌پاسخ ماندن آنان گردیده که موجب تقویت احساس تبعیض و شکل‌گیری پیش‌داوری قومی نسبت به حکومت شده است که کاهش مشروعیت سیاسی را به دنبال داشته است. در صورت ادامه این روند به «بحران مشروعیت» منجر خواهد شد.

ط) افزایش نرخ بیکاری در مناطق قومی که موجب رشد نارضایتی‌های قومی و ناهنجاری‌ها و آسیب اجتماعی در این مناطق شده است.

### فرصت‌ها در حوزه اقوام

به رغم وجود تهدیدات و آسیب‌هایی در مناطق قومی که تشدید و تعمیق آنان می‌تواند مخاطره‌آمیز و حتی نگران‌کننده باشد، اما وجود برخی زمینه‌ها در صورت برنامه‌ریزی مناسب قابلیت مبدل شدن به فرصت برای کلیت نظام را داراست. در یک نگاه کلی اهم این مقولات را می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱. وجود عناصر و مؤلفه‌های مشترک ملی، تاریخی و هویتی با کلیه اقوام از جمله عواملی است که می‌تواند در شکل‌گیری هویت جمعی ایرانی نقش بی‌بدیلی ایفا نماید. تاریخ مشترک تمامی اقوام تحت نام ملیت ایرانی، زبان پارسی که در عمق تمام اقوام ریشه دوانیده، اسلام به عنوان دین مشترک، اسطوره‌های مشترک و قهرمانان و شخصیت‌های ملی مشترک و بالاخره هویت ایرانی از جمله عناصر پیوند دهنده‌ای هستند که همگرایی را ممکن و روند واگرایی را در مواجهه با این عناصر پیوند دهنده و از نظر ارزشی بسیار ارزشمند با مشکل روبه‌رو می‌سازد. بنابراین، مهم‌ترین فرصت در شرایط کنونی تأکید بر پنج عنصر وحدت‌بخش مذکور با هدف مقابله جدی با روند قوم‌گرایی می‌تواند مدنظر قرار بگیرد.

۲. بن‌بست تئوریک و پراتیک گروه‌های سیاسی به ویژه گروه‌های قوم‌گرا از جمله فرصت‌های مناسبی است که می‌توان از آن در جهت تقویت هویت ملی بهره‌برداری کرد. این مهم با طراحی مکانیزم‌های دقیقی میسر است که بی‌توجهی به برخی از اصول



می‌تواند این فرصت را مبدل به یک تهدید نماید.

۳. وجود شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی که از پایگاه اجتماعی مناسب و از مقبولیت و مشروعیت کافی برخوردار باشند، می‌تواند از عوامل مهم پیونددهنده، انسجام‌بخش و همبستگی آفرین باشند. انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و حوادث پس از آن در مناطق قومی نشان داد جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمهوری از مقبولیت اجتماعی قابل ملاحظه‌ای در این مناطق برخوردارند. مقبولیت ایشان در میان این اقوام و علائق ایجاد شده نسبت به ایشان ضمن اینکه روند واگرایی را تا حد زیادی مسدود می‌نماید، می‌تواند روند همگرایی با گروه‌های معاند و قومیت‌گرا را نیز محدود نماید.

۴. وجود سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی تعمیم یافته که کارکرد انتقال‌الگویی و ایجاد وفاق رویکردی و ارزشی را حداقل در یک عرصه برعهده دارند، می‌تواند در شکل‌گیری «ما»های کوچک‌تر اما بین قومی، بین طبقه‌ای و بین نژادی بسیار مؤثر باشد.

۵. نابسامانی‌ها، ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در کشورهای همجوار که اقوام هم‌ریشه در آن سکنی دارند از جمله فرصت‌های بسیار مناسبی است که نه تنها روند قوم‌گرایی را محدود می‌کند، بلکه استفاده مناسب از آن در افزایش سطح امیدواری مردم و تقویت پیوندهای ملی بسیار مؤثر است.

۶. از لحاظ توجه به حقوق قانونی و توسعه منطقه‌ای نسبت به کشورهای همجوار ایران بیشترین سرمایه‌گذاری و بیشترین تسهیلات را ایجاد کرده است. به همین دلیل این شرایط را باید فرصت محسوب کرد و از طریق تبلیغات مناسب و برشمردن شرایط کشورهای همجوار و نیز تداوم توجه ویژه به حقوق و ایجاد مقبولیت بیشتر سوق داد. چنانچه فرآیند صنعتی شدن (همچنان که در بحث تئوری‌های قومی اشاره شد) با حساسیت کافی و ایجاد تمهیدات لازم و در نظر گرفتن تمام مقتضیات همراه نشود، می‌تواند روند آگاهی قومی و هویت‌یابی قومی را دامن زند.

۷. ایجاد بسترهای مشارکتی در عرصه‌های متعدد از جمله فرصت‌های مناسبی است که



با ایجاد ذهنیت مثبت در مناطق قومی می‌تواند در برانگیختن حس تعهد مردم، ایجاد انگیزه و افزایش امید به آینده مؤثر افتد. مسدود بودن راه‌های مشارکت مردم همان‌طوری که شرح آن رفت به بیگانگی سیاسی و احساس حاشیه‌ای بودن که از مهم‌ترین عوامل گسست اجتماعی - سیاسی است، منتهی می‌شود. سوابق چند سال اخیر گویای آن است که مردم در مناطق قوم‌نشین از آمادگی قابل ملاحظه‌ای برای مشارکت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و... برخوردارند، بی‌توجهی به این امر می‌تواند مخاطرات، تهدیدها و آسیب‌های را در پی داشته باشد.

۸. ایران به عنوان کشور و تمدنی بزرگ و تاریخی دارای موقعیت ژئوپولیتیک بسیار خوب، از لحاظ قابلیت‌های مادی ثروتمند و غنی، دارای اکولوژی متنوع و جذاب، برخوردار از فرهنگ غنی و اسطوره‌های بزرگ و محترم در میان تمام اقوام و... از آن‌چنان قابلیت و هویت برخوردار است که در صورت برخورداری از اقتدار و نظم اجتماعی - سیاسی کافی، تمامی راه‌ها برای تمایلات تجزیه‌طلبانه قومی را مسدود می‌کند. این حقیقت در طول تاریخ به عینه خود را نشان داده است، کما اینکه هیچ‌گاه، حداقل در یکصد سال اخیر، شاهد حمایت اجتماعی از تمایلات تجزیه‌طلبانه قومی نبوده‌ایم. این بزرگ‌ترین قابلیت و فرصت برای نظام است که با استفاده و به فعل درآوردن قابلیت‌های خود بر شدت تمایلات ملی و ایرانی - اسلامی بیافزاید. مردم این قابلیت را دارند که ایرانی باشند و ایرانی بمانند. این دولتمردان هستند که باید با ایجاد بستر مناسب و درک ضرورت‌ها و مقتضیات، این فرصت عالی را برای رشد و تعالی ایران اسلامی مورد بهره‌برداری قرار دهند.

۹. وجود قابلیت‌ها و زمینه‌های مناسب اقتصادی در هر یک از مناطق قومی از فرصت‌های مناسب جذب امکانات، توان و نیروی انسانی قومی است. استفاده از این امکانات با توجه به مزیت‌های نسبی هر منطقه ضمن آنکه به رشد و توسعه ملی یاری می‌رساند، می‌تواند در افزایش وابستگی اقتصادی - اجتماعی بین منطقه‌ای و همبستگی (ارگانیک) ناشی از این عامل مؤثر باشد. تدوین استراتژی توسعه منطقه‌ای فعلیت یافتن

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۰

این ایده را تسهیل می‌کند.

## راهبردها و راهکارهای مدیریت تنوع قومی در ایران

### هدف: وحدت در کثرت

در راهبردهای نظام، وفاق و همبستگی ملی به عنوان یکی از اهداف کلان مقرر است. بنابراین، انسجام و نظام اجتماعی به منظور تحقق فرآیند ملت‌سازی می‌بایست در دستور کار قرار گیرد. نه تنها اقوام بلکه همه پاره‌فرهنگ‌ها مشمول این راهبرد قرار دارند به نحوی که از طریق برنامه‌های فراگیر، روشن‌بینانه، معتدل و علمی همگراسازی ملی در نظام اجتماعی ایران تحقق یابد. بدیهی است که شرط ماندگاری نظام‌های وابسته به توفیق اجتماعی و انسجام آن خواهد بود.

### جهت‌گیری کلی

۱. جهت کلی راهبرد می‌بایست نگرش مثبت به تنوع قومی به مثابه نشانه‌ای از تدبیر حکیمانه خالق هستی باشد و بر آن تأکید شود. این رویکرد مقتضی پرهیز از سیاست‌های یکسان‌سازی و تبعیض است. بنابراین، روح کلی همه برنامه‌ها انتظام در پراکندگی خواهد بود.

۲. می‌بایست همگرایی، همسازی و فاداری‌های ملی را در اقوام افزایش داد و نگرش مثبت اقوام نسبت به نظام و روابط بین قومی را تقویت کرد. همچنین از طریق توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انجام کارهای علمی جهت پاسخگویی و مواجهه علمی و انجام کارهای رسانه‌ای فرهنگی هرگونه بهانه را از کانون‌های قوم‌گرا بازستاند.

۳. شناسایی چندفرهنگی اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی مبنی بر صحنه گذاشتن بر تفاوت‌های فرهنگی آنها از لوازم راهبرد «وحدت در کثرت» است و لذا سمت و سوی اصلی سیاست‌ها بر همین بنیاد تدوین گردد.

### پیش‌نیازها

۱. این مقوله نیازمند مدیریت صحیح و مستلزم پرهیز از سیاست‌های یک‌سویگر به ویژه خودداری از تجویز نسخه‌های سخت‌افزارانه است. می‌بایست به صورت منطقی و علمی علت‌ها، بسترها و کانون‌های تحریک را از محرومیت‌ها و خواسته‌های مشروع و قانونی تفکیک و متناسب هر مسئله راه‌حلی منبعث از اسلام و متناسب با مصالح نظام ارائه شود.

برنامه‌ها می‌بایست به گونه‌ای طراحی شود که سبب تعمیق پیوندهای عاطفی از طریق جامعه‌پذیری ارادی و از روی میل و رغبت گردد و سرانجام در مورد ارزش‌های مشترک و آرمان‌های مورد توافق، اشتراک نظر و توافق حاصل آید. به گونه‌ای که همه آحاد ملت آنها را به عنوان ارزش‌های ملی خود بپذیرند و برمنافع و مصالح فردی، خویشاوندی، قبیله‌ای و قومی مرجح شمارند.

۳. تشویق و رغبت به تعاون ملی، تعامل بین قومی و تعامل با هنجارها و قواعد عام جامعه‌ای (ملی) از ضروریات حیاتی است. در این صورت، نیروی عاطفی در اجتماع ملی ایجاد و همین امر موجب پیدایش تعاون ملی خواهد شد و اگر نظم مبتنی بر وفاق اجتماعی تعمیم یافته باشد، اجتماع ملی انحصار منابع و پاداش‌های ارزشمند را اساساً در اختیار خود خواهد گرفت. از این رو، مرزهای اجتماعی بیشتر مسدود و بالطبع قدرت ابتکار نیروهای مرکز‌گریز و مرکز ستیز کاهش خواهد یافت. در این فرآیند «ما»ی بزرگ ملی شکل خواهد پذیرفت و همه «ما»های کوچک را در برمی‌گیرد و نوعی احساس تعلق و تعهد مشترک نسبت به اجتماع ملی پدید می‌آید.

بنابراین حذف تبعیض و نابرابری؛ برقراری عدالت اجتماعی؛ توزیع عادلانه منزلت، ثروت و سایر منابع ارزشی؛ ایجاد و تحکیم احساس یکرنگی و همسازی؛ افزایش تبادل میان فرهنگی؛ تعمیق تعاون ملی و گسترش و ژرفاسازی روابط اجتماعی به عنوان هدف‌های کوتاه و میان‌مدت برای رسیدن به هدف اصلی و پیش‌شرط‌های تحقق آن می‌باشند.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۲

۴. اهتمام به یک الگوی بومی، چاره حل معضلات و پیش شرط موفقیت سیاست‌هاست. بنابراین، اقتباس صرف راه به جایی نخواهد برد.
۵. همه حوزه‌ها و قلمروهای جامعه را می‌بایست در شناخت علل پیدایش و بروز بحران هویت ملی مدنظر قرارداد و از مطالعه یک سویه خودداری ورزید.
۶. وحدت رویه و تمرکز در امر اعمال سیاست‌های کلان و پرهیز و از تفرق سلیقه‌ها در حوزه اجرا از ضروریات قطعی است.
۷. گسست‌های هویتی ایران براساس شکاف‌های مختلف زبانی، نژادی، قومی، سیاسی، دینی و به ویژه «مذهبی» شکل گرفته و متراکم و متقاطع می‌باشند. بنابراین، در تدوین سیاست‌ها می‌بایست در زمینه هر یک از مقولات یاد شده راهکارهای مشخص ارائه کرد.
۸. لزوماً مشارکت گروه‌های قومی در این فراگرد می‌بایست بر پایه میل ارادی و داوطلبانه باشد. عنصر اقناع و رغبت از نقش کلیدی برخوردار است، لذا پرهیز از هرگونه تحمیل و تحکم از ضرورت حیاتی برخوردار است.
۹. بزرگداشت کرامت انسانی، محترم شمردن، قبول همه اقوام در زمره «خود» ملی، مودت، اخوت و مساوات از شروط ضروری و بنیادین در این جهت‌گیری محسوب می‌گردد.

## راهکارهای اجرایی

### الف) برنامه‌های سلبی

۱. پرهیز از سیاست‌زدگی، پیشداوری و نگرش سیاسی به مقوله قومیت
۲. نفی تقلیل‌گرایی و یا بزرگ‌نمایی مسئله و ضرورت انطباق ذهنیت مسئولین، کارگزاران، مدیران و کارشناسان با واقعیت‌های اجتماعی
۳. ممانعت از تحقیر، تمسخر، تضعیف و بی‌اعتنایی نسبت به هر یک از اقوام و اقلیت‌ها
۴. خودداری از هرگونه تلاش برای تحمیل سازش قهری و برقراری سکوت (سکوت

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۳

(منفی)

۵. جلوگیری از کاربرد سرکوب و ممانعت از به کارگیری خشونت در مقام حل و فصل مشکلات قومی

۶. پرهیز از هرگونه نفی و یا انکار واقعیت وجودی اقوام و خرده فرهنگ و اقلیت‌ها و یکسان‌انگاری فرهنگی

۷. خودداری از تبلیغ فارس‌گرایی و شئون‌سیسم فارسی و مراقبت از افتادن در ورطه ملی‌گرایی افراطی یعنی جلوگیری از افراط ناسیونالیست‌های باستان‌گرا در زمینه اشاعه آریایی‌گری

۸. پرهیز از هرگونه اقدام اختلاف‌انگیز و تنش‌زا در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی

۹. پرهیز از برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و تجویز نسخه فاقد پشتوانه مطالعات مبتنی بر واقعیات اجتماعی

۱۰. خودداری از تلقی، برنامه‌ریزی و برخورد و مواجهه سخت‌افزاری با مقوله قومیت و مطالبات قومی

۱۱. رفع موانع مشارکت و برطرف‌سازی مشکلات موجود فرا راه واگذاری مسئولیت‌های اداری و... به اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی

۱۲. کاهش نابرابری‌های اجتماعی از طریق توجه به مناطق قومی و حاشیه مرزها

۱۳. جلوگیری از ایجاد «احساس محرومیت نسبی» در میان اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی.

(ب) برنامه‌های ایجابی

مقوله مورد بحث چندوجهی و پیچیده می‌نماید و با حوزه‌ها، قلمروها و عرصه‌های گوناگون جامعه تعامل، پیوند و درهم‌تنیدگی دارد. بنابراین، احصای همه حوزه‌ها، قلمروها و عرصه‌ها ضرورت دارد. این ضرورت از آن جهت است که به سیاست‌ها و

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۴

برنامه‌ها و ویژگی‌های روشنی، شفافیت، گویایی و تفصیل می‌بخشد. البته برخی از مقولات مانند مذهب، زبان و توسعه هم به صورت مجزا خواهد آمد تا برجستگی و اهمیت آنها مورد تأکید واقع شده باشد.

عرصه‌ها، قلمروها، حوزه‌ها و مقولات مورد نظر عبارتند از:

مقوله توسعه، عرصه‌های فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، سیاست و مقوله‌های زبان و مذهب.

#### ۱. توسعه

۱-۱. از آنجا که توسعه موزون و همه‌جانبه مبتنی بر عدالت قادر است بسیاری از معضلات کنونی را رفع کند. بنابراین، می‌بایست توسعه بر مبنای الگوی بومی در همه ابعاد جامعه پیگیری و محقق شود.

۱-۲. فرآیند جهانی سازی امری واقعی، غیرقابل نفی و انکار و در عین حال دارای دو کارویژه متضاد تضعیف هویت‌های ملی و عامل بیداری و افزایش خودآگاهی خرده‌فرهنگ‌ها و اقلیت‌های قومی و مذهبی است. توسعه و جهانی شدن از رابطه معناداری برخوردارند، لذا تنظیم راهبرد کلان نظام و سیاست‌های تفصیلی در جهت روبه‌رو شدن منطقی با این واقعیت در عین حفظ و تقویت هویت ملی ایران از ضروریات حیاتی است.

۱-۳. گذار از سازوکارهای هویت سنتی قومی به هویت مدرن ملی که از طریق توسعه میسر می‌شود، نیاز استراتژیک به جهت انتقال وفاداری از قوم به ملت و دولت است. بنابراین، فرآیند ملت‌سازی بر پایه توسعه بومی پایدار از اهمیت ویژه برخوردار است.

۱-۴. در امر توسعه، برنامه‌ها در سطح ملی طراحی و تدوین و از برنامه‌ریزی بخشی و منطقه‌ای احتراز شود.

۱-۵. توسعه سیاسی با اهتمام به تقویت مردم‌سالاری دینی به عنوان شاخصی از توسعه توأم با دینداری و هماهنگی با سایر ابعاد و معطوف به هدف وفاق اجتماعی تحقق یابد.

## ۲. حوزه فرهنگ

۱-۲. تبیین، تبلیغ و تأکید بر پیشینه تاریخی و فرهنگی مشترک ایرانیان در دستور کار همه دستگاه‌های تبلیغی و رسانه‌ای قرار گیرد. این امر در یک فرآیند بلندمدت و از طریق روش‌های علمی و نرم‌افزاری و در قالب‌های هنری، ادبی و به صورت غیرمستقیم قابل تحقق است به نحوی که در ضمیر آحاد ملت نهادینه شود.

۲-۲. تلاش بیش از پیش در جهت مبارزه با بی‌سوادی به منظور ارتقای دانش و سواد و رشد آموزش و پرورش. تحقق این هدف مقدس عامل تحرک اجتماعی و تسهیل روابط اجتماعی و رفع تعصبات و سبب کاهش فاصله‌های فرهنگی موجود است.

۳-۲. تبیین و تقویت جایگاه روحانیت در طول تاریخ ایران به عنوان یاوران و رهبران اجتماعی مردم و تثبیت روحانیت بومی.

۴-۲. پیشگیری و مبارزه جدی با از خودبیگانگی جوانان که به بی‌هویتی و یا بحران هویت فرهنگی تعبیر می‌شود. این مهم از طریق تعریف و تبیین نسبت و رابطه لایه‌های چندگانه هویتی در ایران - فرهنگ اسلامی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ قومی و فرهنگ غربی - حاصل خواهد شد. تعامل مثبت و منطقی این لایه‌ها هویت فرهنگی معقول ما را می‌سازند.

۵-۲. مقتضای همبستگی ملی، فرهنگ عام جامعه‌ای و یا فرهنگ فراگیر است. تمامی تلاش‌ها می‌بایست در جهت پاسداشت، تقویت و تحکیم ارزش‌ها، هنجارها و آرمان‌های آن و بازآفرینی فرهنگ ملی صورت پذیرد.

۶-۲. مهم‌ترین گام برای بهره‌گیری از فرهنگ ملی به عنوان محور همبستگی ملی، شناساندن و ایجاد معرفت فراگیر و درونی کردن آن در اقشار مختلف ملت است. تا این شناسایی و معرفت حاصل نشود، سخن از ایجاد علاقه و بهره‌برداری از آن بی‌مورد است. باید دستگاه‌های فرهنگی، رسانه‌ها، ناشرین، نویسندگان و هنرمندان تشویق و ترغیب شوند تا در قالب داستان‌های کودکان، فیلم، شعر، سرود و... چنین امری را محقق سازند.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۶

۷-۲. حفظ هویت ملی محتاج نهادینه‌سازی غرور ملی و تعصب مثبت از یک سو و از سوی دیگر، پرهیز از تعصب منفی است که تنها از طریق مدارا، دگردوستی، عشق‌ورزی، ایثار و جمع‌گرایی مبتنی بر تعالیم عالیه اسلام و عرفان ایرانی صورت‌پذیر است.

۸-۲. کارکرد عناصر فرهنگی مشترک ایرانیان در ایجاد احساس تعلق مشترک امری مسلم است. مهم‌ترین آنها اسطوره‌های ملی هستند که از کارویژه تاریخی اجتماعی مثبت در پیوند ملت برخوردارند. اساطیر شخصیت‌های متعالی یا فضیلت‌های آسمانی شده‌اند. لازم است جنبه‌های مشخصی از شخصیت اساطیر ملی در محصولات فرهنگی کشور مطرح، تبلیغ و شناسانده شوند. بهترین وسیله برای استمرار بخشیدن به «روح ملی» و ایجاد رنسانس فکری، علمی و فرهنگی اسطوره است. نمادسازی در قالب پرورش شخصیت‌های اساطیری، هنری، علمی، ادبی و مذهبی برای قشر نوجوان و جوان از اهمیت خاصی در فرآیند ایجاد و تعمیق حس ملیت دارد. باید نمادهای مشترک را به خودآگاهی مردم وارد ساخت.

۹-۲. در تبیین هویت فرهنگی ایرانی باید تاریخ مستمر، دین‌گرایی، همگرایی فرهنگی، زبان مشترک، دشمن خارجی، آداب و رسوم اجتماعی، اعیاد، مناسک و نوع لباس را مد نظر قرار داد؛ زیرا مجموعه این عوامل عناصری‌اند که همدیگر را مشروع کرده‌اند و در صیوریت تاریخی دست‌اندر کار شکل دادن به هویت ملی ایران بوده‌اند.

۱۰-۲. مشاهیر و شخصیت‌های متقدم و معاصر انقلابی، ادبی، علمی، روحانی و... می‌تواند عامل پیوند باشند. معرفی این چهره‌ها به عنوان سمبل‌های مشترک ایرانیان فرآیند ایجاد و تعمیق حس تعلق مشترک را تسهیل و مساعدت می‌نماید. مشاهیری مانند: ستارخان، میرزا کوچک‌خان، مبارزان دشتانی، علامه طباطبایی، علامه جعفری، دکتر معین، دکتر حسینی، استاد شهریار، امام خمینی (ره) و صدها مصلح اجتماعی، عالم، شاعر، نویسنده و مبارزان سیاسی ملی (غیراسلامی) را می‌توان نام برد که برای سربلندی، اصلاح، پیشرفت، آزادی و نجات ایران قیام و کمک کرده‌اند.



فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۷

۱۱-۲. در زبان و ادبیات ایرانیان مشترکات بسیارند و تفاوت‌ها اندک. ضروری است، تمامی اجزای مشترک ادبیات ایرانیان شناسایی و تبلیغ و در محصولات فرهنگی معرفی شوند. این مهم در بازشناسی و تحکیم هویت ملی ایرانیان و ایجاد حس فرهنگ مشترک نقش تعیین‌کننده دارد.

۱۲-۲. در منش ملی ایرانیان<sup>(۱)</sup> دین‌گرایی یک رکن و از پیشینه چند هزار ساله برخوردار است. همین عامل خصلت‌های جوانمردی، ظلم‌ستیزی، مقاومت در برابر متجاوزان، نوع دوستی، امانت‌داری، مهمان‌نوازی و... را در ضمیر ایرانی ایجاد و پایا ساخته است. تبلیغ همه جانبه شاخص‌های مثبت منش ملی ایرانیان به عنوان مشترکات ملی بسیار راه‌گشاست.

### ۳. حوزه دین و مذهب

- ۱-۳. تأکید و صحنه‌گذاردن بر همگرایی دینی همه ایرانیان پیرو ادیان الهی.
- ۲-۳. تأکید بر مشترکات مذاهب اسلامی در تمامی محصولات فرهنگی جامعه.
- ۳-۳. تقویت بیش از پیش مراکز و مؤسساتی که در جهت تقریب مذاهب اسلامی فعالیت می‌کنند.

### ۴. حوزه سیاست

- ۱-۴. استفاده از فکر، توانمندی و خلاقیت‌های نخبگان قومی در اداره امور مناطق قومی و نیز در سطح ملی، به عنوان یک ضرورت تلقی و عملی شود.
- ۲-۴. پیگیری سیاست‌های عدم تمرکز مطلق و واگذاری اختیارات محلی و منطقه‌ای به دستگاه‌های محلی.
- ۳-۴. توسعه نهادهای مدنی به منظور گسترش مشارکت همه جهت انعکاس خواست‌های «قابل مذاکره» اقوام و اقلیت‌ها و تأمین آنها توسط دولت و نفی تقاضاهای «غیرقابل مذاکره»، پیگیری شود.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۸

۴-۴. پیگیری و تعمیق سیاست تنش‌زدایی به ویژه در روابط با همسایگان به منظور جلوگیری از هرگونه بهره‌برداری دیگران از شکاف‌های زبانی، قومی و مذهبی ایران.

۴-۵. ارتقای رشد سیاسی همه اقشار مردم و آگاه کردن آنها در مورد برنامه‌های دخالت بیگانگان در چالش‌ها و مناقشات قومی.

۴-۶. برنامه‌ریزی در جهت شکل‌گیری، تحکیم و دوام فرهنگ سیاسی عام مشترک که سهم تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری، پویایی و پایایی هویت ملی دارد. این مهم از طریق جامعه‌پذیری سیاسی کارآمد شکل می‌گیرد. سازوکار و نتیجه جامعه‌پذیری سیاسی از بروز خشونت‌های قومی جلوگیری می‌کند. نهادهای خانواده، مدرسه و گروه‌های همسال در گرایش کودکان به خشونت نقش دارند، لذا اصلاح این نهادها حائز اهمیت فراوان است.

## ۵. عرصه آموزش و پرورش

۵-۱. وزارت آموزش و پرورش می‌بایست در اهداف نظام آموزشی کشور تحولی در جهت تکوین هویت ملی در نهاد دانش‌آموزان صورت دهد و برای تثبیت آن در باور آنان برنامه‌ریزی‌های مختلف به عمل آورد.

۵-۲. در کتب تاریخ نحوه پیدایش ملت بزرگ ایران و فرآیند تاریخی آن تبیین گردد.

۵-۳. لااقل در یکی از کتب درسی تاریخ یا ادبیات فارسی با عنوان هویت ملی، ارکان، عناصر و مؤلفه‌های آن تشریح شود.

۵-۴. فرهنگ ملی که برآیند لایه‌های فرهنگی دوگانه - اسلامی و ایرانی - است در کتب درسی ترویج گردد.

۵-۵. داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای انتخاب و در دروس مختلف مطرح تا روح ملی و فرهنگ ایرانی به دانش‌آموزان شناسانده شوند.

۵-۶. از طریق آموزش ضمن خدمت فرهنگیان ارکان، عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی و نحوه تثبیت آن در دانش‌آموزان به معلمان کشور آموزش داده شود.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۵۹

۵-۷. برنامه‌ریزی آموزشی کشور به صورتی باشد که دانش‌آموزان پس از فراغت در خود غرور ملی و افتخار به ایرانی بودن را احساس کنند.

## ۶. زبان و ادبیات

۱-۶. زبان مشترک نیاز هر ملت چندقومی است. در ایران زبان فارسی به طور تاریخی استعداد خود را در ملت‌سازی بروز داده است. این زبان از راه درست و غیراجباری، زبان رسمی و ملی (همان‌گونه که مجمع تشخیص مصلحت تصویب کرده است) معرفی و نقش همبستگی‌آفرین آن با ابزارهای مناسب هنری دائماً تبلیغ و در همه محصولات فرهنگی کشور به این موضوع پرداخته شود.

۲-۶. از تبدیل و تقلیل زبان فارسی به عنوان زبان یک قوم جلوگیری و بهره‌برداری شونویستی از زبان فارسی ممانعت و از تحمیل سخت‌افزارانه آن خودداری شود.

۳-۶. از ایجاد تقابل میان این زبان ملی با زبان‌های محلی و قومی خواه از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی وابسته به نظام و خواه از سوی قوم‌گرایان جلوگیری به عمل آید.

۴-۶. زبان فارسی تقویت شود لیکن نه به معنای تضعیف و از بین بردن گویش‌ها و زبان‌های دیگر.

۵-۶. ایجاد علاقه و عشق به زبان فارسی در همه افراد ملت با نشان دادن توانایی‌های دینامیک و پتانسیل آن در بیان مضامین عرفانی ناب در دستور کار قرار گیرد.

۶-۶. با هرگونه تلاش برای تمسخر و یا بی‌هویت جلوه دادن زبان‌های محلی به عنوان عامل اختلاف مقابله شود.

۷-۶. در حدود قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه از جمله مقررات کنوانسیون‌های بین‌المللی که ایران بدان‌ها ملحق شده است، نیازها و تقاضاهای زبانی اقوام مورد توجه قرار گیرد.

۸-۶. تدوین راهبرد مشخص در نظام آموزش کشور به منظور هماهنگ‌سازی ساختن اقدامات مراکز آموزشی.

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۶۰

۹-۶. به جای دایر کردن رشته‌های زبان‌های قومی در دانشگاه‌ها که خود موجب قوام هویت قومی، افزایش مطالبات و باعث بیکاری فارغ‌التحصیلان آن رشته‌ها به دلیل عدم کاربرد می‌شود. «رشته زبان‌های رایج در ایران» با هدف تبیین و شناخت مشترکات زبان‌های رایج و تعامل آنها راه‌اندازی و متخصصین مجربی در این زمینه تربیت شوند تا در خدمت همبستگی و هویت ملی باشند.

#### ۷. حوزه اقتصاد

- ۷-۱. محرومیت‌زدایی از همه مناطق قومی و توزیع عادلانه ثروت میان مناطق قومی و غیر قومی.
- ۷-۲. افزایش فرصت‌های شغلی در مناطق قوم‌نشین.
- ۷-۳. اولویت‌بخشی به عمران و آبادانی منطقه‌ای به ویژه در حاشیه مرزها.
- ۷-۴. توزیع عادلانه ثروت عمومی و بهره‌مندی برابر همه مناطق از مواهب و منافع کشور.

#### ۸. حوزه اجتماعی

- ۸-۱. تشویق و ترغیب مردم به ارتباطات اجتماعی جهت کاهش تصورات قالب، پیشداوری و فاصله‌های نگرشی.
- ۸-۲. استمرار بخشیدن و تقویت تعاملات بین قومی از طریق برگزاری جشنواره‌های علمی، هنری و نمایشگاه مختلف.
- ۸-۳. تشکیل شورای عالی استانی و اعطای اختیارات اداری و مالی کافی به مدیران عالی استان‌ها و کاستن از وابستگی‌های زائد مناطق به مرکز و حرکت به سوی عدم تمرکز منطقی و معقول.
- ۸-۴. حمایت از ورزش در مناطق قوم‌نشین و برنامه‌ریزی برای دیدارهای ورزشی سراسری.
- ۸-۵. افزایش درآمد مردم مناطق قوم‌نشین به ویژه در نواحی مرزی جهت ایجاد رفاه

فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۶۱

مناسب از طریق ارتقای سطح معیشت، تأمین مسکن، تأمین اجتماعی، حمایت از کشاورزان و...

۶-۸. کنترل مطلوب روند مهاجرت به شهرها و جلوگیری از تبدیل مهاجران به حاشیه‌نشینان شهرهای بزرگ به عنوان کانون‌های تنش.



فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۶۲

نمودار ۲۴- مدل مرجع مدیریت تنوع قومی در ایران اجزاء و مراحل اجرا



فصل چهارم: الگوی مطلوب مدیریت تنوع قومی در ایران ۴۶۳

ادامه نمودار ۲۴-



## نتیجه‌گیری

هدف کتاب حاضر، ارائه الگویی مطلوب برای مدیریت تنوع قومی در ایران است. از الزامات عملی چنین هدفی طراحی سیاست قومی یا به تعبیر دیگر سیاست انسجام وحدت ملی است. طراحی چنین سیاستی بدون ریشه‌یابی علل و عوامل تأثیرگذار بر کتاب «مسئله قومی در ایران» امکان‌پذیر نبود. همچنین طراحی الگویی از مدیریت که با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران و همچنین تجربیات مدیریتی در کشورهایی که شرایط مشابه ایران را دارند، امکان‌پذیر نبود. برای علت‌یابی علل و عوامل تأثیرگذار بر دو متغیر یا به تعبیر دیگر، بر سه عامل از عوامل فراگرد مدیریت یعنی ویژگی‌های مدیران، اهداف سازمان (دولت) و ویژگی‌های اقوام توجه شد.

کتاب حاضر نشان می‌دهد که سیاست قومی در ایران معاصر و الگوهای مدیریتی مبتنی بر آن سیاست‌ها هیچ‌گاه با اقتضائات محیطی، اجتماعی و تنوع فرهنگی و قومی موجود در ایران سازگار نبوده است. از سوی دیگر، عوامل متعدد بین‌المللی و شناخت ناکافی از ماهیت و پیچیدگی‌های موضوع انسجام ملی از مجرای پذیرش تنوع قومی و مسائلی که ناشی از اعمال سیاست‌ها و الگوهای مدیریتی نامناسب با وضعیت عمومی ایران و وضعیت مسئله قومی را به حدی رسانده که امروزه با تراکم تقاضاهای قومی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و تا حدودی سیاسی روبه‌رو هستیم.

به عنوان مثال، تقاضاهای قوم‌گرایان کرد نشان می‌دهد که سطح تقاضاها از رفع



محرومیت اقتصادی و توجه به هویت فرهنگی کردها به سطح سهم خواهی از قدرت سیاسی ارتقاء یافته است. البته این به معنای نادیده گرفتن تقاضاهای اقتصادی و فرهنگی نیست، بلکه سهم خواهی از قدرت سیاسی به تقاضاهای قبلی افزوده شده است. بنابراین، دولت با وضعیتی از تقاضاهای ماهیتاً متنوع و متراکم در حوزه اقوام مواجه شده است.

آمارهای ارائه شده در مورد بررسی مقایسه‌ای وضعیت و برخورداری‌های اقتصادی اقوام در طول سال‌های قبل و بعد از انقلاب، کماکان شاهدی بر وجود نابرابری‌های اقتصادی و احساس محرومیت نسبی در میان اقوام و دلیلی بر ناکارایی این سیاست‌ها در رفع محرومیت اقتصادی این مناطق بوده است. به عنوان مثال، بررسی مقایسه‌ای شاخص‌های توسعه‌یافتگی استان‌های کشور در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۲۳۱ شاخص فرهنگی، ۳۶ شاخص اقتصادی و ۵۷ شاخص اجتماعی در فاصله سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که وضعیت استان‌های قومی کشور از نظر احراز رتبه توسعه‌یافتگی با استان‌های برخوردار کشور معنی‌دار است و در برخی از شاخص‌ها - استان‌های قومی پایین‌ترین رتبه را در جدول رتبه‌بندی استان‌ها دارند. این وضعیت علاوه بر همبستگی مثبت و منفی در توسعه‌یافتگی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نشان می‌دهد. اهداف برنامه‌های توسعه که رسیدن به عدالت اجتماعی، فقرزدایی و بازسازی مناطق جنگی و محروم کشور بوده است، چندان قرین موفقیت نبوده و این وضعیت در عمل به تصعید تقاضاهای قومی از ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به بعد سیاسی شده است.

از سوی دیگر، گذراندن دورانی از تشتت و ابهام در سیاست‌گذاری قومی - ملی کشور در دوران انقلاب که می‌توان از آن به دوران رقابت گفتارهای هویتی یاد کرد، دورانی که میان الگوهای معمول رژیم قبل از انقلاب و الگوهای عدالت‌گستر انقلاب در مورد وضعیت اقوام و مسائل آنان روبه‌رو هستیم.

بررسی این وضعیت نشان می‌دهد که سیاست‌های اتخاذ شده فاقد اولویت‌بندی، تعیین جزئیات فنی و در نتیجه کلی و مبهم بوده‌اند. به علاوه هماهنگی لازم میان دستگاه‌های مسئول ذیربط در موضوع، که پیرو سیاست انسجامی واحدی باشند، برقرار نبوده است.

روش کلی مدیریت کشور به خصوص در سطوح میانه و صف، تابع شرایط و اقتضائات زمانی بوده و بیشتر به آزمایش و خطا شباهت داشته است و از یک الگوی مدیریتی منسجم با استراتژی کوتاه، میان و بلندمدت از تجربه گذشته سیاست‌های قومی در ایران و همچنین تجربیات کشورهایی که شباهت‌های ساختاری با ویژگی‌های ایران دارند، همچون هند و کشورهای اروپایی پیشرفته چون انگلستان برخوردار نبوده است. این وضعیت در عمل باعث شده است که به عنوان مثال، در دوران جنگ که به دلیل شرایط خاص آن با نهنفتگی تقاضاهای قومی مواجه بوده‌ایم و بعد از جنگ، با رشد تصاعدی این تقاضاها مواجه شدیم. ضعف در فرآیندشناسی موضوع و آثار و تبعات آن نیز از دیگر معضلات الگوهای مدیریت کشور در این حوزه بوده است.

سیاست‌های قومی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که به جز سیاست قاجاری که بر نوعی پیوندهای خانوادگی میان سران قبایل و عشایر با دربار استوار شده بود و وضعیت ارگانیک جامعه ایران را به صورت طبیعی خود حفظ می‌کرد. در دوران مشروطیت، پهلوی اول و دوم و جمهوری اسلامی به تدریج شاهد تغییرات بنیادی در ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران هستیم. دیگر الگوهای سنتی حفظ و تداوم انسجام در سطح ملی پاسخگو نبوده‌اند و نیازمند طراحی سیاست و الگویی از مدیریت انسجام ملی و قومی در کشور بوده‌ایم که با این تغییرات هماهنگ باشد. تقسیمات کشوری نوین و ساختارهای سیاسی آن، بوروکراسی مدرن، ارتش ملی، تأسیس دولت مدرن و گسترده‌تر شدن ابعاد آن از مشروطیت تا کنون، انقلابات و تحولات اجتماعی، فرآیندهای جهانی همچون جهانی شدن، فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ از جمله عثمانی و شوروی در همسایگی ایران، فروپاشی نظام دوقطبی، نقش آفرینی نخبگان فرهنگی - سیاسی مدرن در کنار نخبگان سنتی قومی در تحولات قومی و مسائل منطقه‌ای همچون تحولات عراق، سیاست‌های قومی در ترکیه، افغانستان، پاکستان و دیگر کشورها امروزه از مسائل بسیار مهم و تأثیرگذار در مقوله مدیریت تنوع قومی است که خود به دانش سیاست و الگوی مدیریتی جدید با مهارت‌ها، تخصص‌ها و توانایی‌های بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر از

گذشته نیازمند است.

سیاست آزمون و خطا، ناآگاهی مدیران کشور از پیچیدگی‌های موضوع، بی‌تفاوتی به تجربیات موفق جهانی و اتخاذ سیاست‌های بخشی و فقدان کلان‌نگری در موضوع باعث شده است که در مدیریت تنوع قومی کشور شاهد یک سیاست و الگوی منسجم پایدار و جامع مدیریت نباشیم. مسئله‌ای که در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی تأثیرگذاری عوامل دخیل در مسائل قومی را شدت و پیچیدگی بیشتری داده است.

ناموزون بودن تجربیات گذشته در زمینه همسان‌سازی ملی چه در ایران و چه در کشورهای مشابه همانند ترکیه و از سوی دیگر، فزونی گرفتن تقاضاها و پیچیدگی مسئله قومی در ایران بازبینی در شیوه‌های مدیریتی و طرز تلقی مدیران نسبت به موضوع انسجام ملی در جامعه‌ای متنوع چون ایران از ضروریات اولیه مدیریت تنوع قومی است.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌های قومی در ایران دوران پهلوی و جمهوری اسلامی در مبادی انسان‌شناسی با مفروضات تئوری X در ادبیات مدیریت انطباق بیشتری دارد. بنابراین، اصلاح طرز تلقی مدیران از مفروضات تئوری X به تئوری Y که در آن نگرش خوش‌بینانه به طبیعت انسانی محوریت دارد، در کنار تدوین الگوی مدیریتی جدید که تنوع موجود را به عنوان امری انسانی، غیرقابل اجتناب و غیرقابل حذف بپذیرد و به جای همسان کردن جامعه به مدیریت تنوع در جهت رسیدن به همگرایی ملی معطوف باشد، یکی از الزامات مدیریت قومی در شرایط حاضر است.

پیچیدگی مسائل قومی نشان می‌دهد که مدیران با توسل به دانش‌ها و شیوه‌های سنتی و مرسوم مدیریت توانایی اداره جامعه‌ای با ویژگی‌های ایران را نخواهند داشت. بنابراین، افزایش مهارت‌های ادراکی و شناختی مدیران سطوح عالی و همچنین سطوح پایین‌تر در خصوص شیوه‌های مدیریت تنوع انسانی و مسائل مربوط به آن ضروری است.

بررسی تجربیات موفق کشورهای جهان که شرایط مشابهی با ایران دارد، نشان می‌دهد که سیاست‌های کثرت‌گرایانه که درجاتی از تنوع را پذیرفته‌اند نسبت به سیاست‌های همگون‌ساز موفقیت بیشتری در انسجام‌آفرینی ملی داشته‌اند. تجربه شوروی و کشورهای

بلوک شرق که بعد از فروپاشی رژیم سوسیالیستی این کشورها اکثراً با تجزیه و فروپاشی مواجه شده‌اند، گواهی روشن بر ناکارایی سیاست‌های همگون‌ساز قومی است. در همسایگی ما نیز کشور ترکیه به رغم پافشاری طولانی بر سیاست‌های همگون‌ساز و انکار قومیت‌هایی چون کردها تغییراتی هرچند جزئی و اندک را در سیاست‌های قومی خود ایجاد کرده است.

بنابراین، مجموعه این الزامات به علاوه پذیرش درجاتی از تنوع در قانون اساسی جمهوری اسلامی، ایجاب می‌نماید تا در عرصه مدیریت تنوع قومی در کشور شاهد تحولاتی باشیم. تحولاتی که نتیجه آن کاهش شکاف‌های اجتماعی و همچنین شکاف‌های میان جامعه و دولت در حوزه اقوام باشد. عمده‌ترین تحولی، طراحی و به دست دادن الگویی برای مدیریت تنوع قومی است. پژوهش حاضر، مدعی است که الگوی وحدت در کثرت به عنوان سیاست و الگوی مدیریت تنوع قومی در ایران به دلیل برخورداری از امتیازاتی چون:

۱. میان ساختار، اجزاء، مؤلفه‌ها و همچنین مبانی انسان‌شناختی این الگو با جهان‌بینی اسلامی و معتقدات جامعه ایران و همچنین الگوهای نوین مدیریت که از نهضت روابط انسانی سرچشمه گرفته است، انطباق وجود دارد.
۲. ساختار، الزامات و کارکردهای این الگو با قوانین اساسی و عادی ساختار نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی ایران) انطباق دارد.
۳. ساختار، اجزاء، مؤلفه‌ها و کارکردهای این الگو با بافت جمعیتی و جغرافیایی ایران انطباق دارد.
۴. این الگو نقایص تجربه‌های گذشته ایران را ندارد و با الگوهای موفق کشورهای مشابه ایران همچون هندوستان تا درجاتی انطباق دارد.
۵. وحدت سرزمینی، یکپارچگی و هویت ملی را در عین پذیرش و حفظ خرده‌فرهنگ‌های مذهبی و قومی در کشور تضمین می‌کند و زمینه مشارکت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اقوام را در برنامه‌های کلان توسعه کشور افزایش می‌دهد.

مفروض اصلی الگو، این است که وحدت و انسجام ملی کشور در صورت پذیرش اصل تنوع موجود امکان‌پذیر است، منتها توازن تاریخی و طبیعی ملت ایران همچنان باید حفظ شود و در طول زمان تداوم یابد.

اجزاء و مؤلفه‌های این الگو در متن کتاب معرفی شده است. با این حال، صرف طراحی و به دست دادن الگویی برای مدیریت تنوع قومی در کشور به معنی اتمام پژوهش در این حوزه نیست. بلکه مسائل پیش‌رو در این حوزه بسیارند. با عنایت به فقر ادبیات و نظریه‌پردازی در حوزه مسائل قومی ایران، انتظار می‌رود سایر اندیشمندان، محققان و پژوهشگران این حوزه با درک شرایط و نیازهای کشور، در این خصوص گام‌های اساسی بردارند.

## منابع و مأخذ

### منابع فارسی

- آر کلنگ، استوارت (۱۳۷۹)، *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آرمسترانگ، مایکل (۱۳۸۱)، *مدیریت استراتژیک منابع انسانی (راهنمای عمل)*، ترجمه سید محمد اعرابی و داود ایزدی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ا. م. دیاکونوف (۱۳۵۷)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران.
- ابراهیمی، (۱۳۷۵)، *مقدمه‌ای بر شناخت ایل ترکمن*، گنبد، انتشارات حاجی عطایی.
- احمدلو، حبیب (۱۳۸۱)، *بررسی رابطه میزان هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان شهر تبریز*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸)، *قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت*، تهران: نشر نی.
- اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، *مجموعه برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران، ریاست جمهوری، معاونت پژوهشی، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور، اداره چاپ و انتشار، ۱۳۷۹).
- اداره کل قوانین و مقررات کشور، *قانون بودجه کل کشور سال ۱۳۷۸*، (تهران اداره کل قوانین و مقررات کشور، معاونت پژوهشی، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، ۱۳۷۸).
- اداره کل قوانین و مقررات کشور، *قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی*، اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۷۴.
- اداره کل قوانین و مقررات کشور، *مجموعه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مربوط به سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷*، (اداره قوانین و مقررات کشور، ریاست جمهوری، ۱۳۶۹).
- اداره کل قوانین، *اهداف کلان کیفی؛ خط‌مشی‌های اساسی و سیاست‌های کلی برنامه دوم توسعه، مصوب مجلس شورای اسلامی*، (اداره کل قوانین، بی تا).

- ارفع، حسن (۱۹۶۶)، *کردها و یک بررسی تاریخی - سیاسی*، بی‌جا: بی‌نا.
- از کمپ، استوارت (۱۳۶۹)، *دوران‌شناسی اجتماعی*، خوارزمی، تهران.
- اساسنامه سازمان عمران کهگیلویه و بویراحمد، *تصویب نامه‌های سال ۱۳۴۵*، مجموعه قوانین سال ۱۳۴۵.
- استاونین، رودولفو (۱۳۷۶)، «ستیزه‌های قومی و تأثیر آن بر جامعه بین‌المللی»، مترجم: سید محمد میرسنوسی، *مجله سیاست دفاعی*، شماره مسلسل ۲۱ و ۲۰.
- اسکندری، آتوسا (۱۳۷۹)، «دسته‌بندی استان‌های کشور از حیث برخورداری از شاخص‌های اقتصادی - اجتماعی»، *مجله و بودجه*، سال پنجم، شماره دوم.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۷)، «منابع قومی ناسیونالیسم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، تهران.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.
- اصطخری، ابوالسحق ابراهیم، *مسالک و ممالک*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصغری فرد، اعظم‌السادات (۱۳۷۵)، *بررسی تطبیقی شکل غالب در الگوی همبستگی‌های اجتماعی در میان اقوام ایرانی (ترک و لر) و عوامل مؤثر بر این همبستگی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- افشار، ایرج (۱۳۶۳)، *دریا گشت*، محمدرسول، *مخابرات استرآباد*، گزارش‌های حسنعلی مقصدلو و کیل‌الدوله، *جلد اول*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۶۳)، *نگاهی به سیستان و بلوچستان*، چاپ هما، ناشر امین خضرای.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۶۶)، *نگاهی به خوزستان*، تهران، نشر هنر.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۷۱)، *بلوچستان و تمدن دیرینه آن*، وزارت ارشاد سازمان چاپ و انتشار.
- افشارسیستانی، ایرج، *عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان*، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول.
- اللهیاری، شهناز (۱۳۷۷)، *مجموعه مصوبات شورای عالی اداره*، تهران، اداره کل قوانین و مقررات کشور.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۰)، *کوچ‌نشینی در ایران*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۵)، «توسعه نابرابر استان‌ها در ایران»، *اطلاعات سیاسی*، سال ۱۱، شماره اول و دوم.
- امیراحمدی، هوشنگ، *ماهنامه جامعه سالم*، شماره ۲۱.
- امیرشرفمان، بدلیسی (۱۳۶۴)، *شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)*، به کوشش محمد محمدی‌لو عباسی، تهران: علمی.
- اوزکریملی، اوموت اوزکریملی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه: محمدعلی قاسمی، تهران: تمدن ایرانی.
- اوژن، اوین (۱۳۶۲)، *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارت زوار، تهران.
- ایلات و عشایر (مجموعه کتاب آگاه)*، جمعی از نویسندگان، انتشارات آگاه، چاپ اول تابستان

۱۳۶۲.

بار تولد و (۱۳۷۲)، *تذکر جغرافیایی تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سرداور، تهران: نشر توس.  
 بالمر، مارتین و جان سولوموز (۱۳۸۱)، *مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم*، ترجمه پرویز دلیرپور و سید محمد کمال سردریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
 بدیعی، ربیع (۱۳۶۲)، *جغرافیای مفصل ایران*، انتشارات اقبال، دو جلدی.  
 برتون، رولان (۱۳۸۰)، *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.  
 برنامه تفصیلی مربوط به قانون برنامه هفت‌ساله دوم مصوب کمیسیون مشترک برنامه مجلسین.  
 برنامه عمرانی کشور ۱۳۵۷-۱۳۶۱، بی‌نا  
 بروس، اندی و کن لانگون (۱۳۸۳)، *تفکر استراتژیک*، ترجمه سعید علیمرزایی، تهران: نشر ساراگل.

بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، نی، تهران.  
 بن اتلی (۱۳۷۰)، *ناسیونالیسم چیست؟*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نگاه نو.  
 بودون، ریمون (۱۳۶۹)، *روش‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.  
 بیگدلی، محمدرضا (۱۳۶۹)، *ترکمن‌های ایران*، انتشارات پارساگارد، تهران.  
 پژوهشکده مطالعات راهبردی، *ایدئولوژی و سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران*، (تهران، شماره ۵۷-۱-۳-۱۳۸۱).

پسیان، نجفقلی و معتضد، خسرو (۱۳۷۸)، *از سوادکوه تا ژوهانسبورگ*، تهران: ثالث.  
 پورقاضی، جواد (۱۳۸۰)، *گروه قومی ترکمن و موضوع مشارکت داوطلبانه در نهادهای توسعه*، پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی تهران.  
 پیردشتی، حسن (۱۳۸۰)، *رفتار سیاسی قوم ترکمن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیایی سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

پیردشتی، حسن و محمدرضا حافظ‌نیا (۱۳۸۱)، «رفتار سیاسی قوم ترکمن»، *مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، شماره ۳۱ و ۳۰.  
 پیرنیا، حسن (۱۳۷۰)، *مشیرالدوله، تاریخ ایران باستان*، دنیای کتاب، سه جلدی، چاپ پنجم.  
 تاریخی، مصطفی (۱۳۶۷)، *مقدمه‌ای بر مسائل سیاسی کردستان*، تهران: دفتر مطالعات استراتژیک سپاه.

ترنر، جانانان (۱۳۷۳)، *ساخت نظریه جامعه‌شناسی*، ترجمه عبدالعلی مسائی‌زاده، نوید شیراز.  
 توسلی، غلامعباس (۱۳۷۲)، *مبانی جامعه‌شناسی*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، تهران.

توکلی، خالد (۱۳۷۹)، *کردستان و دوم خرداد*، تهران: نشر فکر نو.  
 جان، بی‌ناس (۱۳۷۰)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

جلایی‌پور (۱۳۷۲)، *علل تداوم بحران کردستان بعد از انقلاب اسلامی*، تهران: وزارت



امور خارجه.

جهان‌بانی، امان‌الله (۱۳۲۸)، *سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن*، چاپ ارتش.  
جهانگیر، منصور (۱۳۸۲)، *قوانین و مقررات کار و تأمین اجتماعی*، تهران: نشر دوران، چاپ دهم.

جهانگیر، منصور (۱۳۸۳)، *قوانین و مقررات مربوط به خانواده*، تهران: آگاه، چاپ یازدهم.  
چلبی، مسعود (۱۳۶۷)، *هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت جامعه‌ای (ملی) در ایران*، وزارت کشور، دفتر امور اجتماعی.

حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹)، «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم.

حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰)، «مسئله وحدت قومی و الگوی سیاست‌های قومی در ایران‌نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران»، شماره ۳، *ویژه‌نامه دومین همایش مسائل اجتماعی ایران*، صص ۱۷۷-۱۳۹.  
حق‌پناه، جعفر، *روند تدریس سیاست قومی در جمهوری اسلامی*.

خسروی، انور (۱۳۷۶)، *تعمین نابرابری‌های صنعتی میان استان‌های کشور در سه مقطع ۱۳۵۳، ۱۳۶۳ و ۱۳۷۳*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تحقیقات، تهران.  
خسروی، انور (۱۳۷۹)، «جایگاه صنعتی استان کردستان در برنامه‌های توسعه کشور» ارائه شده به *سمینار صنعتی استان کردستان*، پلی‌کی.

دژخوی، جمشید (۱۳۷۹)، *سنجش گرایش مردم تبریز نسبت به ویژگی‌های قومی آذربایجان*، اداره کل فرهنگ و ارشاد استان آذربایجان شرقی.

دفت، ریچارد ال (۱۳۷۸)، *مبانی تئوری و طراحی سازمان*، چاپ دوم، ترجمه علی پارسانیان و سید محمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

دفتر حقوقی و امور مجلس، *مشروح مذاکرات شور اول و دوم مجلس شورای اسلامی درباره قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، سازمان برنامه و بودجه، دفتر حقوقی و امور مجلس، ۱۳۶۹.

دفتر حقوقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، *مجموعه قوانین و مقررات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان‌های وابسته*، تهران: دفتر حقوقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.

دفتر مسکن و عمران شهری و روستایی، *مطالعات مقدماتی تدوین برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عمران روستایی و جامعه عشایری*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، دفتر امور مسکن و عمران شهری و روستایی، ۱۳۷۷.

دلاور، علی (۱۳۶۱)، *روش‌های تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی*، تهران: دانشگاه پیام نور.  
دوردیف، مراد و شهرات، قادیرف (۱۳۷۹)، *ترکمن‌های جهان*، ترجمه: امانگلدلی ضمیر، تهران: نشر درخت بلورین.

ذبیحی، مسیح (۱۳۶۳)، *گرگان‌نامه*، تهران: نشر بایک.

رزازی‌فر، افسر (۱۳۷۹)، «الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*،

سال دوم.

- رضایی، احمد (۱۳۷۹)، «ایرانیان کرد؛ نگاهی به تاریخ سیاسی، فرهنگی و هویت کردها»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۶۴)، *جامعه روستایی و نیازهای آن*، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۳)، «هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۱، سال ششم، شماره سوم، ص ۶۴۲-۶۱۹.
- زرین کوب (۱۳۶۲)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، انتشارات امیر کبیر.
- زکی، محمد امین (۱۳۷۸)، *کرد و کردستان*، ترجمه: حبیب‌الله تابانی، تهران: نشر آیدین.
- سارلی، اراز محمد (۱۳۷۱)، *پژوهش‌هایی در ادبیات ترکمن*، گنبد: ناشر مؤلف.
- سارلی، اراز محمد (۱۳۷۷)، *ظهور و سقوط حکومت‌های ترکمن، استقلال ترکمنستان*، گنبد: انتشارات محتومقلی.
- سارلی، اراز محمد (۱۳۷۹)، *ایرانیان محتومقلی را چگونه می‌شناسند؟*، یادگار میراث ادبی فرهنگی استان گلستان، گرگان: انتشارات محتومقلی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، *دایرة المعارف علوم اجتماعی*، کیهان، تهران.
- سازمان برنامه و بودجه، *پیوست لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۶۶-۱۳۶۲، جلد چهارم، بی‌جا: سازمان برنامه و بودجه، بی‌تا.
- سازمان برنامه و بودجه، *پیوست لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۷۷-۱۳۷۳، (پیشنهادی): هدف‌ها، خط‌مشی‌های اساسی، سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی: کلان و بخشی، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۲.
- سازمان برنامه و بودجه، *سند برنامه: برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۸۳-۱۳۷۹، *پیوست شماره ۲ لایحه برنامه*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی، اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۸، جلد اول.
- سازمان برنامه و بودجه، *لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی جمهوری اسلامی ایران* ۱۳۶۶-۱۳۶۲، تهران: سازمان برنامه و بودجه، بی‌تا.
- سازمان برنامه و بودجه، *لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۷۷-۱۳۷۳؛ *ماده واحده و تبصره‌ها*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۲.
- سازمان برنامه و بودجه، *مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران* ۷۷-۱۳۷۳، *جلد نهم: وضعیت گذشته، موجود و برنامه‌های توسعه بخش منطقه‌ای، بخش‌های اجتماعی تولیدی و زیربنایی*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۳.
- سازمان برنامه و بودجه، *مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۷۳-۱۳۷۷، *جلد دهم، شاخص‌ها و روش توزیع اعتبارات عمرانی استان‌ها و پیشنهادی در خصوص استانی کردن طرح‌های عمرانی ملی*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز

- مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۳.
- سازمان برنامه و بودجه، *مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین اسلامی ایران: ضمیمه مطالعات به تشخیص وضعیت؛ قابلیت‌ها به گرایش‌ها؛ مشکلات*، سازمان برنامه و بودجه، دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای به طرح پایه آمایش سرزمین، بی‌تا.
- سازمان برنامه و بودجه، *مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین اسلامی ایران، کتاب دوم، استراتژی توسعه در سازماندهی فضای کشور، جلد ۱: جمعیت و جوامع*، سازمان برنامه و بودجه، دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، طرح پایه آمایش سرزمین، بی‌تا.
- سازمان برنامه و بودجه، *مقدمه بودجه سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹*، سازمان برنامه و بودجه، بی‌تا.
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مرکز آمایش و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، *مقایسه انسان‌ها در مجموعه‌ای از شاخص‌های اجتماعی، زیر بنایی و تولیدی*، بی‌تا.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۱۶)، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، دو جلدی.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶)، *سفرنامه (هزار میل در ایران)*، ترجمه حسین سعادت، چاپ دوم، کتابخانه ابن سینا.
- سرشماری نفوس و مسکن، ۱۳۷۵ مربوطه به استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، ایلام، کرمانشاه، مرکز آمار ایران.
- سعیدیان، عبدالحسین، *دایرة المعارف مردم و سرزمین ایران*، انتشارات علم و زندگی.
- سنجش پیشرفت و عملکرد برنامه هفت ساله دوم ایران، اسفند ماه ۱۳۳۸
- سهرابی، علی، *آموزش و پرورش در عشایر ایران*، شیراز، مرکز نشر دانشگاه شیراز، ۱۳۷۳.
- سیادت، موسی، *تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان*.
- سیسک، تیموئی (۱۳۷۹)، *تقسیم قدرت و میانجی‌گری بین‌المللی در منازعات قومی*، ترجمه مجتبی عطازاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شاهسوندبغدادی، پریچهر (۱۳۷۰)، *بررسی مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایل شاهسون*، تهران: انتشارات عشایری، چاپ اول.
- شفیق، مسعود، *مطالعات جامع توسعه اجتماعی - اقتصادی، جامعه عشایری ایران*، گروه مطالعاتی هامون، تهران، سازمان برنامه و بودجه، معاونت امور مناطق و مجلس، گروه مطالعاتی هامون، ۱۳۷۰، مجموعه اول.
- صالح، محمدامین، *کرد و عجم (تاریخ سیاسی کردهای ایرانی)*، ترجمه رضا خیری مطلق، ارومیه (منتشر نشده)
- صدا و سیمای جمهوری اسلامی، *گزارش عملکرد سازمان*، ۱۳۷۸.
- صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۳ جلد، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی، اداره تبلیغات و انتشارات، ۱۳۶۹.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۳ جلد، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.

- طباطبایی، مومن (۱۳۷۳)، *حقوق اداری*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، سمت.
- طیبی، حشمت‌الله (۱۳۳۵)، *کردستان*، تهران: انتشارات علمی.
- ظهیری‌نژاد، مهناز (۱۳۷۷)، *فرهنگ و هویت ایرانیان کرد*، ترجمه: حبیب‌الله تابانی، تهران: نشر آیدین.
- عبدی، عطاالله (۱۳۸۱)، *بررسی نسبت بین احساس محلی‌گرایی و ملی‌گرایی در بین مردم شهر تبریز*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- عزیزی‌بنی‌طرف، یوسف (۱۳۷۲)، *قبایل و عشایر عرب خوزستان*، تهران: ناشر مؤلف، چاپ دوم.
- عسگری‌خانقاه و کمالی (۱۳۷۴)، *ایرانیان ترکمن*، پژوهشی در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی، تهران، نشر طبر.
- فردور، محسن و رضوانی اصغر (۱۳۸۱)، *دولت، مردم و همگرایی*، تهران: نشر آن.
- فرهنگ معین*، جلد ۲.
- فکوهی، ناصر، *تعارض سنت مدرنیته در عرصه مؤسسه اجتماعی در ایران*.
- فلسفی، نصرالله، *زندگی شاه عباس*، ج ۴.
- قاسمی، علی (۱۳۸۲)، «اقلیت‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره چهارم، ص ۸۵۳-۸۷۲.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۶۸)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، جلد اول، *مبانی و کلیات*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- قانون و مقررات برنامه هفت‌ساله*، چاپخانه بانک ملی ایران.
- قیصری، نورالله (۱۳۷۷)، «قومیت عرب و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش شماره اول.
- قیصری، نورالله (۱۳۷۸)، *قومیت عرب خوزستان*، تهران: پژوهشکده، مطالعات راهبردی.
- قیصری، نورالله (۱۳۸۲)، «جهانی شدن و تحول فرهنگ‌های سیاسی در جهان اسلام»، *جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی (۳)*، مجموعه مقالات شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، تهران، اردیبهشت.
- کاظم‌پور، کاظم (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی قبایل عرب خوزستان*، تهران: نشر آمه.
- کاظم‌پور، کاظم (۱۳۷۸)، *قوم لر و بختیاری و روابط آنها با عرب خوزستان در سوسنگرد*، انتشارات سرزمین خوز، چاپ اول، رودکی.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۰)، *بررسی نقش هویت قومی در اتحاد ملی (مطالعه موردی قوم بلوچ)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- کریز، استوارت (۱۳۸۱)، *دیدگاه‌های کلیدی در مدیریت*، ترجمه محمدعلی حسین‌نژاد، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۳)، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، تهران: مؤسسه آنزان، چاپ اول.
- کندال، رابرت و دیگران (۱۳۷۲)، *کردها*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: روزبهان.

- کنعانی، محمدامین (۱۳۷۹)، «ایرانیان ترکمن، نگاهی به گذشته و حال»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۴.
- کنیان، درک (۱۳۷۲)، *کردها و کردستان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
- کیاوند، عزیز (۱۳۶۸)، *حکومت سیاست و عشایر از قاجار تا کنون*، تهران: انتشارات عشایری چاپ اول.
- گریفین، مورهد (۱۳۸۳)، *رفتار سازمانی*، چاپ هشتم، ترجمه سیدمهدی الوانی و غلامرضا معمارزاده، تهران: مروارید.
- گزارش دوره عملیات سازمان برنامه در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی شدن، فرهنگ و هویت*، تهران: نشر نی.
- گلی، امین‌الله (۱۳۶۶)، *سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها*، تهران: نشر علم.
- گودیکانست، ویلیام بی (۱۳۸۳)، *پیوند تفاوت‌ها: راهنمای ارتباط کارآمد بین گروهی*، ترجمه علی کریمی مله و مسعود هاشمی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبری، تهران: نشر نی.
- لوگاشوا، بی‌بی رابعه (۱۳۵۹)، *ترکمن‌های ایران*، مترجمان: سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران: نشر شباهنگ.
- مارتین وان بروینسن (۱۳۷۸)، *جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)*، ترجمه: ابراهیم یونسی تهران: پاییز.
- مارجر، مارتین (۱۳۷۹)، «سیاست‌های قومی»، ترجمه اصغر افتخاری، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره اول.
- مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی (۱۳۷۵)، *گزیده مقالات سیاسی - امنیتی*، انتشارات بینش، تهران.
- مؤسسه مطالعات ملی (۱۳۷۵)، *مطالعه تطبیقی سیاست‌های قومی*.
- مؤسسه مطالعات ملی (۱۳۷۶)، *نظریه‌های روابط قومی*.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، *مطالب، موضوعات و رهنمودهای اقتصادی در بیانات حضرت امام خمینی، جلد دوم*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۶۴.
- مبانی اصلاح برنامه پنج‌ساله*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۰۹، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۱۰، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۱۲، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۱۶، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۱۷، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین سال ۱۳۱۸، وزارت دادگستری، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره اول تا چهارم، چاپخانه مجلس.
- مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره ششم.
- مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره هفتم.

- مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره هشتم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره نهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره دهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره یازدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره دوازدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره سیزدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره چهاردهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره پانزدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره شانزدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره هفدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره هجدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره نوزدهم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره بیست و یکم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره بیست و دوم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره بیست و سوم.  
 مجموعه قوانین مجلس شورای ملی دوره بیست و چهارم.  
 مجموعه قوانین و مقررات مربوط به وزارت کشور از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان سال ۱۳۶۴، حوزه معاونت سیاسی و اجتماعی دفتر انتخابات، ۱۳۷۰.  
 مجموعه قوانین و مقررات، تصویب نامه‌های آموزش عالی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی اسفند ماه ۱۳۶۰.  
 محمد پورقاضی، جواد (۱۳۸۰)، گروه قومی ترکمن و موضوع مشارکت داوطلبانه در نهادهای توسعه، پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، تهران.  
 محمدعلی، حقیقی و دیگران (۱۳۸۲)، مدیریت و رفتار سازمانی، چاپ دوم، تهران: ترمه.  
 مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۶)، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ۲ جلد، تهران، سروش.  
 مدیریت هماهنگی امور مناطق، نتایج تفصیلی اجرای طرح شناسایی مناطق محروم کشور؛ مرحله پنجم، مدیریت هماهنگی امور مناطق، مهرماه ۱۳۶۴.  
 مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۰)، زبان دیرین آذربایجان، تهران: انتشارات ادبی تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.  
 مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۵۱)، تاریخ کرد و کردستان، سنج، غریقی.  
 مردوخ کردستانی، محمد، «تاریخ کردستان و توابع آن»، مجله آسیای میانه و قفقاز، شماره ۱۰، ۱۳۵۱.  
 مرشدی‌زاد، علی (بی‌تا)، نگرش نخبگان آذری به هویت ملی و منطقه‌ای، رساله دکتری دانشگاه تهران، دانشکده حقوق علوم سیاسی.  
 مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، گزارش سفرهای اعزامی به استان‌های خراسان



سیستان و بلوچستان، بی تا.

- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۲)، *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- مکنزی، یان و دیگران (۱۳۷۵)، *ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه م، قاندر، تهران: مرکز.
- موسکا، گائتانا و بوتول، گاستون (۱۳۷۰)، *تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهد باستان تا امروز*، ترجمه حسین شهیدزاده، تهران.
- میرسپاسی، ناصر (۱۳۸۰)، *مدیریت استراتژیک منابع انسانی و روابط کار*، سازمان مدیریت صنعتی، تهران.
- مینورسکی، ولادیمیر، کرد، ترجمه.
- ناصر، ذبیح‌الله (۱۳۴۵)، *بلوچستان*، کتابخانه ابن‌سینا، تهران.
- ناطق، ناصر (۱۳۵۸)، *زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران*، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- نیز، جمال (۱۹۸۶)، *کرد کیست*، ترجمه جلال ملک‌شاه، ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، منتشر نشده.
- نجم‌الملک، عبدالغفار (۱۳۴۱)، *سفرنامه خوزستان*، به کوشش محمد پیرسیاقی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- نصری مشکینی، قدیر (۱۳۷۸)، «جمعیت و امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۵ و ۶.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۵)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، تهران: انتشارات بنیاد.
- نوری، احسان (۱۳۳۳)، *تاریخ ریشه نژاد کردی*، تهران: سپهر.
- نیزبت، جان و پاتریشا، آبروسن (۱۳۷۸)، *دنیای ۲۰۰۰، سیاست اقتصادی و فرهنگ در قرن بیست و یکم*، مترجم: ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- نیکتین، واسیلی، کرد و کردستان، ترجمه: محمد قاضی، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۶.
- نیک‌خلق، علی‌اکبر و عسکرنوری (۱۳۷۷)، *زمینه جامعه‌شناسی عشایر ایران*، تهران، انتشارات چاپخش چاپ اول.
- و. وبارتولد (۱۳۰۸)، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه، سرداور، نشر اتحادیه.
- والتریلی، هارولد (۱۳۴۶)، *میراث ایران*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ترجمه احمد بیرشک و همکاران، تهران.
- وزارت ارشاد اسلامی، *بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی*، وزارت ارشاد اسلامی انتشارات شرکت سهامی، بهمن ۶۱.
- وزارت امور خارجه، *مطالعه بررسی تحقیقی پیرامون علل ترک تابعیت از دولت جمهوری اسلامی ایران*، وزارت امور خارجه ۱۳۶۲.
- وزارت برنامه و بودجه، *اصلاحیه برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران*، تهران، وزارت برنامه و بودجه مرکز مدارک اقتصادی، اجتماعی و انتشارات، ۱۳۶۶.
- وزارت برنامه و بودجه، *برنامه کلان توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۲-۱۳۶۸)*، *مقدماتی (پیشنهادی به شورای اقتصاد)*، وزارت برنامه و بودجه، معاونت امور

اقتصادی، دفتر اقتصاد کلان، آبان ۱۳۶۷.

وزارت برنامه و بودجه، *مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین اسلامی ایران: خلاصه و جمع‌بندی مطالعات مرحله اول*، تهران، وزارت برنامه و بودجه، معاونت امور مناطق، دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱۳۶۴.

وزارت فرهنگ و آموزش عالی، *مجموعه قوانین، مقررات، تصویبیه نامه‌ها و آیین‌نامه‌های آموزشی عالی*، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۰.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، *ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، ۱۳۸۰.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، *هویت قومی و باورهای اجتماعی*، کارگاه تحلیل یافته‌های پیمایش و ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۸۳.

هال، ریچارد ال (۱۳۸۳)، *سازمان، ساختار، فرآیند و ره‌آوردها*، چاپ سوم، ترجمه علی پارسانیان و سید محمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

هرسی، پاول و کنت بلانچارد (۱۳۸۳)، *مدیریت رفتار سازمانی، کاربرد منابع انسانی*، چاپ بیست‌وسوم، ترجمه علی علاقه‌بند، تهران: امیرکبیر.

*هویت قومی و باورهای اجتماعی*، طرح ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

هیأت، جواد، *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی*، تهران: نشر نو، ج ۳، ۱۳۶۶.

یاسمی، رشید (۱۳۶۲)، *کرد و پیوستگی نژاد و تاریخ او*، تهران، امیرکبیر.



## منابع لاتین

“Indian Caste System”, available at <http://www.indianchild.com/caste-system-india.htm>, and also, “Caste and class”, <http://countrystudies.us/india/84.htm>.

“Indian Mass Media and Language Education”, available at <http://www.longageinindia.com/april 2003/massmedia.htm>.

“Aglossary of Budhist Terms”, available at <http://re-xs.uscm.ac.uk/gcsere/glossaries/budglos.html>.

*Asociological Study* (1999), For the epogru of Ph.D Panjab University India.

B. mallikarjnn, “Indian Multilingualism, Language Policy and The Digital divide”, in: *Language in India*, Vol. 4. April 2004, p. 1.

Bilgin Esmé and Aggeliki Ralli (2004), “Greek Speaking Muslims”, available at [http://www.tufts.edu/org/hellenic/m-asia/muslim\\_Greeks.htm](http://www.tufts.edu/org/hellenic/m-asia/muslim_Greeks.htm).

Brown, Micheal E. “*Ethnic Conflict and International Security*” (New Jersey: Princeton University Press, 1993).

Burgess, Robert, (1989), *Key Variables in Social Investigation*, Ratledge and Kegun pau.

Cashmore, Ellis (2004), *Encyclopedia of Race and Ethnic Studies*, Routledge, London and NewYork.

*CIA Fact book: India*, available at <http://www.cia.gov/cia/publications/fact book/geos/in.html>.

Council “*Identity Management*” A white paper, Presented at the NECCC Annual Conference, December, 4-6-2002 NewYork, NY.

David Shankland (2003), *The Alevis in Turkey: The Emergence of a Secular Islamic Tradition* (London & New York: Rotledge-curzon).

Elçin Macar (2004), “*Patrikhane Sorununu Anlamak*”, 15, March, available at <http://www.radikal.com.tr>.

Hosseinbor, Muhammad Hassn. *Iran and its Natioanlities, the Cased of Balluch Nationalis*, Ph. D. thesis, The American University, 1984.

<http://www.bolsohays.com>. and also <http://www.Arasayinlari.com>.

Ilgaz Zorlu, *Evet ben Selanikliyim* (2001), 8 bas, Istanbul: Zvi-Geyik.

Jan Mahmud, *The Baluch Cultural Heritage*, Karachi, Royal Book Company, 1982.

Josh project (2000), *Turkman (Tutkomani)*. Pro Joshq Project 2000 Wednesday July 25

2001.

Justin Raimond, "In The Shadow of Shiva", available at <http://www.secularindia.com/98news.html>. and R. R. Puniyani, "The Hindutva Offensive" available at <http://www.dalistan.org/books/offensive>.

Karimova and Deverell, *Ibid*, p. 8, and David Zeidan (1999), "The Alevi in Anatolia", in: *Middle East Review of International Affairs (MERIA)*, Vol. 3, No. 4.

Kelillor, Brure, D. and G. Tomas M. Hult (1999) "A Five-country Study of National Identity Implications for International Marketing Resarch and Practice", *International Marketing Review*, Vol. 16, No 1999, pp. 65-82.

Kupper Adam and Jessica Kuper (1989), *The Social Science Ency Clopedia*, Routledge, London.

*Kurdish Studie*, Vol. 10, No 1-2, 1996.

M. Govind Raoz & Nirrikar Singh, Asymmetric Federalism in India University of California, Santa Cruz, paper: 567, 2000. pp. 2-3.

Martijn Van Beek, "Dangerous Liasions: Hindu Nationalism and Budhist Radicalism in Ladakh" available at <http://www.apcss.org/.../pugest froom...pdf>. pp.194-5.

Martin Van Bruinessen, "Aslini Indar Eden Haramzadedir, The Debate on the Ethnic Identity of Kurdish Alevi", in K. Krisztina-Bodrogi et al (eds.) *Ibid*, p. 13.

Mehmet Sevket Eygi (2000), *Sabetaycilar yahudi Tükler*, Istanbul, zvi-Geyik.

Miles, Robert (1989), *Racism*, Routledge, London.

Mohammad Amin Zakibeg, *Abrief Histiry of Kurd and Kusdieta*.

Murat Somer, "Ethnic Kurds, Indogenous Identites, and Turkey's Democratization and Integration with Europe", in *The Global Review of Ethnopolitics*, Vol. 1, No. 4, June 2002, p. 87; Karimova and Deverell, *Ibid*, p. 13; Michael Rubin, "Are Kurds a Pariah Minority", in: *Social Research*, Vol. 4. No. 1, Sping 2003, p. 324.

Nachmani, Amikam (2003), *Turkey: Facing a New Millenium*, Manchester & New York: Manchester University Press.

Nigar Karimova and Edward Deverll (2001), *Minorities in Turkey*, Stockholm: Swedish Institute of International Aff airs.

Oran, Baskin Bir insan Haklari ve Çokkültürcülük Belgesi olarak 1923 Lausanne Baris Antlasmasi, Kopenhag kriterleri: Avrupa Konseyi ve Avrupa Birliđinin ortak paydasimi, Istanbul Barosu yayinlari, pp. 210-219.

Pierrel, vanden Berghe, *The Ethnic Phenomenon* (New York: Etisevier, 1981).

Quoted from the eletronic version of it. available at <http://indiacod.nic.in/coiweb/>

welcome.html.

Radu, Michael (2001), "Rise and Fall of P.K.K", in *Orbis*, Vol. 45, issue 1.

Reha Čamuroghu (1997), "Some Notes on the Contemporary Process of Restructurizing Alevilik in Turkey", in, K. Kehl-Bodrogi, B. Kellner - Heinkele & A. Otter-Beaujean (eds.) *Syncretistic Religious Communities in the Near East: Collected Papers of the Symposium held at Berlin, 1995*, Leiden: Brill.

Rezaii, Ahmad, *Kurdish Ethnic Nationalist Movement In Iran*.

Swarni Rajagipalan, "Internal Unit Demarcation and National Identity: India, Pakistan and Srilanka", in: William Safran & Ramon Maiz (eds.) *Identity and Territorial Autonomy in Plural Societies* (London: Frankcass Pulishers 2000). pp. 195-6, & p. 198.

پایان صفحه بندی هشتم ۴ شهریور ۱۳۸۵ خورشیدی